



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزه رازی

تفاسیر ابن عربین

جلد ۲

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دکتر آیت الله العظمی بروجردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۲
۸	مشخصات کتاب
۸	[جلد دوم]
۸	[اشاره]
۹	[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]
۹	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۱۵	[سوره البقره (۲): آیات ۷۴ تا ۷۷]
۱۵	[اشاره]
۱۵	[ترجمه]
۱۹	[سوره البقره (۲): آیات ۷۸ تا ۸۲]
۱۹	[اشاره]
۱۹	[ترجمه]
۲۳	[سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۵]
۲۳	[اشاره]
۲۴	[ترجمه]
۳۰	[سوره البقره (۲): آیات ۸۶ تا ۹۶]
۳۰	[اشاره]
۳۰	[ترجمه]
۳۷	[سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]
۳۷	[اشاره]
۳۷	[ترجمه]

- ۴۱ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
- ۴۱ ..... [اشاره]
- ۴۲ ..... [ترجمه]
- ۴۲ ..... [اشاره]
- ۵۰ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]
- ۵۰ ..... [اشاره]
- ۵۰ ..... [ترجمه]
- ۵۹ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۴]
- ۵۹ ..... [اشاره]
- ۵۹ ..... [ترجمه]
- ۶۴ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۰]
- ۶۴ ..... [اشاره]
- ۶۵ ..... [ترجمه]
- ۶۹ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۴]
- ۶۹ ..... [اشاره]
- ۷۰ ..... [ترجمه]
- ۷۴ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۳۰]
- ۷۴ ..... [اشاره]
- ۷۴ ..... [ترجمه]
- ۸۶ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۱]
- ۸۶ ..... [اشاره]
- ۸۶ ..... [ترجمه]
- ۹۲ ..... فصل در اخلاص از کلام علما و مشایخ
- ۹۴ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۵]

۹۴ ..... [اشاره]

۹۴ ..... [ترجمه]

۱۴۵ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۲

## مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۳

صفحه : ۹

[جلد دوم]

[اشاره]

[ادامه سوره بقره]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾

## [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]

### [اشاره]

وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سَئِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهَ بِعِصْمِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

### [ترجمه]

چون گفت موسی قومش را که خدای می فرماید شما را که بکشی گاوی «۲»، گفتند: می گیری ما را «۳» فسوس، گفت: پناه می دهم به خدای که باشم از جمله نادانان. گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که «۴» چیست آن! گفت او می گوید که: آن گاوی است نه پیر نه جوان، میانه «۵»، میان اینکه و آن بکنی آنچه می فرماید شما را. گفتند بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست گونه «۶» آن! گفت او می گوید که: آن گاوی است زرد خالص رنگش، خرم کند نگرندگان [را] «۷». گفتند: بخوان برای ما خدایت را تا بیان کند ما را که چیست «۸» که گاو پوشیده گشت بر ما، و ما اگر خواهد خدای راه یابیم. -----

(۱). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۲). معج، وز، دب، آج، لب، فق را، ها: ماده گاوی را. (۳). ها به خندستانی و. (۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۵). معج، وز است. (۶). دب: لون، آج، لب، فق: لونها. (۷). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۸). معج آن. صفحه ۲: گفت او می گوید «۱»: آن گاوی است نه کار «۲» شکسته که سپرد «۳» زمین را و نه آب دهد کشت را بی عیب، نباشد رنگی بر او، گفتند: اکنون آوردی «۴» حق و درستی، بکشتند آن را و نزدیک نبود «۵» که بکنند. چون بکشتی تنی را و مدافعت کردی در آن، و خدا بیرون آرد آنچه شما پنهان می کنی. گفتیم بزنی او را به بعضی از آن، همچنین زنده کند خدای مردگان را و باز نماید شما را حجت‌های خود تا همانا شما بدانید. [قوله تعالی: وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ - الْآيَةُ «۶»] سبب اینکه آن بود که در بنی اسرائیل کشته‌ای «۷» را یافتند نام او عامیل و ندانستند که او را که کشته است «۸». مفسران خلاف کردند در کشته «۹» او و سبب کشتن او. عطا و سدی گفتند: مردی بود در بنی اسرائیل و او را مال بسیار بود، و پسر عمی داشت و جز او وارث «۱۰» نداشت. اینکه پسر عم می خواست که او بمیرد تا میراث او بر دارد، و او دراز عمر بود، او را بکشت تا میراث او بر دارد. بهری دگر گفتند: اینکه عامیل زنی داشت بجمال و پسر عم او می خواست که او را به زنی کند، او را بکشت برای آن زن. کلبی گوید: عامیل دختری داشت بجمال، اینکه پسر عم او را به زنی ----- (۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق که. (۲). دب، آج، لب، فق: کاری. (۳). معج، وز: می سپرد، ها: شوراند. [.....]. (۴). معج، دیگر محال اکنون می آوردی، دب، آج، لب، فق: دیگر محل اکنون آوردیم. (۵). معج، وز، دب، آج، لب، فق: نبودند. (۶). اساس که در اینکه قسمت: نونویس و غیر قابل اعتماد است به جای عبارت داخل قلاب که از معج آورده شد، دارد: اینکه هفت است و. (۷). اساس: کشتی. (۸). فق، مب، مر و او وارث نداشت. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشتن. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وارثی. صفحه ۳:

می‌خواست بدو نمی‌داد، او را بکشت تا ولایت (۱) دختر با او افتد، و آن مرد را چون بکشت از آن ده (۲) بر گرفت و به دهی (۳) دیگر برد و بیفگند، و گفتند: از میان دو ده (۴) بیفگند او را. عکرمه گفت: مسجدی بود بنی اسرائیل را دوازده در داشت [۹۸-ر] به عدد اسباط بنی اسرائیل، اینکه مرد را کشته یافتند به در سبطی، به در سبطی دیگر کشیدند او را، از میان آن دو سبط خصومت افتاد. ابن سیرین گفت: اینکه پسر عم او را بکشت، و به در سرای مردی برد و بیفگند در شب، آنگاه (۵) بامداد پیامد و طلب خون او می‌کرد از آن مرد (۶)، بدین سبب از میان اسباط بنی اسرائیل خصومت افتاد، بنزدیک موسی آمدند و گفتند: چنین حال (۷) افتاد، و اینکه کار بر ما مشتبه (۸) شد، از خدای در خواه تا ما را معلوم کند که اینکه مرد را که کشت (۹). موسی - علیه السلام - گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبِحُوا بَقَرَةً. بیان کردیم که: حد امر چون از باب قول بود، هو قول القائل افعَل أو ما یجری مجراه إذا كان القائل فوق المقول له فی الرتبة و كان مریدا لما امر به، و امر هم در فعل و هم در قول حقیقت بود چنان که بیان کرده شود - إن شاء الله. و ذبح قطع حلقوم بهیمه باشد برای انتفاع به گوشتش، و حقیقت او در گاو (۱۰) و گوسپند باشد و آنچه بدان ماند، و در حق مردم بر مجاز گویند. و اصل ذبح در لغت شق و شکافتن بود، یقال: ذبحت (۱۱) فأرة المسك إذا شققتها، نافه مشک بشکافتن. و بقره اسم گاو ماده باشد، و نر را ثور گویند، چنان که ناقه و جمل و رجل و امرأة که مؤنث او نه از لفظ مذکر باشد. و «بقر»، جنس بود، و «تا» در او نه علامت تأنیث است، بل علامت وحدان (۱۲) است، من باب تمر و تمره. و باقر اسمی باشد بقر را، چنان که جامل اسمی باشد جمل را، و اصل او از بقر است، و بقر ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب آن. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مب: دیه. (۳). مچ: دیهی، دب، آج، لب، فق، مر: دیه. (۴). مچ، وز، دب، مر: دیه. (۵). لب، مب: شبانگاه. (۶). مب: از صاحب آن خانه. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما را چنین حالی. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پوشیده. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته است. (۱۰). آج، فق: گاف / گاو. (۱۱). وز: اذبحت. (۱۲). مر: واحد آن، دب: وحدت. صفحه: ۴ شکافتن بود، یقال: بقر بطنه، ای شقه، برای آتش بقر خوانند که زمین شکافد، چنان که ثور را لا اثارته الارض، قال الله تعالی: وَ أَثَارُوا الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا (۱). موسی - علیه السلام - گفت خدای تعالی شما را می‌فرماید که: گاوی بکشی تا معلوم شود که اینکه مرد را که کشته است. ایشان گفتند أ تَنَحُّدُنَا هُزُؤًا، بر ما افسوس می‌داری برای آن که ایشان را مستبعد آمد، چه نسبتی معقول نبود از میان اینکه و آن. و در «هزوا»، سه قراءت است و همچنین در کفوا. هزؤا و کفؤا به تخفیف و همزه، اینکه قراءت حمزه و خلف است. و هزؤا و کفؤا به تثقیل و همز، و اینکه قراءت ابو عمرو است و کسائی و اهل حجاز و اهل شام. و هزوا و کفوا مثقل بی همز، و اینکه قراءت عاصم است به روایت حفص. و همه لغات فصیح و صحیح است. و هزوا، سخریت و فسوس (۲) باشد و استهزاء، همچنین یقال: هزئت به، قال الزجاج: قد هزئت منی ام طیسله (۳)

قالت اراه معدما لا شیء له موسی - علیه السلام - گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ، پناه با خدای می‌دهم از آن که من از جمله جاهلان باشم، برای آن که در جواب مسترشد (۴) که طلب رشد و صلاح کند، سخریه و استهزا جهل باشد، و جهل اعتقادی باشد که معتقد به خلاف اعتقاد بود هر که او را متعلق (۵) بود، و از جمله حیوانات گاو (۶) برای آن تخصیص کرد که ایشان عبادت عجل کرده بودند [۹۸-پ] و آن در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا بر او استخفافی (۷) باشد، و مهین و ذلیل شود بر دست ایشان، و بدانند که او صلاحیت عبادت ندارد. اکنون اهل علم خلاف کردند در آن که خدای تعالی ایشان را ذبح بقره فرمود هر چه باشد، یا ذبح بقری که موصوف باشد به اینکه جمله صفات. بیشتر مفسران گفتند: خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند هر چه باشد اگر مراجعت نکردندی و گاوی بکشندی هر گونه که بودی مجزی بودی از -----

--- (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۹. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: لعب. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طیله، با توجه به چاپ شعرانی (۱/ ۲۲۰) تصحیح شد. (۴). آج: مسئلتی. (۵). مچ، وز: تعلقی، آج: معتقدی. (۶). همه نسخه بدلها را. (۷). دب، آج، لب،

فق، مب، مر: برای استخفاف. صفحه: ۵ ایشان، و لکن چون بر خویشتن سخت بکردند خدای تعالی بر ایشان سخت بکرد، چون خدای تعالی ایشان را گفت: گاوی بکشید، مصلحت در آن بود که گاوی بکشندی بر هر وجه که بودی، چون مراجعت کردند مصلحت بگردید<sup>(۱)</sup> گاوی بایست موصوف به صفات اول، اگر بکردندی و مراجعت نکردندی مجزی بودی. چون دگر باره مراجعت کردند، مصلحت بگشت گاوی بایست به اینکه لون مخصوص. چون دگر باره مراجعت کردند<sup>(۲)</sup> گاوی بایست جامع اینکه جمله صفات را که در سه آیت است، و اینکه مذهب معتزلیان و اصحاب الحدیث است و بیشتر متکلمان در اصول الفقه. و مذهب مرتضی علم الهدی - قدس الله روحه - آن است که: خدای تعالی به اول ایشان را کشتن گاوی فرمود که جامع باشد جمله اینکه صفات را، و لکن تأخیر بیان کرد از وقت خطاب به وقت حاجت، و اینکه را بنا بر مسأله‌ای باشد بزرگ از اصول الفقه که تأخیر الی بیان عن وقت الخطاب روا بود یا نبود! مذهب مشایخ معتزله آن است که روا نبود، و مذهب مرتضی - رحمه الله<sup>(۳)</sup> - آن است که: تأخیر بیان از وقت خطاب روا بود، از وقت حاجت روا نبود، و اینکه آیت دلیل است بر صحت اینکه قول، و<sup>(۴)</sup> وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند در وقتی، مثلاً در عاشر اوقات از خطاب، خطاب بگفت در اول حال و بیان تأخیر کرد تا به وقت عاشر که وقت حاجت بود. و دلیل بر آن که ایشان مأمور نبودند الا به ذبح بقری که جامع بود اینکه جمله صفات را، آن است که اگر مراد خدای تعالی ذبح بقری بودی ایة<sup>(۵)</sup> بقره کانت، چون مراجعت کردند و گفتند: ما هی! جواب آن بود که مراد من بقره‌ای است هر چه باشد اذبحوا ایة<sup>(۶)</sup> بقره کانت، چنان که باشد یا به دست آید، از برای آن که نتوان گفتن که «هی» و «انها» در جواب و سؤال کنایت است از بقره دیگر که ذکر آن در آیت نیست، لا بد باید که راجع با بقره اول باشد، و جز چنین نشاید، و با اینکه جمله هیچ شبهت نماند در آن که مراد خدای تعالی جز گاوی نباشد جامع جمله اینکه صفات را. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگشت. (۲). مر مصلحت بگشت. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: رحمه الله علیه. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اگر چه. (۵). همه نسخه بدلها: آی. (۶). اساس: آی، با توجه به ضبط کلمه در عبارت فوق تصحیح شد. صفحه: ۶ دگر آن که: ما به ضرورت دانیم حسن آن که یکی از ما غلامش را گوید: تو را فردا به بازار می‌باید رفتن یا به دیه که چند مهم است تا تمام کنی. و در وقت خطاب مهمات را بیان نکند، چون وقت رفتن در آید او را پیش خواند و مهمات بر او شمارد و تفصیل بکند<sup>(۱)</sup> و بیان کند و وصایت کند، ما دانیم که هر کس [۹۹-] که در حسن<sup>(۲)</sup> اینکه خلاف کند یا گوید، اینکه جاری مجرای خطاب غیر<sup>(۳)</sup> بود برنجی<sup>(۴)</sup> مکابر باشد و دافع ضرورت. سدی و جماعتی دیگر مفسران گفتند: اینکه گاو موصوف به اینکه صفات در همه بنی اسرائیل نزدیک مردی بود که او با پدر نیکوکار بود، و قصه او آن بود که: او مردی بازرگان بود و جوهر فروختی، روزی مردی آمد تا جوهر خرد از او به مبلغی، و او را بدان بسیار سود خواست بودن. چون بیامد تا جوهر عرضه کند، جوهر در صندوق بود و قفل بر زده و کلید در زیر سر پدرش بود و پدر خفته بود. پدر را بیدار نکرد و بیامد و مرد را جواب داد و گفت: وقت را میسر نیست، اگر توقّف کنی تا پدرم بیدار شود من از بهای اینکه جوهر ده<sup>(۵)</sup> هزار درم کم بستانم. مرد گفت: مرا تعجیل است، اگر کار من ترویج کنی<sup>(۶)</sup>، ده هزار درم بر آنچه قرار بهاست زیادت بدهم<sup>(۷)</sup>. او گفت: نکنم و روا ندارم که برای زیادت زر و سیم پدر را بیدار کنم و خواب بر او بیاشوبم<sup>(۸)</sup>. مرد را گسیل کرد و طمع از آن سود ببرید. چون پدر بیدار شد، او را خبر دادند بدین حال، پدر او را حمد کرد و دعا کرد و گفت: به بدل اینکه مرا گاوی است نیکو به تو دهم و او را دعا کرد به برکت در آن گاو، و آن گاو بستد. چون اینکه حال افتاد و خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی باید موصوف به اینکه صفات، در همه بنی اسرائیل الا بنزدیک او نیافتند. از او بخواستند به احتیاط و استقصاء تمام و از او بخریدند «بملا مسکها ذهبا»، به آن که پوستش پر از زر باز کنند و به او دهند.

(۱). همه نسخه بدلها: بگوید. (۲). مر: جنس. (۳). همه نسخه بدلها: عربی، آج: اغرای. (۴). مب و. (۵). مب: ندارد، لب، فق، مر: دو. (۶). مب: اگر مهم من بسازی. (۷). مر: زیادت کنم. (۸). دب، مر: بیاشورم. صفحه: ۷ عبد الله عباس و وهب مته گفتند: مردی

صالح بود در بنی اسرائیل و او را پسری طفل بود و گوساله‌ای داشت، چون اجلش نزدیک «۱» رسید آن گوساله را بیاورد، و بیشه‌ای بود در آن بیشه کرد و گفت: ای خدای ابراهیم؟ اینکه عجل را به تو می‌سپارم تا اینکه فرزندک «۲» من بزرگ شود با او دهی، و برفت و مادر آن پسر را از اینکه حال خبر داد و با پیش خدا شد آن عجل در آن بیشه بزرگ گشت و قوی شد و دست به کسی نداد تا اینکه کودک بزرگ شد «۳»، هر روز بیامدی و پشته هیزم کردی «۴» در آن بیشه و بیاوردی و بفروختی و نفقه خود و مادر کردی و رضای مادر «۵» عظیم نگه داشتی. یک روز مادر او را گفت: پدر تو را در اینکه بیشه گوساله‌ای هست به ودیعه به خدای ابراهیم سپرده، اگر بروی و آن ودیعه بازخواهی، که او ودیعه‌داری است که ودائع بنزدیک او ضایع نشود، و ودیعه را باز دهد. غلام بیامد و به بیشه در آمد و گفت: یا اله ابراهیم یا من لا یضیع ودائعہ، ای خداوندی که ودیعه «۶» تو ضایع نشود، آن ودیعه پدرم به من باز ده «۷». نگاه کرد «۸» گاوی می‌آمد «۹»، کاعظم ما یکون من البقر و احسنه، بزرگتر «۱۰» آنچه ممکن باشد که گاوی بود و نیکوتر «۱۱»، تا پیش او بایستاد «۱۲»، به نام خدای رسن بر سر او کرد، چون به بازار در آمد مردمان را از نیکویی «۱۳» آن گاو و بزرگی او عجب آمد، به خانه آورد [۹۹-پ] مادر او را گفت: مصلحت در آن است که اینکه گاو بفروشی و در سرمایه گیری و بدان کار می‌کنی. بر دگر روز گاو به بازار برد و قیمت گاو «۱۴» در آن روز گار سه درم بود «۱۵»، مادر را گفت: به چند فروشم اینکه گاو «۱۶»! گفت: قیمت «۱۷» سه درم است، و لکن به هر بها ----- (۱). مع، وز، دب، آج: بنزدیک. (۲). مب، مر: فرزند. [...] (۳). مع، دب، آج، لب، فق، مر: بالغ شد، مب: جمع شد و بالغ گردید. (۴). دب، فق: گرد کردی، مب: جمع کردی، مر: ساختی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۶). دب، مر نزد. (۷). مع، وز، آج، لب، فق که، دب تا. (۸). دب، آج، لب دید که، مر دید. (۹). مع، وز: گاوی را دید. (۱۰). مب از. (۱۱). مب بیامد آن گاو. (۱۲). مب او را گرفت، مع، وز، دب واو. (۱۳). دب: از رنگ. (۱۴). مع، وز، دب، آج، لب، مب، مر: گاوی نیک (۱۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۱۶). مب، مر را. [...] (۱۷). آج بازار. صفحه ۸: که خواهند تا مرا خبر ندهی مفروش. چون گاو «۱» به بازار آورد «۲»، مردی در آمد و گفت: اینکه گاو به چند فروشی! گفت: قیمت بازار سه درم است. گفت: سه درم از من بستان. گفت: تا مادر را خبر دهم. گفت: قیمت سه درم است، شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن. گفت: نستانم، او درم دوازده کرد و بیست و چهار کرد، او می‌گفت: ممکن نیست تا من مادر را خبر ندهم. او همچنین می‌فزود تا به آن جا رسانید که گفت: پوست اینکه گاو پر از زر کرده بستان، و با مادر رجوع مکن. گفت: ممکن نیست. مردم از آن بخندیدند و گفتند: بی خرد غلام «۳» است اینکه. در تفسیر می‌آید که: آن فریشته‌ای بود که خدای تعالی او را فرستاده بود به امتحان تا بر اینکه کودک با مادر «۴» به خلقان نماید، تا ایشان را تنبیه باشد و بدانند که کس بر طاعت خدای تعالی و رضای مادر و پدر نگاه داشتن زیان نکند. نماز دیگر به خانه باز آمد و مادر را خبر داد. مادر گفت: صواب کردی و لکن فردا به بازار شو و اگر آن مرد را بینی با او مشورت کن و بگو که با تو مشورت می‌کنم، آنچه صلاح من است در حدیث اینکه گاو مرا خبر «۵» ده. بر دگر روز غلام به بازار آمد، آن مرد را دید، گفت: ای بنده خدای؟ من با تو مشورت می‌کنم، آنچه مصلحت من است «۶» مرا بفرمای. گفت: برو اینکه گاو «۷» نگه دار که تا پس نه «۸» در بنی اسرائیل حادثه‌ای افتد، و ایشان را به اینکه گاو حاجت باشد. چون از تو خواهند، کمتر از پوست او پر از زر کرده بها بستان. او برفت. چون در بنی اسرائیل اینکه حادثه افتاد، در همه بنی اسرائیل گاوی که بر اینکه صفت بود اِلَّا بنزدیک اینکه غلام نیافتند، از او بخریدند به مراد او، به پوست آن گاو پر از زر «۹». و عجب آن است که اینکه هر دو روایت در تفسیرهای آنان است که ایشان ----- (۱). آج، لب، مر را. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: در آورد. (۳). دب: غلامی. (۴). لب، فق: حق مادر. (۵). آج، لب، فق: خبری. (۶). مب، مر در اینکه گاو. (۷). آج، لب، مر: و اینکه گاو را. (۸). دب: نرود که، آج، لب، فق: تا زمانی که، مر: که بعد از اینکه. (۹). مب: زر سرخ کردند و بخریدند. صفحه ۹: می‌گویند: هر گاو که بودی روا بودی، و به تشدید ایشان مشدد شد، و نمی‌دانند که اینکه مناقض قول و مذهب ایشان است، برای آن که اینکه هر دو قصه دلیل می‌کند که مراد خدای

تعالی جز اینکه گاو معین نبود. چون چنین باشد، اینکه قوت آن مذهب می‌کند که سید- رحمه الله علیه- اختیار کرده است که گاو نمی‌شایست که باشد إلبا جامع جمله اینکه صفات را که در آیات مذکور است، چه مراد خدای تعالی آن بود، و امر به او تعلق داشت. پس چون موسی- علیه السلام- ایشان را گفت، خدای تعالی می‌فرماید شما را که: گاوی بکشی و پاره‌ای از آن گاو بر تن «۱» کشته زنی [۱۰۰-ر] تا خدای تعالی او را زنده کند و او «۲» بگوید که مرا که کشت «۳». ایشان چون بدانستند که اینکه حدیث خداست و از قبل خدای است، گفتند «۴»: یا موسی ادع لنا رَبَّكَ یٰبْنَ لَنَا مَا هِیَ، دعا کن خدای را تا بیان کند که اینکه گاو چه گاوی است؟ دعا، در خواستن فعلی باشد از غیری بر وجهی که داعی به مرتبه از مدعو فروتر باشد، و كذلك السَّوَال، یقال: دعوت الله فی کذا، و سألته کذا. و دعا، به معنی بانگ زدن نیز باشد، یقال: دعاه، إذا صاح به. و منه قوله تعالی: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا «۵»...، و دعا له بالخیر، و دعا علیه بالشَّرِّ. چون دعای خیر «۶» کند «له» گویند، و چون نفرین کند «دعا علیه» گویند. و بیان روشن کردن باشد، و اصل او از بین و از بینونه «۷»، و خدای است که تفصیل دهد و مشتبه از نامشبه جدا کند. ماهی، «ما» استفهامی است و «هی» به اجماع کنایت است از بقره مقدم فی قوله: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً. موسی- علیه السلام- جواب داد که خدای تعالی می‌گوید: ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز فوق، مب: بر اینکه، فق: بر آن، مب: بر. (۲). مر: تا خود. (۳). مب: که او رای که کشته است، دیگر نسخه بدلها: کشته است. (۴). دب قالوا. [....] (۵). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. (۶). مج، وز، فق: به خیر. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: بود، مب: باشد. صفحه: ۱۰ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضَ وَ لَا بِكْرٌ «۱»، اینکه گاوی می‌باید نه بزرگ و نه کوچک، یعنی به سال نه پیری پیر و نه جوانی جوان. مجاهد و ابو عبیده گفتند: «فارض»، آن باشد که به پیری «۲» به حدی باشد که نژاد، یقال: فرضت تفرض فروضا، قال الشاعر: کمیت بهیم اللون لیس بفارض

و لا بعوان ذات لون مخصف و قال الرَّاجز: یا ربّ ذی ضغن و صبّه فارض

له قروء کقروء الحائض ای حقد قدیم. و «بکر» جوانی بود که هنوز زاده نبود «۳». و سدّی گفت: «بکر» آن بود که یک بار زاده باشد، او را و پدر «۴» و فرزند را «بکر» خوانند، قال الشاعر: یا بکر بکرین و یا خلب الکبد

اصبحت منّی کذراع من عضد و «عوان» نصف بود، نه جوان جوان و نه پیر پیر، میان هر دو. و «ذلک»، اشارت است به هر دو. و اخفش گفت: «عوان» آن بود که چند بار زاده بود، و جمعها عون، و آن غایت نکویی و قوت «۵» باشد، قال الاخطل: و ما بمکّه من شمط محلّقه

و ما بیثرب من عون و ابکار و رفع «فارض» و «بکر» بر صفت است، و رفع «عوان» بر خیر مبتدای محذوف، و روا بود که هم صفت بود، یعنی غیر فارض و لا بکر بل عون، أو بل هی عون. فافعلوا ما تؤمرون، بکنی آنچه می‌فرمایند شما را. آنکه گفتند: ای موسی؟ حدیث سال معلوم شد، در خواه از خدای تعالی تا بیان کند ما را لون اینکه گاو تا به چه رنگ می‌باید! «لون»، عامتر است از صفت، چه لون نوع است و صفت جنس، و نوع واقع بود بر متمائل و مختلف و متضاد، و جنس واقع بود بر متمائل. پس گفت، خدای تعالی می‌گوید: اینکه گاوی می‌باید زرد و سخت زرد. عبد الله ----- (۱). مر

عوان. (۲). مب: آن پیری باشد. (۳). دب، آج، لب، فق: زیاده نبود، مب: نژادیده بود. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). همه نسخه بدلها او. صفحه: ۱۱ عباس گفت: فاقع شدید الصّفرة، قال عدی: و إنّی لأسقی الشّرب صفراء فاقعا

کأن ذکی المسک منه یفتق [۰۰۱-پ] و قتاده و ابو العالیه گفتند: «فاقع» خالص اللون باشد. سعید جبیر گفت: سرو و سم زرد دارد. حسن بصری گفت: مراد به «صفراء»، سیاه است، چنان که اعشی گوید: تلک خیلی منه و تلک رکابی

هن- [صفر] «۱» اولادها کالزبیب ای سود. و اینکه قول درست نیست برای آن که تأکید سواد به حلوکه کنند، يقال: اسود حالک و ایض یق و احمر قانیء و اخضر ناضر، و اصفر فاقع. تَسْرُ النَّاطِرِینَ، نگریدگان «۲» را خَرَم کند از صفای لون، و اینکه لون بر گاو نکو باشد، و چشم مولع بود به نگریدن به او. و از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - روایت کرده‌اند که او گفت: هر که او نعلی زرد بپوشد غمش برود «۳»، لقوله - تعالی: صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُ النَّاطِرِینَ. چون لون معلوم شد، گفتند: یا رسول الله؟ از خدای در خواه تا باز نماید که اینکه چه گاوی می‌باید که بر ما مشته است «۴»، و تشابه الشیء و اشتبه بمعنی واحد، و آیت «۵» متشابه برای آن گویند که معنی در او مشته باشد و پوشیده. اگر گویند: بقر جمع است، چرا تشابهت «۶» نگفت، گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که بقر مذکر اللفظ است، و چون چنین باشد تذکیر اولیتر بود، چنان که خدای تعالی گفت: کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ «۷». و مبرد گفت: سیبویه را از اینکه پرسیدند، گفت: هر لفظی از الفاظ جمع که با ----- (۱).

اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۲). معج، وز، دب، آج، لب: نگرندگان. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مر: نشود. (۴). چاپ شعرانی (۲۲۴/۱) قوله تعالی: إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا (۵). اساس: اینکه، با توجه به معج، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). وز: تشابهن. [.....] (۷). سوره قمر (۵۴) آیه ۲۰، آج، لب، فق، مب، مر و أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ صفحه: ۱۲ واحد «۱» ماند یا لفظ او را حروف جمعش از حروف واحد کمتر بود آن را تذکیر کنند، چنان که اعشی گفت: ودّع هریره أن الرّكب مرتحل و نگفت مرتحله زجاج گفت معنی آن است که: جنس البقره «۲» تشابه علینا. وَاِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ، ای لموقفون فیما امرنا، و اگر خدای خواهد ما راه یافته و موفق گردیم در اینکه امر که ما را کردند. جواب دادند ایشان را که: اینکه گاوی می‌باید، لا ذلول، نه کار شکسته، ای مذللّه بالعمل تثیر الارض، که زمین سپرده باشد، يقال: رجل ذلیل بین الذلّ و الذلّة و المذلّة، و دابّة ذلول بیئنه الذلّة. و ذلول «۳» در صفت اسپ «۴» و در صفت مرد مدح باشد، قال الله تعالی: أذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَیةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ «۵»...، و در صفت گاو ذمّ است اینکه جا. و تثیر الارض، من أثرت التراب باشد چون خاک باز مشیابند «۶». و گاو نر را از اینکه جا «ثور» خوانند که زمین شیابند «۷»، و ثار التّقع «۸» گرد انگیخته شد، و اثره انا، من بر انگیختم، و ثار الفحل، آن باشد که شتر نر حمله آرد. و کسی که به قصد کسی برخیزد، گویند: ثار إليه، و اخذ الثّار و طلب الثّار، از اینکه جا باشد که کینه بازخواست. و ثارت «۹» بالقتیل، آن باشد که کشنده او را باز کشد «۱۰». و لَا تَسْقَى الْحَرثَ، کشت را آب نداده باشد، که جایی که آب روان نباشد کشت را به گاو و شتر آب دهند که از چاهها بر کشند. مُسَلَّمَةٌ، یعنی بری از عیبها. حسن بصری گفت: درست دست و پا. لَا شِبْهَ فِيهَا، یک رنگ، در او «۱۱» نباشد مخالف -----

----- (۱). آج: الفاظ که جمع گردد و واحد را ماند. (۲). همه نسخه بدلها: البقر. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: ذلیل. (۴). معج، وز، آج، لب، دب: است. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۵۴. (۶). آج: شیارند. (۷). آج، لب: شیارند. (۸). اساس: ثار الرّقع، با توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). آج القتیل. (۱۰). مب، مر: کشند. (۱۱). معج، دب، وز، آج، لب رنگی، فق، مب: که در او رنگی، مر: که دو رنگ. صفحه: ۱۳ رنگ تنش، اینکه قول محمد بن کعب است. مجاهد گفت: در او سواد و بیاض نباشد [۱۰۱-ر]. قتاده گفت: در او عیبی نباشد. چون اینکه جمله بشنیدند، گفتند: الآن جئت بِالْحَقِّ، اکنون حق آوردی، یعنی جمله صفات روشن کردی چنان که اشتباه زایل شد. و اینکه دلیل است بر آن که ایشان مأمور بودند به کشتن گاوی موصوف به جمله اینکه صفات، که چون صفات تمام بشنیدند و بدانستند، گفتند: الآن جئت بِالْحَقِّ، و اگر مراد آن بودی که گاوی بکشی «۱»، هر گاوی که باشد به اول که شنیدند که: أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً...، گفتند: الآن جئت بِالْحَقِّ، فَذَبْحُوهَا. در آیت حذف و اختصاری هست مقدر تا کلام مستقیم شود، و آن اینکه است که: فطلبوها فوجدوها و اشتروها باغلی الثمن. فذبوها، بجستند و

بیافتند و به گرانتر بها بخریدند. آنکه بکشند آن گاو را، و ما کادوا یفعلون، و نزدیک بود که نکنند، لغلاء ثمنها، از گرانی بهای آن. سدّی گفت: ده سر (۲) به زر باز کردند (۳). دیگران گفتند: پوستش پر از زر بار کردند و به بهاش (۴) بدادند. و إِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا، یعنی عامل را، و اینکه آیت اول قصه است. فَادَارَأْتُمْ فِيهَا، آی تدارأتم و تدافعتم، و اصل او تفاعلت (۵) است برای قرب مخرج «تا» به «دال» ادغام خواستند تا کنند، «تا» را «دال» کردند و اسکان او کردند برای ادغام ابتدا به ساکن نشایست کردن، «الف» وصل بیاوردند تا زبان بر او اعتماد کند در گفتن، اذارأتم شد، و كذلك قوله: اناقلتم (۶) ...، و: اطيرنا (۷). عبد الله عباس گفت: تدافعتم و اختلفتم، و مجاهد و ضحاک گفتند: اختصمتم. عبد العزيز بن يحيى گفت: شككتم (۸)، و اصل «درء»، دفع بود، من قوله تعالى: وَ يَدْرُونَ بِالْحَيَّةِ نَبْءَ السَّيِّئَةِ (۹) ...، و منه قول الشاعر: ----- (۱). مج: بکشتی، مر: بکشند.

(۲). مر: سپر، چاپ شعرانی (۱/ ۲۲۶): استر. [.....] (۳). کذا در اساس و نسخه بدلها، اصل قول سدّی اینکه است: «اشتروها بوزنها عشر مّرات ذهبا» رک، طبری ۱/ ۲۸۱، مجمع البیان ۱/ ۱۳۶. (۴). دب، آج، فق، مب، مر: بهایش را. (۵). اساس: تقاعدتم، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۳۸. (۷). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷. (۸). آج، لب: سکتتم، فق: سکتتم، لب، مب: سکتتم. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۲. صفحه ۱۴

نَكَبَ عَنْهُمْ دَرءَ الِاعَادِي وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، و خدای بیرون آورنده است آنچه شما پنهان می کردی. فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا، گفتیم اکنون چون اینکه گاو بکشی بعضی از اینکه گاو کشته بر اینکه مرد کشته زنی. مفسران در آن بعض خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: آن استخوان بود که نزدیک غضروف (۱) باشد، و هو بعض (۲) الکتف و آن مقتل بود. و ضحاک گفت: زبانش بود. سعید جیر گفت: دم غزه بود. مجاهد گفت: دنبالش بود. کلبی گفت: ران راستش بود. سدّی گفت: آن پاره گوشت که از میان دو کتف بود. بعضی دیگر گفتند: گوشش بود. حسین ابن الفضل گفت: از همه اقوال آن بهتر است که زبانش بود برای آن که او آلت کلام است، و غرض آن بود تا او سخن گوید. و در کلام حذفی و اضماری هست و تقدیر او تا معنی مستقیم شود اینکه است: «فقلنا اضربوه ببعضها يحيى الله فيدلکم علی من قتله فضره به فاحياه الله فذكر و دل علی قاتله». كذلك يحيى الله الموتى، گفتیم پاره از اینکه گاو بر او زنی تا خدای زنده کند او را تا بگوید که مرا که کشت (۳). [۱۰۱-پ] بگردند خدای تعالی او را باز زنده کرد تا بگفت که مرا که کشت، آنکه بیفتاد و بمرد. آنکه خدای- تعالی- بر سبیل تنبیه آنان را که منکران بعث و نشور باشند، گفت: كذلك يحيى الله الموتى، خدای تعالی- مردگان را چنین زنده کند که عامل را زنده کرد. و يريكم آياته، و آيات و حجج و بينات و دلالات و معجزات با شما می نماید. لعلکم تعقلون، تا شما بدانی و عقل کار بندی و تفکر و تأمل کنی.

### [سوره البقره (۲): آیات ۷۴ تا ۷۷]

#### [اشاره]

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُهَا فَيَخْرُجُ مِنْهَا الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴) أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَ تَحَدُّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

#### [ترجمه]

----- (۱). دب: غضروف. (۲). مچ، وز: نقض. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته است. صفحه: ۱۵ پس سخت شد دلها تان از پس آن چون سنگهاست یا سخت تر به سختی و از سنگها بهری «۱» بود که بر دمد از او جویها، و از آن بهری «۲» بود که بشکافد به در آید از او آب، و از آن بهری «۳» بود که فرود آید از ترس خدای، و نیست خدای غافل از آنچه شما می کنی. طمع می داری که به راست دارند شما! را و بودند گروهی از ایشان می شنویدند «۴» سخن خدای، پس بر می گردانیدند آن را از پس آن که بدانسته بودند و ایشان می دانستند. چون بیند آنان را که ایمان دارند، گویند ما گرویدیم چون خالی شوند بهری «۵» با بهری گویند حدیث می کنی ایشان را به آنچه حکم کرد خدای بر شما تا حجت انگیزند «۶» بر شما به آن نزدیک خدایتان! خردمند نیستی؟! «۷» نمی دانند «۸» که خدای داند آنچه پنهان دارند ایشان و آنچه آشکارا دارند! «۹» قدیم - جل - جلاله - گفت ایشان را پس از آن که با شما اینکه همه الطاف کردم و حجت انگیزنده و مرده زنده کردم و کشنده را [پیدا کردم] «۱۰»: دلهای شما سخت شد. معنی قسوة ذهاب لین و رحمت باشد از دل. و حجر قاس و جبل قاس جاس «۱۱» اذا كان صلبا شديدا. و جاسی و قاسی سخت بود، و قسوت بلیغتر از قسوة باشد، و قسو و جسو در یک معنی باشد. -----

----- (۱، ۲، ۳). آج، لب، فق: بهتری. (۴). مچ، دب، وز، آج، لب، فق: می شنیدند. (۵). دب، آج، لب، فق از ایشان. (۶). دب، آج، لب، فق: انگیزد. [.....]. (۷). دب ای. (۸). اساس: نمی دانید، با توجه به وز، تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها اینکه چهار آیت است. (۱۰). اساس: ناخواناست، از مچ افزوده شد. (۱۱). اساس چنان که گفت، ظاهرا با توجه به مچ و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. صفحه: ۱۶ خلاف کردند در آن که اینکه خطاب با کیست. عبد الله عباس گفت: خطاب با اولیای مقتول است، و «ذلک» اشارت است به احياء کشته، و بر قول دیگر مفسران خطاب است با جمله بنی اسرايل، و «ذلک» اشارت است به جمله آیات متقدم از فلق «۱» دریا و غرق آل فرعون و نجات بنی اسرايل و جز آن آنکه تشبیه کرد دلهای ایشان را به سختی به سنگ. «فهی» کنایت راجع است با قلوب، و «هی» ضمیر مرفوع منفصل باشد به ابتدا، و «کاف» تشبیه در جای خبر او بود [۱۰۲-۱]، و تقدیر «۲»: فهی مثل الحجارة فی القسوة. آنکه ترجیح داد دلهای ایشان را در باب سختی بر سنگ، گفت: أو أشد قسوة، نصب «قسوة» بر تمیز بود. اگر گویند: «او» که در خبر شود به معنی شک بود، و شک بر خدای روا نیست، گوئیم: از اینکه سؤال چند جواب برفت فی قوله تعالی: أو كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ «۳» ...، و آن جوابها جمله صالح است اینکه جا که جواب اینکه سؤال باشد. و جوابی دیگر اینکه جا آن است که: «او» اینکه جا به معنی «بل» است، و بل اضراب را باشد، چنان که در دگر آیت گفت: وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۴»، و المعنی بل یزیدون، چنان که شاعر گفت: بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی

و صورتها او انت فی العين املح و معنی «او»، بل است اینکه جا. وجهی دگر اینکه جا آن است که: «او» به معنی «او» است، چنان که گفت: وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا «۵»، معنی آن است: و کفورا، و چنان که شاعر گفت: و قد زعمت لیلی بانی فاجر

لنفسی تقاها أو علیها فجورها و معنی آن است که: و علیها فجورها. و وجهی دگر آن است در آیت که: «او» برای ابهام بر مخاطب گفت، چنان که عرب گویند: اكلت اليوم تمرة أو بسرة، امروز خرماي یا بسری خوردم، و غرض -----

----- (۱). وز: مفلق. (۲). مب آن است، دیگر نسخه بدلها اینکه است. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹. (۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷. (۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۴. صفحه: ۱۷ ابهام آن بود بر مخاطب، نه آن که او شاک باشد در آنچه خورده باشد. و در خبر می آید که: ابو الأسود الدثلی - رحمه الله علیه - در بنی قشیر فرود آمد، و ایشان مجبر بودند او را به شب سنگ می انداختند، او بر دگر روز «۱» ایشان را ملامت کرد. ایشان گفتند: ما رمیناک بل الله رماک، ما تو را سنگ نینداختیم، خدای انداخت، گفت: لا تکذبوا «۲» علی الله فلو ان الله رمانی لما أخطأنی، گفت: دروغ بر خدای منهدید، اگر خدای سنگ انداختی به من خطا نکردی. آنکه



او را گفتند: تا چند از علی و علی خواهی گفتن - و او مدح بنی هاشم و اهل البیت بسیار کردی - او به جواب گفت: يقول الأزدلون بنی (۳) قشیر

طوال الدهر لا تنئی (۴) علیا أحب محمدا حبا شديدا

و عباسا و حمزة و الوصی فان یک حبهم رشدا اصبه

و لم اک مخطئا ان کان غیا او را گفتند: شک آوردی! گفت: أفترون الله شكه حيث يقول: وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵)، گفت: خدای شاکه است آن جا که در یک آیت دو «او» می گوید! و ابو الأسود معروف است به حاضر جوابی، پس او نیز بر سیبل ابهام بر مخاطب می گوید: نه از شکمی که او را بود در دوستی ایشان. آنگه باز نمود خدای تعالی که: دلهای ایشان چرا از سنگ سخت تر است، گفت: وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ، باز نمود که: در سنگ چند گونه خیر است که در دلهای ایشان از آن هیچ چیز (۶) نیست. و «من» تبعیض راست اینکه جا از سنگها بعضی هست. لَمَا يَتَفَجَّرُ، «لام» تأکید راست و «ما» نکره موصوفه است، تقدیر اینکه است که: و إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لِحِجْرًا، چنان که شاعر گفت: رَبِّ مَا تَكَرَّهَ النَّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ

ر له فرجة كحل العقال ای رب امر تکرهه النفوس. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر بیامد و. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تکذبون. (۳). همه نسخه بدلها: بنو. (۴). اساس: به صورت «تسنی» هم خوانده می شود. [.....] (۵). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۴. (۶). میج: خیر. صفحه: ۱۸ و «ما» در محل نصب است به «ان»، و جار و مجرور در جای خبر اوست. «یتفجر»، گشاده می شود، [۱۰۲-پ] و در شاذ «ینفجر» خوانده اند. و تفجر و انفجار، خروج آب باشد از منبع خود، و «انهار»، جمع نهر باشد، و اصل او اتساع بود، و منه النهار لاتساع الضیاء فیه. و مراد به جویها آب است، و لکن اکتفا کرد به ذکر جویی از آب. و بهری از آن، آن است که شکافته می شود و آب از او بیرون می آید (۱)، و اینکه تکرار نباشد برای آن که به اول آب خواست که از کاریزها در سنگ کنده بیرون می آید تا جویها روان می شود، و دوم (۲) آب چشمه ها (۳) خواست که در کوهها از خانیها (۴) می زاید، فهذه عیون نابعه، و تلک انهار جاریه و مغربی گفت: مراد به حجارت اول کوههاست که انهار از او بیرون می آید، و به دوم سنگ موسی است که در تیه آب از او می آمد به معجزه موسی - علیه السلام. و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ، و از سنگها بهری آن است که از کوهها فرو می آید از ترس خدای. مغربی گفت: مراد به «من» اینکه جا «با» ست، چنان که گفت: يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (۵) ... و المعنی (۶) بامر الله. و در معنی «هبوط»، اینکه جا چند قول گفتند: قولی آن است که مراد سایه کوههاست و سنگها که بر زمین افتد، چنان که گفت: يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ اليمینِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ (۷) ...، چنان که آن سایه بر زمین افتاده را آن جا ساجد خوانند (۸) بر توسع، اینکه جا هابط خوانند (۹) بر سیبل مجاز. قول دوم (۱۰) آن است که: مراد به اینکه سنگها کوه است که پاره پاره شد عند تجلی چون سؤال رؤیت رفت. ----- (۱). مب چنان که فرموده: و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ

مِنْهُ الْمَاءُ (۲)، ۸. مب، مر: دویم. (۳)، ۱۰. اساس: چشمها/ چشمه ها. (۴). اساس: جایها، با توجه به مع تصحیح شد. (۵). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱. (۶). همه نسخه بدلها: ای. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. صفحه: ۱۹ وجه سیم (۱) آن است که: مراد آن سنگهاست که در وقت عقوبت کفار و هلاک ایشان فرود آمد، چنان که بر قوم لوط و جز ایشان فی قوله وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْصُودٍ (۲). و وجه چهارم آن است که: آیت جاری مجرای آن آیت است که حق تعالی گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۳) وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، «ما» نفی راست به معنی «لیس»، و در

خبر او گاه «با» باشد و گاه نباشد، تقول: ما زید بمنطلق و منطلقا، و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما می‌کنید. این کثیر تنها به «یا» خواند [۱۰۳-۱] ر] خبر از غایب، آنچه ایشان می‌کنند. و جمله قراء به «تا» ی خطاب خوانند. أفتطمعون، «الف»، استفهام است و مراد انکار، و مورد آیت قطع طمع رسول است- علیه السلام- و طمع مؤمنان از ایمان ایشان، گفت: طمع می‌داری که ایشان ایمان آرند و شما را باور دارند، و جماعتی از ایشان آناند که کلام خدای می‌شنوند و تحریف و تغییر می‌کردند، یعنی اینان خلف آن سلفاند که تغییر کتاب «۶» خدای ----- (۱). مع، وز: سه‌ام، دب، آج، لب، فق: سیوم.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۸۲. (۳). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱. (۴). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. [.....] (۵). لب: لی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کلام. صفحه ۲۰: تعالی کردند یعنی توریت. من بعد ما عقلو، از پس آن که شناخته و دانسته بودند و معنی فهم کرده. وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، و ایشان می‌دانستند که آن کلام «۱» خدای است. قول دگر آن است که: ایشان می‌دانستند که ایشان را نیست که آن تغییر و تبدیل کنند. و قوله: يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ، خلاف کردند در آن که اینکه کلام از که می‌شنیدند. مجاهد و قتاده و عکرمة و سدّی گفتند: از موسی می‌شنیدند. عبد الله عباس گفت: از خدای می‌شنیدند به طور. بر اینکه قول، مراد به فریق منهم، آن هفتاد مرد باشند که موسی- علیه السلام- ایشان را با خود به طور برد تا کلام خدای شنود «۲». مقاتل گفت: تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند، گفتند: ما شنیدیم کلام خدای و اوامر و نواهی او، و لکن ما را مخیر کرد، گفت: اگر خواهی کنی، و اگر نخواهی مکنی که بر شما باکی نیست. و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای تعالی از جنس حرف و صوت است، برای آن که حق تعالی گفت: يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ، و ادراک سمع به هیچ معنی از معانی تعلق ندارد جز به صوت «۳» و آنچه ایشان دعوی کردند از آن که کلام معنی باشد قایم به ذات متکلم، و اگر چه از او چیزی نشنوند، حدیثی نامعقول است و طریقی نیست به اثبات آن و دون اثباته خرط القتاد «۴» تهاب شوکته الید. و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا، چون ایشان را ملاقات بود به مؤمنان، یعنی چون به مؤمنان رسند و با هم افتند. و معنی «ملاقات» و «لقاء» به استقصاء گفته شد گویند: ما نیز مؤمنیم، و چون به خلوات «۵» با یکدیگر اوفتند، گویند: أ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، ایشان را نمی‌گوی و حدیث می‌کنی «۶» با ایشان! و معنی «فتح الله»، حکم الله است، و از اینکه جا حاکم را فتاح «۷» خوانند، و منه قوله تعالی: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ «۸»، و اینکه قول ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب کلام. (۲). مب: خدای تعالی شنودند. (۳). مر: صورت.

(۴). لب، فق، مب، مر: القتاد. (۵). همه نسخه بدلها: خلوت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌کنی / نمی‌کنید. (۷). مع، مب: افتتاح.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. صفحه ۲۱ کلبی است. کسائی گفت: معنی آن است که: بما بیّنه الله لکم، ایشان را خبر می‌دهی به احوالی که خدای بیان کرده است شما را! یعنی سرّ مذهب با مسلمانان می‌گویی؟ و اینکه بر سیل ملامت گفتند. واقدی گفت: بما انزل الله علیکم، و اینکه قریب است به قول اول، نظیرش: لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ «۱»، ... ای انزلنا، فتح، به معنی انزال است در اینکه آیت. ابو عبیده و اخفش گفتند: بما من الله علیکم و اعطاکم، باز می‌گویی آن نعمت [۱۰۳-پ] که خدای بر شما کرد؟ و بهری دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان و دوستان و حلفاء «۲» خود را دیدندی از جهودان، ایشان را گفتندی: کار محمد چگونه می‌دانی! ایشان گفتندی: ما برای خویشی و دوستی با شما بگوییم، او پیغامبر است و ذکر او در توریت هست. ایشان بیامدندی و رؤسا و معاندان را گفتندی هم از شما جماعتی می‌گویند که: اینکه مرد پیغامبر است و صادق است، ایشان اینان را ملامت کردند که: أ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ، تا با شما به آن محاجت و مخاصمت کنند فردا پیش خدای تعالی. مجاهد گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- از غزات احزاب فارغ شد، و آن «۳» فتح بر آمد او را. قصد حصن بنی قریظه و بنی النضیر کرد، لشکر بیامدند و پیرامن حصن خیمه‌ها بزدند و فرود آمدند، و امیر المؤمنین علی- علیه السلام- رایت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- داشت. رسول- علیه السلام- او را گفت: سر علی برکة الله و ایقن بالنصر، برو بر برکت خدای و به یقین دان که خدای ناصر تو است، و خدای تعالی مرا وعده داده است

زمینها و سراهای ایشان، و آن خدای که تو را بر عمرو(۴) ظفر داد، تو را مخذول نکند، و خدای تعالی ترس من در دل اینها فگند(۵)۔

----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۹۶. (۲). همه نسخه بدلها: خلفاء. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عمرو عبد و د. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: افگند. صفحه: ۲۲ امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: من آمدم تا به زیر حصن و رایت رسول در زیر حصن بردم راست. چون مرا دیدند، خوفی عظیم در ایشان افتاد، یکی می گفت: جاء کم صاحب عمرو، و یکی می گفت: اقبل الیکم قاتل عمرو، یکی از کنار(۱) حصن آواز داد: قتل علی عمرا صاد علی صقرا، قصم علی ظهرا، هتک علی سترا، ابرم علی امرا، و مضطرب شدند. من بدانستم که ایشان بترسیدند، و خدای ایشان را مخذول کرد. چون ساعتی بود(۲)، به کنار حصن آمدند سفاهت می کردند و دشنام می دادند. من خواستم که پیش رسول باز شوم، و او را به علّتی برگردانم تا آن سخنها نشنود. من در اینکه عزم بودم،(۳) رسول - علیه السلام - فرا(۴) رسید و آن بشنید، آواز داد که: ۵، یا اخوة القردة و الخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم، فساء صباح المنذرين، گفت: ای برادران بوزندگان(۶) و خوکان؟ ما چون به پیرامن قومی فرود آییم، بامداد ایشان بد باشد. ایشان چون اینکه بشنیدند گفتند: یا ابا القاسم؟ ما کنت جهولا و لا سبابا، ای ابو القاسم؟ تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی. رسول - علیه السلام - از کرم خود به شرم بر افتاد، فرجع القهقری، به پس(۷) باز شد و با استاد(۸). ایشان با یکدیگر گفتند: اینکه حدیث محمد را که گفته باشد! همانا از شما خاسته باشد، اُتَحَدُّ ثَوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ، چنین حدیثها می گویی با ایشان به حکمی که خدای بر شما کرد تا با شما حجت می آرند و به وقت مخاصمه بر شما حجت می کنند. اَفَلَا تَعْقِلُونَ، شما خود عقل نداری که چنین سخنها با دشمنان و خصمان نقل کنی [۱۰۴- ر]؟ آنکه خدای تعالی بر ایشان رد کرد که: اَوْ لَا يَعْلَمُونَ، ایشان نمی دانند، اَنْ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا یُسْرُوْنَ وَا مَا یُعْلِنُونَ، که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند! ----- (۱). مج: کفار. (۲). دب، آج، لب: شد. (۳). مر، فق که. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: فراز. (۵). اشاره است به سوره صافات (۳۷) آیه ۱۷۷. (۶). دب، آج، مر: بوزندگان. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیش. (۸). همه نسخه بدلها: با استاد. صفحه: ۲۳

## [سوره البقره (۲): آیات ۷۸ تا ۸۲]

### [اشاره]

وَمِنْهُمْ اٰمِنُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اٰمَانِيَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِاَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹) وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَّعْدُوْدَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلٰی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

### [ترجمه]

و از ایشان امّیانند ندانند نوشتن مگر خواندن از بر، و نیند(۱) ایشان مگر گمان برنده. وای بر آنان که بنویسند کتاب به دستهای خود، آنکه گویند اینکه از نزدیک خداست تا بخرند(۲) به آن بهای اندک، وای ایشان را(۳) آنچه نوشت دستهای ایشان، و وای ایشان را از آنچه می اندوزند. گفتند نرسد به ما آتش(۴) مگر روزهای شمرده، بگو که گرفته‌ای بنزدیک خدای زنهاری(۵)! که خلاف نکند خدای زنهارش را، یا می گویی(۶) بر خدای آنچه ندانی(۷). بلی آن کس که اندوخت(۸) بدی و گرد در آمده باشد به او گنااهش، ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند. و آن کسانی که بگریزند و کردند نیکها، ایشان اهل بهشتند،

ایشان در آن جا همیشه باشند. قوله تعالی: وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ، «من» تبعیض راست، یعنی بعضی از ایشان، یعنی از اهل کتاب. أُمَّيُونَ، امیائند، یکی «۹» را امی گویند «۱۰». و در معنی او خلاف کردند. عبد الله عباس و قتاده گفتند: غیر عارفین بالکتاب، که به کتاب و بر معانی او ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: نه اند، مب، مر: ندارد. (۲). اساس: لشتروا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق از. (۴). دب، آج دوزخ. (۵). دب، آج، لب، فق: زنهار. [.....] (۶). می گویی / می گویند. (۷). ندانی / ندانید. (۸). دب، آج، لب، فق: اندوزد. (۹). همه نسخه بدلها: و یکی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر که چیزی نتواند نوشت. صفحه: ۲۴ واقف نباشند، از حفظ قرائتی بود ایشان را بی فهم «۱». کلبی گفت: قراءت و کتابت ندانند، و دلیل بر اینکه قول رسول است - علیه السلام: نحن امة امیة لا نکتب و لا نحسب، ما امی ایم [امی] «۲» که نویسیم و حساب نکنیم، و شاعر گوید: له امة سمیت فی الزبو

ر امیة هی خیر الامم اهل علم خلاف کردند که چرا آنان را که کتابت نویسند و چیزی ندانند خواندن، امی خوانند. بهری گفتند: منسوب است با امة، یعنی جماعت عامه، و عامه قراءت و کتابت ندانند. و بعضی دیگر گفتند که: منسوب است با امة که خلقت باشد، من قول الاعشی: و ان معاویه الاکرمی

ن حسان الوجوه طوال الاعم یعنی بر اصل خلقت مانده‌اند چیزی نیاموخته‌اند. و «تا» برای «یا» ی نسبت بیفکنده‌اند، چنان که در نسبت با بصره و کوفه گویند: بصری و کوفی، تا فرق باشد میان «یا» ی نسبت و «یا» ی اضافت. بهری دگر گفتند: منسوب است با ام که مادر باشد، مادری‌اند، یعنی بر اصل ولادت مادر مانده‌اند، چیزی نیاموخته‌اند و برای آن که کتابت [۱۰۴-پ] از شأن مردان است از شأن زنان نیست. لا یعلمون الکتاب إلا امانی، کتاب ندانند إلا امانی، در امانی خلاف کردند. أبو روق و ابو عبیده گفتند: إلا تلاوة عن ظهر قلوبهم إلا آنچه از بر می‌خوانند، و «تمنی»، تلاوت باشد، من قوله تعالی: إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ «۳» ... ای إذا تلا القی فی تلاوته، چون او چیزی خواندی شیطان در میان «۴» القا کردی و چیزی در میان انداختی «۵»، شاعر گوید: تمنی کتاب الله أول لیل

و آخره لاقی حمام المقادر حسن گفت: مراد به امانی تمناست، یعنی تمنای باطل می‌کنند، من قولهم: ----- (۱). همه نسخه بدلها: بلا فهم. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵۲. (۴). همه نسخه بدلها آن. (۵). همه نسخه بدلها و. صفحه: ۲۵ لَنْ تَمَنَّاتَا النَّارُ إِلَّا أَيْامًا مَعْدُودَةً «۱»، از آن که می‌گویند آتش دوزخ به ما نرسد و ما معدب نباشیم الا روزی چند شمرده. و آنچه گفتند: نحن أبناء الله وأحبناؤه «۲» ...، و آنچه گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا «۳» ...، مجاهد و قتاده گفتند: إلا کذبا و باطلا «۴»، مراد به امانی دروغ است، و آن آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ «۵» و ان هم إلا يظنون، «ان» به معنی «ما» ی نفی است، و هر آن «ان» که از پس او «إلا» باشد، به معنی «ما» ی نفی بود، نحو قوله: إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ «۷»، و قوله: إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ «۸»، و مانند اینکه، گفت: الا گمان نمی‌برند و ایشان را در آنچه می‌گویند یقینی نیست، چنان که در دگر آیت گفت: لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ «۹» فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، ابو سعید خدری روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: «ویل»، نام وادی است در دوزخ که چون کافران را در وی افکنند چهل سال می‌روند و «۱۰» به قعرش نرسیده باشند. سعید مسیب گفت: وادی است در دوزخ که اگر کوههای دنیا در وی افکنند ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۱. (۴). همه نسخه بدلها و. [.....] (۵). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۶). همه نسخه بدلها آلا. (۷). سوره ملک (۶۷) آیه ۲۰. (۸). سوره ملک (۶۷) آیه ۹. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر هنوز. صفحه: ۲۶ فرو برد. این درید «۱» گفت: وادی است در دوزخ از خون و ریم. عبد الله عباس گفت: کنایت است از سختی عذاب. این کیسان گفت: «ویل» کلمتی است که هر متفجعی مصیبت زده بگوید، چنان که می گوید: ویله و ویلا له و ویل له و ویح له و ویب له و ویس له، اینکه جمله لغتهاست در اینکه معنی. لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، کتابت می نویسند به دست خود و فایده قید زدن «۲» کتابت به دست و تعلیق او کردن به اینکه عضو، و کتابت جز به دست نتوان نوشتن، آن است تا باز نماید که اینکه فعل، ایشان [۱۰۵-ر] تولما کردند و کسی دیگر نکرد، بل بر حقیقت فعل ایشان بود و به آلت و محل قدرت خود کردند، چنان که گفت: ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكُمْ «۳» بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ «۴» ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، آنکه گویند: اینکه از نزدیک خداست. «من»، ابتدای غایت است، المعنی صادر من عند الله. سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی که احبار و علمای ایشان بودند بر جهودان مرسومی داشتند که اكله «۱» ایشان بود و طعمه‌ای که در سال به ایشان رسیدی. چون رسول- علیه السلام- بیامد و ایشان بدانستند که او پیغمبر آخر زمان است، و نعت و صفات او بدیدند موافق آن بود که در توریت نوشته بود، از آن که: مردی نیکو روی «۲»، سیاه موی «۳»، سیاه چشم، جعد موی «۴»، دو موی «۵» بود اینکه ورقها بگرفتند و به بدل آن باز نوشتند که: مردی باشد کوتاه بالا، دمیم الوجه، ازرق چشم، صرخ «۶» موی، شنک موی «۷». چون رسول- علیه السلام- هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد، جهودان نعت و صفت او شنیده بودند. چون بدیدندش گفتند: همانا اینکه آن پیغمبر است که نعت او در توریت نوشته است. بنزدیک احبار و رؤسا آمدند و ایشان را گفتند: اینکه آن پیغمبر است که در آخر الزمان بخواهد آمدن. ایشان گفتند: حاشا و کلا؟ و توریت بیاوردند و آن سطرها و ورقها که نوشته بودند و تحریف کرده و بگردانیده عرض «۸» کردند و بر ایشان تلبیس کردند و ایشان را از راه بیفگندند. قدیم- جل جلاله- تهدید کرد ایشان را و گفت: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنًّا قَلِيلًا، تا بخرند به آن بهای اندک، معنی آن است که: تا فرا گیرند «۹» به آن عوضی اندک. و مشارات، معاوضه باشد برای آن که هر یکی از بایع و مشتری آنچه بنزدیک اوست می دهد [۱۰۵-پ] تا عوض آن بستاند آنچه در دست --  
 -----  
 فق، مب، مر: مویی. (۵). همه نسخه بدلها: دو بهری. (۶). همه نسخه بدلها: سرخ. (۷). مر: تنک موی، لب، فق، مب. «شنگ موی» را ندارد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مج: عرضه. (۹). مج، وز، مر، ها گیرند. صفحه: ۲۸ صاحبش است. و اصل او در لغت اخراج باشد. من شرت «۱» العسل، و اشتره و اشترته «۲» اذا استخرجه. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ، وای ایشان را «۳» از آنچه دستهای ایشان می نویسند «۴». «ما» موصوله است، و «من» بدل راست، چنان که: لیت لی من کذا کذا، و شاعر گفت: فلیت لنا من ماء زمزم شربه

میزده باتت علی الطهیان و شاید که ابتدای غایت بود، کقولهم: ویل له من فلان، یعنی از جهت او صادر باشد اینکه کلمه یا سبب اینکه عذاب، و شاید که تبیین و تخصیص را باشد، یعنی منه لا- من غیره، و شاید که «۵» «ما» مصدریه بود، و التقدير: من کتب ایدیهم. وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُوبُونَ، و ویل ایشان را از آن کسب که می کنند. «کسب»، در کلام عرب فعلی باشد که به او جر منفعت کنند، از اینکه جا مرغان صید کننده را کواسب گویند که ایشان به صید کردن جر منفعت کنند، و نیز جوارح گویند ایشان را از آن جا که جراحت کنند، و لیبید می گوید:

بس کواسب ما یمن طعامها اما کسب که تجار «۶» می گویند نامعقول است، برای آن که لفظ تازی است و مراد او از اینکه لفظ نه اینکه معنی است، و چندان که خواهد که آن را تفسیری گوید ممکنش نشود و چیزی عقل پذیر نتوان «۷» گفتن، و روشتر حدی که کسب را گفتند آن است که، گویند که: کسب آن باشد که به قدرت محدثه «۸» کنند، یا «۹» گویم: حد «۱۰» برای ابانت و کشف

گویند، و در اینکه جا کشفی نیست برای آن که معلوم نیست که مراد از آن که گفتمی به قدرت محدث کنند «۱۱» چیست، یا مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند یا کسبش کنند، اگر مراد آن است که به قدرت محدث احداثش کنند -----

----- (۱). آج: شریعت. (۲). همه نسخه بدلها: و اشتریته. (۳). وز: وای بر ایشان. [.....] (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). میج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و روا باشد که. (۶). دب، آج، لب، فق، مب: تجارت. (۷). همه نسخه بدلها: نتواند.

(۸). همه نسخه بدلها: محدث. (۹). همه نسخه بدلها: ما. (۱۰). آج، لب، مب: حدث. (۱۱). وز، دب، آج، لب: کننده. صفحه: ۲۹

اینکه قول ماست، و اگر مراد آن است که به قدرت محدث کسبش کنند اینکه تحدید شیء باشد به نفس خود «۱»، چنان است که او را از تفسیر کسب پرسیدند، گفت: کسب آن باشد که کسبش «۲» کنند. دگر آن که: به ادله عقل معلوم شده است که واسطه‌ای نیست از میان محدث و قدیم، برای آن که اینکه قسمت به معنی متردد است از میان نفی و اثبات، اگر وجودش را ابتدا نبود آن را قدیم خوانند، و اگر وجودش را ابتدا بود آن را محدث خوانند. حال اینکه کسب از دو بیرون نیست: یا قدیم است یا محدث. اگر قدیم گویند، با خدای تعالی قدمای بسیار اثبات کرده باشند «۳»، و اگر گویند: محدث است، آن را «۴» محدث باید یا محدثش خدای باشد یا ما باشیم، اگر خدای باشد پس خدای مکتسب باشد و قادر به قدرت محدث، و اگر ما محدث او باشیم، فعل ما در حق او احداث باشد، اینکه چنین است که ما شرح دادیم و اینکه روشن است آن را که تأمل کند. ابو مالک گفت: آیت در شأن دبیری «۵» آمد که پیغمبر را بود - صلی الله علیه و آله. آنچه پیغمبر بر او دادی که بنویس، بخلاف «۶» بنوشتی، [۱۰۶- ر] به جای غفور رحیم، سمیع علیم نوشتی، و به جای سمیع علیم، عزیز حکیم و مانند اینکه، عاقبت مرتد شد و بگریخت. رسول - علیه السلام - بر او دعا کرد و گفت: زمین او را میپذیرد. ابو طلحه روایت کند، گوید: من حاضر آمدم به آن زمین که او را دفن کرده بودند. او را دیدم بر بالای زمین افتاده، گفتم: اینکه مرده را چرا دفن نمی کنی! گفتند: اینکه را چند بار دفن کردیم بر بالا افتاد، من دانستم که دعای پیغمبر است که در او رسید. اینکه بگردند و نیز با خویشان تمنای محال کردند که: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً، گفت: دوزخ به ما نرسد الا روزی چند شمرده آنکه منقطع شود از ما. مفسران در آن ایام خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: چون رسول ----- (۱). آج، لب، مر: او. (۲). دب، مر: کتبش. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: باما. (۴). همه نسخه بدلها: او را. (۵). اساس: کلمه را به صورت «دیگری» نوشته و روی آن خط کشیده است و در زیر کلمه نوشته: کاتبی ظ، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها آن. [.....] صفحه: ۳۰ - علیه السلام - به مدینه آمد، جهودان مدینه می گفتند: مدت عمر دنیا هفت هزار سال خواهد بود «۱»، و خدای تعالی به هر هزار سال ما را یک روز عذاب کند، مدت مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد. قتاده و عطا گفتند: مراد بدین آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدند، و آن مدت غیبت موسی بود از ایشان، خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا، بگو ای محمد. «الف» الف استفهام است که مفتوح است، و همزه وصل بیفکنند. و اصل او اینکه چنین بود: أَاتَّخَذْتُمْ، [همزه] «۲» دوم بیفکنند تا دو همزه مجتمع نشوند که ثقیل «۳» باشد و معنی تقریر و تقریر است، بگو که بنزدیک خدای عهدی و پیمانی گرفته‌ای! فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ، که پس خدای عهد و پیمان خود را خلاف نکند. عبد الله مسعود گفت: مراد به «عهد»، توحید است، یعنی عهد «۴» گرفته‌ای به توحید! چنان که گفت: إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا «۵»، یعنی قال: لا اله الا الله مخلصا. «ام»، معادل همزه استفهام است، يقول القائل: أزيد عندك ام عمرو، یا بر خدای چیزی می گویی که نمی دانی. «بلی»، به معنی بل آید «۶»، و در او معنی استدراک بود، چنان که کسی گوید: ما فعلت كذا و ما قلت كذا، او در جواب گوید: بلی فعلت و قلت، و بعضی نحویان گفتند: «بلی» دو معنی دارد: یکی نفی خبر ماضی و اثبات خبر مستقبل. و کسائی گفت: فرق میان «بلی» و «نعم» آن است که: بلی جواب استفهامی بود که بر سیل جحد باشد، و نعم جواب استفهامی بود که در او جحد نباشد، و مثال اول قوله: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بلى «۷» ... أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى «۸» ...، و مثال دوم قوله: أَلَا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ، أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ، قُلْ نَعَمْ «۹» لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ. مَنْ كَسَبَ

سَيِّئَةً، به معنی «۱» من عمل سیئه و جمعها، تشبیه به کسب مال. اصل او در نفع باشد، پس به کثرت استعمال عام شد در همه فعل، و اگر چه در او مضرت باشد. قتاده و ابن جریر گفتند: مراد به «سیئه» اینکه جا شرک است، و نیز قول [۱۰۶-پ] عبد الله عباس است و مجاهد و ابو وائل. سدی گفت: مراد همه گناه است شرک و جز شرک، و قول اول درست تر است، و قول دوم هم نیک باشد به انضمام شرک برای آن که ما دون شرک را عذاب دایم نباشد الا به شرک، یا به اضافه شرک با دیگر گناه. اما آن که حمل کنند بر فسق بی شرک، لایق نباشد و ملایم خلود در دوزخ لقوله تعالی: وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ «۲» وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ، احاطت، گرد در آمدن باشد، و كذلك الاحداق و الحفوف، يقال: احاط به كذا و احدق و حف-بمعنی واحد. و در معنی «احاطت» خلاف کردند. عبد الله عباس و ضحاک و عطا و ابو وائل گفتند: مراد آن است که بر شرک بمیرد. ربیع خثیم گفت: اصرار باشد بر کبایر. کلبی گفت: احاطت خطیئت آن باشد که گناهی کند که او را به هلاک برد، من قوله: إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ «۵». و قول آن کس که گفت: مراد آن است که گناه محیط شود بر «۶» حسنات و آن را احباط کند درست نیست، برای آن که احباط بنزدیک ما باطل است - چنان که بیان کرده شود. مجاهد گفت: مراد به احاطه خطیئه آن است که چون گناهی کند، نکته سیاه بر دلش افتد، و چون گناه دو کند سیاهی بیشتر شود، و چندان که گناه می‌فزاید ----- (۱). همه نسخه بدلها: المعنی. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۳). مع، وز و حمل. (۴). مع، وز کنند. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۶۶. [.....]. (۶). همه نسخه بدلها: به. صفحه: ۳۲ سیاهی می‌فزاید تا جمله دل «۱» سیاه شود، اینکه است معنی احاطت. اهل مدینه خطیئانه خوانند بر جمع «۲»، و باقی قراء خطیئه بر وحدان. فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، ایشان ملازمان دوزخ باشند و اصل صحبت ملازمت بود، و ملازم هر کاری را صاحب او گویند، و منه اصحاب السوق و اصحاب السلطان و اصحاب رسول الله - علیه السلام - و رضی عنهم. و «نار» با آن که «لام» تعریف در اوست، چون علمی است دوزخ را از روی شرع، «هم» عماد است یا فصل - چنان که شرح دادیم. «فیها»، راجع است با دوزخ. خالِدُونَ، خالد مقیم ثابت باشد، و اگر چه بر سیل دوام نبود، بیانش قوله تعالی: أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ «۳» وَ الَّذِينَ آمَنُوا، آنکه قدیم - جل - جلاله - برای آن که دانست که صلاح مکلفان متعلق است به آن که چون وعیدی کند ایشان را مقرون کند به و عدی، و چون و عدی کند مقرون کند به وعیدی، چه مکلفان عند اینکه [۱۰۷-ر] به صلاح نزدیک باشند و از فساد دور شوند تا آنچه داعی بود ایشان را به فعل طاعات و صارف بود ایشان را از فعل مقبحات بطرفی الوعد و الوعید و الترهیب و الترهیب و اقتران الوعد و الوعید و ذکر الجنة و النار علی ابغ الوجوه «۵» بود تا اعدار و انذار و تحریض و منع بغایت رسانیده باشد. اگر گویند در اینکه آیت چه گویی! نه خلود را تفسیر بر دوام باید داد! ----- (۱). همه نسخه بدلها: دلش. (۲). اساس و بل (!) با توجه به دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۴). همه نسخه بدلها جز. (۵). همه نسخه بدلها: الوجه. صفحه: ۳۳ گوئیم: لا - محاله چنین باید کردن، و لکن نه برای ظاهر را، بل برای اجماع امت را. و اگر ما را با ظاهر رها کردند، حمل خلود هم بر دوام نکردمانی «۱»، چه معنی او در لغت عرب آن است که گفته شد، و لکن اینکه جا اجماع امت ما را حمل کرد بر آن که خلود را بر دوام تفسیر دهیم، و در آیت اول چنین نیست «۲».

### [سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۵]

#### [اشاره]

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ

الْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

### [ترجمه]

چون فرا گرفتیم<sup>۳</sup> پیمان پسران یعقوب که نپرستند جز خدای را و به مادر و پدر نیکوی کردن و با خویشان و بی پدران و درویشان، و بگویند مردمان را نیکویی و به پای داری نماز، و بدهی زکات، پس بر گردیدی<sup>۴</sup> مگر اندکی از شما، و شما برگشته بودی. و چون فرا گرفتیم<sup>۵</sup> پیمان شما که نریزی خونهایتان و بیرون نکنی خود را از سرهایتان، پس اقرار<sup>۶</sup> دادی و شما گواهی می دادی. پس شما ای جماعت؟ می کشید خود را و بیرون می کنی جماعتی را از شما از سرهایشان<sup>۷</sup> یاری می دهی بر ایشان به گناه و بیدادی، و اگر به شما آیند اسیران فدا کنی ایشان را، و اینکه حرام است بر شما بیرون کردن ایشان، می بگروی به بهری ---

----- (۱). همه نسخه بدلها: نکنیم. (۲). دب، آج، فق، مب: است، مب، مر و الله ولی التوفیق، قوله تعالی، دیگر نسخه بدلها و الله ولی التوفیق. (۳). ۵. مج، وز، آج، لب، فق: ها گرفتیم. (۴). مج، وز: بر گردید. (۶). مج، وز: قرار. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سرهایتان. صفحه: ۳۴ توریت و کافر می شوی به بهری، چه باشد پا داشت<sup>۱</sup> «آن که»<sup>۲</sup> اینکه کند از شما! مگر رسوایی در زندگانی دنیا، و روز قیامت باز برنشان با سخت تر عذاب، و نیست خدای غافل از آنچه ایشان می کنند [۱۰۷-پ]. قوله تعالی: وَإِذْ أَخَذْنَا، و یاد کن ای محمد<sup>۳</sup>. «اذ» ظرف زمان ماضی بود و ظرف معمول باشد، و معمول را عامل باید، لابد فعلی تقدیر باید کردن. چون فرا گرفتیم<sup>۴</sup> پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب بر آن که جز خدای را نپرستند، یعنی بر توحید خدای و بر آن که خدای را یکی دانند و یکی گویند و با او همتا و انباز نگیرند. عبد الله عباس گفت: میثاق عهدی سخت باشد، و وثیقه که استواری بود از اینکه جاست، و واثق استوار بود. لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا إِيَّاهُ وَحْدَهُ، و کسائی به «یا» خوانند، و باقی قرآء به «تا» خوانند علی الخطاب. آنان که به مغایه خوانند، گویند: ضمیر راجع است با بنی اسرائیل، و آنان که بر خطاب خوانند، حمل کنند بر آن که باقی آیت بر خطاب است من قوله: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ تا به آخر آیت. و بصریان گفتند: «ان» مضمراست اینکه جا، و همچنین فی قوله: لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ<sup>۵</sup> أَلْفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ<sup>۶</sup> وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا «با» تعلق دارد به محذوفی، و تقدیر اینکه است که: وَصَّيْنَاهُمْ أَوْ أَمْرَانَهُمْ، ما ایشان را وصیت کردیم یا ایشان را فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید، و مادر و پدر را<sup>۳</sup> به هم والدین خواند، با آن که مادر والده باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث که عرب چون مذکر و مؤنث به هم جمع شوند در کلام و اگر چه مؤنث به عدد بیشتر باشد غلبه مذکر را دهند<sup>۴</sup>. خدای تعالی از تعظیم حق مادر و پدر حق ایشان با حق خود پیوست و احسان با ایشان از پی توحید خود گفت. و در خبر هست که: چون ابتدای اسلام بود و اول هجرت بود، رسول- علیه السلام- از مکه به مدینه آمده بود و مسجد بنا کرده، ستونی است که آن را حنانه خوانند. رسول- علیه السلام- بر آن ستون<sup>۵</sup> تکیه کردی و برای صحابه خطبه کردی بر پای استاده. چون مسلمانان بیشتر شدند و عدد و عدت بسیار شد، دستوری خواستند و گفتند: ما را خوش نیست که ما نشسته و تو بر پای استاده ما را خطبه می کنی. دستور باش<sup>۶</sup> ما را تا برای تو منبری سازیم تا بدان جا خطبه کنی<sup>۷</sup>! گفت: روا باشد، اینکه منبر که امروز هست بساختند. رسول- علیه السلام- آن روز از در مسجد در آمد و آهنگ منبر کرد و نزدیک ستون<sup>۸</sup> حنانه نرفت، منبر سه پایه بود پا بر پایه اول نهاد و گفت: آمین، و بر دوم نهاد و سوم<sup>۹</sup> همچنین، و کس<sup>۱۰</sup> را ندیدند که دعا می کرد. چون بر منبر شد و بنشست خطبه

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیاورد. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ها گرفتیم. (۳). وز هر دو را، دب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو. (۴). وز، آج، لب، دب، فق، مب، مر: دهد. (۵). وز، آج، لب: استون. (۶). آج، لب، فق، باشی، مب، مر: باشد. (۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر او. (۸). دب، مب: استون، وز، آج، لب، فق، مر: اسطوانه. [.....]. (۹). دب: سیوم، وز: سهام، فق، مب، مر: سیم.



(۱۰). فق، مب: کسی. صفحه: ۳۶ آغاز کرد، آن پاره چوب که از آن ستون (۱) بداشته بود که رسول- علیه السّلام- بر آن تکیه کردی ناله آغاز کرد تا چندانی بنالید که آوازش بالای آواز پیغامبر بر آمد. رسول- علیه السّلام- از منبر به زیر آمد و سر آن (۲) چوب درکش (۳) گرفت [۱۰۸-۱] چون مادری که کودکی را خاموش کند. آنگه گفت: به آن خدایی که مرا بحق به خلق (۴) فرستاد که اگرش خاموش نکردمی تا قیامت بر فراق من می‌نالیدی. گفتند: یا رسول الله! چون از در در آمدی (۵) و به پایه منبر بر شدی (۶)، سه بار آمین گفتی (۷)، و کس دعایی نمی‌کرد! گفت: بلی، جبریل دعا می‌کرد و شما نمی‌شنیدید. چون پا بر پایه اول نهادم، جبریل گفت: من ادرک والدیه او واحدا منهما و لم یغفر له ابعده الله، هر که مادر و پدر را دریابد یا یکی را از ایشان و او را نیامرزد، ابعده الله، خدای او را هلاک کند. من گفتم. آمین؟ چون پا بر پایه دوم نهادم، گفت: هر که ماه رمضان دریابد و او را نیامرزد، ابعده الله، خدای تعالی او را هلاک کند. من گفتم: آمین؟ چون پا بر پایه سوم (۸) نهادم، گفت: هر که پیش او ذکر تو کنند و نام تو برند، و بر تو سلام (۹) نفرستد ابعده الله، خدای تعالی او را هلاک کند، من گفتم: آمین؟ و رسول- علیه السّلام- می‌گوید: الجنّة تحت اقدام الامّهات، بهشت در زیر پای مادران است. و ذی القربى، و خداوند نزدیکی، یعنی خویش. و «قربى» قرابه باشد، و او مصدر است کالحسنی و الشوری، قال طرفه: و قرّبت بالقربى و جدّک إنّنی

متی یک امر للکئیته [اشهد] (۱۰) و الیتامی، و یتامی جمع یتیم باشد چون ندامی و ندیم، و یتیم طفل باشد که او را در طفولیت پدر بمیرد، اگر پس از بلوغ او باشد یتیمش نخوانند، لقوله- علیه السّلام: (۱۱) لا یتیم بعد حلم، یتیمی نباشد از پس خواب دیدن. و المساکین، جمع ----- (۱). وز، دب، آج، لب، مب، مر: استون، فق: اسطون. (۲). دب، مب، مر، آج، لب، فق: ستون. (۳). فق، مر: در بر. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: خلقان. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: در آمدید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: گفتید. (۸). دب، فق، مب، مر: سیم. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلوات. (۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، فق، مر: یتیم. صفحه: ۳۷ مسکین باشد، و مسکین مفعیل باشد از سکون، و او درویشی بود که او را چیزیکی باشد و کفافش نبود. و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، محذوفی هست اینکه جا، و تقدیره (۱): و قلنا لهم قولوا [للناس حسنا] (۲)، و ما ایشان را گفتیم که مردمان را نکویی گویی. اهل حجاز حسنا خوانند علی المصدر، و حمزه و کسائی و خلف حسنا علی الثّعت به فتح الحاء و السّین، ای قولاً حسناً. و عیسی بن عمر (۳) در شاذّ خواند حسناً (۴)، و اینکه لغت (۵) است در حسن، کذعر (۶) و ذعر، و رعب و رعب و سحت و سحت، و عاصم الجحدری خواند: احساناً، ای قولاً نافعا لهم، و معنی آن باشد که به ایشان خیرخواهی در گفتن، و نیز خوانده‌اند: حسنی ای کلمه حسنی، مردمان را سخن نکو گوی. بهری دگر گفتند: معنی آن است که قولوا للناس [حسناً] (۷)، ای لمحمّد (۸) حسناً، رسول مرا محمّد مصطفی را- صلوات الله علیه- نکو گوی، یعنی به نبوت او اقرار دهی و نعت و صفت او که در توریت دیده‌ای پنهان باز مکنی و تصدیق او کنی. عبد الله عبّاس و ابن جریج و سعید جبیر و مقاتل گفتند: مراد آن است که رسول مرا به راست داری، دلیلش قوله تعالی: أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا (۹) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ، «ثم» حرف عطف است، و معنی او مهلت و تراخی بود. و «تولّی»، اعراض و پشت بر کردن باشد، پس پشت بر آن میثاق و عهد کردی، یعنی خلاف کردی آن را و وفا نکردی با آن. إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ، «إلّا» حرف استثناست، و -----

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و تقدیر اینکه است که. [.....] (۲)، ۷. اساس: ندارد، از وز: افزوده شد. (۳). آج، لب، فق: عمرو. (۴). وز، آج، لب، فق، مب، مر به ضم «حا» و «سین». (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: لغتی. (۶). وز، آج، لب، فق، مب، مر: مثل ذعر. (۸). وز: بمحمّد. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۸۶. صفحه: ۳۸ استثنا اخراج بعضی بود از جمله (۱) چیزی که اگر نه او باشد صحیح بود دخول او در آن. و «سین»، در او طلب راست، و معنی او در تازی طلب صرف کردن بود، یعنی می‌خواهی که برگردانی مستثنی را از آن که داخل بود در مستثنی منه، و نصب او بر استثناست. حق تعالی خواست تا باز نماید که:

همه را اینکه حکم نبود، و همه اینکه بی عهدهی نکردند، جماعتی اندک بودند که به خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم (۲) بر آن بودند تا بدانی که قدیما مردمان ممدوح اندک بوده‌اند، اگر اینکه جاست إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ، اگر در قصه طالوت است: فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ (۳) و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۴)، اگر در قصه داود است: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ (۵) کَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (۶) و مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۷)، اگر قول آن (۸) شاعر است که قوم او را به اندکی طعنه می‌زنند، به جواب می‌گوید:

قلت لها إن الكرام قليل پس معلوم شد که همه اندک ممدوح بوده‌اند و بسیار مذموم. منکم، «من» تبیین راست، و «کم» ضمیر مجرور متصل است. و انتم، «او» حال راست، و «انتم» ضمیر مرفوع منفصل است بر ابتدا. و «اعراض» عدول بود از چیزی، و نقیض او اقبال بود، و برای آن جمع کرد از میان تولی و اعراض تا بدانند که هم به صورت هم به معنی تارک آن میثاق بودند و ناقض آن عهد. قوله: و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ، یاد کن نیز چون فرا گرفتیم (۹) از شما (۱۰) عهد و میثاقتان و سوگند و استواریتان. لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، که نریزی خونهایتان و کس ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۲). وز: و معظم. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹. (۴). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. (۵). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹. (۷). سوره هود (۱۱) آیه ۴۰. [.....]. (۸). وز: و اگر آن، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و اگر. (۹). وز، دب، آج، لب، فق، مب: ها گرفتیم. (۱۰). وز تا، دب، آج، لب، فق، مب، مر با. صفحه ۳۹: خون خود نریزد، یعنی بعضی خون بعضی، پس خون ایشان را بمثابت یک نفس کرد، گفت: خون (۱) آنان ریختن که از جنس و قبیل و ملت و دین شما باشند، همچنان باشد که خون خود ریختن. و لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ، و خویشتن را از سرایهاتان بیرون نکنی همین معنی دارد، یعنی بعضی بعضی را اخراج نکنی، چون قوم همه از یک ملت و یک جنس بودند همه را یکی خواند، چنان که رسول - علیه السلام - گفت: المؤمنون کنفس واحده، یک معنی اینکه است. و یک معنی آن که: آن کس که کسی را بکشد و شرع راه (۲) چنان نهاده باشد که او را به قصاص باز باید کشتن، به معنی چنان است که خود را کشته است، چنان که حق تعالی گفت: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ (۳). و جماعتی مفسران گفتند: آیت در شأن بنی قریظه و بنی النضیر (۴) آمد که خدای تعالی ایشان را فرمود که: یکدگر را نکشند، و قوی ضعیف را بر مال و ملک خود (۵) غلبه نکند و سرای و ملک او به غضب (۶) نگیرد، و اگر کسی از ایشان اسیری بگیرد فدیة کند (۷) [۱۰۹- ر] و باز خرنند او را به آن دو (۸) وفا نکردند، به یکی وفا کردند. ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ، پس اقرار دادی و گواهی می‌دهی بر آن، اقرار بر خود و گواهی (۹) بر دیگران، و «او» حال راست. و خلاف کردند در آن که اینکه حکم (۱۰) با ایشان بود یا با اسلاف ایشان. ابو العالیه گفت: اینکه قصه اسلاف ایشان است، خدای تعالی حوالت با ایشان کرد، چنان که در آیات متقدم برفت (۱۱). عبد الله عباس گفت: خطاب با ایشان است و مراد ایشانند، اعنی جهودان عهد رسول - علیه السلام. و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود، چه از میان هر دو قول تنافی نیست. ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون خون. (۲). مر: راه شرع. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. (۴). وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنی النضیر. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۶). فق، مب: به غضب. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنند. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: او را بروی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر می‌دهی. (۱۰). آج، لب خالص، فق، مب، مر: خاص. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. [.....] صفحه ۴۰: و قولی دیگر در وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ، آن است که: شما در باره خود مقرری و بر اسلاف خود گواهی که خدای تعالی بر ایشان عهد گرفت تا با (۱) اقرار اسلاف خود گواهی دهند. ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ، و التقدیر یا هَؤُلَاءِ و حرف ندا بیفگندند (۲) لدلالة الکلام علیه، برای آن که عرب حرف ندا بسیار بیفگند چون در کلام بر او دلیل بود، کقوله تعالی: يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا (۳) و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزر (۴) تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ، خویشتن را می‌کشی، یعنی بعضی بعضی را، و گروهی را هم از خویشتن از سراهاتان (۷)

بیرون می‌کنی. تَظَاهَرُونَ عَلَیْهِمْ. اهل کوفه به تشدید خواندند «۸» اینکه جا و در تحریم «۹»، و تقدیره «۱۰»: تَظَاهَرُونَ «۱۱»، یک «تا» را قلب کردند با «ظا»، پس ادغام کردند. و باقی قراء به تخفیف خواندند، و محلّ او نصب است بر حال، تقدیر چنان است که: متظاهرين عليهم، ای متعاونین، برای آن که یار را پشت خوانند که پشت صاحب قوی دارد «۱۲»، و از اینکه جاست که در عبارت فرقی نبود میان آن که گویند: یاری او می‌کند، و میان آن که پشتی او می‌کند. و تظاهر، تعاون باشد، و تفاعل از میان جماعت باشد، پنداری جماعتی‌اند در معاونت پشت با هم داده، قال الشاعر: تظاهرتم اشباه نيب تجمعت

علی واحد لازلم قرن واحد ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: بیفگند. (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۹. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۷۴. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر فتح. (۶). دب، مب، مر: از. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سرایه‌اشان. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. (۹). اساس: در محرم، دب: در محرم، آج: در محرم متحرم، لب: در محترم متحرم، همه نسخه بدلها بجز مج و آنان که به تشدید خوانند، با توجه به وز و مب تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مج: بر تقدیر. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج باشد. (۱۲). وز، آج، لب، فق، مب، مر: پشت صاحبش قوی دارند. صفحه: ۴۱ و بعضی نحوین گفتند: هؤلاء بدل انتم است و تأکید او، و تقدیره «۱»: ثم انتم القوم تقتلون انفسکم. و اعان علیه خلاف اعانه باشد. اعانه، یاری داد او را، و اعان علیه یاری داد دشمن «۲» را بر او، برای اینکه گفت شاعر: اعان علی الدهر إذ حکک برکة

کفی الدهر لو وکلته بی کافیا و از اینکه جاست قول خدای: و ان تظاهرا «۳» ... ای تعاونا، و قوله: سحران «۴» قال قال ... و ظهیر، عون باشد فی قوله تعالی: وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ «۶»، [۱۰۹-پ] و شاعر گفت: تكثر من الاخوان ما اسطعت «۷» انهم

عماد إذا استجدتهم و ظهیر و ما بکثیر الف خل و صاحب

و ان عدوا واحدا لكثیر و اینکه معنی است قول رسول - علیه السلام - المرء کثیر بأخیه، مرد به برادرش بسیار باشد، یعنی به برادر عزیز و قوی باشد، یعنی به معاونت و مظاهرت او. بِالْإِثْمِ، به معصیت. وَ الْعِدْوَانِ، و ظلم و تعدی. و گفته‌اند: «اثم» گناهی باشد که از تو تعدی نکند، و «عدوان» گناهی که از تو به دیگری شود، و «اثم» جامع باشد جمله را، چه هر چه [به آن] «۸» مستحق ذم باشد «۹» آن را اثم خوانند، و عدوان مجاوزة الحق باشد. وَ إِنْ يَأْتُوکُمْ أُسَارَى «۱۰»، [اسری] «۱۱» قراءت حمزه است علی وزن فعلی، کقتیل و قتلی، و جریح و جرحی. «تفدوهم» هم قراءت حمزه است بی «الف» در هر دو جایگاه. و باقی قراء از نافع و عاصم و کسائی و یعقوب و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر: أُسَارَى تُفَادُوهُمْ خواندند، و اساری جمع جمع بود، یقال: اسیر و جمعه اسری و جمعها اساری، و الاسر، الشد، اسر به بستن باشد، و اسیر فعیل باشد به معنی مفعول. ----- (۱).

مج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: تقدیر آن باشد. (۲). مج: ندارد، دیگر نسخه بدلها او. [.....] (۳). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها، جز مج: ساحران، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۸. (۶). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ما استطعت، با توجه به چاپ شعرانی (۱/۲۴۵) و معنی عبارت تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشند. (۱۰). اساس: اسری، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به نسخه دب افزوده شد. صفحه: ۴۲ مفصل بن سلمه گفت، از ابو عمرو بن العلاء پرسیدم که: فرقی هست میان اسری و اساری! گفت: بلی، اسری آنان باشند که در دست دشمن باشند و اگر چه بند ندارند، و اساری آنان باشند که

در بند باشند، و قول اول معتمدتر است. و فدیة آن مال باشد که بدهند تا اسیر را به آن باز خرند، و بی «الف» از بنای ثلاثی باشد، اعنی «۱» تفدوهم، یقال: فدیته افدیة، و با «الف» از بنای مفاعله باشد، یقال: فادیته افادیة، قال الشاعر: قفی فادی اسیرک ان قومی

و قومک ما أری لهم اجتماعا و هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْرَاجُهُمْ، و اخراج ایشان بر شما حرام است. عبد الله عتّاس و عکرمة و سدّی گفتند: معنی آیت آن است که بنی قریظه حلفای اوس بودند، و بنی النّضیر حلفای خزرج بودند، و چون از میان اوس و خزرج قتال بودی، بنی قریظه و بنی النّضیر به یاری حلیفان خود آمدندی و هر دو قبیله از جهودان بودند و یکدیگر را می کشتندی. چون اسیری را بگرفتندی از جانبین فدیة کردند و باز خریدی «۲»، عرب ایشان را عیب کردند «۳» و گفتند «۴» ایشان را «۵» روا می داری کشتن و اسیر رها کردن «۶» روا نمی داری تا فدیة می کنی! گفتند: اما فدیة ما را فرموده اند در توریت، و قتل ایشان ما را حرام کرده اند در توریت، و لکن انفه «۷» ما را رها نمی کند که حلفای خود را اسیر و مستذل بینیم، برای ایشان با خویشان خود و هم ملتان خود قتال می کنیم. و «حلفا» جمع حلیف باشد، و حلیف هم سوگند بود. خدای تعالی بر ایشان عیب کرد و انکار کرد بر ایشان و به لفظ استفهام و معنی تقریح و ملامت ایشان را گفت: أَفَتَوَمُّونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ، به بعضی توریت ایمان می داری و به بهری کافر می شوی، یعنی به فدیة کردن ایمان داری و به تحریم قتل کافری؟ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ، «ما» استفهام راست، چیست جزای آن کس که

خریدندی. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: کردند. (۴). مب: گفتندی. (۵). آج، لب، فق، مب، مر که. [.....]. (۶). دب، آج، لب، فق: ها کردن. (۷). معج، وز، مر: انفت. صفحه: ۴۳ اینکه کند که ذکر آن برفت از ایمان به بعضی کتاب و کفر به بعضی! و «ذلک» اشارت به اینکه «۱» است [۱۱۰- ر]. مِنْكُمْ، از شما که جهودانی. اَلْمَا خَزِي، ای ذلّ و صغار. خزی مذلت و مهانت باشد، و خزی هلاک باشد و عذاب. و خزی خصلتی باشد که یخزی منه، ای یستحیی «۲»، از او شرم دارند. مفسران در اینکه خزی که در دنیا بود ایشان را، خلاف کردند. بهری گفتند: آن حکم بود که خدای تعالی بکرد که قاتل را قصاص کنند، و از ظالم و متعدی انتقام کشند برای مظلوم. بهری دگر گفتند: خزی اینکه جزیه است که خدای تعالی بر ایشان نهاد تا به دست خود می گزاردند «۳» ذلیل و مهین، عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ «۴». بهری دگر گفتند: مراد به خزی دنیا آن است که چون رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- به زیر حصن بنی النّضیر فرود آمد، بیست و پنج روزشان حصار داد. ایشان به زینهار آمدند و از رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- در خواستند که: سعد معاذ را به حکم «۵» کند تا بر حکم او فرود آیند. بر اینکه قرار افتاد. رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- سعد معاذ را به حاکم کرد تا از میان ایشان و میان رسول حکم کند. سعد معاذ حکم کرد که: مردان را بیاید کشتن و زنان را به ورده «۶» باید آوردن، و مالشان قسمت باید کردن. رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- گفت: یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة اربعة، ای سعد حکمی کردی که خدای تعالی همان حکم کرد از بالای هفت آسمان. رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- بفرمود تا مردان «۷» را فرود آوردند، و ایشان نهصد مرد بودند و ایشان را با مدینه آوردند. و زنان و کودکان را به بردگی «۸» بیاوردند و مالهای ایشان قسمت کردند، و چون مردان را با مدینه آوردند ایشان را در سرایی از سراهای بنی النّجار فرود آوردند. رسول- عَلَيْهِ السَّلَام- بیامد به آن جا که امروز بازار است، و بفرمود تا چند خندق

----- (۱). معج، وز: آن. (۲). همه نسخه بدلها که. (۳). همه نسخه بدلها: می گزارند. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حاکم. (۶). آج، فق، مر: برده. (۷). معج خود. (۸). همه نسخه بدلها: برده. صفحه: ۴۴ بکنند، و امیر المؤمنین- عَلَيْهِ السَّلَام- حاضر آمد و ایشان را بیرون آوردند گروه گروه، و علی را می فرمود تا ایشان را گردن می زد و در آن خندق می انداخت. و حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بودند، ایشان دو رئیس بودند در میان قوم. کعب اشرف را گفتند: با ما چه خواهند کرد! گفت: فی کلّ موطن لا تعقلون اما ترون الدّاعی لا ینزع و من ذهب منکم لا- یرجع هو و الله القتل، گفت: در هر جای عقل به کار «۱» نداری، نمی بینی که داعی باز نمی استد «۲» و هر که از ما می بشود

باز نمی‌آید، قتل است و کشتن. و حیی اخطب را بیاوردند، دستها با گردن بسته تا پیش رسول آوردندش، چون در رسول نگرید گفت: «۳» و الله ما لمت «نفسی علی عداوتک و لکن من یخذل الله یخذل، گفت: به خدای که خود» «۴» بر دشمنی تو ملامت نکردم و لکن آن را که خدای مخذول بکند مخذول شود. آنگه روی به قوم کرد و گفت: لا بد من امر الله، کتاب و قدر و ملحمة کتبت علی بنی اسرائیل، گفت: کار خدای لابد باشد، نوشته‌ای و قضایی و کالزاری» «۵» است که بر بنی اسرائیل نوشته‌اند. چون او را پیش [۱۱۰-پ] امیر المؤمنین «۶»- علیه السلام- آوردند «۷» تا گردنش بزند، گفت: قتله شریفه بید شریف، کشتن شریف «۸» به دست مردی شریف. آنگاه او را گفت: اینکه حله به من رها کن و مگذار که از من بر کنند. امیر المؤمنین «۹»- علیه السلام- گفت: هی اهون علی من ذلک، آن خوارتر است بر من، آنگاه گردن کشید «۱۰» و سر پیش داشت تا امیر المؤمنین «۱۱» گردنش بزد «۱۲»، و امیر المؤمنین «۱۳»- علیه السلام- پرسید از آن کس که او را می‌آورد، گفت: او چه گفت چون او را می‌آوردی «۱۴»! گفت «۱۵»، اینکه بیتها می‌گفت «۱۶»: ----- (۱). مر بر. (۲). همه نسخه بدلها: ایستد. (۳). لب: ملت. (۴). همه نسخه بدلها را. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: کارزاری. (۶)، ۹، ۱۱، ۱۳. دب، آج، لب، فق، مر علی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز م: بردند. (۸). همه نسخه بدلها: شریفی. (۱۰). همه نسخه بدلها: بر کشید. (۱۲). همه نسخه بدلها: بزند. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، دب در راه. (۱۵). آج، لب، فق، م، مر چون او را می‌آوردم در راه. (۱۶). همه نسخه بدلها، بجز م: بیتها بگفت. صفحه ۴۵: لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه

و لکنه من یخذل الله یخذل لجاهد «۱» حتی یبلغ «۲» النفس جهدها

و حاول یبغی العز کل مغلغل امیر المؤمنین - علیه السلام - در جواب او اینکه بیتها بگفت: لقد کان ذا جدّ و جدّ بکفره

فقید الینا فی المجامع یقتل فقلّده بالسیف ضربةً محفظ

فصار الی قعر الجحیم یکبل فذاک مآب الکافرین و من یکن

مطیعا لأمر الله فی الخلد ینزل «۳». پس اینکه خزی در دنیا آن «۴» است که بر ایشان رفت از قتل مردان و سبی زنان و غنیمت اموال. قوله تعالی: وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ، نصب او بر ظرف است و عامل در او «یردّون»، و اینکه فعل را مجهول خوانند یعنی فاعلش مجهول است و فعل ما لم یسم فاعله خوانند و فعل مبنی «۵» برای مفعول به، به اینکه هر سه نام فعلی بود که معدول «۶» بود از اصل خود «۷»، اعنی از اسناد با فاعل به اسناد با مفعول به «۸»، و روز قیامت ایشان را با سخت‌ترین «۹» عذابی برند، و اینکه لفظ آن جا گویند که ایشان وقتی دیگر آن جا بوده باشند، و لکن فعل مبتدا را هم ردّ و عود گویند «۱۰» چنان که شاعر گفت: فان تکن الایام احسن مرّة

الی فقد عادت لهنّ ذنوب «۱۱» و جوابی دیگر از اینکه آن است که: ردّ اینکه جا بر جای خود است، چه «۱۲» ایشان را از اینکه خزی و نکال و عذاب دنیا که ذکر کردیم با عذاب دوزخ خواهند بردن. پس معنی ردّ بر جای خود است و همچنین در بیت «۱۳»: لأن «۱۴» من عادة الأیام و الغالب علیها ----- (۱). مج، دب، آج، لب، فق، م، مر: فجاهد. (۲). اساس: بلغ، با توجه به دب، تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، م، مر: منزل. (۴). همه نسخه بدلها: اینکه. (۵). م، مر: [.....]. (۶). مج، وز: عدول. (۷). مج، دب بگردانید، آج، لب، فق، م، مر نگردانید. (۸). همه نسخه بدلها: مفعول. (۹). همه نسخه بدلها:

سخت تر. (۱۰). همه نسخه بدلها بر توسع. (۱۱). همه نسخه بدلها می گوید اگر روزگار وقتی با من احسان کرد اکنون گناهانش باز آمد و او را گناه نبود اول تا به دوم حال باز آید. (۱۲). آج، لب، فق، مب: اگر چه، دب: چرا که. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: همچنین در خبر است. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: الا-ان. صفحه: ۴۶ الاساءة الی اهلها، فکأنها کانت لها ذنوب ثم احسان ثم عادت الی ما کان «۱» منها. إلی أشد العذاب، اینکه را افعال تفضیل گویند، با سخت تر عذابی، و عذاب المی تیز «۲» باشد روان «۳» بر معدب، و منه عذبة اللسان، سر زبان را برای آن عذبه خوانند که بر سخن جاری باشد، و ماء عذب، آبی خوش باشد برای آن که خوار «۴» به گلو فرو شود. و اصل کلمه از استمرار است، پس الم مستمر را عذاب گویند. و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ، و خدای تعالی غافل نیست، و غفلت سهو باشد و آن انتفاء «۵» علم باشد پس از حصولش. عَمَّا تَعْمَلُونَ، اهل مدینه و ابو بکر و یعقوب به «تا» ی خطاب خواندند، و باقی قرآء به «یا» خوانند خبر از غایب، از آنچه شما می کنید یا ایشان می کنند «۶».

### [سوره البقرة (۲): آیات ۸۶ تا ۹۶]

#### [اشاره]

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بَشِيرًا مَّا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَأُوذُ بَعْضٍ عَلَى غَضَبٍ مِنَ الْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ قَلِمٌ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ حِ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶) «۷»

#### [ترجمه]

آن کسانی که بخریدند زندگانی دنیا به آخرت «۸» سبک نگردانند از ایشان عذاب و نه ایشان را یاری دهند. [۱۱۱-] ر] و بدادیم موسی را کتاب توریت و بر اثر او فرستادیم از پس او پیغمبران و بدادیم عیسی پسر مریم را درستیها «۹» و نیرومند کردیم او را به جبریل پاکیزه هر گاه بیاید به شما پیغمبری بدانچه آرزو نکند تنهای شما بزرگ منشی کنید پس گروهی را دروغزن دارید و گروهی را بکشید. و گویند دلهای ما بسته است «۱۰»، لعنت کرد «۱۱» ایشان را خدای به کفر ایشان، اندک است آنچه بگردند. ————— (۱). دب، آج، لب، فق، مر: ما کانت. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: الیمی بتر، مر: عذابی الیم بتر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روا. (۴). مج: ندارد، آج: گوارا. (۵). اساس: انتقام، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....] (۶). مج می کنید. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). وز، آج، لب، فق: زندگانی نزدیکتر به سرای باز پسین. (۹). مج، وز، آج، لب، فق: حجتها. (۱۰). اساس و همه نسخه بدلها بی که آیات را ترجمه کرده اند، معادلی برای کلمه

«بل» نیاورده‌اند. (۱۱). مع، وز: کناد. صفحه: ۴۷ و چون بیامد به ایشان کتاب «۱» یعنی قرآن از نزد خدای راست دارنده مر آن را که با ایشان است یعنی توریت، و بودند از پیش نصرت خواستند بر آن کسان که کافر گشتند چون بیامد به ایشان آنچه بشناختند کافر گشتند به وی، لعنت خدای بر کافران. بد است آنچه خریدند به آن ته‌های خود را به آن که کافر گشتند بدانچه فرستاد خدای از حد در گذشتن «۲» به آن که فرو فرستد خدای از فضل خود بر آن که خواهد از بند گانش، باز گشتند با خشمی بر خشمی، و مر کافران راست عذابی خوارکننده. و چون گویند ایشان را بگروید به آنچه فرو فرستاد خدای، گویند بگرویدیم «۳» بدانچه فرستاد «۴» بر ما و کافر شوند بدانچه جز آن «۵» است و او راست است یعنی قرآن، راست دارنده به آنچه با ایشان است یعنی توریت، بگو چرا می‌کشید «۶» پیغمبران خدای را از پیش اگر هستید گرویدگان. چون بیاورد به شما موسی درستیها «۷» باز بگرفتید گوساله را از پس او و شما بودید ستمکاران. ----- (۱). مع، وز، آج، لب، فق: نامه. (۲). مع، وز: خدای به بیداد و حسد، آج، لب، فق: به بیداد و حد. (۳). مع، وز، آج، لب، فق: ایمان آریم. (۴). وز: فرستادند. (۵). مع، وز، آج، لب، فق: از پس آن. (۶). مع، وز: چرا می‌کشید، آج، لب، فق: بگو ای محمد چرا می‌کشید. (۷). مع، وز، آج، لب: حجتها. صفحه: ۴۸ [۱۱۱-پ] چون بگرفتیم «۱» پیمان شما و برداشتیم «۲» بالای شما کوه طور را بگیریید آنچه بدادیم شما را بنبرو «۳»، و بشنوید، یعنی فرمان برید، گفتند: شنیدیم گفتارت و فرمان نبریم و خورانیده شدند «۴» در دل‌های ایشان گوساله به کفرشان، بگو بد می‌فرماید شما را به آن ایمانتان اگر شما مؤمنی. بگو اگر خواهد بودن شما را سرای باز پسین بنزدیک خدای صافی از جز مردمان، تمنّا کنی مرگ را اگر راست گویی «۵» شما. و تمنّا نکنند «۶» هرگز به آنچه در پیش افگند «۷» دست‌های ایشان، و خدای داناست به بیدادکاران. یا بی ایشان را حریصترین مردم بر زندگانی و آنان که مشرک بودند خواهد یکی از ایشان که عمرش دهند هزار سال، نیست آن دور کننده او از عذاب، آن کش عمر «۸» دهند و خدای بیناست به آنچه می‌کنند «۹». قوله: *أُولَئِكَ*، بگفتیم که: «اولاء»، کنایت باشد از جماعتی، و اینکه جمعی است نه از جنس واحد، و واحد او *ذَلِكْ* باشد، چنان که واحد *هُؤُلَاءِ* «هذا» باشد. *الَّذِينَ*، اینکه اسم را موصوله گویند و ما بعدش صله او باشد. *اشْتَرَوْا*، بدل کرده‌اند- چنان که بگفتیم. *الْحَيَاةَ الدُّنْيَا*، فعلی تأنیث افعال تفضیل باشد، چنان که اکبر و ----- (۱). مع، وز، آج، لب، فق: ها گرفتیم. [.....] (۲). آج، لب، فق: از. (۳). مع، وز، آج، لب، فق: بجَد. (۴). مع، وز، آج، لب: بخورد دادند، فق: در آرند. (۵). مع، وز، آج، لب: راست گیرید. (۶). اساس و همه نسخه بدل‌هایی که آیات را ترجمه کرده‌اند، برای ضمیر «ه» معادلی نیاورده‌اند. (۷). مع، وز، آج، لب، فق: افگنده‌اند. (۸). آج، لب، فق: آن که عمرش. (۹). همه نسخه بدل‌ها اینکه یازده آیت است. صفحه: ۴۹ کبری و اعظم و عظمی، و اقصی و قصوی و ادنا و دنیا. *بِالْآخِرَةِ*، به سرای باز پسین، یعنی دنیا بستانند و آخرت از دست رها کنند. *فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ*، سبک نکنند از ایشان عذاب را. خداوند- جل- جلاله- در اینکه آیت تهدید کرد آنان را که اقبال کنند بر دنیا و برای طمع دنیا و حطام او دست از آخرت و عمل صالح بدارند، و دین به دنیا بفروشند، و حیات باقی به حیات فانی بدل کنند به عوض راحت اندک، ایشان را عذاب «۱» بی‌کرانه باشد، کأشدّ ما یکون من العذاب، بی آن که از ایشان تخفیفی کنند، و نه کس ایشان را یاور و ناصر بود یا شفاعت کند. و آیت خاص است در حق جهودانی که ذکر ایشان در آیات مقدم برفت. حق تعالی باز نمود که: آن که ایشان را حمل کرد که چنین کنند «۲»، حب دنیا بود و از جهت اینکه «۳» گفت رسول- علیه السلام- *حب الدنيا رأس كل خطيئة*، و گفت: *اشقى الأشقياء من باع دینه بدنیا و اشقى منه من باع دینه بدنیا غیره*، گفت: شقیترین اشقیاء آن است که دین به دنیا بفروشد، و از او شقیتر آن است که دین خود به دنیای غیر بفروشد. *وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ*، ما بدادیم موسی را کتاب، یعنی توریت. *وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ*، یعنی *اتبعنا من القفا*، يقال: قفاه يقفوه اذا تبعه، و قفاه غيره اذا اتبعه، قال الله تعالى: *وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ* «۴» *وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ*، و عیسی «۶» مریم را آیات و معجزات دادیم از آنچه در سورت آل عمران و در سورت [۱۱۲-ر] *المائدة* می‌گوید از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص، و خبر دادن ایشان را به آنچه خورده بودند و ذخیره کرده بودند و بینه، از بیان باشد، و برای آن گواه را

بینه خواند فی قوله - علیه السّلام: البینة علی ----- (۱). مر: عذابی. (۲). همه نسخه بدلها: کردند. (۳). همه نسخه بدلها: و از اینکه کار. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶، همه نسخه بدلها ای لا تتبع. (۵). اساس: لاخت له، با توجه به نسخه دب، تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر پسر. [.....] ۱. صفحه: ۵۰ الله المدعی و الیمین علی من انکر، که به گواهی او حق روشن شود. و چون پیغمبران - علیهم السّلام - مدعی نبوت اند (۲)، حق تعالی معجزات ایشان را بینات خواند. و آیدناه، ای قویناه، او را قوت دادیم من الاید و هو القوّة، و منه قوله تعالی: داودَ ذَا الْأَیْدِ (۳) بِرُوحِ الْقُدُسِ، ابن کثیر خواند: بروح القدس، به اسکان «دال»، و باقی قراء خواندند: قدس به ضم «دال». و مفسران خلاف کردند در روح القدس. ربیع انس گفت: مراد به «روح»، روح عیسی است - علیه السّلام - که در او دمید، و به «قدس»، خدای - جل جلاله - بقوله (۴): الْمَلِکِ الْقُدُوسِ (۵) قُل نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ (۹). عبد الله عباس و سعید جبیر و عبید عمیر (۱۰) گفتند: مراد نام مهترین خداست ----- (۱). همه نسخه بدلها: علی مدعی علیه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مدعی نبوده‌اند. (۳).

سوره ص (۳۸) آیه ۱۷. (۴). همه نسخه بدلها: من قوله. (۵). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱، و سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳. (۶). همه نسخه بدلها را. (۷). مج، وز آن. (۸). همه نسخه بدلها: مریم. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۲. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: عبید عمر، مب: عبد الله عمر، مر: عبید عمرو. صفحه: ۵۱ - جل جلاله - که او به برکت آن احیاء موتی کردی و خدای را به آن نام بخواندی، خدای تعالی آنچه خواستی بدادی و اظهار معجزات کردی بر دست او. ابن زید گفت: مراد انجیل است، چه انجیل روح او بود چنان که قرآن روح محمّد بود - علیه و آله السّلام. و روح در قرآن بر معانی مختلف آمد: روح آدمی و جانوران است که او شرط است در وجود و بقای حیات، و آن از جمله بنیه است فی قوله تعالی: وَ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی (۱). و آن نفس متردد باشد که تا تردد آن بود حیات بماند، و چون نباشد حیات بماند، و منه قول النبی - علیه السّلام: الارواح جنود مجتده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف، یعنی ذوی الارواح. مراد به ارواح در خبر ذوی الارواحند علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله تعالی: وَ سَأَلَ الْقَرِیةَ (۲) یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۵) وَ کَذَلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا (۶) قُل نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ (۷) وَ کَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرِیمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ (۸) یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَةُ صَفًّا (۹) وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۲). أَفَکَلَّمَا جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْهُ سَبَّحْتَ نَزُولَ آیةِ آن بود که چون قدیم تعالی (۳) - قَصَّه معجزات عیسی با رسول بگفت، و رسول - علیه السّلام - بر جهودان خواند، ایشان گفتند: نه همانا (۴) که عیسی اینکه کرده باشد، و اگر کرد، تو چرا همچنان نکنی که تو نیز دعوی پیغمبری می کنی همچون او! خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت که: هر گه که پیغمبری چیزی به شما آرد که دلهای شما آن نخواهد و نفس شما کاره بود آن را گروهی را تکذیب کنی چنان که شما می کنی و گروهی را قتل کنی چنان که آنان کردند که پیش از عهد شما بودند که زکریا را و یحیی را - علیهما السّلام - بکشتند و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند، یقال: هوی یهوی هوی اذا اشتهی و هوی یهوی هویا اذا سقط و اصل هر دو هوی است فان من یهوی شیئا یهوی قلبه الیه، دلش به آن فرو شود، بیانه قوله: فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (۵) وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ گفتند، یعنی جهودان که: دلهای ما غلف است. جمله قراء به سکون «لام» خواندند مگر ابن محیصن که او در شاذ خواند: غلف، به ضم «لام» و غلف جمع اغلف باشد، و فعل در جمع افعال صفت قیاسی مطرّد است کأحمر و حمر و اصفر و صفر و اخضر و خضر، ای فی غلاف، [و] (۷) شمشیر در نیام کرده را اغلف گویند، و مرد ختنه ناکرده اغلف و اقلف گویند. و معنی آن است که گفتند: دلهای ما در پوشش است از آنچه تو می گویی ----- (۱). مج، دب، آید. (۲). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. (۳). همه نسخه بدلها: جل

جلاله. (۴). آج، لب: همی، فق، مب: همین. (۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. (۶). همه نسخه بدلها: یهوی. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۵۳ نمی توانیم دانستن، و سخن تو در دل ما جای گیر نیست، پنداری از میان دل ما و سخن تو حجابی و پوششی هست، و نظیر اینکه معنی قوله - تعالی: وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِی أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ وَ فِی آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْتِکَ حِجَابٌ (۱) قُلُوبُنَا



غُلف» و اصل او غلف بوده باشد برای تخفیف را، تسکین «لام» کردند، و او جمع «۲» غلاف باشد، و اینکه را دو معنی بود: یکی آن که دل‌های ما اوعیه و ظروف و غلاف‌های علم است برای آن که خداوندان کتب او ایلم، و علم «۳» اوایل پیش ماست، ما علم تو را چه خواهیم کردن، ما را حاجت نیست به علم تو، و اینکه قول عبد الله عیّاس و عطا و کلبی است. و معنی دیگر آن که: دل‌های ما وعاء «۴» علم است و محلّ و ظرف «۵» علوم بسیار است، اگر اینکه که تو می‌گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی. بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، «بل» حرف اضراب باشد، و معنی اضراب [۱۱۳-ر] اعراض بود چون گوینده از آن حدیث که در او باشد عدول کند و با چیزی دگر شود، «بل» آن جا استعمال کنند، ما جانی زید بل عمرو. و از جمله حروف عطف باشد. و اصل «لعن» طرد و ابعاد بود، يقول العرب: شأؤ «۶» لعین، ای بعید، قال الشّماخ: ذعرت به القطا و نفیت عنه

مقام الدّئب كالزّجل اللّعين یعنی خدای تعالی ایشان را براناد و دور کناد از رحمت. و لفظ خبر است، شاید که معنی دعا بود و شاید که خبر بود، و دعاء علیهم بهتر است. بِكُفْرِهِمْ، خدای- تعالی- اضافه فعل لعنت با خود کرد و اضافه کفر با ایشان، اگر کفر فعل خدای بودی حواله به خدای بودی چنان که اسناد فعل لعنت با او است. دگر آن که: به اینکه [با] «۷» بیان کرد که سبب استحقاق ایشان لعنت را آن است ----- (۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۵. (۲). معج، وز: جمعی.

[.....] (۳). مب: کتب. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اوعیه. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظروف. (۶). آج، لب: شاهه، معج، شارد. (۷). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. صفحه: ۵۴ که کافر شدند. دگر آن که: در عقل نکو نیاید که کفر از او باشد و لعنت بر کفر، هم از او باشد. فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ، «ما» زیادت است، و روا بود که مصدریّه باشد، و تقدیر چنین باشد: فقلیلاً یقع «۱» منهم الایمان، و نصب «قلیلاً» بر حال باشد. و ابو عیبه گفت: نصب «۲» به نزع حرف جرّ است، و معنی آن است که: بقلیل یؤمنون و باکثره یکفرون، به کمتر ایمان دارند و به بیشتر کافرنند. چون حرف جرّ بیفکنند فعل بدو رسید «۳» و عمل کرد در او چنان که: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا «۴» وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، چون به ایشان آمد کتاب از نزدیک خدای. مراد به «کتاب» قرآن است. «مصدق»، صفت کتاب است، براست دارند آن را که با ایشان است یعنی توریت را، [و «ما» موصوله است] «۵» وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ، یعنی من قبل خروج النبی- علیه السّلام [او من قبل مجيء الكتاب] «۶». و کوفیان اینکه «من» را غایت گویند «۷»، و رفع او بر غایت بود. و بصریان مبنی بر ضمّ گویند اینکه را بنای «۸» عارض، و معنی آن باشد «۹» که مضاف الیه از «۱۰» لفظ بیفکنند و در نیت و دل بر جای باشد آن را بنا کنند، و کذلک جمیع الجهات من قبل و من بعد و من فوق و من تحت. یَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا، طلب فتح کردند بر کافران. و سبب نزول اینکه آن بود که: جهودان پیش از آمدن رسول- علیه السلام- چون با مشرکان خصومت و مناظره کردند، گفتندی: اگر پیغمبر آخر زمان که محمد است -----

----- (۱). آج: در حاشیه آورده است «یصح»، دب، لب، فق، مب، مر: یفتح. (۲). همه نسخه بدلها او. (۳). معج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: رسد. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۵). ۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: خوانند. (۸). مب: به بنای. (۹). همه نسخه بدلها: و معنی اینکه آن بود. (۱۰). همه نسخه بدلها: آن. [.....] صفحه: ۵۵ بیاید با ما باشد و برای ما گواهی دهد، و به پیغمبر ما ایمان دارد و بگوید که: ما بحق اولیتریم از شما که مشرکانی، چه او داند که ما اهل کتابیم و کتاب ما حق است و پیغمبر ما موسی- علیه السلام- پیغمبری صادق بود، چنان که خدای تعالی در دگر آیت گفت: إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ «۱». و چون رنجی از مشرکان به ایشان رسیدی، دعا کردند که: اللَّهُم انصرنا بالنّبی المبعوث فی آخر الزّمان الذّی [۱۱۳-پ] نجد نعته فی التّوریه، بار خدایا ما را نصرت کن به پیغامبر آخر زمان که ما نعت و صفت او در توریت می‌یابیم. چون وقت آمدن رسول- علیه السّلام- بود، گفتند: قد اظلم زمان نبی یخرج بتصدیق ما قلنا، نزدیک آمد روزگار پیغامبری که بیاید و بیان کند راستی آن را که ما گفتیم. فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، چون او بیامد و او را شناختند و دانستند به نعت و صفت او در توریت کافر شدند

به او، و گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، کافر شدند با آن که دانستند به بغی و حسد. فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ، لعنت خدا بر کافران باد. بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، «بئس» و «نعم» دو فعل ماضی‌اند مخالف دگر افعال، هم به بنا و هم به حکم، و در اصل «نعم» و «بئس» بوده است علی وزن فعل، و آن را فعل مدح و ذم گویند، و تصریف در او نشود، و فاعل «۲» او اسمی باید «۳» که «لام» تعریف جنس در او بود، و به اینکه کفایت نباشد تا مخصوص بالمدح یا بالذم با او نباشد، چنان که نعم الرّجل زید و بئس الغلام عمرو. الرّجل «۴» فاعل باشد و زید مخصوص باشد به مدح یا به ذم، و باشد که اسم فاعل اضممار کنند، و اسمی نکره منصوب بر «۵» جای «۶» بدارند، چنان که: نعم رجلا زید، تقدیر اینکه باشد که: نعم الرّجل رجلا زید، و اینکه جا تقدیر اینکه است: بئس الشیء شیئا. و «ما» نکره موصوفه است. اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، که بفروختند به آن خود را أَنْ يَكْفُرُوا، «ان» با فعل در جای مصدر است، و او مخصوص به ذم است، و معنی آن است که: بد چیزی است

----- (۱). سوره انفال (۸) آیه ۱۹. (۲). مب فعل. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۴). مع، وز: و الرّجل. (۵). همه نسخه بدلها تمیز به. (۶). همه نسخه بدلها او. صفحه: ۵۶ که ایشان خود را به آن بفروختند کفرشان به آنچه خدای فرو فرستاد از قرآن، و مراد به «اشترای»، بیع است، که شری هم خریدن باشد هم فروختن، و مراد آن است که: حظ و نصیب خود از ثواب بفروختند به عقاب کفر. و گفته‌اند «۱» معنی آن است که: بد اختیاری کردند چون بدل کردند حق به باطل و کفر به ایمان، و مراد بقوله: بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، قرآن است بلا-خلاف، و «ما» موصوله است. بَغِيًّا، ای ظلما، و نصب او بر مفعول له است، و اصل «بغی»، فساد باشد من قولهم: بغی الجرح اذا امدّ و فسد. و «بغی» طلب بود و به عرف مخصوص شده است به طلب ناحق و ناوایب. و «بغا» زنا باشد، و گفته‌اند: بغی حسد باشد، یعنی حسد می‌برند بر آن که خدای تعالی فرو می‌فرستد از فضلش، یعنی نبوت و کتاب علی من یشاء من عباده، بر «۲» آن که خواهد از بندگانش یعنی محمد-صلی الله علیه و علی آله. فَبَاؤُا رَجَعُوا «۳»، باز آمدند بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ. مفسران خلاف کردند در آن که اینکه دو «غضب» بر چه بود. عبد الله عیّاس گفت: مراد به غضب اول خشم خداست بر ایشان به ضایع کردن ایشان توریت را، و غضب دوم به کفرشان به محمد-صلی الله علیه و آله. ابو العالیه و قتاده گفتند: غضب اول به کفرشان به عیسی و انجیل، و غضب دوم به کفرشان به محمد. سدّی گفت «۴»: غضب اول به گوساله پرستیدن، [۱۱۴-] ر و دوم «۵» به کفرشان به محمد-علیه السلام. و گفته‌اند «علی» به معنی مع است، چنان که گویند: هو علی صغر سنّه، یقول الشّعر، ای مع صغر سنّه. وَ لِلْكَافِرِينَ، یعنی جاحدان نبوت محمد را عذاب مهین، عذابی خواهد بودن خوار کننده که ایشان در آن مهان و مستذل باشند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، چون گویند ایشان را که ایمان آری به قرآن ----- (۱). مع آن. (۲). همه نسخه بدلها: برای. (۳). همه نسخه بدلها، بجز آج: و رجعوا، آج: فرجعوا. (۴). آج، لب، فق به. (۵). مب، مر: دویم. صفحه: ۵۷ حق تعالی کفر و عناد ایشان باز می‌گوید که چون ایمان بر ایشان عرض کنند و ایشان را دعوت کنند با ایمان به قرآن، گویند: ما ایمان به آن آریم که بر ما فرود آمد، و [به] «۱» آنچه و رای آن است و پس از آن است کافریم، یعنی آنچه جز آن است، چنان که گفت: فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ «۲»، ای غیر ذلک و سواه. و در وَأَجَلَ لَكُمْ ما وَرَاءَ ذَلِكَ «۳»، ای ما سواه. وَ هُوَ الْحَقُّ، و قرآن حق است و درست است. مُضِيًّا دَقًّا لِمَا مَعَهُمْ، براست دارند آن را که با ایشان است، یعنی توریت. و نصب او بر حال است. قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ، اکنون ای محمد جواب ایشان بازده و بگو که: «لم»، چرا. «لام»، حرف جر است که بر «ما» ی استفهامیه در شده «۴» است، و «الف» از او بیفکنده «۵»، و «میم» مانده، و حروف جاره چون در «ما» ی استفهام شود، «الف» از او بیفتد «۶» و به فتحه اکتفا کنند، چنان که: «فیم» و «بم» و «لم» و «عم» و «علام» «۷»، فی «۸» قوله تعالی: بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ «۹»، و: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ «۱۰»، و: فِيمَ كُنْتُمْ «۱۱» مِنْ قَبْلِ، ای من قبل هذا، پیش از اینکه، چنان که بیان کرده شد در حذف مضاف الیه از «۱۲» لفظ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بالتوریه، اگر به توریت ایمان داری، چه در توریت نوشته است که: کشتن پیغامبران حرام است. وَلَقَدْ جَاءَكُمْ، «واو»، حرف عطف است، و «لام» تأکید را «۱۳»، و «قد»، تحقیق را. موسی، به شما آورد بینات «۱۴» و دلالات روشن و حجتهای ظاهر، و شما پس از آن

گوساله به معبود خود گرفت. وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ، «او» حال راست، و شما در آن حال ظالم و بیدادگر بودی بر خود- بر آن تفسیر که بدادیم. ----- (۱). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۲). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۷. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۴. [.....] (۴). معج، وز، فق، مب، مر: آمده. (۵). همه نسخه بدلها اند. (۶). مر: بیفتاد. (۷). آج: علی م. (۸). وز نحو. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵. (۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۹۷. (۱۲). همه نسخه بدلها: در. (۱۳). همه نسخه بدلها: راست. (۱۴). همه نسخه بدلها: بالینات. صفحه: ۵۸ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ، و یاد کنی چون پیمان شما بستیم، و کوه طور از بالای سر شما بداشتیم، و شما را گفتیم آنچه شما را می‌دهیم بستانی، و به قوت و جدّ و حفظ نگاه داری. وَ اسْمَعُوا، بشنوی، یعنی یادگیری. و گفته‌اند معنی آن است که: طاعت داری، و طاعت [را] «۱» برای آن سمع خواند که طاعت عند سماع امر باشد، و به سبب او بود، و بر اینکه تفسیر است: سمع الله لمن حمده، ای اجاب الله لمن دعاه، خدای اجابت کننده است آن را که او را بخواند، و شاعر می‌گوید: دعوت الله حتی خفت الا

يكون الله يسمع ما اقول ای یحیب، یعنی اجابت می‌کند. و اگر در بیت سمع بر معنی خود حمل کنند اولیتر باشد، جواب دادند که: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، بشنیدیم و عاصی شدیم. سمع و سماع، ادراک باشد به حاسه سمع، و عصیان مخالفت «۲» امر باشد یا مخالفت اراده. گفتند: سمعنا قولك و عصينا امرك، سخت بشنیدیم و فرمانت نبریم، و بعضی اهل معانی گفتند که: [۱۱۴-پ] ایشان اینکه حدیث بر زبان برانندند «۳»، و لکن چون عند سماع او امر عصیان کردند، حق تعالی گفت: چنین گفتند، چنان که شاعر گفت: امتلاً الحوض و قال قطنی

مهلاً رویدا قد ملأت بطنی یعنی بلغ حدّاً لو امکنه ان يقول شيئاً لقال «۴» قطنی. وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ، و در خورد دل ایشان دادند دوستی گوساله، یعنی پنداری ایشان را مطبوع بکرده‌اند بر آن و در دل ایشان سرشته. و شربت الماء و اشربتہ غیر، آب باز خوردم و به خورد دیگری دادم، و مراد حب العجل است، و لکن مضاف بیفکنند و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که: وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ «۵» بِكُفْرِهِمْ، اکنون چون حق تعالی «اشربوا»، بر فعل ما لم یسم فاعله آورد، وجه آن باز نمود تا کسی گمان نبرد که از فعل اوست، گفت: آن دوستی عجل «۳» با دل ایشان مختلط شده از کفرشان است. آنکه رسول را- علیه السلام- می‌گوید: قُلْ، بگو بئسما یأمرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین، بد می‌فرماید شما را ایمانتان به آن، یعنی به دوستی عجل اگر شما مؤمنی بر زعم خود. قُلْ ان کانت لکم الدار الآخرة، سبب نزول آیت آن بود که: جهودان- علیهم لعائن الله- دعای باطل کردند از آن که گفتند: نحن أبناء الله و احبأوه «۴» لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً اَوْ نَصَارَى «۵» لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّاماً مَعْدُودَةً «۶». قدیم تعالی به اینکه آیت بر ایشان ردّ کرد، و گفت: بگو که اگر سرای آخرت، یعنی بهشت که در جوار خداست «۷»، شما را خواهد بودن خالص، و هیچ کس را در آن نصیبی نیست. فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ، پس اکنون تمنای مرگ کنی اگر راست می‌گویی، برای آن که آن کس که قاطع باشد بر آن که از اهل بهشت است، به هر حال تمنا کند که از سرای محنت و تکلیف تحویل کند با بهشت. و نیز آن کس که او دوست خدای باشد، همه تمنای او آن بود که با جوار خدای شود که دوست بنزدیک دوست بیارآمد، چنان که امیر المؤمنین «۸»- علیه السلام- به مرگ مبالات نمی‌کرد و می‌گفتی: و الله لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت، به خدا که باز باز نگیرم «۹» اگر من بر مرگ اوفتم، و اگر مرگ بر من اوفتد، و ----- (۱). همه نسخه بدلها: بالعناق. (۲). معج، وز: بزی. (۳). معج، وز، فق، مب، مر که. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۱. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۷). دب اگر. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۹). معج، وز: خدا که ما باز نگیرم، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدا که باک ندارم. صفحه: ۶۰ هر وقت که دلش تنگ شدی از قوم، محاسن خود به دست گرفتی و گفتی: ما ينتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم،

چه انتظار می‌کند آن شقیترین امت که خضاب کند اینکه محاسن سپید را از خون اینکه سر، و دست بر سر نهادی و بر محاسن، و چون پسر ملجم را بدیدی گفتی: اشد حیا زیمک للموت

فان الموت لاقیک «۱» و لا تجزع من الموت

اذا حلّ بوادیک «۲» و مانند اینکه اخبار که از او روایت کرده‌اند. آنگه قدیم - جلّ جلاله - [۱۱۵- ر] خبر داد که: ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند به آن عمل که ایشان کرده‌اند. «لن»، نفی فعل مستقبل را باشد، و تمنّا قول الرّجل لما کان لیته لم یکن و لما لم یکن لیته کان. تمنّا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد کاشکی نبود، یا آن را که نباشد کاشکی بودی. بما قدّمت ایدیهم، اضافه فعل با دست کردن «۳» با آن که فعل از جمله «۴» واقع است برای آن است تا مؤکد کند که فعل اوست - چنان که بیان کردیم. عبد الله عباس گفت: اگر تمنای مرگ کردند، لغص «۵» کلّ انسان منهم بریقه، هر یکی را از ایشان آب دهنش در گلو بماندی تا به مردن تا بر روی زمین هیچ جهود «۶» نماندی، و اینکه از جمله معجزات رسول بود که خبر داد از غیب و نابوده و مخبر بر وفق خبر بود، و صدق بود و اینکه خبر درست نیاید الا به وحیی از عالم الغیب - تبارک و تعالی. و الله علیم بِالظالمین، و خدای داناست به ظالمان تا بدانند که اینکه خبر که داد از علم داد ایمن باشند که مخبر به خلاف خبر نخواهد بودن. آنگه باز نمود حق تعالی که: بیرون از آن تمنای مرگ نکنند در همه جهان از ایشان حریصتر بر زندگانی نیابی. و لتجدنّهم، کوفیان گفتند: قسم اینکه جا مضمّر ----- (۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (ج ۱ / ۲۵۸): لاقیکا. (۲).

کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (ج ۱ / ۲۵۸) بوادیکا. [.....] (۳). مر: بایست کردن. (۴). مب جوارح. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: یغص. (۶). مج، وز: جهودی. صفحه: ۶۱ است، و «لام» و «نون» تأکید به جواب او باز آمد، و تقدیر آن که: و الله لتجدنّهم. أحرص الناس علی حیاة و من اللّٰذین أشرکوا. فراء گفت: تقدیر چنین است که: احرص الناس علی حیاة من کلّ احد و من اللّٰذین اشرکوا، ایشان را بر حیات و زندگانی حریصتر یابی از همه جهان، و نیز از مشرکان، آنگه از ایشان خبر داد که از حرص بر حیات تا آن جااند که «۱» یوّد أحدهم لو یعمّر ألف سنة، خواهد و تمنّا کند یکی از ایشان که هزار سال بماند، و مثال اینکه از کلام چنان بود که یکی از ما گوید: فلان اسخی الناس و من حاتم، فلان سخیترین مردمان است و از حاتم، برای آن که «من» در «ناس» مقدر باشد تا «۲» تقدیر آن باشد که: و اسخی من حاتم، و از حاتم نیز سخیتر است. و وجهی دگر آن است که: علی حیاة، جای وقف است، و من اللّٰذین أشرکوا، «او» استیناف است. یوّد أحدهم و تقدیره «۳» من یوّد، و معنی آن باشد که: از مشرکان کسان هستند «۴» که یکی از ایشان تمنای هزار سال حیات کند. بر اینکه قول اینکه تمنّا هزار سال زندگانی حوالت به مشرکان باشد دون جهودان، و [شاهد] «۵» صحت اینکه [قول] «۶» قول ذو الرّمّة است: فظّلوا و منهم دمعہ سابق له

و آخر یدری دمعۀ العین بالهمل «۷» اینکه سخن معنی دار نیست تا «من» تقدیر نکنند فی قوله: و منهم من دمعہ سابق له، و از ایشان کس بود که دمعش سابق بود او را، و گفته‌اند: مراد به مشرکان گبرکانند که در عبارت ایشان بسیار رود که هزار سال زی «۸». آنگه حق تعالی باز نمود که: اگر چه ایشان را عمر دراز دهند، درازی عمر ایشان را از عذاب خدای بنهاند. و ما هو بمزحزحه، «ما» نفی است و «هو» ----- (۱). همه نسخه بدلها: کی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مب: یا. (۳).

همه نسخه بدلها: تقدیر آن که. (۴). مج، وز، دب، مر: کسهاند، آج: کسانند، لب، فق، مب: کهاند. (۵)، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: بالعمل، چاپ شعرانی (ج ۱ / ۲۵۹): بالعجل، آج، لب، فق، مب، مر ترجمه اینکه است که: همه روز بودند و از ایشان آب چشم سابق او را و دیگری می‌ریخت آب چشم به سیلاب. (۸). دب، لب، فق: بزی. صفحه: ۶۲

مبتداست، و آن یَمَّرَ مع الفعل در تأویل مصدر است، و تفسیر و بدل «هو» است، و تقدیر [۱۱۵-پ] چنین است: و ما تعمیره «۱» بمزحزه من العذاب، و روا بود که ضمیر شأن و امر بود و خبر مقدم، تقدیره: ما الشأن و الامر تعمیره بمزحزه من العذاب، و قول اول ظاهرتر است. و زحزح، هم لازم است و هم متعدی، یقال: زحزحته عن كذا فزحزح هو، ای ابعده فبعده، دور کردم او را از آن کار، دور شد. ذو الرّمه گوید در متعدی: یا قابض الرّوح من نفسی اذا احتضرت

و غافر الذّنب زحزحنی عن النار «۲» و دیگری می گوید در لازم: خلیلی ما بال الدّجی لا یزحزح

و ما بال ضوء الصّبح لا یتوضّح «۳» و الله بصیر بما یعملون، و خدای «۴» داناست به آنچه ایشان می کنند.

### [سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]

#### [اشاره]

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

#### [ترجمه]

بگو آن «۵» که باشد دشمن جبریل او فرود آورده است اینکه را بر دل تو به فرمان خدای راست دارنده آن را که از پیش اوست و بیانی و بشارتی مؤمنان را. هر که باشد دشمن خدا را و فریشتگانش را و فرستادگانش را و جبریل را و میکایل را، خدا دشمن کافران است. بدرستی که فرستادیم به تو آیت‌های روشن و کافر نشوند به آن مگر فاسقان.

----- (۱). آج: تعمره، لب، فق، مب، مر: یعمره. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای بستاننده جان من از تن من چون حاضر آید و ای آمرزنده گناه دور کن مرا از آتش دوزخ. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای دوست من چه بوده است تاریکی را که نمی رود و روشنایی صبح را که روشن نمی شود. [.....] (۴). همه نسخه بدلها بیناست. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: هر. صفحه: ۶۳ [هر گاه که] «۱» عهد «۲» کنند عهدی بیندازند آن را جماعتی از ایشان بل بیشترینه ایشان ایمان نیارند. چون آمد به ایشان پیغامبری از نزدیک خدا راست «۳» دارنده آنچه با ایشان است بینداختند گروهی از آنان که ایشان را کتاب دادند کتاب خدای «۴» پس پشتشان پنداری که ایشان نمی دانند. قوله تعالی: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ، عبد الله عباس گفت، سبب نزول آیت آن بود که: خبری از احبار جهودان نام او عبد الله صوریا بیامد و با رسول - علیه السلام - مناظره کرد و او را از چند مسأله پرسید «۵»، چون جواب بیافت و حجّت بر او متوجّه شد، گفت: کدام فریشته به تو می آید [۱۱۶-ر] از آسمان! رسول - علیه السلام - گفت: آن فریشته که به جمله پیغامبران آمدی «۶»، جبریل. پسر «۷» صوریا گفت: او دشمن ماست، اگر به جای او میکایل بودی ما ایمان آوردمانی. رسول - علیه السلام - گفت: جبریل چرا دشمن شماست! گفت: او صاحب عذاب و شدت و قتال است. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو پسر «۸» صوریا را که: هر که دشمن جبریل بود، جبریل آن است که اینکه قرآن فرو می آرد بر دل تو به فرمان خدا. مقاتل گفت، ایشان گفتند: جبریل دشمن ماست که او را فرمودند که کتاب به ما آر، به تو آورد. و در جبریل هفت لغت است: جبرئیل، به

فتح «جیم» و «را» و همز «۹» و اشباع، و اینکه قراءت حمزه و کسائی و ابو بکر و خلف است، و شاعر گوید: -----  
 (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: عهدی. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: خدای بر است. (۴). مج، وز، آج، لب، فق با. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مب: پرسید. (۶). دب، مب، مر: می آمد، لب، فق: می آید. (۷). همه نسخه بدلها: پس. (۸). مج، وز، دب: پس. (۹). همه نسخه بدلها: همزه. صفحه: ۶۴ شهدنا فما تلقی لنا من کتیبه

مدی الدهر الّا جبرئیل امامها «۱» و جبریل به فتح «جیم» بی همز «۲»، و اینکه قراءت ابن کثیر است. و جبریل به کسر «جیم» بی همز «۳» و اینکه قراءت بصریان و مدنیان است، و شاعر گوید: و جبریل رسول الله فینا

و روح القدس لیس به خفاء و جبرائیل علی وزن جبراعیل، و جبرائیل علی وزن جبراعل، و جبرئیل علی وزن جبراعل، و جبرال علی وزن فعلا، و اینکه اسمی اعجمی است غیر منصرف، و اسباب مانع از صرف او علمیت است و عجمه. فَبَإِنَّهُ نَزَّلَهُ «ها» در «فأنه» [ضمیر] «۴» جبریل است، و در «نزله» ضمیر قرآن است، و اینکه ضمیر قبل الذکر است، چنان که حق تعالی گفت: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «۵» حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ «۶»، و در آیات ذکر قرآن و آفتاب نرفته است. عَلِي قَلْبِكَ، برای آن گفت بر دل تو، که جبریل - علیه السلام - آن مقدار قرآن که آوردی بر رسول - علیه السلام - خواندی، و رسول یاد گرفت و پس املا کردی از حفظ تا بنوشتندی چه او نوشتی و از نوشته نخواندی مُصِدِّقًا، نصب بر حال است از مفعول. لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، بر است دارنده آن را که از پیش اوست از کتب اوایل چون توریت و انجیل و زبور و صحف و هر کتاب که خدای تعالی پیش پیغامبر ما فرستاد. وَ هُدًى هَدَى به معنی بیان است اینکه جا، و شاید که به معنی لطف بود. وَ بُشْرَى بَشَارَتٌ باشد، و آن مصدر است کالقریبی و الزلفی و الحسنی. لِلْمُؤْمِنِينَ و اگر چه قرآن هدی است جز مؤمنان را چون ایشان منتفع و مستهدی «۷» شدند ذکر ایشان کرد. شهر بن حوشب روایت کند از عبد الله عباس که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان پیامدند و رسول را - علیه السلام - گفتند: ما از تو چند مسأله خواهیم پرسیدن، اگر ما را خبر دهی و جواب بصواب باشد ایمان آریم. رسول -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر حاضر آمدیم، نیارند ما را در لشکری الّا همیشه جبرئیل در پیش ایشان بود. (۲)، ۳. همه نسخه بدلها، بجز مج، دب: همزه. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] (۵). سوره قدر (۹۷) آیه ۱. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲. (۷). همه نسخه بدلها: مهتدی. صفحه: ۶۵ - علیه السلام - ایشان را سوگند داد و عهد و میثاق کرد که اگر مسایل را جواب بصواب یابی ایمان آری. سوگند خوردند و عهد کردند. آنکه سوگند داد ایشان را که اینکه مسایل که از من پرسى چون من جواب دهم آن را بحق، و شما دانی که آن حق است منکر نشوی و جحد نکنی. سوگند خوردند «۱» و قرار دادند بر اینکه. رسول - علیه السلام - گفت: اکنون پرسى هر چه خواهی. ایشان گفتند: ما را خبر ده تا فرزند که از مادر بزاید گاه با پدر و مادر و خویشان پدر از اعمام و بنی اعمام، و گاه با مادر و خویشان مادر مانند از احوال و فرزندان او، سبب چیست! رسول - علیه السلام - گفت: به خدا بر شما که بدانسته هستی در کتب شما که «۲» نطفه مرد «۳» سپید باشد و سطر، و نطفه زن رقیق باشد و زرد، هر کدام که غالب آید از اینکه دو آب بر دیگر شبه او را باشد. گفتند: نکو گفستی و راست گفستی. مسأله دیگر گفتند: [۱۱۶-پ] ما را خبر ده تا پیغامبر آخر زمان را خواب چگونه باشد! گفت: به خدای بر شما که نه در کتاب خود خوانده‌ای که پیغامبر آخر زمان «۴» که منم و شما می گویی که من نیم، چشمهایش بخسبد و دلش بنه خسبد «۵» [گفتند] «۶»: اللَّهُمَّ نَعَمْ، آری همچنین است. مسأله سیوم «۷» آن بود که گفتند: ما را خبر ده از آن طعام که اسرایل بر خود حرام کرد، آن چه «۸» طعام بود! گفت: به خدا بر شما دانسته‌ای «۹» که آن طعامی بود که او دوست تر داشتی، و آن گوشت شتر و شیر او بود. گفتند: اللَّهُمَّ «۱۰» بلی همه «۱۱» همچنین است که تو گفستی. دگر مسأله آن بود که گفتند: ما را خبر ده تا فرزند که از مادر و پدر حاصل ----- (۱). وز:

خوردند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت شما را معلوم هست که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مردان. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). بنه خسپد/ بنخسپد. (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها: دیگر. (۸). مر: کدام. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مر: ندانسته‌ای. (۱۰). مب نعم. (۱۱). مب: ندارد. [.....] صفحه: ۶۶ می‌آید چه «۱» از مرد است و چه «۲» از زن! رسول- علیه السلام- گفت: اما استخوانها «۳» و رگها و پی از مرد است، و اما گوشت و موی و ناخن از زن است. گفتند: نکو گفتمی و راست گفتمی، و لکن ما را یک مسأله ماند که اگر ما را از آن خبر دهی ما به تو ایمان آریم. گفت: بگوئید. گفتند: اینکه فریشته که وحی به تو می‌آرد کیست! گفت: جبریل است. گفتند: او دشمن ماست، و او فریشته عذاب است، از آسمان بلا- و صاعقه و هلاک و عذاب او فرود آرد «۴»، میکایل فریشته رحمت است، رحمت و خصب و روزی و بشارت او فرود آرد از آسمان «۵»، اگر به بدل جبریل میکایل به تو آمدی، ما ایمان آوردمانی. رسول- علیه السلام- گفت: سبب دشمنی شما با جبریل چیست! گفتند «۶»: او با ما دشمنی بسیار کرده است، و از همه بتر آن است که خدای تعالی در کتاب ما بر پیغامبر ما انزله کرد که بیت المقدس بیران «۷» شود بر دست مردی که او را بخت نصیر گویند، در فلان وقت ما مردی را بفرستادیم تا بگشت و بخت نصیر را طلب کرد و بیافت، و اینکه مرد را گفتیم «۸»: چون او را یافته باشی بکش او را تا مسجد ما «۹» خراب نکند. اینکه مرد بیامد، چون خواست که او را بکشد- و او غلامی بود ضعیف و مدبر و درویش و بی قوت و بی لشکر- جبریل بیامد و رها نکرد او را و گفت: برو که آن هلاک و خراب به فرمان و قضای خدا خواهد بود. مرد «۱۰» از او نشنید و خواست تا او را بکشد. جبریل او را گفت: از خدای نترسی «۱۱»، اینکه مرد را به چه گناه می‌کشی! اینکه مرد گناهی نکرده است هنوز، چگونه روا داری او را کشتن! مرد «۱۲» فرو ماند و او را --- (۱)، ۲. همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). مج، وز، دب، فق: استخوانها. (۴). همه نسخه

بدلها: فرو آرد و. (۵). مر نه صاعقه و عذاب. (۶). اساس: گفت، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). وز، دب، فق، مب، مر: ویران. (۸). همه نسخه بدلها: و او را گفته بودیم که. (۹). مج، وز را. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن مرد. (۱۱). همه نسخه بدلها: نمی‌ترسی. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: آن مرد. صفحه: ۶۷ نکشت و باز آمد و ما را خبر داد تا مدتی بر آمد. بخت نصیر بزرگ شد و قوی گشت و پادشاه شد و مسلط گشت و بیامد و بیت المقدس «۱» خراب کرد و از بنی اسرائیل خلیقی را بکشت، ما از اینکه کار دشمن اویم. سدّی گفت سبب نزول آیت آن بود که: عمر خطاب را زمینی بود بر «۲» در مدینه، هر وقت آن جا شدی، و در راه او مدرسه‌ای بود از آن جهودان، و در آن جا احبار و علمای جهودان بودند، هر وقت در آن جا شدی و با ایشان مناظره کردی. چون گستاخ شدند با او روزی گفتند «۳»: یا بن الخطاب؟ ما از اصحاب رسول «۴» کس را چنان دوست نمی‌داریم که تو را. گفت: برای چه! گفتند: برای آن که ایشان ما را رنجانند «۵»، و تو ما را نرنجانی «۶»، و ما را از الفی «۷» که با تو هست سخنی که با تو بگوئیم با جز تو نگوئیم. اینکه محمّد مردی با خیر «۸» است. عمر سوگند داد ایشان را به آن خدای که تورات به کوه طور سینا بر موسی انزله کرد که هیچ دانسته‌ای و شناخته‌ای که اینکه محمّد رسول خداست، و حق است و صادق است. چون اینکه سخن بشنیدند با هم نگریدند «۹» و هیچ سخن نگفتند. یکی از جمله ایشان گفت: چرا نمی‌گویی آنچه او می‌پرسد [۱۱۷-ر] پس از «۱۰» سوگندان گران که داد! و اگر شما نگویی من بگویم: او آن پیغامبر است که ما نعت و صفت او در تورات دیده‌ایم و خوانده‌ایم. گفت: پس چرا ایمان نیاری به او! گفتند: سبب آن است که آن فریشته که به او می‌آید، جبریل است و او دشمن ماست. گفت: چه عداوت است شما را با جبریل! گفتند: او صاحب عذاب و خسف و مسخ است، و اگر به بدل او میکایل بودی که صاحب رحمت و رأفت و خصب و

مر: شدند و انس گرفتند با یکدیگر به طریق احسن او را گفتند. [.....] (۴). مج خدای شما، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر شما. (۵). همه نسخه بدلها: رنجانیدند. (۶). مر: نرنجانیدی. (۷). مب، مر: الفتی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با خبر. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب آن که، مر آن که، مر آن. صفحه: ۶۸ سعت است، ما ایمان آوردمانی.

عمر گفت: به خدای بر شما که بگویند تا مقام جبریل از خدا کجاست و مقام میکایل کجا! گفتند: مقام جبریل بر راست است، و مقام میکایل بر چپ، و از میان ایشان عداوت است. و فریشتگان دست راست، دشمنان فریشتگان دست چپ‌اند. عمر گفت: دروغ می‌گویی که از میان فریشتگان هیچ عداوتی نیست، و برخاست و بیرون آمد تا رسول را خبر دهد. جبریل آمده بود و اینکه آیات به رسول خدای آورده و او را خبر داده از آنچه میان ایشان رفت «۱». سؤال کردند که: وجه محابّت و ظهور حجّت رسول بر جهودان چیست در اینکه آیه، و اینکه چه جواب است سخن ایشان را که: فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ جواب از اینکه آن است که، معنی چنان است که: اگر معادات شما با جبریل از آن جاست که او از آسمان به من پیغامها آورد و «۲» از خویشان نمی‌آرد از نزدیک خدای می‌آرد و به فرمان او، پس اینکه عداوت با خداست شما را. دگر آن که: جبریل چنان که به من آمد به موسی آمد، و آنچه به من آورد جنس آن و مانند آن به موسی - علیه السلام - آورد و اگر آمدن او به من منع می‌کند شما را از ایمان به من، چرا منع نکرد شما را از ایمان به موسی! پس جبریل - علیه السلام - آنچه آورد از خدای آورد. بِإِذْنِ اللَّهِ، در او دو قول است: یکی بعلم الله، و یکی بامر الله، به علم و فرمان خدای بود، و چون چنین باشد عداوت با رسولان خدای عداوت با خدای باشد. و هر که «۳» دشمن خدای بود «۴»، مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ، [گفت: هر که دشمن خدای باشد] «۵»، وَمَلَائِكَتِهِ، و فریشتگان او، وَرُسُلِهِ، و پیغامبران او و جبریل و میکال باشد، اگر چه ایشان گفتند: ما دشمن جبریلیم و دوست میکایل، خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد و گفت: دروغ می‌گویند که ایشان دشمن هر دواند «۶»، دشمن جبریل دوست میکایل نباشد، و لکن بر سبیل تعلل از آن که ایمان نمی‌آرند اینکه به علّت کرده‌اند. ----- (۱). مر: رفته بود. (۲). همه نسخه بدلها آن. (۳). معج، وز، دب،

آج، لب، فق، مر: هر کس که. (۴). مب: «و هر که دشمن خدای بود» را ندارد. (۵). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها چه. صفحه: ۶۹ اما افراد جبریل و میکال به ذکر با آن که داخل باشند فی قوله: وَمَلَائِكَتِهِ، اینکه را تخصیص بالذکر خوانند برای تنبیه بر قدر و منزلت ایشان و تعظیم «۱» شأن ایشان بنزدیک خدای تعالی، چنان که گفت: أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ «۲» وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ «۱». و دگر آن که: بر تمنا [حمل کنند] «۲» که چه بودی که مضرت ممکن بودی رسانیدن، آنکه آن را عداوت خواند و اگر چه تمنا بود «۳» آن را به حکم ارادت بر خواند بر سبیل مجاز. وجهی دگر آن که: معادات با خدای مراد معادات با اولیای خداست، چنان که: يُؤدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «۴». وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، سعید جبر از عبد الله عباس چنین آورد که: سبب نزول آیت آن بود که چون جهودان بر مشرکان به رسول - علیه السلام - احتجاج و استفتاح می‌کردند و می‌گفتند: اگر او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیم و شما بر باطل، چون رسول - علیه السلام - بیامد و ایشان کافر شدند معاذ جبل و بشر بن البراء بن معرور گفتند: ای سبحان الله؟ خدای تعالی او را نافرستاده شما تمنا می‌کردی و استعجال می‌نمودید «۵» به فرستادن او و بر ما به او حجّت می‌انگیختی و ما بر شرک بودیم، اکنون ما از شرک به اسلام آمدیم و به او ایمان آوردیم و شما از آنچه می‌گفتی باز آمدی و کافر شدی. ایشان گفتند: اینکه محمّد آیتی نیاورد که ما را عند آن ایمان آوردن به او واجب شد «۶»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، گفت: بدرستی که من آیات فرستادم «۷» آیاتی روشن واضح. ----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۲). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۳). معج، مب:

بودی. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. [.....] (۵). فق: می‌کردید. (۶). معج، وز، باشد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شود. (۷). کذا در اساس و همه نسخه بدلها بجز وز، اینکه کلمه در وز و در قسمت ترجمه آیات: فرستادیم. صفحه: ۷۱ مفسّران خلاف کردند در اینکه آیات. عبد الله عباس گفت: مراد بیان حلال و حرام است. ضحاک گفت هم از عبد الله عباس که: مراد آیات قرآن است که رسول - علیه السلام - بر ایشان می‌خواند بامداد و شبانگاه [۱۱۸-]. اصم گفت: مراد علم توریت و انجیل است و اخبار غایبات و قصه امتان گذشته، و اشارت به آیاتی که ایشان تحریف کرده بودند با آن که او هرگز کتابی نخوانده بود و تعاطی نکرده و بنزدیک استادی «۱» اختلاف نکرده. ابو القاسم بلخی گفت: مراد به آیات قرآن معجز است که ایشان را و عرب و عجم را و جن و



انس را بدان تحدی کرد، و ایشان از آوردن مانند آن عاجز شدند. بهری دگر گفتند: مراد سایر معجزات است از حدیث معراج و تسبیح حصا و آب بر دمیدن از میان انگشتان او و آمدن درخت و جز آن از معجزات او - علیه السّلام، و حمل کردن بر عموم اولتر باشد تا فایده را شاملتر بود. و مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ، و به اینکه آیات کافر نشوند الا فاسقان. «کفر» به اینکه آیات از دو وجه بود: یکی آن که دانند و با علم جحد کنند، و یکی آن که جحد کنند و انکار از آن که ندانند. و مراد به فاسق کافرست در آیت برای آن که همه کافر فاسق باشند، و لکن همه فاسق کافر نبود. و اصل فسق خروج بود، و فاسق خارج باشد از فرمان خدای تعالی. اَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا، عبد الله عباس گفت: مراد به آن عهد آن است که خدای تعالی در تورات بر زبان موسی «۲» بستد از جهودان که چون محمّد - علیه السّلام - بیاید به او ایمان آرند و نعت و صفت او پنهان نکنند. رسول - علیه السّلام - مالک بن الصّیف «۳» را گفت: نه خدای تعالی از شما عهد و پیمان بسته است که به من ایمان آری و مرا جحد نکنی! گفت: خدای را هیچ عهدی نیست در تورات در معنی تو با ما، و منکر شد اینکه را. خدای تعالی آیت بفرستاد که عهد کردند و لکن اینان با پس پشت انداختند و کار نبستند. اَوْ كَلَّمَا، «الف» استفهام راست، و «واو» عطف را، و «کَلَّمَا» ظرف است.

(۱). استاذی/ استادی. (۲). همه نسخه بدلها عهد. (۳). مج، وز: مالک بن الصّیف را. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مالک بن الصّیف. صفحه: ۷۲ و در شاذ خواندند: عوهوا. عهداً بَبَدَه، ای رماه، و «بَدَه» انداختن باشد، و منه قوله: فَبَدَنَاهُ بِالْعَرَاءِ «۱» فَرِيقٌ مِنْهُمْ، گروهی از ایشان، و آن احبار و رؤسای ایشان بودند. «منهم»، من اليهود. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، «بل» اضراب را بود. حق تعالی برای تسلیه «۲» رسول باز نمود که اینان بیشتر ایمان نیارند تا دل عزیز او در بند ایمان ایشان نباشد. و لَمَّا جَاءَهُمْ، چون آمد به ایشان. مراد به ایشان جهودان عصر رسولند، و اگر چه رسول - علیه السّلام - مبعوث بود به ایشان و جز ایشان، و لکن برای قرینه حال تخصیص کردیم [به ایشان] «۳». ابو مسلم گفت: روا بود که مراد به رسول رسالت بود، چنان که کثیر گفت: فقد کذب الواشون ما بحت عندهم

بلیلی و لا ارسلتهم برسول «۴» و مراد نه معجیء شخص است، مراد قیام اوست به حجتهای خدا در ادای رسالت، و مراد به رسول محمّد است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. مِنْ عِنْدِ اللهِ، از نزدیک خدا، یعنی به فرمان او و حجت و آیات او [۱۱۸-پ]. مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، صفت رسول است و آن که او تصدیق می کند کتاب ایشان را، و اینکه بر سبیل تحریض است ایشان را بر ایمان به رسول - علیه السّلام - برای آن که آن کس که بیاید و کتاب ایشان را و پیغامبر ایشان را طعن نزنند و تصدیق کند اولتر آن باشد که او را تصدیق کنند نَبِيّاً فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، فریق ای جماعه، و «من» تبعیض راست. و مراد به اصحاب کتاب اینکه جا جهودانند. کتاب الله، گفتند: مراد قرآن است که ایمان نیارند به آن و کار نبستند آن را. و گفتند: مراد تورات است که در آن جا ذکر محمّد بود - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و نعت و صفات او. وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، با پس پشت «۵»، کنایت است از آن که ترک کلی کردند آن را و ----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۵. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسلی. (۳). اساس:

ندارد، از مع افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای برسالة، دروغ گفتند سخن چینیان که آشکارا نکردم نزدیک ایشان اینکه زن را و نفرستادم به ایشان پیغامی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با پس پشتهای ایشان و اینکه. صفحه: ۷۳ دست از او برداشتند و بر آن به هیچ وجه کار نکردند. كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، پنداری خود ندانسته‌اند، با کسی مانند که اینکه حال نشنیده باشد و ندانسته، و اینکه عبارت باشد از کاری بی قدر مستخف «۱» به. عرب کار «۲» چنین را گوید: جعلت ذلک خلف ظهري و دبر اذنی و تحت قدمی، و نظیر اینکه قوله تعالی: وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا «۳» كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، پنداری که نمی دانند.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

[اشاره]

وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِأَبْلِ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

### [ترجمه]

پیروی «۷» کردند آن را که می‌خواندند دیوان بر پادشاهی سلیمان و کافر نبود سلیمان، و لکن دیوان کافر بودند «۸» می‌آموزند مردم «۹» را جادوی و آنچه فرستاده بر دو فریشته به بابل که هاروت و ماروتند، و نمی‌آموزند هیچ کس را تا می‌گویند که ما آزمایشیم، کافر مشو، می‌آموزند از ایشان آنچه جدا می‌کنند ----- (۱). معج، وز: مستحق. (۲). آج، لب، فق، مب: کنایه. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۹۲. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای تمیم نباید که حاجت من باشد با پس پشت انداخته، و نه درماند بر تو جواب آن. (۵). دب: سنجند، آج، لب، فق، مب، مر: پیچیدند. (۶). معج، وز: او. (۷). معج، وز: پسروی. (۸). معج، وز، دب، آج، لب، فق: شدند. (۹). معج، وز، دب، آج، لب، فق: مردمان. صفحه: ۷۴ به آن از میان مرد و زنش، و نیستند ایشان زیان کننده به آن کسی را مگر به دانستن خدای و می‌آموزند آنچه زیانشان دارد و سودشان ندارد، و بدانستند که آن که خرد «۱» آن را، نیست او را در آخرت [نصیبی] «۲»، و بد چیزی است که بفروختند «۳»، آن خود را اگر دانستندی. [۱۱۹-ر]

### [اشاره]

و اگر ایشان ایمان آوردندی و بترسیدندی ثواب از نزدیک خدای بهتر است اگر دانستندی. اهل سیر «۴» گفتند: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین سحر و نیز نجات «۵» بنوشتند بر زبان آصف «۶» برخیا و بر پشت آن بنوشتند «۷». هذا ما علم آصف بن برخیا سلیمان الملک. و پنهان سلیمان در زیر سر «۸» او دفن کردند. چون سلیمان فرمان یافت بیامدند و آن نوشته «۹» از زیر سر «۱۰» او بر آوردند و گفتند: سلیمان بر مردمان و جنیان و خلایق به اینکه پادشاهی می‌کرد، شما نیز بیاموزی تا همچنان که او ملک یابی. اما علما و صلحای بنی اسرائیل گفتند: معاذ الله که اینکه علم سلیمان باشد و از آن «۱۱» تبرا کردند، و اما سفله و جهال چون آن دیدند، نوشتن و آموختن گرفتند و تعاطی می‌کردند و حدیث سلیمان و آن که او ساحر بود بر زبانهای ایشان روان شد تا عهد رسول ما- علیه السلام- حق تعالی اینکه آیت فرستاد رد بر ایشان، و دلیل بر براءت ساحت سلیمان، اینکه قول کلبی است. سدی گفت: سبب نزول آیت آن بود که شیاطین در عهد پیشین بر آسمان توانستندی شدن و جایها مقام کردن «۱۲» که حدیث فریشتگان شنیدندی، کما قال تعالی: وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا «۱۳»، ----- (۱). معج، وز، آج، لب، فق: می‌خرد. (۲). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۳). معج، وز، آج، لب، فق: چیزی است آنچه همی فروختند (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفسیر. (۵). معج، وز: نیره نجات. (۶). همه نسخه بدلها ابن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه نوشته‌ها. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مب، دب: سریر. [.....] (۹). همه نسخه بدلها: نوشته‌ها. (۱۰). آج، لب، فق، مر: سریر. (۱۱). همه نسخه بدلها حدیث. (۱۲). دب، مب، مر: مقام کنند. (۱۳). سوره جن (۷۲) آیه ۹. صفحه: ۷۵ و در احداثی که در زمین افتادی و خواستی بودن آن را دروغها به اضافه «۱» بردندی و با مردمان بگفتندی تا مردم اعتقاد کردند که شیاطین غیب می‌دانند. چون سلیمان را- علیه السلام- به پیغامبری بفرستاد خدای تعالی، و او را پادشاه کرد بر جن و انس و وحوش و طیور، او شیاطین را بگرفت و آن کتابها از ایشان بستد و در زیر سریر «۲» خود دفن کرد تا شیاطین بر آن راه نیابند. چون سلیمان از دنیا بشد، دیوی بیامد

و بنی اسرائیل را گفت: من شما را ره‌نمایم بر علم سلیمان و آنچه سلیمان به آن جن- و انس را مسخر کرد! گفتند: بنمای. گفت: زیر سریرش «۳» بشکافی و در آن جا صندوقی یابی پر از کتاب. آن کتابها بر داری و کار بندی که آن علم سلیمان است. همچنان کردند و آن کتابها که سلیمان از دیوان بستده بود، همه سحر و جادوی و نیرجات در آن جا نوشته، برداشتند و بدیدند سحر بود، از آن جا بیرون آوردند و در میان مردمان خبر فاش گشت که سلیمان- علیه السلام- پادشاه ساحر بود. چون جهودان با رسول ما- علیه السلام- در حق سلیمان خصومت کردند و گفتند: او ساحر بود، رسول- علیه السلام- ایشان را زجر کرد، خدای تعالی تصدیق رسول را و ردّ بر جهودان و براءت ساحت سلیمان اینکه آیات فرستاد. قوله: وَ أَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ؛ يقال: تبعه و اتّبعه و أتبعه بمعنی واحد پسروی کرد او را، فعل و افتعل به یک معنی آمد «۴» و بیان افعال به اینکه معنی قوله تعالی: فَأَتَّبِعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا «۵» وَ أَتَّبِعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً «۶» مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ؛ «ما» موصوله است [بمعنی] «۹» الَّذِي، آنچه شیاطین می خواندند، من التلاوة بمعنی القراءة، يقال: تلوت القرآن تلاوة إذا قرأته، و اینکه قول ----- (۱). د. ب. آج، لب، فق، مب، مر: به اضافتهای دروغ. (۲). د. ب. سر. (۳). مب، مر: سرش. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. (۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۲. (۷). ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها یعنی. صفحه: ۷۶ عطا و عبیده «۱» است. و عبد الله عباس [۱۱۹-پ] گفت: آنچه شیاطین تتبع می کردند من قولهم: تلوت الرجل إذا تبعته و اقتفیت اثره، یمان گفت: معنی «تتلوا» آن است که تروی و تکذب، آنچه از او روایت می کردند به دروغ، و قوت اینکه قول قرینه «علیه» است، يقول العرب: قال فلان علی فلان، ای کذب علیه، و قال تعالی: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ «۲» وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ «۴»، ای تکذب و تحزض «۵»، و قال الشاعر: عرضت نصيحة مني ليحيى

فقال غششتني و التّصح مرّ و مابی ان «۶» اکون اعيب و يحيى «۷»

و يحيى طاهر الاخلاق يرّ و لكن قد اتاني أن يحيى

يقال عليه في بقعاء شرّ ای يكذب عليه، و اگر چه لفظ مستقبل است معنی ماضی است، معنی تتلوا تلت است، و مستقبل به معنی ماضی آمده است، چنان که شاعر گفت: و اذا مررت بقبره فاعقر به

كوم الهجان و كل طرف سابح و انضح جوانب قبره بدمائها

فلقد يكون أخدام و ذبائح یعنی کان، [معنی آن است که] «۸» بود خداوند خونها. وجهی دیگر در اینکه آن است که: کان اضمار کردند «۹»، ای ما کانت تتلوا الشیاطین، آنچه شیاطین خواندندی، و اولیتر آن است که بر ظاهر رها کنند و گویند: حکایت حال است، نحو قولهم: رأیت زیدا بالامس یفعل کذا، زید را دیدم دی که فلان کار می کرد، لفظ مستقبل و معنی ماضی علی حکایه الحال، تا عدول نباید کردن از ظاهر. و معنی آیت آن است که: جهودان پی آن گرفتند که شیاطین بر سلیمان بسته بودند از حوالت سحر بر او، و دروغ نهاده بودند بر سلیمان- علیه السلام. ----- (۱). همه نسخه بدلها: ابو عبیده. [.....] (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۵. (۳). د. ب. آج، لب الله تعالی. (۴). سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۴. (۵). همه نسخه بدلها: تحزض. (۶). آج: ما اتی، لب، فق، مب، مر: و ما اتی ان. (۷). مج، لب: بیحیی، آج، لب، فق، مب، مر: اعيب يحيى. (۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). د. ب. آج، لب، فق، مب، مر تا حکایت حال باشد. صفحه: ۷۷ و در «تتلوا» اینکه سه قول گفتند که

برفت از دروغ و قراءت و متابعت، عَلِي مُلْكٍ شَيْمَانٍ، بر پادشاهی سلیمان. و بعضی گفتند مراد آن است که: علی عهد سلیمان، بر عهد سلیمان، یعنی در روزگار سلیمان و مَا كَفَرَ شَيْمَانٌ، آنگه حق تعالی براءت ساحت سلیمان را بیان کرد، گفت: سلیمان کافر نبود، یعنی ساحر نبود برای آن که چون ساحر اعتقاد صَحَّتْ سحر کند کافر بود. وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا، و لکن کافر و ساحر شیاطین بودند که سحر ایشان کردند و حوالت بر سلیمان کردند. و کوفیان و شامیان خواندند: و لکن الشَّيَاطِينَ، به تخفیف «نون لکن» و به رفع «شیاطین». و باقی قِراء به تشدید «نون لکن» و نصب «شیاطین»، برای آن که آن و آن و کَانَ و لکن را چون «نون» او «۱» تخفیف کنند، عمل او باطل شود اعنی عمل نصب و رفع، و او بمثابه حرفی شود که عمل نکنند، و اسم مرفوع بماند بر مبتدا و خبر. يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ، مردمان را جادوی می آموختند، بدان که سحر حیلتی باشد که وجه آن پوشیده بود «۲» جنس آن که مشعبدان کنند و جنس آن که سحره فرعون کردند از آن که عصاها مجوَّف کردند و رسنها از ادیم بدوختند مار پیکر و ازدها پیکر، و میانه آن پر از زبیق کردند و زیر زمین مجوَّف کردند و آتش بر افروختند «۳»، و وقت چاشتگاه «۴» آفتاب گرم شد گرمای آتش و گرمای آفتاب از زیر و بالا اثر کرد [۱۲۰-] جبال و عصی از آن جیوه «۵» به جنبش در آمد، چنان می نمود که بخواهد رفتن، چنان که حق تعالی گفت: يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سَحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَى «۶»، اینکه نوع «۷» سحر است. و نوعی دگر هم از باب حیل باشد، چنان که گویند: زنی بود و شوهری داشت، آن شوهر او برفت و زنی دیگر کرد. اینکه زن اول بیامد و پیرزنی را گفت که دعوی ساحری کردی که: تدبیری توانی کردن که اینکه شوهر من اینکه زن را رها کند! گفت: تدبیری توانم کردن که او را به دست خویشتن بکشد. آنگه برخاست و بنزدیک اینکه زن دوم آمد و او را گفت: چگونه می باشی با ----- (۱).

همه نسخه بدلها را. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳). مع: بر او روختند، وز: بر او دوختند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ریختند. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۵). همه نسخه بدلها یعنی زبیق. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۶۶. [.....]. (۷). همه نسخه بدلها، بجز لب: نوعی. صفحه: ۷۸ شوهرت! تو را دوست می دارد «۱»! گفت: نیک است «۲»، گفت: اگر خواهی تا من چیزی کنم که از تو یک ساعت نشکیدی! گفت: روا باشد. گفت: سه تا موی از زیر محاسن اینکه مرد بیاید گرفتن تا من بدان جادوی کنم که او تو را چنان دوستدار شود «۳» که از تو ساعتی نشکیدی «۴»، و لکن اینکه مویها که بگیری تمام باید و بریده نشاید، و اینکه تمام نشود الا به استره. گفت: من از کجا آرم! گفت: من تو را بدهم، و استره‌ای تیز کرد «۵» و بدو داد، گفت: امشب چون بخسب، تو به اینکه استره اینکه سه تا موی از زیر محاسن او آن جا که گلوست بگیر تا مقصود حاصل شود. آنگه برخاست و بنزدیک شوهر آمد و برابر او بنشست و در او می نگرست و می گریست «۶». مرد گفت: ای عجزه تو را چه بوده است! گفت: مرا بر جوانی تو رحمت می آید که تو را بیشتر از روزی «۷» زندگانی نمانده است. گفت: چگونه! گفت: اینکه زن تو را که به دل دوستی بیآورده‌ای، عزم کرده است که امشب تو را بکشد. گفت چرا! گفت: ندانم. گفت: از کجا دانی! گفت: نشان آن است که استره‌ای دارد تیز کرده چون قطره آب به اینکه صفت و اینکه نشان، و او اینکه راز با من بگفته است. تو امشب خویشتن خفته ساز تا آنچه من گفتم معاینه بینی. مرد بیامد و به وقت خفتن خویشتن را خفته ساخت. زن چون گمان برد که او خفته است، برخاست و بیامد و محاسن او برداشت تا مویها بگیرد، مرد را حدیث عجز «۸» درست شد، بجست و دست او به دست گرفت و او را گفت: اینکه چه حال است و اینکه استره چیست! زن فرو ماند و جوابی نداشت. مرد گفت: تو قصد جان من کرده‌ای. آنگه آن استره از او بستد و آن زن را بکشت. اینکه «۹» ملعونه بیامد و آن زن را گفت: دیدی که چگونه جادوی کردم؟ و از او ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر یانی / یانه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت آری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوست دارد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: که یک ساعت از تو جدا نشود. (۵). همه نسخه بدلها: تیز کرده. (۶). مع: و در وی می دید و می بگریست. (۷). همه نسخه بدلها چند. (۸). همه نسخه بدلها: عجزه. (۹). همه نسخه بدلها: آن. صفحه: ۷۹ مبلغی بستد. و اینکه حکایت برای آن آوردم تا بدانی که سحری که آن را اصلی بود چنین باشد، اینکه کردن و کار بستن کفر نیست، فسق است. اما اعتقاد کردن «۱» که کسی بر

خمی و جارویی (۲) نشیند و برود و یا در هوا بپرد، و اینکه انواع مستحیلات که عقل قبول آن نکند کفر است، برای آن که تجویز آن قدح کند در معجزات پیغمبران- علیهم السّلام- و آنچه از باب تمویه و تلبیس باشد- چنان که گفتیم- تعاطی آن کردن فسق باشد. و اصل کلمه در لغت از [۱۲۰-پ] پوشیدگی است، و شش را برای آن سحر گویند که پوشیده باشد در شکم، و سحر را برای آن گویند که آخر شب که صبح بر خواهد آمدن تاریکتر باشد، و بیانی که به حدی رسد که دیگران ندانند چنان بیان کردن سحر خوانند آن را، برای آن که وجه آن پوشیده باشد و هر کس چنان نداند گفتن. و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السّلام- که گفت: ان من الیّان لسحرا، و شعر نکورا سحر حلال خوانند، به حلال آن خواهند که سحر جادویی حرام است، و سحر بیان حلال. و سحر به فتح «سین»، مصدر باشد، و به کسر «سین» اسم باشد، و سحر نیز غذا باشد، من قول الشّاعر: أَرَانَا مَوْضِعِينَ لِأَمْرِ غِيبِ

و نسحر بالطّعام و بالشّراب و قال آخر (۳): فَاَنْ تَسْتَلُونَا (۴) فِيمَ نَحْنُ فَاَنَّا

عصا فیرمن هذا الانام المسّحر و گفتند: مراد در ابیات به مسّحر و مسحور مخدوع است، و اینکه قریبتر است و لا یقتر به معنی ابیات و اصل لغت. و سحر آمده است به معنی علم به کاری پوشیده، من قوله: یا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبِّكَ (۵) إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۶)، گفته‌اند معنی آن است که: من المخلوقین المحتاجین الی الغذاء. ----- (۱). همه نسخه بدلها: اعتقاد بستن. (۲). دب: جارو، دیگر نسخه بدلها: جارویی. (۳). مج، وز، دب: لبید. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷۱ / ۱) لسان (۳۴۹ / ۴)، قرطبی (۴۳ / ۲): تسألینا. [.....] (۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۹. (۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۵۳. صفحه: ۸۰ اما انواع سحر، و آن که گفتند: نوعی از او آن باشد که مردم را بگرداند از صورتی به صورتی، یا با حیوانی دیگر کند، و احداث الوان و اجسام و چیزهایی که در مقدر قادر به قدرت نباشد، اعتقاد جواز آن کفر است برای آن که قدح کند در اختصاص قدیم تعالی به قادری بر اجسام و اعراض مخصوصه (۱)، و نیز قدح کند در معجزات انبیا- علیهم السّلام. و آنچه گفتند از چشم افسای و آن که مردم را چیزی نماید به خلاف راستی، اینکه همه (۲) باطل است و روا نشاید داشت برای آن که مؤدی بود با سفسطه و آن که ما را به مدرکات و مشاهدات وثاقت نباشد. و اما آنچه از باب (۳) حیل و تلبیس و تمویه باشد آن را اصلی بود (۴) و عقل (۵) آن را پذیرد (۶) چون وجه او شناخته شود، کردن و تعاطی آن فسق باشد. و ما أَنْزَلَ عَلَی الْمَلْکِینَ، در «ما» خلاف کردند. بهری گفتند: (۷) موصوله است به معنی المذی، و روا بود که عطف باشد بر «ما» فی قوله: مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ، و معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که شیاطین حوالت بر سلیمان کردند، و نیز متابعت آن کردند که فرود آوردند بر آن دو فریشته، و شاید که عطف بود بر سحر، فی قوله: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا أَنْزَلَ، یعنی شیاطین مردم را سحر می آموزند و آنچه بر آن دو فریشته فرود آمد. قولی دگر آن است که: «ما» نفی است، و تقدیر چنین باشد که: و ما کفر سلیمان و لا انزل الله السّحر علی الملکین، و اینکه تأویل روایت کرده‌اند از عبد الله عبّاس و جماعتی مفسران. اما «ملکین» در او خلاف کردند: در قراءت عبد الله عبّاس و حسن بصری «ملکین» است به کسر «لام»، یعنی دو پادشاه بودند. و عبد الله عبّاس را از اینکه آیت پرسیدند [۱۲۱-ر] گفت: متی کان العلیجان ملکین (۸)، آن دو علیج، یعنی آن دو خر (۹) ----- (۱). همه نسخه بدلها: مخصوص. (۲). مج، وز: هم. (۳). همه نسخه بدلها: از ابواب. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: نبود. (۵). مر: هیچ عقل. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نپذیرد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج ما. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: اما کانا ملکین. (۹). دب: مرد. صفحه: ۸۱ کی (۱) فریشته بودند؟ ایشان دو پادشاه بودند. و قراءت عامّه قراء فتح «لام» است و معنی آن که: دو فریشته بودند. قوله: بِبَابِلَ، بعضی مفسران گفتند: بابل نام زمینی است از عراق، و برای آنش بابل خوانند که زبان اهلش مبلبل است اعنی مضطرب. و بعضی دگر گفتند: بابل نام آن زمین است که صرح نمرود بر او افتاد از خوف آن زبانهای مردم مبلبل شد، و اینکه اسمی است اعجمی لا

ینصرف، و سبب منع صرف او عجمه است و تأنیث و علمیت. در «هاروت» و «ماروت» خلاف کردند، و اینکه نیز دو اسم اعجمی است لا ینصرف و سبب منع صرف عجمیت و علمیت [است] (۲). بعضی مفسران گفتند: بدل «ملکین» است نام آن دو فریشته بود، بعضی دگر گفتند: نام آن دو پادشاه بود. بعضی دگر گفتند: بدل «شیاطین» است - بدل البعض من الكل - بهری دگر گفتند: بدل «ناس» است فی قوله: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ، هاروت و ماروت السِّحْر. و در «ملکین» نیز خلاف کردند. بهری دیگر (۳) گفتند: مراد جبریل و میکائیل است، چه جهودان حوالت سحر بر سلیمان که کردند گفتند: جبریل و میکائیل فرود آوردند بر سلیمان. بهری دگر گفتند: هاروت و ماروت بودند. و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، اینکه «ما» بلا خلاف «ما» ی نفی است، اینکه دو فریشته هیچ کس را از اینکه معنی چیزی نیاموختند و اعلام نکردند تا نگفتند که ما فتنه‌ایم یعنی امتحان و آزمایش نگر (۴) تا کافر نشوی. عبد الله عباس و جماعتی مفسران گفتند: قصیده آیت آن است که در عهد ادیس - علیه السلام - چون فریشتگان اعمال بنی آدم دیدند و آنچه از گناه و معاصی ایشان با آسمان می‌بردند، گفتند: بار خدایا؟ اینان را در زمین نشاندی تا چندین فساد و معصیت می‌کنند؟ حق تعالی گفت: اگر آن شهوت که در ایشان مرکب است در شما باشد، و به جای ایشان شما باشی همان کنی. گفتند: بار خدایا؟ تو منزهی، ما را نرسد که در تو عاصی شویم و تو را بیازاریم (۵). ----- (۱). مج، دب، م: که. (۲).

اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلهای چاپ شعرانی (۱/۲۷۳): ندارد. [.....] (۴). دب: نکرده.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیان آریم. صفحه: ۸۲ حق تعالی گفت: دو فریشته را (۱) بگزینی تا من ایشان را به زمین فرستم تا خود چگونه کنند. ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند، حق تعالی ایشان را به زمین فرستاد و شهواتی که بنی آدم را باشد: از شهوت طعام و شراب و نکاح، در ایشان مرکب کرد و ایشان را نهی کرد از کفر و شرک و شرب خمر و زنا و قتل نفس بناحق. ایشان بیامدند و به روز میان مردم حکم می‌کردند و به شب با آسمان می‌شدند به یاد کردن نام مهمترین (۲) خدای تعالی. یک ماه به اینکه بر نیامد که زنی از پارس با جمال تمام نام او زهره به حکومت پیش ایشان آمد، ایشان در او نگریدند بر او فتنه شدند و او را مراد و استدعا کردند. او اجابت نکرد. روز دیگر باز آمد ایشان او را [۱۲۱-پ] استدعا کردند، گفت: اجابت نکنم الا آنکه که بت را سجده کنی و یا خمر باز خوری و یا کسی را بکشی. اندیشه کردند که بت را چگونه سجده شاید کردن، و قتل نفس هم عظیم باشد، مگر پاره‌ای خمر باز خوریم. بر اینکه قرار دادند. زن آن روز برفت، و بر دگر روز باز آمد و پاره‌ای خمر با خود بیآورد. ایشان از آن خمر باز خوردند تا مست شدند. چون مست شدند بت را سجده کردند. کسی ایشان را بدید، او را بکشتند و به آن زن خلوت کردند که آخر روز بود (۳) هر چهار معصیت کرده بودند (۴). سدی و کلبی (۵) گفتند: نماز شام که خواستند که با آسمان روند نتوانستند، و نام خدای فراموش کرده بودند و قوت نداشتند، بدانستند که آن از شومی معصیت ایشان است. بنزدیک ادیس - علیه السلام - آمدند و گفتند: ای بنده صالح؟ ما آن عبادت که از آن تو دیدیم که به آسمان می‌آوردند، از آن کسی دگر ندیدیم. دانیم که تو را بنزدیک خدای - عز و جل - منزلی (۶) عظیم باشد. ما را از خدای بخواه (۷). ادیس گفت: بار خدایا (۸)؟ احوال ایشان بر تو پوشیده نیست. حق تعالی گفت: من ----- (۱). مر از میان خود. (۲). دب: مهین، لب، مب: بهترین، فق: مهتری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: معصیت از ایشان در وجود آمد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکی. (۶). مر هست و قدری. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در خواه. (۸). آج، لب، فق که. صفحه: ۸۳ ایشان را لا- محال عذاب خواهم کردن، و لکن ایشان را مخیر کن تا عذاب دنیا خواهند یا عذاب آخرت! ایشان عذاب دنیا اختیار کردند. و علما در کیفیت عذاب ایشان خلاف کردند. عبد الله مسعود گفت: ایشان (۱) به موی سر آویخته‌اند تا به روز قیامت. قتاده گفت: از کمر بست تا بند پای در بند و قیدند. عثمان بن سعید گفت: به پای آویخته‌اند و به سیاط آهن می‌زنند ایشان را. بهری دگر گفتند: ایشان (۲) سرنگون آویخته‌اند از بالای آبی، و (۳) زبان ایشان از تشنگی (۴) بیرون افتاده است (۵)، و از میان ایشان و آب چهار انگشت (۶) است، و خدای تعالی ایشان را به تشنگی (۷) عذاب می‌کند. راوی خبر گوید: کسی به زمین بابل

رسید آن جا که ایشانند، و ایشان را بر اینکه جمله بدید، پناه با خدای داد و گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. ایشان او را گفتند: تو از امت کیستی! گفت: من از امت محمدم. ایشان شادمانه شدند، گفتند: عذاب ما را کرانه‌ای پیدا خواهد آمدن که محمد - علیه السلام - پیغمبر آخر زمان است، و دولت او به دامن قیامت پیوسته است. اما کلام در تأویل آیت از اینکه وجه بود که سؤال کنند که شاید که خدای تعالی سحر بر فریشتگان فرو فرستد، و فریشتگان مردم را سحر آموزند! گوئیم: از اینکه چند جواب است. یکی آن که: خدای تعالی از آسمان سحر نفرستاد، و لکن وصف سحر فرستاد تا مردمان بدانند و بشناسند و از آن احتراز کنند، چه از عهد ادريس تا به روزگار سلیمان - علیهما السلام - سحر در میان مردم مستعمل شده بود، خدای تعالی اینکه فریشتگان را بفرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر، و وعید و تهدید کرد بر آن. آنگه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند و اجتناب [۱۲۲-ر] کنند. و غرض خدای تعالی و غرض ایشان از اینکه آن بود تا مردم احتراز و اجتناب کنند، نه آن که استعمال کنند، و آن جاری مجرای اعلام و وصف سایر معاصی باشد که خدای تعالی -----

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و از بی آبی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [.....] (۵). مب: بیرون آمده است. (۶). مج فرق. (۷). مب: بر انگشت. صفحه ۸۴ اعلام کرد تا مردمان بدانند و اجتناب کنند نه آن که استعمال کنند بیان اینکه وجه آن است که: خدای تعالی گفت: وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، و اینکه «من» زیادت است اینکه جا، چنان که گویند: ما جانی من احد، گفت: کس را نیاموزند تا بگویند «۱». إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ، و «فتنه» اختصار و امتحان باشد، و برای آن فتنه و آزمایش خوانند آن را که با امتحان ماند، برای آن که بر وجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب را صالح بود هم استعمال را، چون قدرت و سایر آلات که صالح بود خیر و شر را، گفتند: ما شما را چیزی می آموزیم که ممکن است و صالح هم استعمال را و هم اجتناب را، اجتناب کنی تا نجات یابی، و استعمال مکنی که پس هلاک شوی، و ذلک قوله: وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا - إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ، ما تو را فتنه و آزمایشیم، نگر تا کافر نشوی. آنگه چون متعلمان را از آن کار غرض استعمال بود نه اجتناب، بر سیل ذم و تهجین از ایشان باز گفت که: وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ، و اینکه وجهی است در تأویل آیت مطابق ظاهر و موافق ادله عقل. و در اینکه وجه، «ما» به معنی الّذی بود، و «واو» عطف بود علی قوله: «السّحر» و محلّ او نصب بود، و تقدیر چنین بود که: يَعَلِّمُونَ النَّاسَ السّحْرَ وَ الَّذِي «۲» انزل علی الملکین. و وجه دوم در آیت آن است: که محلّ «ما» جرّ بود عطفاً علی «ملک سلیمان»، و تقدیر چنین بود که: وَ اتَّبَعَ الْيَهُودَ مَا كَذَبَ بِهِ الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ وَ عَلَىٰ مَا انزَلَ عَلَى الْمَلِكِينَ، و ممتنع نبود عطف «ما» بر ملک سلیمان با آن که در میان ایشان کلام دیگر افتاد، برای آن که ردّ چیزی کردن با نظیر خود و آنچه بدو لایق باشد، به دلیل اولیتر بود، بل واجب بود، و اعتراض کلامی دیگر در آن میانه منع نکند از عطف آن بر او، چنان که گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قَيِّمًا «۳» وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ، «ما» ی نفی است، و معنی آن بود که: ایشان کس را به هیچ وجه سحر نیاموزند تا بدان غایت که گویند ما فتنه «۱» و امتحان توئیم، نگر تا کافر نشوی به طلب سحر و استعمال او، و مثال اینکه چنان بود که یکی از ما گوید: ما امرت فلانا بكذا و لقد بالغت فی نهیه حتی قلت له لو فعلت كذا لكان لك كذا و كذا «۲». و فرق میان اینکه وجه «۳» و وجه اول آن است که: در وجه اول تعلیم حاصل است به شرط اعلام، و در اینکه وجه تعلیم حاصل نیست به هیچ وجه، و حَتَّى يَقُولَا مؤکّد نفی است، و بر اینکه وجه «منهما» راجع نباشد با دو فریشته، بل راجع باشد [۱۲۲-پ] با سحر و کفر که مذکورند در آیت فی قوله: وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينِ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السّحْرَ، و تقدیر چنین بود که: وَ يَتَعَلَّمُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ السّحْرِ، ما يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ، و «من» در اینکه وجه تجرید و تبیین «۴» بود، چنان که: رأيت «۵» فرأيت منه الاسد، و ممکن بود که «من» بدل بود فی قوله «منهما» ای و يتعلمون بدلا منهما، و ما «۶» علمناهم من النهی عن السّحر و الزّجر عن الكفر ما يفرقون به بين المرء و زوجته، چنان که شاعر گفت: جمعت من الخيرات وطبا و علبه

## و صرًا لا خلاف المزممة البزل و من كل اخلاق الكرام نيممة

و سعيا على الجار المجاور بالمحل و معنى آن است كه: جمعت مكان الخيرات وطبا و علبه و بدل اخلاق الكرام نيممة بالمحل. و وجه سيوم «۷» در آيت آن است كه: «ما» حرف نفى است فى قوله: وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ، و تقدير كلام چنين است «۸»: و ما كُفِّر سليمان و لا انزل الله السحر على الملكين ببابل هاروت و ماروت و بر اينكه وجه روا بود كه «هاروت و ماروت» بدل «ملكين» باشد يا بدل «ناس» يا بدل «شياطين»، چنان كه ذكر كرديم. ----- (۱). همه نسخه بدلها و

اختبار. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). مر: دو وجه. (۴). آج، لب، فق، مب: تبديد، مر: تبديل. (۵). دب، مب: رأيت. (۶). همه نسخه بدلها: مَمَّا. (۷). مج، وز، آج، لب: سهام، فق، مب: سيم، مر: سى ام. (۸). همه نسخه بدلها كه. [.....] صفحه: ۸۶ اما قوله: إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ، در «۱» اينكه وجه بر سبيل مجون و تخالع و استهزاء باشد، چنان كه يكي از ما بر سبيل استهزاء و مجون گويد: نگر تا مى نخورى، و غرض او آن باشد كه مى خورى، و لكن اينكه بر سبيل استهزاء بگويد، و اينكه تأويل روايت کرده اند از عبد الله عباس. فاما بر قراءت او و حسن بصرى كه «ملكين» خواندند به كسر «لام»، و گفتند: مراد دو پادشاه بودند، تفسير انزال بر آن دهند كه از شهرهاى نجد و زمينهاى بلند سحر به آن دو پادشاه فرود آوردند نه از آسمان بر ايشان فرود آمد، اينكه جوهى است در تأويل آيت كه آيت را از آن ببرد كه سؤال سايل و طعن طاعن را در آن مجالى بود. اما قوله: وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ «۲»، «ما» بى خلاف نفى است و «من» زيادت است، و «حتى» انتهاى غايت است. و «انما» براى اثبات چيزى بود و نفى ما سواه. و معنى «فتنة» امتحان بود از قول عرب كه: فتنت الذَّهَبُ بِالثَّارِ و هذا دينار مفتون. اما قوله: فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا، روا بود كه راجع بود با «ملكين»، و روا بود كه راجع بود با كفر و سحر و از آن كه تعلم «۳» مى كنند مردمانند، و اينكه ضمير راجع است الى قوله: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ، و «ما» نكره موصوفه است، و تقدير چنين است كه: و يتعلمون منهما شيئا يفرقون به بين المرء و زوجته. و در معنى او چند وجه گفتند: يكي آن كه از سحر و تمويه و تلبيس چيزهاى «۴» مى آموزند كه بدان سعادت و نيمت [كنند] «۵» از ميان زن و شوهر تا مفارقت افكنند ميان ايشان - چنان كه رفت در آن حكايه. و وجهى دگر آن است كه: او را دعوت كنند با كفر و شرك، چون او كافر شد زن «۶» او رها شود بى طلاق. وجهى دگر آن است كه: در شرع سليمان [۱۲۳-] ر [عليه السلام] - چنان بود كه -----

----- (۱). دب، مر: بر. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر حتى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ «۳». همه نسخه بدلها: سحر آنان كه تعليم. (۴). دب، مب كه. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها از. صفحه: ۸۷ هر كه سحر آموزد يا ساحرى كند، زن او رها شود بى طلاق. وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ، «ما» نفى است به معنى ليس، و «هم» ضمير مرفوع منفصل باشد، و «با» در خبر ما و ليس يَكُ بار بيارند، و يَكُ بار نيارند، چنان كه: ما زيد منطلقا و ما زيد بمنطلق، و فايده در او تأكيد نفى بود. و «به»، ضمير سحر است «۱»، و «من» زايد است و معنى هم تأكيد نفى بود، چنان كه: ما جئاني من احد. و ضرر و مضرت خلاف نفع و منفعت باشد، يقال: ضره يضره ضرًا و ضاره يضيره ضيرا. إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ، در او چند وجه گفته اند: يكي آن كه معنى آن است كه: بعلم الله من قولهم آذنت فلانا بكذا اذا علمته به و اوقعته فى اذنه و اذنت لكذا اذا استمعت اليه و منه الأذان، و بانگ نماز را از اينكه جا اذان گویند كه اعلام باشد به نماز، و گوش را از اينكه جا اذن گویند، قال عدی: فى سماع يأذن الشيخ له

و حديث مثل ماذى مشار و وجهى ديگر آن است كه: «اللّ» زيادت بود، چنان كه يكي گويد: لقيت فلانا الا ائى اكرمه، و معنى آن باشد كه: لقيته فاكرمه، چنان كه شاعر گويد: و كل اخ مفارقة اخوه

لعمر ابيك اما الفرقدان و معنى آن است كه: و الفرقدان ايضا. و وجهى ديگر آن است كه: إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ، اى بامر الله، و اينكه وجه



بدان لایق بود که تفسیر تفریق بین المرء و زوجه بر آن دهند که کافر شود تا رها شود به کفر یا به سحر- چنان که شرح دادیم، و اینکه حکمی است شرعی الا به فرمان خدای نباشد. و وجه چهارم آن است که: «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، اِیَّ اَلَّا بِتَخْلِیَةِ اللَّهِ و تَوَلِیَّتِهِ و تَمَكِّیْنِهِ. و فایده آن بود تا خلقان بدانند که آنان که سحر می‌کنند و اضرار به سحر می‌کنند نه بر وجه تعجیز خدا می‌کنند، و اگر خدای تعالی خواستی ایشان را منع کردی به جبر و قهر، الا آن است که تکلیف مانع است از او. و وجه پنجم آن است که: «بِإِذْنِ اللَّهِ» اِیَّ بِفَعْلِهِ و اجرائه العاده، و مراد آن مضرت است که به مسحور رسد عند تناول آن ادویه و اغذیه که به او دهند تا بخورد که ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز مب به معنی و در ظاهر راجع است با ما. صفحه: ۸۸ بر آن سحر کرده باشند، آن مضرت فعل خدا بود به عادت، چه ادویه و اغذیه فعلی نکند و «۱» اثری نباشد آن را بر حقیقت. وَ یَتَعَلَّمُونَ مَا یَضُرُّهُمْ وَ لَا یَنْفَعُهُمْ، برای آن که اختیار بد بود ایشان را، و غرض ایشان آن است که کار بندند نه آن که اجتناب کنند، از اینکه وجه زیان دارد ایشان را و سود ندارد. وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ «لام» تأکید است، و هر لاهی که در اول اسمی یا فعلی بود مفتوح برای تأکید بود، و «من» در جای ابتداست. و ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، در جای خبر اوست، یعنی دانند آنان که آن خریده‌اند و فرا گرفته‌اند «۲» آن را به بدل چیزهایی از خیر که ایشان را در آخرت نصیبی نیست. و «ها» در «اشتریه» ضمیر سحر است [و گفتند: «لام» به جای ان نهاده است برای آن که معنی هر دو تأکید است، و تقدیر چنین باشد: و لقد علموا ان الّذی اشتراه ماله. فی الآخرة من خلاق] «۳» و «خلاق»، نصیب باشد. و حسن بصری گفت: ما له من دین و لا وجه عند الله، او را دین نبود و بنزدیک خدای- عز و جل- هیچ روی نبود. عبد الله عباس [۱۲۳- پ] گفت: من قوام «۴»، راستی نباشد او را. بهری دگر گفتند: من خلاق، اِیَّ مِنْ خَلَاصٍ «۵»، رستگاری نبود او را، قال امیة بن ابی الصلت: یدعون بالویل فیها لا خلاق لهم

الما سرا بیل قطران و اغلال ای لا خلاص لهم. وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ، «ما» نکره موصوفه است و تقدیره: و لبئس شیئا شروا به انفسهم. و «بئس» فعل ذمّ باشد، و فاعل در او مضمّر است اینکه جا چنان که بیان کردیم. و لبئس الشیء شیئا شروا به انفسهم، اِیَّ باعوا حظّ انفسهم، بد چیزی است آنچه ایشان حظّ و نصیب خود از ثواب آخرت به آن فروختند. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، اگر دانند که آنچه کردند نیک نیست از اختیار کفر و سحر بر ایمان و دین حق. اگر سؤال کنند و گویند: چگونه اثبات علم کرد در حق ایشان فی قوله: ----- (۱). مر در او. (۲). مج، وز: ها گرفته‌اند. (۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قرار از. (۵). مر به اینکه اخلاص. صفحه: ۸۹ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ و نفی علم کرد فی قوله: لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ! گوئیم از اینکه چند جواب است «۱»: یکی آن که آنان که دانستند جز آنانند که ندانستند، آنان که دانستند شیاطینند یا جهودان و احبار ایشان که کتاب با پس پشت انداختند فی قوله: نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الدِّینِ أَوْ تَوَاتَا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، و بیانش آن است که گفت: كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. و آنان که ندانستند آنان بودند که سحر آموختند، و دین به دنیا بفروختند. جوابی دیگر آن است که: قوم یکی بودند، و لکن چیزی دانستند و چیزی ندانستند. آنچه دانستند آن بود که بر جمله معلوم ایشان بود که: ما لهم فی الآخرة من خلاق. و آنچه ندانستند آن بود که تفاسیل انواع عقاب که ایشان را خواهد بودن بر کفر و سحر و تعاطی و استعمال آن از تعلیم و تعلّم و جز آن ندانستند. جواب دیگر آن است که: قوم همانند و دانستند و لکن کار نبستند. چون کار نبستند همان انگار که ندانستند، که آن کس که چیزی داند و کار نبندد همچنان بود که نداند برای آن که به علم منتفع نباشد، پس وجود و عدم علمی که بدو انتفاع نباشد یکی می‌شمارد. و بیان اینکه وجه و شاهد او قول کعب زهیر «۲» است که وصف می‌کند گرگی را و کلاغی را که پی او می‌دارند تا چون او صیدی کند و از آن جا چیزی بیفگند تناول کند آن را، می‌گوید: اذا حضرانی قلت لو یعلمانه

الم تعلمنا انی من الزاد مرمل چون حاضر آیند پیش من گویم ایشان را: اگر بدانند نمی‌دانی که من از زاد درویشم (۳)! و اینکه بیت و زان آیت است «۴» برای آن که «لو یعلمانه» نفی علم است، و «الم تعلمنا»، اثبات علم است، و معنی بیت آن است که: ایشان می‌دانند و لکن تجاهل می‌کنند. غرض شاعر از بیت اینکه است. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، م: وجه، مر: وجه بود. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، م: کعب بن زهیر. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: عبارت «چون حاضر آیند ... درویشم» را ندارد. (۴). دب: بیت و رای آن نیست، م: بیت وزن آن اینکه است. صفحه: ۹۰ و لَوِ اَنْتُمْ اَمْنُوْا وَ اَتَقَوْا، ای عقاب الله و معاصیه، اگر بگریوندی به خدای - عز و جل - و رسولان او، و از عقاب او بترسیدندی، و از معاصی و مخالفت او اجتناب کردندی، لَمْ تُؤْبَهُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ، و تقدیر آن است که: خیر لهم، ثواب خدای ایشان را بهتر بودی از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر، و به طمع حطام دنیا ثواب آخرت رها کردن. و مثوبه مصدر است، و ثواب همچنین، و ثواب در جای اسم به کار دارند، و اصل او من ثاب اذا رجع باشد. لَوِ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ، اگر دانندی «۱» [۱۲۴-] که موقع ثواب خدای و اکرام و اجلال او - تبارک و تعالی - مستحق ثواب را چگونه باشد. و در آیت دلیل است بر آن که ثواب و عقاب به استحقاق باشد، برای آن که لفظ ثواب و عقاب هم از روی وضع لغت و هم از عرف شرع، و هم از جهت اشتقاق دلیل می‌کند که معلل باشند به سبب. برای آن که ثواب من ثاب باشد، و معنی آن بود که: چون طاعت کند پاداشت نیک یابد، و چون حسنه کند احسان یابد، چنان که گفت: لِلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی (۲)

### [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

#### [اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷) أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸) وَذَكَرْنَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹)

#### [ترجمه]

ای آنان که گرویده‌ای مگویی اینکه کلمه و بگویی گوش دار ما را و بشنوی و ناگر [ویدگان را عذابی بود دردمند] «۵». نخواهند آنان که ناگرویده باشند از اهل کتاب «۶» و نه بت پرستان که فرود آورند بر شما هیچ نیکیی از ----- (۱). دب، آج، لب، فق، م: دانند. (۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. (۳). همه نسخه بدلها: عقاب. (۴). مج: مذهب اهل السنه، همه نسخه بدلها و الله ولی التوفیق. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق یعنی جهودان و ترسایان. صفحه: ۹۱ خدا [یتان و خدای] «۱» خاص گرداند به بخشایش خود آن را که خواهد و خدای خداوند نعمت «۲» بزرگوار است. هر گه که منسوخ کنیم از آیتی یا [باز پس داریم آن را بیاریم بهتر از آن] «۳» یا مانند آن، نمی‌دانی که خدا بر همه چیزی تواناست. نمی‌دانی که خدایی او راست پادشاهی آسمانها و زمین، و نیست شما را بجز از خدای از یاری و یآوری. یا می‌خواهی که بخواهی از پیغمبرتان چنان که خوا [ستند از موسی] «۴» از پیش اینکه، و هر که بدل کند کفر را به ایمان، گم کرده باشد راستی راه.

خواهند بسیاری از [اهل کتاب] «۵» اگر برگرداند شما را از پس ایمانتان کافران به حسد از نزدیک خودشان از پس آن که [پیدا شد ایشان را حق] «۶»، عفو کنی و در گذاری تا بیارد خدای فرمانش که خدای بر همه چیزی قادر و تواناست «۷». مفسران گفتند سبب نزول «۸» آیت که گفت: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا تا به آخر، آن بود که مسلمانان بنزدیک رسول آمدندی و گفتندی: یا رسول الله؟ «راعنا»، ما را مراعات کن و ما را «۹» پای دار و گوش به ما «۱۰» و حدیث ما دار. و اینکه لفظ -----

----- (۱)، ۳، ۴، ۵، ۶. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۲). معج، وز، آج، لب، فق: رحمت. (۷). همه نسخه بدلها قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا لایه. (۸). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب اینکه. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۱۰). دب، مب: گوش نمای، آج، لب، فق، مر: گوش. [.....] صفحه: ۹۲ به لغت جهودان دشنام بود، چنان که حق تعالی «۱» دگر جا گفت: وَ رَاعِنَا لِيَا بِاللَّسَةِ تَتَّبِعُهُمْ وَ طَعَنَّا فِي الدِّينِ «۲». جهودان چون اینکه بشنیدند غنیمت شمردند و گفتند: ما محمد را در سر دشنام می دادیم، اکنون بهانه‌ای به دست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم، بیامدندی و گفتندی: راعنا یا محمد راعنا، و می خندیدندی [۱۲۴-پ] و استهزاء می کردند، و رسول- علیه السلام از آن غافل بود. سعد معاذ اینکه بشنید، و او اینکه لفظ بشناخت، و غرض ایشان در آن گفتن بدانت. ایشان را گفت: به آن خدای که محمد را بحق به خلقان فرستاد که اگر کسی دیگر اینکه معنی بر زبان آرد «۳» جز به تیغ با او خطاب نکنم. ایشان گفتند: نه صحابه و قوم او می گویند! گفت: ایشان خیر می خواهند، و شما سب و دشنام. حق تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: چون جهودان به اینکه کلمه توریت می کنند و به گفتن شما تعلل می کنند، شما نیز «راعنا» مگویی و به بدل اینکه کلمه بگویی که: انظرنا. اینکه قول عبد الله بن عباس است و جماعتی از مفسران. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بدان که: قدیم- جل جلاله- در اینکه کتاب مجید به اینکه خطاب مؤمنان را «۴» هشتاد و هشت جایگاه ندا کرد. و عبد الله عباس می گوید: هر کجا در قرآن یا أَيُّهَا النَّاسُ «۵» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۶» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است، بدل آن در توریت «یا ایها المساکین» است، ای مسکینان درویشان. حق تعالی ایشان را به نام مسکنت بر خواند و مسکنت و مدلت بر ایشان زد فی قوله: وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ «۷». و امت محمد را چون ندا کرد، به ندای شرف و مدحت ندا کرد گفت: ای -----

----- (۱). همه نسخه بدلها در. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۶. (۳). همه نسخه بدلها: راند. (۴). مب به، دیگر نسخه بدلها در. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۱، و نیز ۱۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. صفحه: ۹۳ مؤمنان، ای گرویدگان، ای باور دارندگان، و اینکه اسم مدح است لغه و شرعا، و جهودان را در عهد موسی- علیه السلام- خطاب به مسکنت کرد، و در عهد رسول- علیه السلام- به تازیانه مسکنت ادب کرد که: وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ «۱» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، الّا و امیر المؤمنین «۹»- علیه السلام- رئیس و شریف ایشان بود، و در آیاتی که دیگران را تعبیر کرد «۱۰» ذکر علی- علیه السلام- جز به خیر نکرد. -----

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: می گوید. (۳). همه نسخه بدلها: عجزه. (۴). مب: کار کردنم، دیگر نسخه بدلها: کار کردیم. (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مر: رنج بردیم، مر: رنج بردنم. (۶). معج، وز جنگ جستم ظفر آید. (۷). معج، وز، فق، مر: جستم. [.....] (۸). همه نسخه بدلها: تا. (۹). همه نسخه بدلها: علی. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: تفسیر کرد. صفحه: ۹۴ قوله: راعنا، خلاف کردند در آن که حق تعالی چرا منع کرد از اینکه گفتن! قول عبد الله عباس آن است که گفتیم در باب سبب نزول. قتاده و مجاهد گفتند: برای آن که جهودان اینکه بر وجه استهزا می گفتند، خدای تعالی نهی کرد مؤمنان را تا ایشان نیز به دلیری مسلمانان نگویند. حسن و ابن زید گفتند: برای آن که اینکه کلمتی است که زبردستی گوید زیر دستی را، حق تعالی گفت: ادب نگاه داری، و خطاب پیغامبر شناسی که چگونه باید کردن، چنان که در دگر آیت گفت: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا «۱». قولی دگر آن است که: «راعنا» به زبان جهودان اینکه بود که: اسمع لا- سمعت، بشنو که مشناش «۲». مسلمانان پنداشتند که کلمه تازی است و از مراعات است نیز بگفتند. بهری دگر گفتند: غرض ایشان آن بود که «راعنا»، ای شبان

ما. سدی گوید مردی از قبیله بنی قینقاع نام او رفاعه بن زید بنزدیک رسول - علیه السلام - آمدی و با او حدیث کردی و در میانه می گفتی: اسمع غیر مسمع، مسلمانان بشنیدند گمان بردند که معنی آن است که: اسمع غیر صاغر، ایشان نیز می گفتند، و نیز گفتی: «راعنا» (۳) و غرض او سب بود. مسلمانان پنداشتند که کلمت از مراعات است، می گفتند. خدای تعالی نهی کرد. قطرب گفت: اینکه کلمه متضمن معنی وعید است، اگر چه اشتقاق او از مراعات است. حق تعالی گفت: اینکه کلمه در حق رسول من اجرا مکنی. و در شاذ حسن بصری خوانده است: «راعنا» به تنوین. آنگه وقف کند بر او تا «راعنا» شود که منصوب متون را در حال وقف به بدل تنوین «ألفی» بیاید، چنان که: رأیت زیدا در وصل، و در وقف رأیت زیدا. آنگه در معنی او خلاف کردند. بهری دگر گفتند معنی آن است: لا تقولوا قولا راعنا، ای قولا فاسدا قبیحا، قالوا (۴): و الزاعن هو القبیح من الکلام، و ممتنع نبود که ----- (۱). سوره نور (۲۴) آیه ۶۳. (۲). دب: مشنود، آج، فق، مب: مشنواد، لب، مر: مشنوا. (۳). دب، آج، لب، فق، مب و یاران رسول را اندیشه مراعات بود. (۴). اساس که در اینکه قسمت نونویس است و الرعن که با توجه به نسخه بدلها زاید تشخیص داده شد. صفحه: ۹۵ اشتقاق او من رعن الجبل باشد، و هو الانف الخارج منه، و آنگه معنی آن باشد که: سخنی خارج و خطابیها دار هسته «۱» مکنی با رسول. و گفتند: اشتقاق او از رعونت باشد و آن خفت و جهل و حلق باشد، ای لا تقولوا ما تقولونه جهلا و حمقا. مجاهد گفت: خلافا. یمان گفت: هجرا و آن سخن زشت باشد. کسائی گفت: شرا، و اینکه اقوال «۲» متقارب است، و همه بر آن قراءت می آید «۳» که منون خوانند. فاما اصل کلمه از مراعات باشد، و «راعنا» «۴» امر باشد، فاعلنا از بنای مفاعله و «رعایت»، نگاه داشتن باشد، و «رعی»، چره کردن و چرانیدن باشد. و اما قولهم: ارعنی سمعک، دو معنی دارد: یکی آن که اجعل سمعک یرعانی و یحفظنی، گوشت را نگاهبان من کن و شنونده سخن من «۵»، قولی دیگر آن که: گوشت بچره کننده سخن من کن، تا چنان که چهار پای از آن انتفاع گیرد، تو از کلام من انتفاع گیری [۱۲۵-پ]. و قولوا انظرونا، گفت: به بدل اینکه لفظ بگوی: انظرونا، گفته اند: معنی آن است که «انظرونا» برای آن که نظرت به معنی انتظرت باشد، و معنی آن باشد که: توقف فرما تا ما کلام تو بشنویم و تأمل کنیم و بدانیم، آنگه دیگر بگو. بهری «۶» گفتند: «انظرونا» معنی آن است که: انظر لینا، و لکن حرف [جر] «۷» بیفگند، چنان که: و اختار موسى قومه «۸» و إني مرسلة إليهم بهديته فناظره «۵» و اسمعوا، بشنوی، یعنی طاعت داری، برای آن که غرض از سمع طاعت است. و گفته اند: مراد آن است که بشنوی اینکه آیات که بر شما می خوانند. و لِّلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ، و کافران را، یعنی جهودان را عذابی خواهد بودن مولم موجه، فعیل است به معنی مفعول، چنان که شاعر گفت: امن ریحانة الداعی السميع

یورقنی و اصحابی هجوع و بیان کردیم که: عذاب استمرار الم بود، من قولهم: ماء عذب. ما يودُّ الذین كفروا من أهل الكتاب، سبب نزول آیت آن بود که مسلمانان حلفای خود را گفتند: ایمان آری از جمله جهودان، ایشان گفتند: در ایمان به محمد خیری نیست، و ما خواستمانی که در آن «۷» خیری بودی تا ما نیز به آن خیر برسیدمانی، ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزها نینند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نتوانند کردن. (۳). دب، وز، مب: بینند. (۴). اساس: در حاشیه آورده است «مصحف». (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آری. (۷). مب: در او. صفحه: ۹۷ و شما را نیز خیر بودی. حق تعالی به اینکه آیت تکذیب ایشان کرد و باز نمود که: ایشان که اهل کتابند، هرگز برای شما تمنای هیچ خیر نکنند و نه نیز مشرکان، یقال: وددت الشيء إذا تمیتته وددت الرجل إذا احببته ودا و ودا و ودادا و مودده، و در آیت هر دو معنی محتمل است، هرگز تمنای خیر نکنند برای شما [۱۲۶-ر] و «۱» هرگز به شما خیر نخواهند. «من» تبیین راست، و لا المشرکین، در محل جر است عطف علی «اهل الكتاب» و به معنی عطف است علی «الذین كفروا» و «۲» در محل رفع است، و نظیر اینکه آیت در اعراب قوله تعالی: یا أيُّهَا الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین أوتوا الكتاب من قبلكم و الکفار أولیاء «۳» أن ینزل علیکم، «ان» مع الفعل در تأویل مصدر است و محل او از اعراب نصب است بوقوع الود علیهِ. و من خیر، جار و

مجرور در محل رفع است باسناد «۵» التَّنْزِيلِ إِلَيْهِ «۶»، و تقدیر چنین باشد که: ما يُوَدُّ الْكٰفِرُوْنَ «۷» من اليهود و النَّصَارَى و المشركين تنزِيل خیر علیکم «۸»، «من» زیادت است و روا بود که تبیین بود. مِنْ رَبِّكُمْ، اینکه «من» ابتدای غایت است، و «من» اول برای تأکید نفی آورد. وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، و خدای - عز و جل - تخصیص کند به رحمتش آن را که خواهد. و اصل «رحمت» نعمت باشد - چنان که بیان کرده شده است - و مراد اینکه جایگاه به رحمت نبوت است، یعنی خدای تعالی نبوت «۹» و کتاب به آن کس دهد که خود خواهد، برای آن که اینکه معنی تبع مصلحت باشد، و مصلحت اقتضای آن کرد که نبوت و رسالت به محمد - صلی الله علیه و آله - دهد، چه او بهتر و ----- (۱). مر: که. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر او. [.....] (۳). سوره مائده (۵) آیه ۵۷. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودند. (۵). همه نسخه بدلها: عبارت «الوَدُّ عَلَيْهِ ... باسناد» را ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: علیه. (۷). مج، دب، آج، لب، فق، مب: الکافرین. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: پیغامبری. صفحه: ۹۸ فاضلتر خلق بود، و صالحتر ادای رسالت را، و مستقلتر «۱» به اعبای او، و دورتر از منفرات در حق او. پس خدای تعالی نبوت او را رحمت خواند و او را خود رحمت خواند فی قوله: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «۲»، و نبوت به معنی رحمت، فی قوله تعالی: أَلَمْ يَقْسِمُوا لِرَبِّكَ «۳» ...، در جواب آنان که گفتند: لَوْلَا نَزَّلَ هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقَرۡيَتَيْنِ عَظِيمٍ «۴». وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، و خدای تعالی «۵» - جل جلاله «۶» - خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است برای آن که او را بر هر بنده‌ای و پرستاری چندان نعمت است که حصر آن جز او نداند، چنان که گفت: وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْنَهَا «۷». قوله: مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ، حق تعالی چون ذکر نبوت کرد و تعلیق آن کرد به مشیت او بر سیل مصلحت باز نمود که: چنان که نبوت تبع مصلحت است شرایع که با نبوت به یک جا رود هم تبع مصلحت است. و از حق آن که متعلق به مصلحت باشد آن است که: به اوقات و اشخاص مختلف شود، وقتی مصلحت خلقان در آن باشد که کتاب ایشان تورات بود و پیغامبر ایشان موسی، و وقتی مصلحت ایشان در آن بود که پیغامبرشان عیسی بود و کتاب انجیل، و وقتی مصلحت در آن داند که نبوت و پیغامبری به محمد - علیه السلام - دهد و کتاب او قرآن بود. و آیت ردّ بر جهودان است که ایشان منکر بودند نسخ شرایع را، حق تعالی باز نمود که: چنان که شرایع تبع مصالح بود، نسخ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود تا اگر در اینکه کتاب «۱۲۶- پ» که ناسخ همه کتابهاست و اینکه شریعت که ناسخ همه شرعهاست مصلحت نسخ پیدا شود «۸»، بعضی به بعضی منسوخ کنیم «۹»، آیتی به آیتی و حکمی به حکمی، چه مصالح خلقان در تکالیف و عبادات «۱۰» ایشان جز من ندانم. -----

----- (۱). دب، لب، مب: مستقبلتر. (۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۷. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲. (۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۱. (۵). مر: ندارد. (۶). مج، وز، دب، مب: ندارد. (۷). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر یعنی. (۹). لب: کنیم. (۱۰). اساس: عبادت، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها: تصحیح شد. صفحه: ۹۹ بهری دگر از مفسران گفتند، سبب نزول «۱» آیت آن بود که: چون خدای تعالی بعضی آیات و احکام را نسخ می کرد، جهودان طعن زدند و گفتند: محمد را - علیه السلام - رای متین نیست، که وقتی چیزی بیاورد «۲» آنگه پشیمان شود چیزی دیگر به خلاف آن بیارد. خدای تعالی رد کرد بر ایشان به اینکه آیت، و اینکه آیت بفرستاد «۳» تا باز نماید «۴» که: اینکه کار تعلق به من دارد نه به رای محمد - علیه السلام - گفت: مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ. «ما» در آیت جزای است، چنان که گویی: ما تصنع «۵» اصنع، و عمل او جزم بود در شرط و جزا به شرط آن که هر دو مضارع باشند. و «نسخ» شرط است، و «نأت» جزای اوست، و هر دو به «ما» مجزوم است، و «ما» در اینکه باب اسم باشد، و او اسمی بود مبهم، معنی آن است که: هر چه تو بخواهی کردن کائنا ما «۶» کان، من نیز بکنم فی قولک: ما تصنع اصنع، و مضمّن بود معنی او به «ان» و تقدیر چنین باشد معنی را که: هر فعل از افعال اگر تو بکنی، من نیز بکنم. و معنی در آیت آن است که: هر آن آیت که منسوخ بکنیم یا تأخیر کنیم، آیتی دگر بیاریم بهتر از آن یا مانند آن. و معنی «نسخ» در کلام عرب تغییر و تبدیل باشد، و «مسخ» همچنین، يقال: مسخه الله قردا و غيره. و نسخ نیز تحویل باشد، يقال: نسخت الكتاب نسخا و نسخة، و نسخت را برای آن

گویند که تحویل کرده باشند با جایی دیگر، فعله باشد به معنی مفعول، و منه قوله تعالی: **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** (۷)، یعنی بفرماییم فریشتگان را تا نسخه اعمال تو بکنند و بر جرید نویسد تا تو فردا بر خوانی. و عبد الله عباس را یک قول در نسخ آیت اینکه است که گفت: معنی آن که هر چه ما نسخت آن می‌کنیم از لوح محفوظ، **أَوْ نُنَسِّهَا**، یا باز پس می‌داریم که نسخه نمی‌کنیم بدل آنچه انساء و تأخیر می‌کنیم و نمی‌آریم و انزال نمی‌کنیم، آیتی یا ----- (۱). (۱) مج، وز، دب، مب، آن، دیگر نسخه بدلها: اینکه. (۲). مج، وز: بیارد. (۳). مج، وز، لب، فق، مب، مر: فرو فرستاد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا به ایشان نماید. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: یصنع. (۶). مج، وز، دب، لب، مب، فق: من. (۷). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۹. صفحه: ۱۰۰ حکمی می‌آریم به از آن یا مانند آن، اینکه یک قول است عبد الله عباس را در معنی آیت. قول دیگر آن است از او که: مراد نسخ شرعی است از ازاله و ابطال حکم من قول العرب: **نَسَخْتُ الشَّمْسُ الظِّلَّ**، ای ذهبت به و ابطلتها، و معنی آیت بر اینکه قول آن باشد که: هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم آن را، و الا به بدل آن به از آن یا مانند آن بیاریم. و حدّ نسخ بیان کردیم که: ازاله مثل حکم ثابت باشد به دلیل شرعی در مستقبل بر وجهی که اگر آن دلیل نبودی ثابت بودی به نصّ اوّل با «۱» تراخیش «۲» از او. و «ناسخ» آن دلیل شرعی باشد که دلیل کند بر ازاله مانند حکم ثابت با باقی «۳» شرایط که بگفتیم، و «منسوخ» آن حکم بود که بر دارند و ازاله کنند به دلیل ناسخ [۱۲۷- ر]، و حقیقت نسخ در دلیل شود و ناسخ بر حقیقت دلیل باشد، و حکم را بر تبع ناسخ و منسوخ خوانند. و خدای تعالی را - جل - جلاله - ناسخ خوانند بر توسع، برای آن که نصب کننده آن دلیل که نسخ به او باشد اوست، و از احکام نسخ آن است که در احکام شرعی افتد دون اجناس افعال، و ادله عقل را که دلیل کند بر زوال چیزی، آن را ناسخ نخوانند - چنان که در اوّل کتاب شرح دادیم. و «نسخ» در امر و نهی شود، یا در خبری «۴» که متضمن بود معنی امر و نهی را، فاما در خبر محض و دیگر اقسام کلام نباشد. اما فرق از میان «بدا» و «نسخ» و «تخصیص»: نسخ اینکه است که بیان کردیم، و بدا در لغت ظهور باشد، يقال: بدا له اذا ظهر له، و بادی الزأی - بی همز «۵» - آن رای باشد که پدید آید، و آن علم باشد یا ظنّ که پیدا شود بر کاری. و «بدا» را چهار شرط است: یکی آن که فعل یکی باشد، اعنی مأمور به و منهی - عنه، چنان که یک چیز بفرماید و هم از آن نهی کند، و مکلف، و وجه، و ----- (۱). (۱) مب: یا .

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تراخی. (۳). مج، وز: یا باقی به، دب: ما بقی، فق، مب، مر: یا باقی، لب: ما باقی. (۴). همه نسخه بدلها، بجز وز. چیزی. [.....] (۵). دب، آج، مب، مر: همزه. صفحه: ۱۰۱ وقت، یکی باشد، هر چه جامع بود اینکه چهار شرط را بدا بود، مثال او چنان که زید را گوید: نماز پیشین کن چهار رکعت، آنگه پیش از آن که وقت در آید گوید: مکن، اینکه بدا باشد، و اینکه بر خدای تعالی روا نیست برای آن که اینکه، آن کس کند که عالم نباشد به عواقب امور، و عالم بود به علم محدث. چون کاری بفرماید که گمان چنان برد که آن مصلحت است، آنگه پیدا شود او را به علمی که پدید آید او را که آن مصلحت نبود پشیمان شود نهی کند از آن. و برای آن گفتیم در نسخ که ازاله مثل حکم ثابت «۱» باشد، و نگفتیم که ازاله حکم باشد، تا فرق بود میان نسخ و بدا، و هر گه که اینکه چهار شرط یکی نباشد، بدا نبود، بل که نسخ باشد، پس هر امری بعد نهی «۲» یا نهی «۳» بعد امری که جامع باشد اینکه شرایط را آن بدا بود. و اما «تخصیص»، اخراج چیزی باشد از حکم جمله به دلیل، و از میان مسلمانان خلافتی نیست در جواز نسخ، و لکن «۴» خلاف در اینکه باب با جهودان است. و نسخ بر سه وجه بود: نسخ لفظ باشد و حکم معا، و نسخ لفظ باشد بی حکم، و نسخ حکم باشد بی لفظ. اما نسخ حکم «۵» دون لفظ چون آیت تخفیف قتال است که خدای تعالی در اوّل فرمود که یک مسلمان با ده کافر قتال کند، و اگر روی از او برگرداند فاسق و عاصی بود فی قوله: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ** وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا «۶» **الآن حَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ** وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ «۷» **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ «۲» أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ «۳»** ما نَسَخَ، به فتح «نون» و «سین»، مگر

این عامر که او خواند: «ما ننسخ» به ضم «نون» و کسر «سین» من الانساخت. و بر اینکه قراءت در او دو قول باشد: یکی -----  
 ----- (۱). اساس: به صورت «بین» هم خوانده می‌شود. (۲). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. (۳). سوره  
 مجادله (۵۸) آیه ۱۳. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر صدقه و. (۵). همه نسخه بدلها: قضینا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر تفسیر  
 و. [.....] (۷). مب که. (۸). همه نسخه بدلها اما. صفحه: ۱۰۳ آن که نسخ و انسخ به یک معنی باشد. دگر آن که: انسخت الكتاب  
 اذا امرت بنسخه (۱). يقال: نسخت الكتاب و انسخته غیرى اذا جعلته ناسخا له، چنان که: حفرت بئرا و احفرت زیدا بئرا، ای جعلته  
 حافرا لها. قوله: أو نُسِّها، جمله قراء خواندند: «او نَسَّها»، مگر ابو عمرو و ابن کثیر که ایشان خواندند: «او نَسَّها» (۲). آنان که «نَسَّها»  
 خوانند، من الانساء باشد، افعال من النسیان، یا «۳» از یاد ببریم ایشان را آن آیتها. و قوت اینکه قول و بیان او آن است که، روایت  
 کرده‌اند که، سهل بن حنیف گفت: یک روز مردی در مجلس رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- بر پای خاست و گفت: یا رسول  
 الله؟ چند آیت قرآن دانستم که در نماز شب «۴» خواندمی «۵»، دوش برخاستم فراموش کرده بودم. چندان که خواستم تا یاد «۶» آرم،  
 یک حرف یادم نیامد. دیگری برخاست، گفت: مرا هم اینکه افتاد، و دیگری هم چنین. رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت که:  
 بدانى که چرا چنین بود! خدای تعالی- جل جلاله (۷)- آن آیتها منسوخ کرد، و چون آیتی منسوخ کند از یادها و دلها ببرد. اینکه  
 یک قول است در معنی او نَسَّها [۱۲۸-ر]. وجهی دگر آن است که: او نترکها، و در اینکه وجه نسی و انسی به یک معنی باشد، و  
 نسیان در کلام عرب ترک بود، من قوله تعالی: نَسُوا اللهُ فَنَسِيَهُمْ (۸) كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۹). و وجه  
 دگر آن است که: «نَسَّها» نامر بترکها، بفرماییم تا رها کنند، چنان که شاعر گفت: انْ عَلِيٌّ عَقِبَهُ أَقْضِيهَا

لست بناسيها ولا منسيها ----- (۱). اساس: بنسخها، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها  
 تصحيح شد. (۲). همه نسخه بدلها اما. (۳). مب: ما. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شب در نماز. (۵). آج، لب، فق، مب، مر:  
 می‌خواندم. (۶). مب، مر: با یاد، فق: که تا یاد، مب، مر: که با یاد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۹).  
 سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۶. صفحه: ۱۰۴ یعنی آمر بترکها. وجهی دگر در «نَسَّها» آن است که معنی آن بود که: نُوخَّرها، با پس داریم  
 آن را من انسا الله اجله، ای آخره (۱)، یک معنی آن بود که: تأخیر کنیم انزال آن را خود فرو نفرستیم، یا «۲» تأخیر کنیم از وقتی به  
 وقتی تا به حسب مصلحت فرو فرستیم. اما قراءت ابو عمرو و ابن کثیر «او نَسَّها»، یک معنی اینکه بود که: نترکها، من قولهم: نسيت  
 الشيء اذا تركته. وجهی دگر آن که: «نَسَّها»، ای نمضیها، من قولك: نسأت الابل اذا سقتها، و منه المنسأة للعصا، برای آن که شتر  
 را به آن رانند، طرفه بن العبد گوید در وصف شترش: أمون كألواح الإيران نساتها

علی لاحب كأنه ظهر برجد نأت بِخَيْرٍ، «نأت» مجزوم است به جزای شرط، و در معنی او دو قول است: یکی آن که نأت بِخَيْرٍ منها، به  
 از آن بیاریم، به معنی «۳» خوارتر «۴» و سهلتر در باب تکلیف. و قولی دیگر: «بخیر منها» ای باصلح منها، بهتر از آن و نافعتر از آن در  
 باب تکلیف. أو مثلها، یا مانند آن در اینکه دو وجه از صلاح و خفت. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵)، استفهام به معنی  
 تقریر است، نمی‌دانی! یعنی می‌دانی که خدای بر همه چیزی قادر است. و «شیء»، در آیت مخصوص است به معدوم دون موجود،  
 برای آن که آنچه در وجود آمد از مقدوری برفت. و «قدیر»، فعیل باشد به معنی فاعل بنای مبالغت «۶». أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ  
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، نمی‌دانی که ملک آسمان و زمین خدای راست! و معنی ملک و ملک راجع بود با قادری، وصف از ملک  
 ملک باشد و از ملک مالک، یعنی در قبضه قدرت اوست تا می‌گرداند چنان که خواهد از عدم به وجود آورد و از وجود به عدم، و  
 از حال به حال به حسب مصلحت چنان که داند. وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، «ما»، نفی است و «من» در هر دو -----  
 ----- (۱). لب: آخره. (۲). مج: تا. (۳). همه نسخه بدلها: یعنی. [.....] (۴). لب: خارت. (۵).

دب، آج، لب، فق، مب، مر الف. (۶). همه نسخه بدلها بود. صفحه: ۱۰۵ ج۱ «۱» زیادت است، و معنی آن است که: ما لکم دون الله ولی و لا نصیر، یعنی جز خدای تعالی شما را یار و یاورى نبود. و «دون» در آیت به معنی غیر است، و «ولی» و «نصیر» هر دو فعیل است به معنی فاعل در «۲» وجه مبالغت. و معنی ولی آن باشد که یتولی امرهم، که تولی «۳» کار ایشان کند و اولیتر باشد، و یاری نبود ایشان را که حمایت کند «۴» بر خدای تعالی. أم تُریدون، «ام» معادل بود همزه استفهام را، و آن بر دو ضرب «۵» بود: متصل و منقطع باشد، مثال متصل چنان بود که: أزيد عندك ام عمرو. و مثال منقطع چنان که: أزيد عندك ام عندك عمرو «۶». و فرق از میان ایشان در معنی آن بود که در اول سایل را علم حاصل بود [۱۲۸-پ] به وجود یکی از زید و عمرو، و لکن عین نمی‌داند، از عین او سؤال می‌کند، و در دوم سؤال می‌کند «۷» از کون «۸» بنزدیک او، پس زید را رها می‌کند به جملگی و سؤال با سر می‌گیرد از عمرو، یعنی زید را رها کردم اکنون از عمرو خبر ده مرا تا نزد تو هست یا نه! و «ام» در آیت معادل همزه استفهام است فی قوله: أ لم تعلم أن الله له ملكة السماوات والأرض. و وجهی دگر آن است در «ام» که: «میم» زیادت است، و معنی آن که: أ تریدون ان تسئلوا رسولکم. و وجهی دگر آن است که: به معنی «بل» است، چنان که شاعر گفت:

م انت فی العین املح و معنی آن که: بل انت فی العین املح. [أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ] «۹»، حق - سبحانه و تعالی - در اینکه آیت تقریر و ملامت کرد جهودان را و جز ایشان را از آنان که «۱۰» بر رسول - علیه السلام - تحکم و تعنت کردند، گفت: شما می‌خواهی که از پیغمبرتان، یعنی محمّد مصطفی - صلی الله علیه و آله - ----- (۱). معج، وز، لب، مر: جایگاه. (۲). همه نسخه بدلها: بر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: تولی. (۴). مر: کنند. (۵). دب: قسم. (۶). معج، مب: ام عمرو، دب: عمرو. (۷). همه نسخه بدلها: نمی‌کند. (۸). همه نسخه بدلها زید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج از قرآن کریم افزوده شد. (۱۰). مب، مر: از آن که. صفحه: ۱۰۶ آن خواهی که قوم موسی از موسی خواستند پیش از اینکه! و آنچه ایشان از موسی - علیه السلام - خواستند آن بود که، ایشان موسی - علیه السلام - را گفتند: خدای تعالی را - جل جلاله - به ما نمای معاینه، چنان که خدای - عز و جل - از ایشان حکایت کرد که: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً «۱» یَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً «۲». آنگاه «۳» بیان کرد که: مثل سؤال ایشان کردن، بدل کردن باشد کفر را به ایمان، اگر سؤالش کفر باشد همانا اعتقادش ایمان نباشد. وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ، اشارت است به آن سؤال کردن در حق خدای تعالی آنچه بر او روا نباشد و بدو لایق نبود، به اعتقاد جواز «۴» آن کفر باشد، و هر که کافر شود و کفر به ایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند و اختیار ایمان نکند و به بدل آن کفر آرد او راه راست گم کرده باشد. و سَوَاءَ السَّبِيلِ، میانه راه باشد، یعنی جاده راه، بیانه «۵»: فَاطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سِوَاءِ الْجَحِيمِ «۶»، ای فی وسط الجحیم. وَ دَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، اینکه آیت در شأن گروهی جهودان آمد، و سبب «۷» او آن بود که: فنحاص «۸» بن عازورا «۹» و زید بن قیس، عمار یاسر را و حذیفه یمان «۱۰» را «۱۱» چون واقعه احد بیفتاد و وهنی رسید مسلمانان را گفتند «۱۲»: اگر «۱۳» شما حق «۱۴» بودی، اینکه وهن نیفتادی شما را، از او برگردی و به دین ما در آیی که آن بهتر باشد شما را. عمار یاسر گفت: شما چه گویی «۱۵» در «۱۶» نقض عهد! گفتند: عظیم باشد، ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. [.....] (۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۳). معج: آنک. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). همه نسخه بدلها: بیانش. (۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵. (۷). همه نسخه بدلها نزول. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: فیحاص. (۹). کذا: در اساس، معج، وز، دب: عادو، آج، لب، فق، مب، مر: عادورا. (۱۰). دب، آج، لب، مر: یمان. (۱۱). همه نسخه بدلها گفتند. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). معج: اگر پیغمبر، وز: اگر پیغامبر، دیگر نسخه بدلها: که اگر پیغمبر. (۱۴). مر: بر حق، مب: به حق. (۱۵). وز: چه کردی، دب: می‌گویید. [.....] (۱۶). دب، مب: از. صفحه: ۱۰۷ گفتند «۱»: ما با خدای عهدی کرده‌ایم که هرگز به محمّد کافر نشویم. فنحاص «۲» گفت: اما هذا فقد صبا، اینکه مرد صابی باشد. عمار گفت: اما انا فقد رضیت



بالله ربّاً و بالإسلام دیناً و بمحمّد نبیّاً (۳) و بالقرآن اماماً (۴) و بالكعبه قبله و بالمؤمنین اخواناً، گفت: من باری راضیم به آن که خداوند من خدای باشد، و اسلام دین من باشد [و محمّد پیغامبرم باشد] (۵) و قرآن امام من (۶) باشد و کعبه قبله‌ام و مؤمنان برادرانم باشند. آنچه بیامدند و رسول را - علیه السّلام - خبر کردند (۷). رسول - علیه السّلام - بر ایشان ثنا کرد و گفت: اصبتما الخیر و افلحتما، به خیر رسیدی و فلاح یافتی [۱۲۹- ر]. و دّ، ای تمّنّا و اراد. بسیار کسان از اهل کتاب، یعنی جهودان می‌خواهند و تمّنّا می‌کنند که شما را از ایمان به کفر برگردانند. و کُفّاراً، منصوب است بر حال از مفعول. و حَسَدًا، منصوب است بر مفعول له، و روا بود که مصدر فعل (۸) محذوف بود، یعنی حسدوا حسداً، و اصل حسد در لغت حک الشّیء بالشّیء، چیزی در چیزی سودن باشد چنان که خراشیده شود، و از اینکه جا بیل را محسد گویند که آلت خدش است و قراد را اعنی (۹) کرهه را حسدل گویند به زیادت (لام)، چنان که عبد را عبدل گویند، و در (۱۰) معنی قول شاعر از اینکه جاست که گفت: اصبر علی مضض الحسو

د فان صبرك قاتله کائنات تأکل نفسها

ان لم تجد ما تأکله صبر کن بر خشم و حسد حاسد که صبر تو و حسد حاسد (۱۱) او را بکشد چون آتش که چون چیزی نیابد که بخورد خود را بخورد، یعنی حسد حاسد دل او را بخورد. و رسول - علیه السّلام - در ذمّ حسد گفت: ان الحسد لیأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب، گفت: حسد (۱۲) حسنت را چنان بخورد که آتش هیزم را. ----- (۱). مب: گفت. (۲). آج، لب، فق: فیحاص. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر و بعلی اماما. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلهای: کتابا. (۵). اساس: ندارد، با توجه به اصل روایت، از مج افزوده شد، دب، آج، لب، فق، مر، مب و امیر المؤمنین علی امام من باشد. (۶). همه نسخه بدلهای: کتابم. (۷). همه نسخه بدلهای: خبر دادند. (۸). همه نسخه بدلهای: فعلی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «قراد را اعنی» را ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلهای: اینکه. (۱۱). همه نسخه بدلهای: ندارد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر حاسد. صفحه: ۱۰۸ و امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: الحاسد مغتاز علی من لا ذنب له گفت: حاسد خشمناک است بر آن کس که او را گناهی نبود. و در مثل گفته‌اند: «الحسود لا یسود»، حسود هرگز سیّد نشود. و هیچ چیز نیست که زیانکارتر بود و سودمندتر از حسد، اعنی حاسد را و محسود را. اما حاسد را جگر خورد و اما محسود را رفعت دهد، پنداری حاسد را بر گماشته‌اند تا آن کس را که مردمان ندانند و شناسند ذکر می‌کند و نام او تازه می‌دارد، و نکو گفت ابو تمّام طائی (۱) «اینکه معنی: و اذا اراد الله نشر فضیله»

طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت

ما کان يعرف طیب عرف العود و دیگری می‌گوید که بر او حسد برده‌اند (۲): ائی حسدت فزاد الله فی حسدی

لا عشت ما عشت یوما غیر محسود لا یحسد المرء الا من فضائله

بالفضل و العلم و النعماء و الجود و دیگری گوید: ان یحسدونی فائی غیر لائمهم

قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا فدام لی و لهم ما لی و ما بهم

و مات اکثرنا غیظا بما یجد انا الشّجا وجدونی فی حلوقهم

لا ارتقی صدرا منها و لا ارد و از اینکه جا گفت حق تعالی «۳» - جل جلاله - در حق امیر المؤمنین علی - علیه الصلوة و السلام - چون حاسدان بر او حسد بردند: أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله «۴» - الایة، و از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: روزی رسول - علیه السلام - در حجره من بود. جماعتی جهودان آمدند و دستوری خواستند، من در حجاب شدم و ایشان در آمدند و رسول را خطاب «۵» کردند که: السّلام علیک یا محمّد. رسول - علیه السلام - دانست، و لیکن به کرم و حلم اغضاء کرد. چیزی پرسیدند و برفتند. مرا سخت آمد، همّت کردم که جواب دهم [۱۲۹-پ] ایشان را چون برفتند جماعتی دگر آمدند و همچنین ----- (۱). همه نسخه بدلها در آن بیتها. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برده بودند. (۳). مع، وز، آج، فق، مب، مر: قدیم. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۵). همه نسخه بدلها: خطابی. صفحه ۱۰۹ گفتند، گفت: مرا صبر نماند، من گفتم از پس پرده: و علیکم السّلام و اللّعنَةُ و الغضب یا اعداء الله. رسول - علیه السلام - مرا گفت: خاموش باش. چون ایشان برفتند، رسول - علیه السلام - مرا ملامت کرد و گفت: چرا سخن گفتمی! گفتم: یا رسول الله؟ من بر خویشان مالک نبودم که جواب ندهم، گفت: ندانی که جهودان قومی اند حسود و بسیار حسد، و بر هیچ چیز حسد ایشان بیشتر نیست از خصال مسلمانان، از آن که بر سلام، که حق تعالی به تحیت ما کرده است، و آن تحیت اهل بهشت است، و بر آمین گفتن به عقب دعا. پس هر که حسد کار بندد، به جهودان اقتدا کرده باشد. من بعد ما تبین لهم الحق، پس از آن که حق، ایشان را روشن شد، یعنی پس از آن که بدانستند و بشناختند که تو رسول خدایی، و نعت و صفت تو در توریت بخواندند. آنگه حق تعالی گفت: رها کنی ایشان را، فاعفوا و اصفحوا، ایشان را عفو کنی. و «صفح» عفو باشد، و اصل او اعراض بود حتی تبد و صفحه و جهک، از او بگردی «۱» تا جانب رویت پیدا شود. حتی یأتی الله بامرہ، تا خدای تعالی کار خود یا «۲» فرمان خود بیارد. عبد الله عباس گفت به روایت ابن ابی طلحه «۳»: اینکه منسوخ است بقوله: فاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۴» ... و اینکه قول قتاده است و ربیع «۵» انس و سدی. و بهری دگر گفتند منسوخ است بقوله: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ «۶» - الایة. و محمّد بن علی الباقر - علیهما السّلام - گفت: خدای تعالی رسول را - علیه السلام - قتال نفرمود تا اینکه آیت آمد: اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ «۷». ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا از او بگردید. (۲). همه نسخه بدلها: با. (۳). همه نسخه بدلها که. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۵. (۵). مع، وز، مب، مر و. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۷). سوره حج (۲۲) آیه ۳۹. صفحه ۱۱۰ جبریل بیامد و اینکه آیت بیاورد، و تیغی از آسمان بیاورد و در گردن رسول افگند، و هر آیت که آیت سلّم و صلح و مدارا بود به اینکه آیت منسوخ کرد، حتی یأتی الله بامرہ، کلبی گفت از عبد الله عباس: بامرہ فی «۱» القتال، تا فرمان خدای بیاید در قتال. آنگه فرمان خدای آمد در بنی قریظه به قتل و سبی تا مردان را بکشتند و زنان را آواره کردند و برده بردند، و در بنی النضیر به جلا- و نفی و تا ایشان را از زمین خود به زمین شام راندند. و ابو مسلم گفت: حتی یأتی الله بامرہ، یعنی آنچه وعده داد از نصرت و فتح و اظهار دین اسلام و اعلاء کلمه او، چنان که دگر جا گفت: فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ «۲». بهری دگر گفتند: حتی یأتی الله بامرہ، بالموت «۳» و العقاب، تا خدای تعالی ایشان را هلاک بر آرد و از دنیا با سرای عقاب برد. بهری دگر گفتند: معنی آن است که تا بمیرند یا ایمان آرند. و بعضی دیگر گفتند: تا مسلمانان را قوتی و عددی «۴» و عدتی پیدا شود. و بیشتر مفسران بر آنند که: تا فرمان خدای تعالی بیاید در حق اهل کتاب، اما به آن که ایمان آرند یا قبول جزیه کنند و جزیه بدهند ذلیل و صاغر [۱۳۰-ر]، و شرایط ذمه را مراعات کنند، و یا بکشندشان اگر اینکه نکنند. اگر گویند چگونه گفت: فاعفوا و اصفحوا، و عفو کسی کند که قادر باشد و مسلمانان ضعیف و عاجز بودند! جواب آن است که گوئیم: حق تعالی گفت مسلمانان را در اینکه

سخنها و ایذاء و سفاهت که اینان می‌کنند و شما می‌توانید که جواب دهید، مدهید تا آنکه که خدا فرمان دهد به آنچه شرح داده شد. إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

### [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۴]

#### [اشاره]

وَ أَفِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰) وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)

#### [ترجمه]

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: القتل. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۴. (۳). مب، مر: الموت. [.....] (۴). مب: عدد، فق: عدد را. صفحه: ۱۱۱ به پای دارید نماز را و بدهید زکات را و آنچه در پیش دارید برای خود از نیکی بیاید آن را نزدیک خدای، بدرستی که خدای بدانچه شما کنید بیناست. گفتند نشود در بهشت الا آن که باشد جهود یا ترسا آن آرزوهای ایشان است، بگو بیارید حجّتتان اگر شما راست همی گوید «۱». آری آن کس که بسپارد روی خود خدای را و او نیکوکار بود، او را بود مزدش بنزدیک خدایش، و ترسی نبود بر ایشان و نه ایشان اندوهگن «۲» شوند. گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی، و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی، و ایشان همی خوانند کتاب را، یعنی توریت و انجیل، همچنین گفتند آنان که نمی‌دانند «۳» مانند گفتار ایشان، خدای داوری کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند ایشان در آن خلاف می‌کنند. کیست «۴» ظالمتر از آن کس او منع کند مسجدهای خدای را که یاد کنند در آن جا نام او، و سعی کنند در ویرانی آن اینانند که نبود ایشان را که در آن جا شوند الا ترسان «۵»، ایشان راست در دنیا هلاکی و ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ. قدیم - جل جلاله - چون صحابه رسول را و مسلمانان را آنچه مصلحت «۶» ایشان بود ----- (۱). آج، لب، فق: راست نگرید. (۲). مج، وز: را اندوهی، آج، لب، فق: اندوهگین. (۳). آج، لب، فق: ندانستند. (۴). آج، فق: و کیست (۵). آج: از ترسایان، لب، فق: ترسایان. (۶). همه نسخه بدلها با اهل کتاب. صفحه: ۱۱۲ در باب عفو و صفح و مدارا و حسن معاشرت با اهل کتاب بفرمود «۱» انتظار فرج را و آمدن فرمان خدا را، گفت: آنچه به خاصه شما متعلق است از عبادات ابدان و اموال، نیز به پای دارید از اقامت نماز و ایتاء زکات، اینکه وجه اتصال آیت است به آیت متقدم، و کلام در اقامت نماز و ایتاء زکات مستوفی برفت در آیات متقدم «۲». قوله: وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ، «ما» مجازات راست، و جزای او تجدوه است، و «نون» از هر دو فعل به جزم شرط و جزا بیفتاد «۳»، گفت: و هر آنچه تقدیم کنی و در پیش افگنی «۴» برای خود بازبایی بنزدیک خدای - عزّ و جل - و «من» تبیین راست. و مراد به «خیر» صدقه است. بعضی گفته‌اند «۵» [۱۳۰ - پ]: مراد به «خیر» مال است، نظیره قوله تعالی: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا «۶» يَمْحَقِ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ «۱۱». در خبر هست که: یک روز مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ ما بالنّا «۱۲» نکره الموت! ما را چه بوده است که «۱۳» مرگ را کارهیم! گفت: قدّم مالک فان قلب کل امرئ عند ماله، گفت: مالت از

پیش بفرست که دل هر کس بنزدیک مالش بود. و در خبر هست که رسول- علیه السّلام- گفت: چون بنده یا پرستاری با پیش ----- (۱). همه نسخه بدلها: به جای آوردند. (۲). همه نسخه بدلها: مقدّم. (۳). معج، وز: بیوفتاد و، مر: بیوفتد و، دیگر نسخه بدلها و. (۴). همه نسخه بدلها از نیکی. (۵). اساس و گفته‌اند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، همه نسخه بدلها: و گفته‌اند. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰. (۷). معج، وز، آج: تحریض. [.....] (۸). آج: مدّخرا. (۹). دب، فق، مر و. (۱۰). دب، آج، فق، مب، مر: کفّاش. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۶. (۱۲). وز: بلنا. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مر ما. صفحه: ۱۱۳ خدای شود، يقول النّاس ماذا خلّف و تقول الملائکه ماذا قدّم، همه همّت مردم آن «۱» بود که گویند: چه بگذاشت، و همه همّت فریشتگان آن «۲» که گویند: چه از پیش بفرستاد. حمید طویل روایت کند از انس مالک که گفت: چون فاطمه زهرا- علیها السّلام- با جوار رحمت ایزدی شد، امیر المؤمنین- علیه السّلام- در مرثیه او اینکه دو بیت گفت: لکلّ اجتماع من خلیلین فرقه

و کلّ الذی دون الفراق قلیل و انّ افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی آن لا- یدوم خلیل آنکه در گورستان رفت و گفت: السّلام علیکم یا اهل القبور، اموالکم قسمت و دیار کم سکنت و نسائکم نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم ، سلام بر شما باد ای اهل گورها، مالهایتان باز بخشیدند و سراهایتان در او نشستند، و زنانتان شوهران باز کردند. اینکه خبر آن است که بنزدیک ماست، خیر آنچه بنزدیک شماست چیست! هاتفی از کناری آواز داد: ما اکلنا ربحنا و ما قدّمنا وجدنا و ما خلّفنا خسرنا، آنچه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش بفرستادیم یافتیم، و آنچه باز گذاشتیم «۳» زیان کردیم. و رسول- صلی الله علیه و آله- چنین گفت که: لیس لک من مالک الّا ما اکتل فافیت او لبست فابلیت او تصدّقت فأمضیت ، گفت: از مال تو تو را نصیب نیست الّا آنچه بخوردی «۴» فانی کردی «۵»، یا در پوشیدی کهنه کردی، یا بدادی بگذرانیدی. و در خبر است که: رسول الله- علیه السّلام- گوسپندی به حجره عایشه بکشت، درویشان مدینه خبر بیافتند می‌آمدند و می‌خواستند، و رسول- علیه السّلام- می‌داد. چون شب در آمد از آن گوسپند هیچ نمانده بود الّا گردنش. عایشه را پرسید که از اینکه ذبیحه چه مانده است! گفت: هیچ نمانده مگر گردنش. گفت «۶»: ماند «۷» مگر گردنش، ----- (۱). همه نسخه بدلها: مردمان آن. (۲). همه نسخه بدلها، بجز دب بود. (۳). وز: باز گذاشتیم. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). کردی / کردید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر بگوی همه. (۷). دب، لب، مب، مر: مانده. صفحه: ۱۱۴ اشارت بدین فرمود که حق تعالی گفت: ما عندکم ینفد و ما عند الله باق «۱» [۱۳۱- ر]، و نکو گفت شاعر: قدّم لنفسک شیئا

و انت مالک مالک من قبل ان تتلاشی

و لون حالک حالک و دیگری گوید: افعّل الخیر ما بدا و تهیّا

علم الخیر لایح فی الثریّا انما أنت أنت ما دمت حیّا

فاذا مت- صرت تأویل رؤیا پس به غنیمت دار تا «۲» تو را باز گذاشته‌اند و تو ممکنی «۳» و تو را خیر کردن ممکن است، تأخیر و تقصیر ممکن. قدّم جمیلا اذا ما شئت تفعله

و لا تؤخر ففي التأخير آفات الست تعلم ان الدهر ذو غير

و للمكارم و الاحسان اوقات تا كارت روان است، و بادت جهان است، و هوایت صافی است، و آب به جوی تو است، پیش از آن که آبت برود و بادت بنشیند و كارت فرو ماند. ربّ ریح لأناس عصف

ثم ما ان لبثت ان سكنت و كذاك الدهر فی اطواره

قدم زلت و اخرى ثبتت و كذا الايام من عاداتها

انها مفسدة ما اصلحت چه هر چه كردی و خواهی كرد «۴» من به آن عالم «۵» و بصیرم، هیچ بر من نبشود از خیر، و بر من فرو نشود از شرّ. قوله: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارِي، قدیم «۶» تعالی حکایت می کند از موافقت جهودان و ترسایان با یکدیگر، با همه مخالفت و معادات که از میان ایشان بود برای مظاهرت و معاونت یکدیگر بر رسول - علیه السلام، چه «۷» رسول به نسخ شرع ایشان [آمد] «۸» چون دشمنی از خود قویتر دیدند موافقت نمودند بر سیل منافقت، به زبان نه به دل، برای آن که «عند الشّدائد تذهب الاحقاد»، ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. [.....] (۲). همه نسخه بدلها: که. (۳). همه نسخه بدلها: متمکنی. (۴). همه نسخه بدلها: خواهی کردن. (۵). همه نسخه بدلها: عالمم. (۶). همه نسخه بدلها: الله. (۷). دب: چو. (۸). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. صفحه: ۱۱۵ ندانستند «۱» که آن کار نه آن جاست که به موافقت ایشان با یکدیگر و مخالفت ایشان با رسول خلل یابد، گفتند: در بهشت نشود الا آن که جهود باشد یا ترسا، اینکه قولی است. قولی دگر آن است که: حق تعالی بر طریقه عرب که از ایشان معروف است «العرب تلف الخبرین لفا فترمی بهما رمیا ثقة منها بان السّامع یضع کلا منهما موضعه»، عرب دو خبر مختلف بگیرند «۲» و به هم بر پیچند و بیندازند «۳» برای آن که دانند «۴» و واثق باشند «۵» که شنونده هر یک به جای خود بنهد، مثلثش قوله: جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ «۶» هُودًا، جمع هائد، كعود و عائد، و عوط و عائط «۱۵»، من هاد اذا مال، و بیان اینکه رفت «۱۶» پیش از اینکه «۱۷» امانی جمع امئیة، ----- (۱). معج: بدانستند، وز: بدانست. (۲). همه نسخه بدلها: بگیرد. (۳). همه نسخه بدلها: بر پیچد و بیندازد. (۴). همه نسخه بدلها: داند. (۵). همه نسخه بدلها: باشد. (۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۳. (۷). معج، وز، آج، لب، فق: بیارامی / بیارامید. [.....] (۸). وز: تفضّل. (۹). معج، وز، آج، لب: کنی / کنید. (۱۰). مب: بیخت. (۱۱). مب: خداوند. (۱۲). همه نسخه بدلها آیت. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ترسایان. (۱۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۵). وز، مب، مر: غوط و غائط. (۱۶). همه نسخه بدلها: برفت. (۱۷). همه نسخه بدلها تلک امائیهم، اینکه آرزوی ایشان است. صفحه: ۱۱۶ و امیر المؤمنین «۱» - علیه السلام - می گوید: لا تتکل علی المنی فانها بضایع التوکی گفت «۲»: بر تمنا اعتماد نکنی که آن بضاعت احمقان است، و از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام - الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله، زیرک آن کس باشد که حساب خود بکند و برای قیامت عملی کند، و عاجز آن بود که نفس را از قفای هوا ببرد و تمنا کند بر خدا، تمنا بیشتر محال باشد. و گفتند: تلک امائیهم، ای اکاذیبهم و أباطیلهم، و اصل کلمت من منی یمنی باشد اذا قدر، قال الشاعر:

تبیّن ما یمنی لك المانی ای ما یقدر لك المقدّر «۳»، و منه المتیة للموت، و اینکه چنان است که در عبارت «۴» فارسیان «۵» آید چون چیزی چنین شنوند از کسی که سخنی می گوید بر وفق مراد و هوای خود، نمی گویم «۶» چه ات «۷» آرزو می آید «۸». گفت «۹»:

اینکه دعوی است، دعوی را بیئت و برهان باید، قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ. کوفیان گفتند: اصل «هات» آت بوده است ای اعظم، آنکه همزه را «ها» کردند برای آن که از یک مخرج بیرون می‌آید، و آن حلق است که «ها» و «همزه» از حروف حلقند. و جمع «برهان»، براهین باشد کقربان و قرابین و سلطان و سلاطین، گفت: اگر راست می‌گویید «۱۰» حجت بیارید که دعوی بی حجت پیش نرود. من ادعی شینا بلا شاهد

لا بد آن تبطل دعواه آنکه رد کرد بر ایشان و ایشان را تکذیب کرد و گفت: نه چنین است که شما گفتید «۱۱»، بل هر که استسلام کند و انقیاد نماید خدای تعالی را و روی خود بسپارد و ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مر نگر. (۳). مج، دب، مب، مر: المقذور. (۴). همه نسخه بدلها ما. [.....]. (۵). همه نسخه بدلها: پارسیان. (۶). وز، دب، آج، لب، مر: نمی‌گوییم. (۷). اساس: چه نث / چه ات، چه ایت. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: چه آرزویی می‌کند، مر: چه آرزویی می‌کنیم. (۹). همه نسخه بدلها: آنکه گفت. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق: می‌گویی / می‌گویید. (۱۱). آج، لب، فق: گفتی / گفتید. صفحه: ۱۱۷ فرو نهاد خدای را - جل جلاله - فَلَهُ أَجْرُهُ، یعنی هر که مسلمان باشد نه جهود و ترسا به بهشت او رود «۱»، و اینکه قول عبد الله عیّاس است. و دیگر مفسران گفتند: بلی آن کس از جمله جهودان و ترسایان که رجوع کند از آن ملت و طریقه، و به دین مسلمانی در آید، فَلَهُ أَجْرُهُ. و اصم گفت معنی آیت آن است که: جهودان و ترسایان دینی دارند که چون دعوی آن دین کنند دعوی ایشان را حجت نباشد، بلی آن کس که مسلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند او را بر دعوی خود حجت و برهان باشد اینکه جا، و آن جا ثواب بهشت، و اینکه بعید است چه در او تعسفی هست. اگر گویند: نه «بلی» در جواب سخنی گویند که متضمن نفی بود، اینکه جا چه رفته است که مقتضی آن است! گوییم: نهاد کلام دلیل «۲» می‌کند بر کلامی متضمن «۳» نفی را، و تقدیر آن است که: چون جهودان و ترسایان گفتند: به بهشت نشود الا آن کس که جهود «۴» باشد یا ترسا «۵»، پنداری قایلی گفت: خود هیچ کس به بهشت نشود، جواب دادند که: بلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ. [و اگر گویند: «بلی» جواب آن است که گفت: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا] «۶»، صواب باشد و به اینکه تعسف حاجت نبود [۷]. اگر گویند: چرا تخصیص کرد «وجه» را! گوییم: یک جواب از اینکه آن است که روی [۱۳۲- ر] شریفترین اعضاست، برای آن که حواس بر اوست و نظر با اوست، و عرفان و تمییز «۸» با او باشد چون روی که شریفترین اعضاست مبذول و مسلم باشد، دگر اعضا ممنوع نبود. جوابی دیگر آن است که: «وجه» کنایت است و عبارت از همه اندام، چنان که گفت: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۹». ... المعنى ألما هو. و قوله: ----- (۱). مج: آورد. (۲). همه نسخه بدلها: دلیلی. (۳). همه نسخه بدلها معنی. (۴). آج، لب، فق، مر: جهودان. (۵). آج، لب، فق، مر: ترسایان. (۶). مب اینکه. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]. (۸). همه نسخه بدلها: تمیز. (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. صفحه: ۱۱۸ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى «۱»، ای ابتغاء ربّه بمعنی ثواب ربّه. وجهی دگر آن است که: سجده که سر عبادت و غایت شکر است، به روی باشد، برای آن وجه را تخصیص کرد، و زید بن عمرو بن نفیل گوید در اینکه معنی «۲»: و اسلمت وجهی لمن اسلمت

له الارض تحمل صخرًا ثقلاً «۳» و اسلمت وجهی لمن اسلمت

له المزن تحمل عذبا زلالاً «۴» و اسلام، تن بدادن باشد، يقال: اسلمت لكذا «۵». و اسلام، بسپاردن و تسلیم کردن باشد، يقال: اسلمت اليه كذا، و اسلام، سلم دادن باشد، يقال: اسلمت في كذا، و آن که اسلام عرفی است که مسلمانی باشد از قسمت اول بود که معنی او انقیاد باشد. قوله: وَ هُوَ مُحْسِنٌ «واو» حال راست، و بیشتر از پس او مبتدا و خبر آید، چنان که: جاءني زيد و هو راكب، و نیز فعل

و فاعل آید چنان که: ضربت زیدا و قد جزده من ثیابه، و او در عمل نکوکار باشد. و گفته‌اند: مراد آن است که: و هو مخلص فی عمله. فَلَهُ أَجْرُهُ «فا» برای جواب شرط آمد، برای آن که هر گاه که در جواب شرط مبتدا و خبر افتد «۶» لا بَدَّ باشد از «فا». و اجر و اجرت، مزد عمل باشد. عِنْدَ رَبِّهِ بِنزدیک خدای تعالی، نه به معنی مکان، به معنی اختصاص ثواب به قدیم تعالی و به معنی دوری از فوت «۷» و ضیاع تا بدانند که آنچه بنزدیک او بود ضایع نشود. وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، و حَدَّ خوف و حزن پیش از اینکه برفت، و نیز «۸» «من» لفظی است موخِّد اللفظ مجموع المعنی، برای آن که یک بار کنایت با لفظ بود که: فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ، و یک بار با معنی که: وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ بر جمع، و آیت مثال بسیار دارد در قرآن، منها قوله: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ «۹» وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً «۱۰».

(۱). سوره لیل (۹۲) آیه ۲۰. (۲). آج، لب، مر شعر. (۳). همه نسخه بدلها: مصراع دوم بیت دوم را آورده‌اند. (۴). همه نسخه بدلها: مصراع دوم بیت اول را نقل کرده‌اند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فی کذا. (۶). همه نسخه بدلها: آید. (۷). دب، لب، فق، مب: قوت. (۸). مج، وز رفت که، دیگر نسخه بدلها که. (۹). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۶. (۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۲۵. صفحه ۱۱۹: قوله: وَقَالَتِ الْيَهُودُ، عبد الله عیاس گوید: سبب نزول آیت آن بود که چون ترسایان نجران بنزدیک رسول آمدند، احبار «۱» جهودان مدینه بیامدند و با ایشان مناظره کردند. مردی نام او رافع بن حرمه ایشان را گفت: ما انتم علی شیء، شما بر هیچ نه‌اید «۲»، و انکار کرد عیسی را و نبوت «۳» و کتاب او را. و یکی از ترسایان نجران گفت: بل شما که جهودانید بر هیچ نه‌اید، و انکار کرد نبوت موسی را و کتاب او را. خدای تعالی اینکه معنی از ایشان باز گفت و حکایت کرد: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى [پ ۱۳۲-] لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ، و اینکه آیت مقوی قول آن کس است که گفت در آیت مقدم که: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى. هر یکی از ایشان تزکیت دین خود کردند و تقویت قول خود، جهودان گفتند: لا دین الا اليهودیة و لا یدخل الجنة الا من كان هودا، و ترسایان در حق خود هم اینکه دعوی بکردند. و در آثار می آید که: چون سفیان ثوری اینکه آیت خواندی، گفتی: صدقوا و الله، هر دو گروه راست گفتند. وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ، «واو» حال راست، یعنی اینکه قول می گویند در حالی که هر یکی از ایشان کتاب خود می خوانند «۴»، هم آن نهاد دارد که آیت اول «من لف الخیرین لفا و الزمی بهما رمیا، ای و کل واحد من الفریقین یتلوا کتابه. و تفصیل آن که جهودان کتاب خود می خوانند «۵»، و آن توریت است، و در توریت حدیث عیسی است و نبوت او، و بشارت به او. و ترسایان کتاب خود می خوانند، و آن انجیل است، و در او حدیث موسی است و صحت نبوت او، آنگاه هر دو در هم پیچید «۶» و به یک جا بگفت برای آن که بر سامع ملتبس نخواهد شدن، و ایشان کتاب می خوانند و می دانند که هر دو حق است و صدق است و کلام خداست. (۱) ----- همه نسخه

بدلها و. (۲). وز، آج، فق، نه. [.....] (۳). مج، دب، وز، آج، لب، فق، مب، مر: می خواند، دب: بخواند و. (۵). همه نسخه بدلها: می خوانند. (۶). همه نسخه بدلها: بیخت. صفحه ۱۲۰: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ، بعضی مفسران «۱» گفتند: مراد پدران ایشانند که از پیش ایشان بودند، پیغمبران خود را همچنین گفتند. مقاتل گفت: مراد مشرکان عربند که محمد را همین گفتند که: تو بر چیزی نه‌ای. ابن جریج گفت: عطا را پرسیدند «۲» که اینان که‌اند! گفت: امم انبیاء سالفه «۳»، چون: نوح و لوط و هود و صالح و شعیب - علیهم السلام - هر امتی پیغمبر خود را تکذیب کردند، و گفتند: تو بر چیزی نه‌ای، فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. آنگاه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت «۴»: هر یکی از ایشان در حق خود بر وفق رأی خود تصویب قول خود و تخطئه مذهب خصم می کند، و هر یکی در قول خود مدعی است، و از میان دو مدعی حاکمی باید خدای - جل جلاله - که احکم الحاکمین است، فردای قیامت میان ایشان حکم بکند در آنچه ایشان در آن خلاف می کنند. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ - الْآيَةُ، سبب نزول آیت آن بود در قول قتاده و سدی که: بخت نصیر و قومش برای کشتن یحیی زکریا بیامدند و بنی اسرایل را بکشتند و فرزندان ایشان را به بردگی «۵» بردند و بیت المقدس را خراب کردند. بهری «۶» دگر گفتند: آن

که اینکه کرد مردی بود نام او ططوس بن اسسیسا بیامد و با بنی اسرایل کارزار کرد و بیت المقدس خراب کرد و آن را مزبله ساخت و جیف و سرگین در او بیفگند (۷) و آن همچنان خراب بود، تا چون مسلمانی قوت گرفت مسلمانان آن را عمارت کردند، خدای تعالی به اینکه آیت ایشان را خواست، و به مساجد بیت المقدس خواست، و اضافت با خدای اضافت تخصیص است [۱۳۳-] ر] به تشریفی که حق تعالی مساجد را داده بود بر دگر بقاع. *أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ* «ان» مع الفعل در تأویل مصدر است، و محل- او از اعراب نصب است برای آن که مفعول دوم «منع» است چه «۸» او متعدی باشد به دو ----- (۱).

دب، آج، لب، فق، مب، مر دیگر. (۲). همه نسخه بدلها: پرسیدم. (۳). همه نسخه بدلها: امم الانبیاء السالفه. (۴). مب که. (۵). دب: برده. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بعضی. (۷). مب: بینداخت. (۸). دب، آج، لب، مر: چو، فق: چون. صفحه: ۱۲۱ مفعول، یقال: منعته کذا، تقدیر چنین است که: منع مساجد الله «۱» الذکر فیها، [و روا بود که: «مساجد الله» من الطرف المتسع فیه باشد، اعنی ظرفی به جای مفعول به نهاده، چه «۲» منع بر حقیقت تعلق به ذاکر دارد و به ذکر، و تقدیر چنین است: و من اظلم ممن منع الذاکرین من ذکر الله فی المساجد- و مثالهای ظرف متسع رفته است در اینکه کتاب چند جای «۳»، گفت: کیست در همه جهان که ظالمتر و ستمکارتر بود از آن کس که منع کند بندگان خدای را که در مساجد و خانه‌های «۴» خدا «۵» ذکر او کنند و سعی کنند «۶» در خراب و بیرانی «۷» آن، و اصل «سعی» به شتاب رفتن باشد، یقال: سعی فی کذا و سعی الی کذا اذا اسرع فیه، و از اینکه جاست السعی بین الصیفا و المروء، که آن جا هروله‌ای باشد بین المیلین در موضعی معلوم، آنکه شایع شد تا «۸» تعاطی و اشتغال به هر کار آن را سعی خوانند. *أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ*، ایشان آنانند که نباشد ایشان را که در آن جا شوند الا خایف و ترسناک. عبد الله عباس گفت: پس از آن که خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، هیچ جهود و ترسا در بیت المقدس نشد الا خایف و ترسان و متکرر. بهری دیگر از مفسران گفتند: اینکه لفظ خبر است و معنی نهی «۹»، چنان است که حق تعالی گفت که: ما کان لهم *أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ*، چنان که گفت: و ما کان لكم *أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكُحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَيِّدًا* «۱۰» لهم فی الدنيا *خِزْيٌ* «خزی» هوان و هلاک بود. قتاده گفت: خزی حربی قتل بود، و خزی ذمی جزیت، عبد الله بن عباس و مقاتل و کلبی گفتند: خزی اینکه قوم آن بود در دنیا که مسلمانان شهرهای ایشان بستند و بگشادند از عموریّه و -----

----- (۱). وز بعد. (۲). دب: چون، لب، فق، مر: چو. [.....] (۳). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۴). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر روند. (۶). اساس: کنند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). فق: ویرانی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر در. (۹). مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نهی است، مب: نفی است. (۱۰). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳. (۱۱). مب: قوله تعالی. صفحه: ۱۲۲ قسطنطیه و همچنان سبی و غارت کردند. ابو هریره «۱» روایت کند که رسول «۲»- علیه السلام- گفت: قیامت بر نخیزد تا مدینه هرقل- یعنی روم- نگشایند و مؤذنان در او بانگ نماز نکنند، و آن مالهای جمع کرده به سپرها «۳» قسمت نکنند، تا چندان غنیمت یابند که کس «۴» چنان دیده نبود «۵» ایشان در اینکه باشند خبر آید «۶» که دجال بیرون آمد و خانه‌های «۷» شما بگرفت. ایشان بشتابند و با دجال قتال کنند. عطا و عبد الرحمن «۸» زید گفتند: اینکه آیت در شأن مشرکان مکه آمد که رسول- علیه السلام- را منع کردند از مسجد الحرام، چنان که گفت: *هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ* «۹» لهم فی الدنيا *خِزْيٌ* ایشان را [۱۳۳- پ] باشد در دنیا «۱۵» قتل و سبی و ذل و هوان، و ایشان را در آخرت عذابی عظیم و بزرگ بود در دوزخ. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۰]

[اشاره]



وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجِهَ اللَّهُ إِلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ سُبْحَانَهِ بَلْ لَهْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهٗ قَانُتُونَ (۱۱۶) يَدْعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعَدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰)

### [ترجمه]

خدای «۱۶» راست مشرق و مغرب «۱۷» هر کجا روی فراز کنی آن جاست روی خدای که خدا بسیار عطا و دانا است. -----  
 ----- (۱). معج، وز نیز. (۲). همه نسخه بدلها. پیغمبر. (۳). دب، فق: پسرها. (۴). معج، وز، مر: کسی.  
 (۵). همه نسخه بدلها: دیده نیست. [.....] (۶). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: خبر آرند، مر: خبر دهند. (۷). اساس: خانها/ خانه‌ها.  
 (۸). همه نسخه بدلها: عبد الرحمن بن زید. (۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۱۰). همه نسخه بدلها: خراب. (۱۱). لب، فق، مب: باذان.  
 (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: چنان که. (۱۳). معج، وز، لب، فق، مب، مر: نیاید. (۱۴). همه نسخه بدلها: تا. (۱۵). همه نسخه بدلها،  
 بجز دب خزی. (۱۶). وز: و مر خدای. (۱۷). وز، آج، لب، فق: آن جا که آفتاب بر آید و آن جا که فرو شود. صفحه: ۱۲۳ و گفتند  
 بگرفت خدای فرزندان، منزّه است او، بل او راست آنچه در آسمان و زمین است، همه او را فرمانبردارند. آفریننده آسمانها و زمین  
 است چون قضا کند کاری، گوید او را: بیاش، بیاشد. و گفتند آنان که ندانستند، چرا سخن نگویید «۱» خدای یا نیاید به ما آیتی،  
 همچنین «۲» گفتند آنان که پیش از ایشان «۳» بودند مانند گفتار ایشان، مانده شد دل‌های ایشان، پیدا کردیم حجتها برای گروهی که  
 دانند. ما فرستادیم تو را بدرستی مژده دهنده «۴» و ترساننده، و نپرسند تو را از اهل دوزخ. و خشنود نشوند از تو جهودان و نه  
 ترسایان تا پسروی «۵» کنی دین ایشان را بگو که راه خداست که او راه راست است و اگر پسروی کنی هواهای ایشان «۶» از پس آن  
 که به تو آمد از علم نباشد تو را از خدای یاری و نه یآوری «۷». قوله: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مفسّران خلاف کردند در سبب  
 نزول «۸» آیت، عبد الله عباس گفت: جماعتی از صحابه رسول - علیه السلام - به سفری شدند پیش از آن که قبله «۹» بیت المقدس به  
 کعبه گردانیدند، در بیابانی حاضر آمدند، ابری و تاریکی بر آمد و قبله نتوانستند شناخت «۱۰»، تحزّی کردند و هر کسی به جانبی  
 که ظنّش ----- (۱). معج، وز، آج، لب، فق باما. (۲). معج، وز، آج، لب، فق: چنین. [.....]  
 (۳). معج، وز: پیش ایشان، آج، لب، فق: از پیش ایشان. (۴). معج، وز، آج، لب، فق: بشارت دهنده. (۵). فق: پیروی. (۶). معج، وز،  
 آج، لب، فق را. (۷). معج، وز، آج، لب، فق، مر اینکه شش آیت است. (۸). مر اینکه. (۹). همه نسخه بدلها از. (۱۰). همه نسخه  
 بدلها: شناختن. صفحه: ۱۲۴ بود نماز کرد «۱». چون روشن شد و آفتاب بر آمد، بهری «۲» به جانب مشرق نماز کرده بودند و  
 بهری «۳» به جانب مغرب، بدانستند که نیک نکرده‌اند، و بیامدند و رسول را - علیه السلام - از آن خبر دادند. خدای تعالی اینکه  
 آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت به روایتی دگر که: ما با پیغمبر - علیه السلام - به سفری بودیم، در شبی تاریک به منزلی فرود  
 آمدیم، هر کسی از ما می‌رفت و سنگی چند می‌نهاد و مسجدی می‌ساخت، و روی با جانبی «۴» می‌کرد که گمانش بود. چون روز  
 روشن شد، روی به جهات مختلف کرده بودند، گفتند: یا رسول الله؟ حکم اینکه چیست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد الله  
 عمر گفت: آیت در حق مسافران آمد که بر راحله نماز نوافل کنند چنان که شتر می‌رود و روی فرا کرده بود روا بود چون روی به  
 تکبیر احرام به قبله کرده باشد «۵» اگر قبله شناسد «۶». عکرمه گفت: آیت در تحویل قبله آمد. چون خدای تعالی قبله بگردانید،  
 جهودان طعنه زدند و عیب کردند مسلمانان را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که: مشرق و مغرب او راست. و مشرق،  
 موضع شروق باشد، و شروق بر آمدن آفتاب بود [۱۳۴- ر]. و مغرب، موضع غروب باشد و آن «۷» فرو شدن آفتاب بود. و اشراق،

تافتن روشنایی باشد» (۸). می‌گوید مشرق و مغرب خدای راست. فَأَيْنَمَا تُولَّوْا، معنی آن است که: وجوهکم، و لکن مفعول به بیفنگند برای دلالت کلام بر او، و هر کجا روی فراز کنی. فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ عطا و قتاده گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون نجاشی فرمان یافت، جبریل آمد و گفت: خدای می‌فرماید که بر برادران نجاشی نماز کنید، و نجاشی روی به بیت المقدس کردی. گفتند: ما چگونه بر کسی نماز کنیم که روی به قبله ما نکرده! خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مر: کردند. (۲)، ۳. همه نسخه بدلها: بعضی. (۴). اساس: جای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: باشند. (۶). همه نسخه بدلها: شناسند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. [.....] (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: بود. صفحه: ۱۲۵ مجاهد و حسن و ضحاک گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت آمد که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴿۱﴾ وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ، خلقا او ملکا و ملکا، مشرق و مغرب خدای راست به ملک و ملک برای [آن که] ﴿۳﴾ خلق و آفریده اوست. بدان که، هر کجا در قرآن ذکر «وجه» است مضاف با خدای تعالی ﴿۴﴾ تأویل او در اینکه آیت و جز اینکه آیت آن باشد که: چون وجوه و معانی ﴿۵﴾ وجه در کلام عرب گفته شود، هر جایگاهی آنچه لایق و محتمل باشد بر آن حمل می‌باید کردن. بدان که، «وجه» در کلام عرب بر وجوه و معانی مختلف آمد ﴿۶﴾: یکی از آن وجه الانسان و غیره، روی آدمی و جز او که حواس بر اوست از چشم و گوش و دهن و بینی، و وجه الشیء أوله و صدره باشد، کما قال تعالی: آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ ﴿۷﴾ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ ﴿۸﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُجُوهَ اللَّهِ ﴿۱۰﴾، و كَقَوْلِهِ: وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ ﴿۱۱﴾ إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ ﴿۱۲﴾ فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ، ای فتمَّ الله، خدای آن جاست نه به معنی حضور به مکان، و لکن به ﴿۵﴾ علم و تدبیر. و همچنین قوله: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ... ﴿۶﴾، یعنی ألأ هو، و قوله: وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ﴿۷﴾ وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرٌ ﴿۱۱﴾، وَ وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرٌ ﴿۲﴾، وَ وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرٌ ﴿۳﴾، وَ وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ﴿۴﴾، مراد به اینکه وجوه در اینکه مواضع همه اصحاب و جوهند، برای آن که آنچه با وجوه اضافه کرد جز با جمله ﴿۵﴾ مضاف نتواند بود ﴿۶﴾. اما در اینکه آیت ﴿۷﴾ چند وجه گفته‌اند، یکی آن که: فتمَّ الله، و «وجه» ﴿۸﴾ صلت باشد، و اینکه قول کلبی و قتیبی است و جز ایشان. وجهی دگر آن است که: معنی جهت بود، و معنی آن بود که: فتمَّ جهة الله، ای جهة قبلته، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. و اضافه قبله با او اضافه تخصیص است، کبیت الله و ناقه الله، و اینکه قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است. و گفته‌اند، مراد آن است که: فتمَّ رضا الله، که «وجه» به معنی رضا آمده است فی قوله: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿۹﴾، ای ابتغاء رضائه ﴿۱۰﴾ و قوله: وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ﴿۱۱﴾. إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ کلبی گفت: واسع المغفرة، فراخ مغفرت است. ابو عبیده گفت: الواسع، الغنی، معنی آن باشد که واسع العطاء، گفت بیانش قوله: لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ ﴿۱۲﴾ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ﴿۱۳﴾. و گفته‌اند: واسع عالمی باشد که یسع علمه کل شیء، و بیانش ﴿۱۴﴾: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴿۱۵﴾ فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ﴿۹﴾. سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶. (۱۴). مب قوله تعالی. تصحیح شد. (۱۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹. (۱۲). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶. (۱۴). مب قوله تعالی. (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۱۶). ساس: در حاشیه یکی. صفحه: ۱۲۸ نمای بر جای پاکیزه تا نماز کنم. گفت: طهر قلبک و صل حيث شئت، دل پاک کن و هر جا که خواهی نماز کن. که وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، در جهودان آمد که گفتند: عزیز پسر خداست، و در ترسایان که گفتند: مسیح پسر خداست، و در مشرکان عرب که گفتند: فریشتگان دختران خداوند ﴿۱﴾. حق تعالی از ﴿۲﴾ ایشان حکایت کرد که: ایشان گفتند خدای فرزندی گرفت. و «ولد» لفظ جنس است، صالح بود یکی را و جماعتی را، از اینکه جا گویند: فلان من ولد فلان، فلان از فرزندان فلان است [۱۳۵-]. آنچه رد کرد بر ایشان و جواب داد که: که سبحانه، منزّه است او از آن که فرزند گیرد، که بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، بل او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و آن را که ملک آسمان و زمین ﴿۳﴾ او را باشد، چه حاجت بود او را به آن که فرزند گیرد؟ چون همه بنده او باشند و در ملک و ملک او باشند. که كُلُّ لَهُ قَانُتُونَ، در معنی «کل» خلاف کردند در آیت. بهری ﴿۴﴾ گفتند: مراد آن است که همه از آنان که شما ایشان را فرزند خواندید از عیسی و عزیز

و فریشتگان، همه خدای را قانت و مطیعند، و اینکه قول مقاتل و یمان است. بهری «۵» دگر گفتند: مراد اهل طاعت خداوند، یعنی مطیعان خدای قانتند و مطیع، و آنان را که عاصی و کافرند در شمار نیاورد و گفت: به ایشان اعتبار نیست، و اینکه قول عبد الله عیاس است و اختیار فراء. بهری «۶» دگر گفتند: مراد جمله بندگان خداوند، مؤمن و کافر و مطیع و عاصی. آنگه در کافر دو طریق گفتند، یکی آن که: اگر چه ایشان مطیع و خاضع نیند «۷» خدای «۸» را، و لکن سایه ایشان «۹» خدای را سجده می کند فی قوله: ---

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: حق تعالی اند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتار ایشان از. (۳). همه نسخه بدلها: آسمانها و زمینها. (۴)، ۵، ۶. همه نسخه بدلها: بعضی. (۷). همه نسخه بدلها: نه اند. [.....]. (۸). مب: مر خدای. (۹). همه نسخه بدلها بجز مب مر. صفحه: ۱۲۹ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ «۱»، و قوله: يَتَفَتَّؤُوا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سِجْدًا لِلّٰهِ «۲» وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ «۵». در معنی «قانت» خلاف کردند. مجاهد و عطا و سدی گفتند: قنوت طاعت باشد، و قانت مطیع باشد، دلیلش قوله: وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ «۶». عکرمه و یمان و مقاتل گفتند: مقزون بالعبودية، قانت آن باشد که به بندگی اقرار دهد. ابن کيسان گفت: قائمون بالشهادة، ایستاده اند به گواهی دادن به خداوندی او. و اصل «قنوت»، قیام باشد، بیانش قول رسول - علیه السلام - چون از او پرسیدند که کدام نماز فاضلتر بود! گفت: طول القنوت، هر چه قیامش درازتر باشد، و گفته اند: مصلون، نماز کنندگان «۷» اند، بیانش: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ «۸» وَ قَوْمِيَا لِلّٰهِ قَانِتِينَ «۹». بدیع السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ای مبدعها و منشئها «۱۰»، فعل است به معنی مفعول، آفریدگار آسمانها و زمینهاست بر سیل ابتداء و ابتداء، بی آن که کسی رسمی زد و مثالی نهاد. و بدیعی و بدیعی یکی باشد و بدأ و بدع و ابتداء و ابتداء، و اینکه از باب ابدال بود، چون مدح و مده. وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا، «قضی» در قرآن بر وجوه است: به معنی خلق آمد فی قوله: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمٍ «۱۱» وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ «۱» وَ اللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ «۲» وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ «۳» فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ «۴» فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ «۵» فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، «اینکه عبارتی باشد از سرعت وجود و نفی امتناع آن عند ارادت خدای - عز و جل - آن را بی تعدّر و تعسر نه آن که آن جا قولی باشد یا امری، برای آن که قول با معدوم، و امر معدوم را در حکمت نکو نباشد، اینکه بر سیل تشبیه «۹» است به معنی «۱۰» چنان که یکی از ما که چیزی خواهد که بباشد، طریق آن است که گوید: «کن» تا بباشد، و در حق خدای تعالی قول و امر بر اینکه تشبیه باشد، همچنان که در حق آسمان و زمین گفت: فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۱۱». اهل اشارت گفتند: چنانستی که گفت کار من به خلاف کار تو است، چنان که من به خلاف توام «۱۲». چون خواهی که «۱۳» کاری کنی تو را آلت باید و ساز و عدت و وقت و مهلت باید «۱۴»، چون چیزی خواهم بیش از آن وقت نرود که گوینده گوید: ----- (۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳. [.....]. (۲). سوره مؤمن، (۴۰) آیه ۲۰. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. (۵)، ۷. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵. (۶). مر که. (۸). اساس: ندارد، با توجه به معنی و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: تشبیه. (۱۰). همه نسخه بدلها: یعنی. (۱۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز معن تو. (۱۳). همه نسخه بدلها تا. (۱۴). معن، وز، دب، آج، لب، فق، من، مر و من. صفحه: ۱۳۱ «کن»، «کاف» به «نون» نارسیده هژده «۱» هزار عالم آفریده باشم، و شاعر در اینکه باب گوید: لا تخضعن لمملوك علی طمع

فان ذاك مضر منك بالدين و استرزق الله مما في خزائنه

فان ذلك بين الكاف و النون و قال الدين لا يعلمون، گفتند آنان که ندانند. عبد الله عیاس گفت: جهودانند. مجاهد گفت: ترسایانند. قتاده گفت: مشرکانند در عرب «۲». لولا - کلمه تخصیض است، المعنی هلا، چرا. يَكَلِّمُنَا اللّٰهُ، ای عیانا، چرا خدای با ما

سخن نگوید معاینه بی حجاب که تو رسول او بی! او تأتینا آیه، یا آیتی به ما آید، یعنی علامتی و دلالتی که دلیل صدق تو کند. آنکه حق تعالی رد کرد بر ایشان و گفت: كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ، گفت: چنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند از کافران امتان گذشته. تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ، دلهاشان به هم می ماند در کفر و قسوت. قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ، ما آیات و بینات مفصل و مبین کردیم برای آنان که «۳» دانند، و «یقین» ضد شک بود، يقال: أيقن إيقانا و تيقن تيقنا، و الاسم اليقين، و «یقین» علمی باشد «۴» پس از شک «۵» برای آن خدای را- جل جلاله- متیقن نخوانند. حق تعالی چون حکایت اقوال فاسد ایشان بکرد، و تحکم و تعنت ایشان باز گفت، عقیب «۶» آن بیان صحت رسالت رسول کرد- علیه السلام- فی قوله: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ، ما فرستادیم تو را بحق [۱۳۶- ر] و «حق» اینکه جا صدق است، چنان که فلاں محق فی دعواه، ای صادق، فلاں محق است در اینکه دعوی، یعنی راستیگراست «۷»، و شاید که مراد به «حق» قرآن و شرع باشد، یعنی ما فرستادیم تو را به کتابی و دینی حق «۸» درست. -----

----- (۱). مر: هیژده. (۲). همه نسخه بدلها: مشرکان عرب اند. [.....] (۳). دب، آج، لب، فق، مب به یقین، معج، وز، مر یقین. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). همه نسخه بدلها حاصل آید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب: عقب. (۷). آج، لب، مر: راستگو است، دب، مب: راست می گوید. (۸). معج و. صفحه: ۱۳۲ مقاتل گفت: ما ارسلناک عبثا بغیر «۱» شیء بل بالحق، ما تو را به بازی نفرستادیم، بیانش قوله تعالی: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ «۲» وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا «۳» يَل كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ «۴» وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ «۵». بَشِيرًا، ای مبشر، فعيل به معنی مفعول، یعنی بشارت دهنده اولیا را و دوستان مرا به ثواب دایم. و «بشارت» هر خبری «۶» باشد متضمن سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود، و حقیقت او در خیر باشد، و در شر و عذاب بر مجاز بود برای عرف را من «۷» قوله: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۸». وَ نَذِيرًا، ای منذرا، فعيل باشد به معنی مفعول، ترساننده دشمنان را «۹» به عقاب. و نصب هر دو بر حال بود از مفعول. وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ، عبد الله عباس گفت: سبب نزول «۱۰» آیت آن بود که یک روز رسول- علیه السلام- گفت: لیت شعری ما فعل الله بالكفار الذين ماتوا، کاشکی «۱۱» من بدانستمی که خدای تعالی با آن کافران گذشته چه کرد، خدای اینکه آیت فرستاد. مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- گفت: لو انزل الله بأسه باليهود لآمنوا، اگر خدای تعالی عذاب فرستادی جهودان را ایمان آوردندی اینکه آیت آمد. نافع و يعقوب و شيبه و اعرج به جزم خواندند «۱۲»: «و لا تسئل» على النهي «۱۳»، مپرس. و باقی قرءاء به رفع خواندند «۱۴» على النفی [من بناء ما لم يسم فاعله] «۱۵»، تو را نپرسند. و عبد الله مسعود «و لن تسئل» «۱۶» خواند، نخواهند پرسیدن تو را. -----

(۱). همه نسخه بدلها: لغیر. (۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۵. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷. (۴). سوره ق (۵۰) آیه ۵. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱. (۶). معج، وز: هر چیزی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۷). همه نسخه بدلها نحو. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۳۴، و سوره انشقاق (۸۴) آیه ۲۴. [.....] (۹). همه نسخه بدلها: مرا. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب اینکه. (۱۱). همه نسخه بدلها تا. (۱۲)، ۱۴. همه نسخه بدلها: خوانند. (۱۳). معج، وز، آج، لب، فق، مر: عن النهي. (۱۵). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسئلوا. صفحه: ۱۳۳ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ، از اهل دوزخ، و «جحیم» فعيل باشد به معنی مفعول من جحمة النار و جحمةاى معظمها و جحمت النار، آتش بر افروختم «۱»، و «جحیم» به کثرت استعمال چون اسمی علم شده است دوزخ را، و بهری «۲» دگر از مفسران گفتند: جحیم از جمله نامهای درکات است، چون «لظى» و «سقر» و «هاویه»- نعوذ بالله منها. وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَمَّا النَّصَارَى، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان مدینه و ترسیان نجران امید می داشتند که رسول- علیه السلام- موافقت ایشان کند در قبله. چون خدای تعالی قبله بگردانید، و فرمود که روی به کعبه کن، آیس «۳» شدند و آن اظهار موذت «۴» که می کردند نیز نکردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. بعضی دگر از مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد! اگر تو با ما هدنه‌ای و صلحی کنی «۵» و با ما بسازی «۶»، ما به تو ایمان آریم. رسول- علیه السلام- حرصا على ایمانهم [۱۳۶- پ] با ایشان مدارا و مقاربتی می کرد، خدای تعالی

اینکه آیت فرستاد، و معنی آن که اگر بسیاری مساعده کنی با ایشان از تو راضی نشوند تا متابعت ملت و دین ایشان نکنی. ابو العیناء به حاضر جوابی معروف بود، یک روز در نزدیک «۷» متوکّل شد. متوکّل او را گفت: چه گویی در این مکرم و عباس بن رستم! گفت: هما الخمر و المیسر، وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا «۸». گفت: شنیدم که با ایشان دوستی می کنی! گفت: ابْتَعْتُ الصَّلَاةَ بِالْهُدَى وَ الْعِزَابَ بِالْمَغْفِرَةِ «۹». گفت: سعد بن عبد الملک «۱۰» بر تو می خندد! گفت: اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا يَضْحَكُوْنَ «۱۱»، گفت: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر افروختیم. (۲). همه نسخه بدلهای: بعضی. (۳). مر: مأیوس. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: موذتی. (۵). کنی / کنید. (۶). بسازی / بسازید. (۷). آج، لب، فق، مر: بنزدیک. [.....]. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۵. (۱۰). همه نسخه بدلهای: سعید بن عبد الملک. (۱۱). سوره مطفّین (۸۳) آیه ۲۹. صفحه: ۱۳۴ ابراهیم بن نوح النّصرانی بر تو خشم می گیرد! گفت: وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ «۱»، گفت: پیش از آن که تو حاضر آمدی حدیث تو می رفت، همه حاضران غیبت تو کردند «۲» و سخن تو گفتند «۳» مگر من، گفت: اذا رضيت عني كرام عشيرتي

فلا زال غضبانا على لثامها زجاج گفت: «ملّة» مشتق است از «ملّة» و آن «۴» خاکستر گرم بود که خمیر در میان آن کنند تا پخته شود چنان که بتدریج آن ملّة خمیر را پخته می گرداند تا به حدّ آن رساند «۵» که بتوان خوردن «۶»، ملّة نیز بتدریج کار خداوندش به آن جا می رساند «۷» که به دنیا منتفع «۸» شود، و به آخرت از عذاب خلاص یابد، و اشتقاق هر دو روا بود که از «ملل» و «ملال» باشد، برای آن که بر هر دو صبر باید کرد «۹»، و صبر ملال آرد «۱۰». قُلْ اِنَّ هُدَىٰ اللّٰهِ هُوَ الْهُدَىٰ، هدای اول دین است، یعنی دین الله الذی «۱۱» هو الاسلام، دین خدای که اسلام است. هُوَ الْهُدَىٰ، راه حق و راه راست آن است که طریق نجات باشد، یعنی متابعت رای و دین یهود و نصاری نباید کرد «۱۲»، و متابعت دین خدا باید کردن که مسلمانی است و ره «۱۳» نجات آن است. وَ لَنْ اَتَّبِعَ، خطاب با اوست «۱۴» علیه السّلام - و مراد امت. گفت: و اگر چنان که متابعت رای و هوا و مراد ایشان کنی پس از آن که علم به تو آمد از نبوت و قرآن و ادله و بیان و دین اسلام، ما لك من الله من ولي ولا نصير، آنکه «۱۵» کس نباشد که تو را با پناه گیرد از خدا و یار و یاور تو باشد. «من» اول تعلق دارد به محذوفی، تقدیره «۱۶»: مالك ولي ولا نصير يحميك و يمنعك من الله، و مثله قول الشّاعر:

نی لكل امرئ من جاره جار ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می کردند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گفتند. (۴). همه نسخه بدلهای: ملّة. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رسد. (۶). مج، وز همچنین، دیگر نسخه بدلهای: همچنان که. (۷). دب، آج، لب، مب: می سازند، فق، مر: می رسد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: منقطع. (۹). همه نسخه بدلهای: باید کردن. (۱۰). مر: بود. [.....]. (۱۱). همه نسخه بدلهای: ندارد. (۱۲). همه نسخه بدلهای: نباید کردن. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که ره، مر: که راه. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با رسول است. (۱۵). همه نسخه بدلهای: پس. (۱۶). همه نسخه بدلهای: تقدیر چنین است. صفحه: ۱۳۵ ای مجیر یجیره و یحمیه من جاره السّوء، و «من» دوم زیادت است برای تأکید نفی آورد «۱».

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۴]

[اشاره]

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ نَفْسًا شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳) وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

### [ترجمه]

آنان که دادیم «۲» ایشان را کتاب می‌خوانند آن را حق خواندنش، ایشان ایمان دارند به آن، و هر که کفر آرد به آن ایشان زیانکارانند. ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من آن که کردم بر شما، و آن که فضل دادم شما را بر جهانیان. و بترسید از روزی که کفایت نکند کسی از کسی «۳» چیزی و نپذیرند از او فدا «۴» و سود ندارد او را شفاعتی، و نه ایشان را یاری دهند. چون بیازمود ابراهیم را خدایش به سخنهایی تمام کرد «۵» آن را، گفت: من خواهم کردن تو را برای مردم «۶» امام، گفت: از فرزندان من، گفت: نرسد عهد «۷» من به ستمکاران «۸». مفسران خلاف کردند در آن که آنان که اند که خدای به ایشان داد کتاب «۹»، و ایشان «۱۰» کتاب خوانند حق خواندنش «۱۱»! عبد الله عباس گفت: مراد اهل سفینه‌اند که با جعفر ابو طالب آمدند، و ایشان چهل مرد بودند: سی و دو از «۱۲» حبشه «۱۳»، و هشت از

مخ: دادیم ما، وز، آج، لب، فق: ما دادیم. (۳). مخ: تنی از تنی. (۴). مخ: وز: فدای، آج، لب، فق: قراری. (۵). مخ: وز، آج، لب، فق: گرداند. (۶). مخ: وز، آج، لب، فق: مردمان. (۷). مخ: وز، آج، لب، فق: و وصایت. (۸). همه نسخه بدلها اینکه چهار آیت است. [.....] (۹). همه نسخه بدلها، بجز م، مر: خدای کتاب به ایشان داد. (۱۰). همه نسخه بدلها را اهل. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز لب، مر: حق خواندن. (۱۲). آج، لب، م، آن. (۱۳). دب، م، بودند. صفحه: ۱۳۶ جمله راهبان شام، بحیرا و دیگران. ضحاک گفت: مراد «۱» جهودانند، یعنی آنان که از جهودان بر رسول - علیه السلام - ایمان آوردند از عبد الله سلام و سعد عمرو «۲» و تمام بن یهودا و اسد و اسید - پسران کعب - و عبد الله صوری. قتاده و عکرمة گفتند: مراد اصحاب رسول‌اند. بهری «۳» دگر گفتند: مراد جمله مؤمنانند. و بر قول اول مراد به «کتاب» انجیل باشد، و بر قول دوم مراد توریت، و بر قول سیم «۴» و چهارم مراد قرآن باشد. يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، بهری «۵» مفسران گفتند: مراد به حَقَّ تِلَاوَتِهِ آن است که ایشان آنچه می‌خوانند به ترتیل می‌خوانند با خشوع و خضوع و صفای اعتقاد، چنان که حق تعالی گفت: الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ «۶» - الایة. کلبی گفت، مراد آن است که: یصفونه حق و وصفه فلا - یکتمون منه شیئا، یعنی که در اینکه کتابها که می‌خوانند وصف «۷» و نعت محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چنان که هست می‌گویند «۸»، هیچ پنهان نمی‌کنند. و عبد الله مسعود گفت: یحلونه حلالا و یحرمونه حراما «۹» فلا یحرفونه، حلالش حلال می‌دارند و حرامش حرام می‌دارند و هیچ بنمی‌گردانند از آن که هست. حسن گفت: بر محکمش کار کنند، و به متشابهاش ایمان آرند «۱۰» و علم آن رها کنند تا آن کس گوید که داند. مجاهد گفت: یَتَّبِعُونَ حَقَّ اتِّبَاعِهِ، متابعت او کنند حق متابعت. أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، ایشان آنانند که ایمان دارند به آن، یعنی ایمان حقیقی آن باشد که با او تلاوتی بر اینکه جمله باشد، چنان که در عقب آن آیت گفت: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا «۱۱». (۱). همه نسخه بدلها

مؤمنان. (۲). همه نسخه بدلها: سعید بن عمرو. (۳). همه نسخه بدلها بجز م: و بعضی. (۴). مخ: وز، آج، لب: سه ام. (۵). همه نسخه بدلها: بعضی. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۲. (۷). آج، لب، فق، م: مر: و صفت. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). همه نسخه بدلها کما انزل. [.....] (۱۰). همه نسخه بدلها: دارند. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۷۴. صفحه: ۱۳۷ وَ مَن يَكْفُرْ بِهِ، و هر که به آن کفر آرد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، ایشان آنانند که زیانکارانند برای آن که هر کس که حظ خود از ثواب آخرت به عاجل دنیا بدل کند و به کتاب و رسول خدا کافر شود، اینکه بازرگانی بود با زیان، و خداوندش زیانکار بود. قوله: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ

عَلَيْكُمْ، تا پس دو آیت الی قوله: وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ مکرر است مثل اینکه هر دو آیت از پیش برفت، و آنچه تفسیر و شرح آن است گفته شد، وجهی نبود اعادت آن را جز که سخن باید گفتن بر سؤال سائل. اگر گوید: چرا خدای تعالی تکرار کرد اینکه دو آیت را با آن که یک بار در اینکه سورت بگفت به اتفاق لفظ و معنی اینکه نه چون لغوی باشد! جواب آن است که گوییم: اما آیت اول متضمن است ذکر نعمتهای خدای که بر بنی اسرائیل کرد، و آیت ما «۱» خطاب جهودان و ترسایان عهد رسول است، حق تعالی نعمتهایی [۱۳۷-پ] که با ایشان و با پدران ایشان کرد یادشان داد تا در شکر او بیفزایند و کفران نکنند. و اما آیت دوم متضمن است ذکر وعید را و ترسانیدن از روز قیامت، و آن که او «۲» روزی باشد که کس از کس غنا نکند، و قبول فدیة «۳» نباشد، و شفاعت شافع در حق کفار نافع نباشد، و اینکه هر دو آن است که به تذکیر او مکلف به صلاح نزدیک شود و از فساد دور شود، آنچه اینکه صورت دارد تکرار و تذکار او مکلفان را لطف باشد. یک وجه حسن تکرار اینکه باشد. وجهی دگر آن که: روا بود که مخاطب اینکه آیت جماعتی دگر باشند، چه معلوم است که اینکه هر دو آیت در دو موضع «۴» اینکه سورت به یک وقت فرو نیامد، پس چون مخاطب مختلف بود تکرار نکو بود تا مخاطب بدانند که او مخصوص است در اینکه وقت به اینکه آیت «۵» به ادای واجبات از شکر نعمت و جز آن، و اجتناب مقبحات از ----- (۱). کذا: در اساس، وز، دب، لب، فق، مب، مر، معج: با، اساس در زیر کلمه آورده است: که با آن، آج: کلمه «ما» خط خوردگی پیدا کرده است. (۲). آج، فق، مر: آن. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خطاب. صفحه: ۱۳۸ کفران نعمت و جز آن، اینکه نیز وجهی باشد در حسن تکرار. دگر آن که: درست شده است که الفاظ قرآن بأعیانها لطف و مصلحت به آن متعلق است مثلاً چنان که خدای تعالی گفت: الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۱»، اگر به بدل آن گفتی: هذا القرآن لا شك فيه بیان و دلالة للمؤمنین به معنی همان بودی، و لکن با مراعات فصاحت در اعیان اینکه الفاظ صلاحی شناخت از لطف مکلفان که در دگر الفاظ آن لطف نبود، و اینکه «۲» جمله متبیه است بر آن که در قرآن هر کجا لفظی هست به جای او دیگری نشاید در باب مصلحت، پس جواب سیم «۳» از اینکه سؤال اینکه باشد که: حق تعالی آنچه در تکرار الفاظ شناخت از لطف مکلفان در اقتصار بر یک بار شناخت برای آن تکرار کرد- و الله اعلم. قوله: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، در شاذ ابو الشعثاء «۴» خواند: و اذ ابتلى ابراهيم ربه «۵»، به رفع «ابراهيم» و نصب «ربه» برای آن که ابراهيم فاعل باشد، و نام خدا مفعول باشد. و بر اینکه قراءت، معنی «ابتلى» دعا باشد و سأل، یعنی ابراهيم علم خدای تعالی را امتحان کرد به آن که او را بخواند و دعا کرد، بِكَلِمَاتٍ، ای بدعوات، به دعاهایی. فَأَتَمَّهُنَّ، ای اجابه اليهن «۶»، خدای تمام کرد آن را، یعنی اجابت کرد او را به آن. و قراءت جمله قراء بر عکس اینکه است، به نصب إِبْرَاهِيمَ و رفع رَبُّهُ، چنان که فاعل خدای باشد- جل-جلاله- و مفعول ابراهيم. و معنی «ابتلاء» امتحان و اختبار و آزمایش بود، و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نباشد، بر کسی روا بود که چیزی نداند تا بداند، و لکن چون تکلیف صورت امتحان دارد، حق تعالی او را امتحان و ابتلاء خواند، و مراد به «ابتلاء» در اینکه آیت، امر است، یعنی امر «۷» بکلمات. و در ابراهيم چهار لغت است: «ابراهيم» «۸» به زوال «الف» «۹» از میان «را» و ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. (۲). وز: و آیت. (۳). معج، وز، آج: سهام. (۴). همه نسخه بدلها: ابو الشعثاء جابر بن يزيد. (۵). همه نسخه بدلها بکلمات. (۶). آج: در حاشیه «بهن» آورده است. (۷). همه نسخه بدلها: امره. [.....]. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابراهيم. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به دو الف. صفحه: ۱۳۹ «ها» «۱»، و اثبات «الف» از میان «ها» و «میم»، و اینکه قراءت عبد الله زبیر «۲» است در شاذ، و ابو بکر خواند: «ابراهيم» به اثبات «الف» و زوال «یا»، و زيد بن عمرو گوید: عدت بما عاذبه ابراهيم

اذ قال وجهی لك عان راغم و ابن عامر خواند: «ابراهيم» به دو «الف»، و باقی قراء خواندند: «ابراهيم» به «الف» و «یا»، و هو ابراهيم بن تارخ بن ناخور بن [۱۳۸-ر] ساروع بن ارغو بن عابر، و هو هود النبی - عليه السلام - ابن شالغ بن ارفخشد بن سام بن نوح - عليه

السّلام. و اهل سیر خلاف کرده‌اند در مسکن ابراهیم. بهری گفتند: به سوس «۳» بود از زمین اهواز، و گفته‌اند «۴»: به بابل بود، و گفته‌اند: کوثری «۵»، و گفته‌اند: کسکر «۶». و گفته‌اند: به حرّان بود، و لکن پدرش به زمین بابل «۷» آورد او را، و آن زمین نمود کنعان بود. و علما خلاف کرده‌اند در «کلمات» بر دو قول «۸»: بهری گفتند: کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود گفتن بر سبیل تسبیح و تهلیل در اوقات عبادت. از معاذ روایت کردند که رسول - علیه السّلام - یک روز صحابه را گفت: شما دانی که خدای تعالی چرا ابراهیم را خلیل خود گرفت! گفتند: نه، یا رسول الله؟ گفت: برای آن که او هر بامداد و شبانگاه گفتی: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ «۹». سدی و سعید جبر گفتند: «کلمات» آن بود که او تا بنای خانه می‌کرد، می‌گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ «۱۰»». چون «۱۱» تمام بکرد، ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر ابرهام بی الف میان «را» و «ها». (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد الله عتّیاس و زبیر. (۳). اساس، مج، وز: سوس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شوره. (۴). مر به سوس. (۵). دب، آج، لب، فق، مب و گفته‌اند کوثرکی، مر و گفته‌اند کوشکی. (۶). مج، وز، مر: کسکر. (۷). آج، لب، فق، مب بود. (۸). همه نسخه بدلها: عبارت «دو قول» را ندارد. (۹). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب و لا- حول و لا- قوه الّٰه بالّٰه العلیّ العظیم. (۱۱). فق، مب خانه. صفحه: ۱۴۰ گفت: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - الی قوله: إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۱». عبد الرحمن بن زید گفت: «کلمات» اینکه بود که او را گفت بگو: «لا- اله الّٰه الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت «۲» بیده الخیر، و هو علی کلّ شیء قدیدر، و لا- حول و لا قوه الّٰه بالّٰه «۳» فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ «۴». و آنان که گفتند: از جنس افعال بود خلاف کردند. عبد الله عتّیاس گفت به روایت ابو صالح از او که: آن ده سنّت بود: پنج در سر، و پنج در تن. اما آن پنج که در سر است: مضمضه است، و استنشاق، و مسواک کردن و سبّلت پیراستن، و فرق سر را موی راست کردن کسی «۵» را که همه سر موی دارد. و آن پنج که در تن است: استنجاست به سنگ بعد از آن به آب، و ختنه کردن است، و ناخن گرفتن است، و موی بغل پاک کردن است، و موی زهار پاک کردن. روایتی دگر از عبد الله عتّیاس آن است که: آن کلمات سی خصلت است که خدای در سه آیت به رسول ما فرو فرستاد، ده در سوره الاحزاب: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ «۶» - تا به آخر آیت، و ده در سوره التّوبه فی قوله: التّائِبُونَ الْعَابِدُونَ «۷» - تا به آخر آیت، و ده در سوره المؤمنون، فی قوله: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - الی قوله: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ «۸». قتاده و ربیع گفتند: مناسک حج است: از طواف، و نماز، و سعی میان صفا و مروه، و ذبح، و حلق، و وقوف به عرفات و به مشعر. حسن بصری گفت: «کلمات» آن است که او را ابتلا کرد به ماه و آفتاب و ستاره در بدایت حال که او را نظر فرمود، تا بدانست که ایشان «۹» محدث و مخلوقند، و صلاحیت الهیت ندارند و استحقاق عبادت، و به آتش امتحانش کرد و به ختان «۱۰» او ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷ تا ۱۲۹. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و هو حی لا- یموت. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر العلیّ العظیم. (۴). سوره روم (۳۰) آیه ۱۷. (۵). مج، وز، دب، مر: یکی. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲. (۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ تا ۱۰. (۹). همه نسخه بدلها همه. (۱۰). اساس: در حاشیه آورده «بقران ظ». صفحه: ۱۴۱ بر همه صبر کرد. یمان گفت: محابّت او بود با قوم و مجادله قوم با او فی قوله: وَ حَاجَّه قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِي «۱». أبو روق گفت: آن است که از او حکایت کرد: فَإِنَّهُمْ عِيدُو لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ - الی قوله: إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ «۲». بعضی دیگر گفتند: آن است که او را [پ] امتحان کرد به چیزهایی در نفس و فرزند و مال و دل. مال به مهمان داد، و فرزند به قربان داد، و تن به نیران داد، و دل به خدای رحمان داد لا- جرم چون از همه مجزّد شد، حق تعالی خلیل خود خواند او را «۳». بهری دگر گفتند: شرایع اسلام بود از گفتن: «لا اله الا الله»، و نماز و روزه و زکات و حج و جهاد. مجاهد گفت: کلمات هم اینکه است که در آیت است، من قوله تعالی: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا «۴» - تا به آخر آیت، گفت: من تو را امام مردمان خواهم کردن، و اینکه قول از همه قریبتر است برای آن که هم در آیت است و سخن منقطع نیست، و سیاق آیت بر او دلیل می‌کند. اگر گویند:



چگونه گفت پیغامبر را که من تو را امام خواهم کردن، و درجت پیغامبری «۵» بیش از امامت است، و چون پیغامبر باشد، خود امام باشد! جواب گوئیم: معنی امامت در حق پیغامبر امر به جهاد باشد که همه پیغامبران امام نباشند، از پیغامبران امام آن باشد که مأمور باشد به جهاد. حق تعالی گفت: من تو را با ادای رسالت جهاد خواهم فرمودن. فَأَتَمَّهُنَّ تمام کرد آن را، قتاده گفت: آذاهن، ادا کرد آن را. ربیع گفت: و فی بهن، وفا کرد به آن. ضحاک گفت: قام بهن، قیام کرد به آن، و اینکه اقوال متقارب المعنی است، و سیاق آیت به آن می‌ماند که حق تعالی خلیل خود را امتحان کرد به کلماتی که اقوال در او مختلف است چنان که دیدی. ----- (۱)، ۴. سوره انعام (۶) آیه ۸۰. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۷۷، ۷۸ و ۸۹. (۳). همه نسخه بدلها: -----

حق تعالی او را به خلیل خود گرفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیغامبران. صفحه: ۱۴۲ چون تمام کرد امامت بر سری خلعت قیام به آن و تمام آن ساخت گفت: چون بر سری از تکلیف پیغمبری تو را امتحان کردم وفا کردی تو را به جزای آن بر سری از «۱» پیغامبری امامت دهم تا پیغامبری امام باشی، قالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، گفت: من تو را امام مردمان خواهم کردن. او آرزو کرد «۲» و حاجتی خواست و لابد باید تا مشروط باشد، و شرط در ضمن کلام و ضمیر گوینده باشد از تقدیر اینکه جمله که: و من ذرّیتی ان كانوا صالحين لذلك، بار خدایا از فرزندان من بعضی را امام کن اگر صلاحیت دارند، برای آن که شاید که ابراهیم بر اطلاق دعایی کند که ایمن نباشد که ردش کنند «۳» خصوصاً به محضر قوم که بس مؤذی بود با نفرت از او. و «امام» فعال باشد به معنی مفعول، کالکتاب و الحساب، بمعنی المكتوب و المحسوب، یعنی مقتدای امت بود. و اصل او من أمّه اذا قصده باشد. و «ذَرِيَّةٌ» را وزن فعلیّه باشد، من ذرء اللّٰه الخلق، ای خلقهم، و قول آن کس که گفت: اشتقاق او از ذرّ است «۴» درست نیست. و در شاذ خوانده‌اند: «لا ینال عهدی الظّالمون»، چنان که «ظالم» فاعل باشد، و «عهد» مفعول، برای آن که «نال» و «تلقی» و «اصاب» و «ادرك»، افعالی است که از هر دو طرف که اسناد کنی - اعنی طرفی الفاعل و المفعول معنی بنگردد و یکی باشد، نبینی که اگر گویند: نلت کذا و نالنی کذا معنی یکی باشد، و كذلك اصابنی کذا و اصبت کذا [۱۳۹-] و تلقّانی فلان و تلقّیته، و از اینکه جاست «۵» آن کس که خواند: فَتَلَقَىٰ اٰدَمَ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ «۶»، به نصب «آدم»، و رفع «کلمات»، و اینکه فعلی چند مخصوص‌اند به اینکه حکم دون سایر افعال. در «عهد» خلاف کردند. ابو علی گفت: نبوت است، و اینکه قول سدی است. بهری «۷» دگر گفتند: میثاق است، یعنی عهدی که ظالمی کند با تو بر ظلم وفا مکن. ----- (۱). همه نسخه بدلها تکلیف. [.....] (۲). مع، وز: آرزوی کرد، دب، آج، لب: آرزو می‌کرد. (۳). همه نسخه بدلها: که رد کنند او را. (۴). مب، مر: ذرّه هست. (۵). همه نسخه بدلها قراءت. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۳۷. (۷). همه نسخه بدلها بجز فق: و بعضی، فق: اما بعضی. صفحه: ۱۴۳ مجاهد گفت: مراد به «عهد» امامت است، و اینکه قول صادق و باقر است - علیهما السّلام - و قرینه آیت دلیل صحت اینکه می‌کند برای آن که ابراهیم - علیه السّلام - برای ذرّیت امامت خواست، خدای تعالی نفی عهد کرد لابد باید که معنی عهد امامت بود تا کلام ملائیم باشد، و اما جواب بر وفق سؤال نبود و با کلام حکیم نماند، چو او را از امامت پرسند او به «۱» نبوت یا میثاق جواب دهد. و در آیت دلیل است بر آن که امامت به خدای تعلق دارد چون نبوت لقله: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، ای عجب ابراهیم با «۲» پایه و منزلت او، و با پیغامبری و خلّت، و آن که از پیغامبر ما گذشته، خدای را از او بهتر پیغامبر نبود تا خدایش امام نکرد امام نشد، ابراهیم اینکه پایه از خود نیافت، تو از کسی چون یابی که فرود تو «۳» باشد به مرتبه! دگر در آیت دلیل است بر آن که امام معصوم باید، و وجه دلالت آن که ابراهیم - علیه السّلام - اینکه منزلت برای بهری «۴» فرزندان خود تمنا کرد، خدای تعالی باز نمود که امامت عهد من است، و عهد من به ظالمان نرسد. پس «۵» حق تعالی نفی امامت کرد از آن کس که خدای او را ظالم داند بر عموم ظالم نفس خود و ظالم غیر، و آن کس که بر جمله اینکه هر دو ظلم از او منفی «۶» بود معصوم باشد، و نیز در آیت دلیل است بر آن که درجه امامت از درجه پیغامبری جداست، برای آن که خدای تعالی ابراهیم را با آن که پیغامبر بود تا امامتش نداد امام نشد، پس باید که اینکه درجه‌ای باشد جز درجه پیغامبری «۷».

## [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۳۰]

## [اشاره]

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ وَعَدْنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹) وَ مَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

## [ترجمه]

چون کردیم ما خانه را بازگشت «۸» برای مردم و ایمنی «۹» و گرفتند از جای ابراهیم نمازگاهی -----  
 ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: از. (۲). مب اینکه. (۳). دب، مر: فرودتر. (۴). همه نسخه بدلها: بعضی. (۵). همه نسخه بدلها چون. (۶). مب: نفی، مر: منفی. (۷). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی. (۸). دب، آج، لب، فق: بازگشتند. [.....]  
 (۹). مج وز، آج، لب، فق: ایمنی. صفحه: ۱۴۴ و عهد کردیم با «۱» ابراهیم و اسماعیل که پاک بکنی خانه من برای طواف کنان و مقیمان و رکوع کنان ساجدان. چون گفت ابراهیم خدایا «۲» بکن اینکه را شهری ایمن و روزی کن اهلش را از میوه‌ها آن که «۳» ایمان آرد از ایشان به خدای و روز باز پسین، گفت و هر که کافر شود برخوردار کنم او را [اندکی] «۴»، پس ملجأ کنم او را به عذاب دوزخ، و بد بازگشتگاهی است. [۱۳۹-] چون برداشت ابراهیم قاعده‌ها «۵» از خانه و اسماعیل، بار خدایا بپذیر از ما که تو شنوا و دانایی. ای خدای ما «۶» بکن ما را مسلمان «۷» تو را و از فرزندان ما جماعتی مسلمانان «۸» تو را «۹» و بازنمای ما را ارکان حج ما و توبه بپذیر بر ما که تو، توبه پذیرنده‌ای «۱۰» بخشاینده. خدایا «۱۱» بفرست در «۱۲» ایشان پیغمبری از ایشان که خواند «۱۳» بر ایشان آیات تو و بیاموزد «۱۴» ایشان را کتاب و بخرد «۱۵» درست و پاکیزه کند ایشان را که تو غالب محکم کاری. -----  
 ----- (۱). وز: ما به سوی. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۳). مج، وز، دب، آج، لب: آن کس که، آن کسی که. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). دب را. (۶)، (۷)، (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۸). وز، دب، آج، لب، فق: بار خدایا. (۹). دب: نهاده، آج، لب، فق: نهادن. (۱۰). فق بر ما. (۱۲). دب، آج، لب، فق: بر. (۱۳). مج، وز: بخواند. (۱۴). دب: بیاموز. [.....] (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سخن. صفحه: ۱۴۵ که باشد که نا «۱» خواست کند ملت «۲» ابراهیم را مگر آن که نشناسد خود را «۳»! ما برگزیدیم او را در دنیا، و او در آخرت از جمله نیکان است. قوله تعالی: وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ - الْاِیَّةُ، خلاف نیست در آن که بیت «۴» خانه کعبه است. مَثَابَةٌ، ای مرجعاً، و المَثَابَةُ و المَثَاب واحد کالمقامه و المقام، و اصل او من ثابت اذا رجع باشد. عبد الله عباس گفت: معاذاً و ملجأ: پناهگاهی که با او گریزند. مجاهد و سعید جبیر و ضحاک گفتند: با او آیند از هر جانبی و حج او کنند و ملال نیاید ایشان را تا کس نباشد که از آن جا باز گردد و الا تمنا کند که دیگر باره با آن جا شود. قتاده گفت: مجمعاً. و آمناً، یعنی مأمناً امنگاه تا هر که آن جا باشد ایمن بود، چنان که گفت: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَان آمِنًا «۵»، و هر کس که بیرون حرم جنایتی کند یا خونی و در حرم گریزد، تا در حرم باشد او را نرنجانند و قصاص نکنند و حد نزنند «۶»، جز «۷» آن است که با او مباحه و مشارات نکنند و طعام و شراب بر او تنگ دارند تا به ضرورت از حرم بیرون آید، آنگاه حد بر او برانند و به خیانتش «۸» مؤاخذت کنند، و اگر اینکه گناه در حرم کند هم در حرم حد برانند بر او

لانتهاکه حرمة الحرم، برای آن که او حرمت حرم نداشت. وَ اتَّخِذُوا، شیبیه و نافع و ابن عامر بر خبر خواندند «۹» به فتح «خا»، و باقی قراء به کسر «خا» خواندند «۱۰» بر امر، بگیری «۱۱» از مقام ابراهیم نماز گاهی. و بر قراءت اول، بگرفتند از مقام ابراهیم نماز گاهی. در خبر می آید که: یک روز رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ آلِهِ - به مقام ابراهیم ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۲). معج، وز، دب، آج، لب، فق: دین. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق بدرستی. (۴). همه نسخه بدلها در آیت. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. (۶). همه نسخه بدلها تا آن جا باشد. (۷). لب، فق، مب، مر: جزاء. (۸). همه نسخه بدلها: و به جنایت او را. (۹)، ۱۰. همه نسخه بدلها: خوانند. (۱۱). بگیری/ بگیریید. صفحه: ۱۴۶ بگذشت با یکی از جمله صحابه، آن صحابی گفت: یا رسول الله؟ اینکه نه مقام پدر تو است ابراهیم! گفت: بلی. گفت: چرا در نماز روی به او نکنی! گفت: خدای تعالی نفرمود مرا. راوی خبر گوید که: آن روز به شب نیامد تا آیت آمد که: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَمًّا، و پیغامبر - علیه السلام - از بیت المقدس روی با کعبه کرد. خلاف کردند در مقام ابراهیم. [۱۴۰- ر] نخعی گفت: جمله حرم مقام ابراهیم است. یمان گفت: جمله مسجد مقام ابراهیم است. قتاده و مقاتل و سدی گفتند: مقام ابراهیم آن جاست که امروز نماز می کنند، اعنی دو رکعت طواف که پس از «۱» طواف باید کردن به مقام ابراهیم - و آن جای معروف است امروز به مقام ابراهیم. بهری «۲» دگر گفتند: مقام ابراهیم آن سنگ است که ابراهیم پای بر او نهاد، اثر پایش بر آن جا بماند چون به زیارت اسماعیل رفته «۳» بود، و قصه او آن است که: چون خدای تعالی ابراهیم را فرمود که هاجر را و اسماعیل را از پیش ساره ببر که او را رشکی می بود، ابراهیم گفت: بار خدایا! ایشان را کجا برم! حق تعالی گفت: آن جا که جبریل تو را ره نماید. برخاست و ایشان را برگرفت و می آورد، و جبریل - علیه السلام - در پیش او می رفت، هر کجا شهری آبادان و بقعه‌ای خوش و آبی «۴» و گیاهی بود، او گفتی اینان را اینکه جا فرود آرم! جبریل گفتی: نه که فرمان نیست، تا برسیدند «۵» آن جا که امروز مسجد الحرام «۶» است به زمین حرم، و آن جا نه آبی بود و نه گیاهی و نه انیسی. جبریل گفت: اینان را آن جا فرود آر که خدای چنین می فرماید و تو برگرد. گفت: ای جبریل! اینکه چه جای است! گفت: اینکه جای حرم است، و خدای را اینکه جا خانه‌ای بود محرم «۷»، ایشان را آن جا بنهاد و برگردید و ایشان را تنها رها کرد - هاجر را و اسماعیل را، طفلی و عورتی «۸» - و به خدای تسلیم کرد ایشان را، چنان که حق تعالی از او حکایت می کند: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که از پس. (۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۳). همه نسخه بدلها: شده. [.....] (۴). همه نسخه بدلها روان. (۵). معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا برسید، وز: تا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیت الحرام. (۷). دب، لب، فق، مب، مر او. (۸). همه نسخه بدلها را. صفحه: ۱۴۷ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ «۱» وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، ما ----- (۱). همه نسخه بدلها: بشویم. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمانده. [.....] (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد الله بن عمر. (۵). دب، آج، لب، فق، مب و اگر همچنان روشن بودندی هرگز در دنیا شب نبودی از نور و فروغ ایشان. صفحه: ۱۴۹ عهد کردیم با ابراهیم و اسماعیل. گفتند: معنی آن است که ما فرمودیم و وصیت کردیم ایشان را أَنْ طَهَّرْنَا بَيْتِي، که خانه من پاک کنی «۱». بعضی «۲» از مفسران گفتند: معنی آن است که خانه مرا بر طهارت بنا کنی «۳»، یعنی «۴» توحید. سعید جبر و عبید عمیر و عطا و مقاتل گفتند: مراد آن است که خانه مرا از بتان پاک کنی «۵». یمان گفت: معنی آن است که در او بخور سوزی و خلوق در او مالی «۶» و خوش بوی کنی «۷». لِلطَّائِفِينَ، برای آنان که طواف کنند و از آفاق و اقطار جهان به آن جا آیند. وَالْعَاكِفِينَ، و برای آنان که آن جا مقیم و مجاور باشند و ساکنان حرم بودند. و عکوف و اعتکاف، روی به کاری نهادن باشد و بر آن مقام کردن. و «رکع»، جمع راکع باشد، و «سجود»، جمع ساجد بود، چنان که شاهد و جمعه شاهد و شهود، و اینکه دو «۸» بنا جمع فاعل بود، و او را جموع بسیار بود. عطا گفت: چون طواف کند از طایفان باشد، و چون بنشیند از عاکفان باشد، [۱۴۱- ر] و چون نماز کند من الزَّكَّعِ السَّجُودِ باشد. عطا روایت کند از عبد الله عباس که، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ آلِهِ - گفت: خدای عزّ و جلّ - در شبان روزی «۹»

صد و بیست رحمت به خانه کعبه فرستد، شصت طواف کنان را باشد، و چهل نماز کنان را، و بیست نظاره گیان «۱۰» را، که در خبر است: النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ، در خانه کعبه نگریدن «۱۱» عبادت است. و سعید بن المسيّب گوید «۱۲»: هر که او در خانه کعبه نگرَد، «ایمانا و احتسابا و تصدیقا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه»، یعنی از سر ایمان و احتساب و تصدیق، از گناه بیرون آید، همچنان بود که آن ساعت از مادر زاده. از عبد الله عباس پرسیدند که: طواف اولیتر باشد گرد خانه یا نماز پیرامن او! -----

(۱)، ۳، ۵، ۷. کنی / کنید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیگر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب بر، مر به.

(۶). مالی / مالید. (۸). همه نسخه بدلها: در. (۹). دب، آج، شبانه روزی. (۱۰). مب، مر: نظاره کنان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگرستن. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. صفحه: ۱۵۰ گفت: امّا غربا را طواف، و امّا مقیمان و مجاوران را نماز. عطاء بن کثیر روایت کند «۱» که، رسول - علیه السلام - گفت: المقام بمکة سعادة و الخروج منها شقاوة، مقام کردن به مکه سعادت است، و از مکه بیرون آمدن شقاوت است. و مقاتل گفت: هر که او مجاورت کند به مکه یا به مدینه، و نه از اهل اینکه «۲» شهر «۳» باشد، برای مزد و احتساب فردای قیامت در شفاعت رسول بود - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ: عبد الله عباس روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که او ماه رمضان به مکه دریابد «۴» و چندان که تواند مقام کند، حق تعالی چندان ثوابش دهد که آن کس را که صد هزار ماه رمضان داشته باشد نه به مکه، و به هر روزی که روزه دارد آن جا چنان بود که برده‌ای آزاد کرده، و به هر شبی همچنین، و به هر روزی و به هر شبی اسپیی در سیل خدای باز بسته. و رسول - علیه السلام - اهل حرم را «اهل الله» خواند آنکه که اسید بن عتاب را به عامل مکه کرد، گفت: تو را به عامل کردم بر شهری که در آن جا اهل خداوند. و در اخبار ما چنین آمده است که: مجاورت به مکه مکروه است، و به مدینه رسول - علیه السلام - مستحب. مردی بود او را حسین بن عکک الزّازی «۵» گفتندی - مردی مالدار بود - به مکه رفت و به مجاورت بنشست و پشت بر خان و مان و اسباب و املاک کرد و سالها آن جا بماند، سالی همشهریان او به حج بودند، او را گفتند: تو را هیچ آرزو نمی آید که با سر املاک و اسباب خود آیی! آهی بزد و گفت: چه امید باز آمدن است «۶» کشته‌ای را که او را رمقی مانده بود! آنکه اینک بیت برخواند: حسب المحب من الحبيب بعلمه

أَنَّ الْمَحَبَّ بِيَابَه مَطْرُوحٌ ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می کند. (۲). دب: آن.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شهرها. [.....] (۴). وز: در ماند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: در آید. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: حسین بن عکک، مب: حسین بن عکل. مر: حسین بن عکک. (۶). همه نسخه بدلها با دنیا. صفحه: ۱۵۱ گفت: عاشق را همان بس که معشوق بداند که او بر در سرای او کشته افکنده است. امّا فضل نماز در مسجد الحرام: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: نمازی در مسجد من هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر، مگر مسجد الحرام که نمازی در او چنان باشد که صد نماز در مسجد من. وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا، یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم که بار خدایا اینک شهر مکه را شهری ایمن گردان، و اینک دعا «۱» [۱۴۱-پ] برای آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که اینک شهر مقصد خلقان و بندگان صالح خواهد بودن برای ادای مناسک حج و عمره و اعتکاف و عباداتی که مختص است بدان جا تا دواعی «۲» قوی باشد به حضور آن جایگاه، و نفسها ساکن به مقام و مجاورت در او، و دگر آن که اهل و فرزندان خود را آن جا رها کرده بود، و آن جا انیسی نبود و جای خوف بود، گفت: اینک جایگاه شهری ایمن گردان، و عرب بیابان را بلد خوانند و اگر چه آبادانی و انیس نباشد، چنان که شاعر گفت: و بلدة لیس بها أنیس

أَلَّا الْيَعْفِيرُ وَالْأَلْعِيسُ وَ خَايَه شْتَر مَرِّغَ رَا كَه دَر بِيَابَان دُور دَسْت بَنَهْد أَن رَا بِيضَةُ الْبَلَدِ كُوبِنْد. وَ «آمن» «۳» به معنی مأمون است، و هذا من باب قولهم: ليل نائم «۴» و نهار صائم، و بيع رابح و صفقة خاسرة، و منه قوله تعالى: فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ «۵» فِي عَيْشَتِهِ

راضیه (۱۱)، ای ذات رضی، و کقولهم: امرأه طاهر ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۲). مج: داعی، دب، آج: دراعی، لب: دراعی. (۳). همه نسخه بدلها: ایمن. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قائم. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۶. (۶). مج، آج: نخسپند. (۷). اساس: تا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: به معنی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: امن جای. (۱۰). لب، فق: آمن. (۱۱). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۷. [.....] صفحه: ۱۵۲ و حائض و طامث، ای ذات طهر و حیض و طمث، و هر دو وجه نیکوست. وَ ارزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ و روزی کن اهلش را از میوه‌ها. «من» تبیین را باشد. مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، «من» بدل بعض است از کل، چنان که: اخذت المال ثلثیه و رأیت القوم ناسا منهم، و نظیر اینکه قوله: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (۱). بعضی از مفسران گفتند: ابراهیم - علیه السلام - پیش از اینکه دعایی کرد مطلق اجابت نیامد که مصلحت نبود من قوله تعالی: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي (۲) لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۴). چون اینکه جا خواست که «۵» سؤال کند مؤدب شده بود سؤال مقید کرد مؤمنان را دعا کرد و کافران را نکرد، گفت مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، اینکه حدیث مذکور آن است، و ما (۶) آنچه تحقیق مذهب است در اینکه باب در آیت مقدم بیان کردیم فی قوله تعالی: قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي (۷). حق تعالی گفت: وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا، در آیت حذفی و اختصاری هست، و تقدیر چنین است که: اجبت دعوتک فیمن (۸) آمن بی و الیوم الاخر فأمیا من کفر فامتعه قلیلا دعای تو در حق مؤمنان مجاب است اما کافران را (۹) برخوردار می‌دهم اندکی (۱۰) در نصب او دو وجه گفته‌اند: یکی آن که صفت مصدری باشد محذوف، و یکی آن که صفت (۱۱) ظرفی باشد محذوف، متاعا قلیلا او زمانا قلیلا. و در معنی او دو قول گفتند (۱۲): یکی آن که متاع دنیا خواست، چه متاع دنیا را خود اندکی خواند فی قوله: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (۱۳) ثُمَّ أَصْطَرَّهٗ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ، آنکه مضطر کنم او را به عذاب دوزخ، یعنی او را به اضطراب او به دوزخ رسانم بی اختیار او. وَ بئسَ المَصِيرُ، و بد جای بازگشتن است آن، یقال: صار الیه اذا رجع الیه، و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت. اما آنچه متعلق است به قصه آیت من قوله: هذا بلداً آمناً وَ ارزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ، و آن که چگونه مأمن گشت و مأهول شد و مردم به او راه یافتند، آن است که اهل سیر روایت کردند از محمد اسحاق و وهب متبه و عبد الله عیاس که: چون هاجر به اسماعیل بار بنهاد و او را ساره به ابراهیم داده بود، ساره را رشک آمد برای آن که نور محمدی که در پیشانی ابراهیم بود انتقال افتاد (۱) به اسماعیل، و ساره دانست که آن شرف از او بیفتاد، ساره را کراهت می‌بود از دیدن هاجر و اسماعیل. حق تعالی ابراهیم را گفت: اینان را از پیش ساره ببر، چون او با تو مردمی کرد تو نیز او را رنج و رشک منماید. ابراهیم گفت: بار خدایا؟ اینان را کجا برم! گفت: آن جا که من می‌فرمایم. آنکه جبریل آمد و برای ابراهیم براق آورد، و او به زمین شام بود، تا ابراهیم بر نشست و هاجر و اسماعیل را بر چهار پای نشانند و می‌برد - چنان که شرح داده شد. چون به جای کعبه رسید، و آن پشته‌ای بود از ریگی سرخ و پیرامن آن درختکی چند بود از تاه (۲) و سمر. جبریل - علیه السلام - اشارت کرد به آن جا که رکن عراقی است امروز و جای حجر اسود است، و ابراهیم را گفت: خدای تعالی می‌فرماید که اینان را اینکه جا فرود آور، گفت: یا جبریل؟ اینکه چه جای است! گفت: اینکه جای معظم (۳) است، و خدای تعالی را اینکه جا خانه‌ای بود آن را بیت المعمور گفتند، و آدم در آن خانه بود، و آن طوافگاه آدم بود، و خدای تعالی پس از اینکه آن را بر دست تو آبادان خواهد کرد (۴). ابراهیم - علیه السلام - هاجر و اسماعیل را آن جا فرود آورد، و برای ایشان ----- (۱). مر: یافت. (۲). آج در حاشیه کلمه را به صورت: «طلح شجر عظام» معنی کرده است. [.....] (۳). مر: عظیم. (۴). دب: دب، آج، لب، فق: بودن. صفحه: ۱۵۴ عریشی کرد تا در زیر آن شدند، و قربه‌ای داشتند، اندکی آب در آن جا مانده بود. جبریل گفت: خدای تعالی می‌فرماید که اینان را اینکه جا رها کن و برو. ابراهیم - علیه السلام - برگشت تا بیاید. هاجر گفت: یا خلیل الله؟ ما را به که رها می‌کنی (۱)! گفت: به آن خدای که مرا فرمود که شما را اینکه جا آرم و رها کنم، و به آن خدای که در غار مرا طعام و شراب داد و پیروانید (۲)، و به آن خدای که مرا در آتش نگاه داشت. هاجر چون اینکه بشنید، گفت: رضیت بقضاء الله و امتلت لأمر الله، به قضای خدای راضی شدم و فرمان خدای را

منقاد شدم - حسبی الله علیه توکلت. ابراهیم برگردید و ایشان را به خدای تسلیم کرد. ساعتی (۳) بر آمد، آن قدری آب که در قربه [۱۴۲-پ] بود باز خورد (۴)، دگر نماند، تشنه شد و شیرش منقطع گشت از تشنگی و گرسنگی، و (۵) اسماعیل از ضعف بیفتاد و پای در زمین می‌زد. هاجر درماند، برخاست (۶)، دو کوه بود (۷) آن جا: یکی صفا و یکی مروه. ساعتی بر صفا می‌دوید و ساعتی بر مروه می‌شد تا هیچ کسی را بیند، یا (۸) حسبی و حرکتی شنود، یا مستغاثی بود؟ کس را ندید. با نزدیک کودک آمد، کودک را رنجور و ضعیف یافت، چنان گمان برد که بخواهد مردن، گفت: بروم تا بازی جان کندن و مرگ او نینم. از میان اینکه هر دو کوه می‌دوید و می‌آمد و می‌شد، گاه بر صفا و گاه بر مروه. ابتدا به صفا کرده بود، تا هفت بار بدوید، به بار هفتم بر مروه بود، و در هر نوبتی بیامدی و اسماعیل را بدیدی. چون او را زنده یافتی، دگر باره بدویدی امید آن را که باشد که چاره‌ای یابد یا چاره‌گری. کس (۹) را نمی‌دید، به بار هفتم که بر (۱۰) مروه حاصل آمد بنگرید (۱۱) بنزدیک اسماعیل بیاض آب دید. محمد اسحاق (۱۲) گوید: هاجر چون اول بار بر کوه صفا آمد تا بنگرد که (۱۳) هیچ آبی ----- (۱). دب، آج، لب: رها می‌کنید. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: پیورید. (۳). دب، آج، لب که، مر: چون ساعتی. (۴). همه نسخه بدلها: باز خوردند. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). اساس: برخواست، با توجه به نسخه وز، و رسم الخط رایج تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: دید. (۸). همه نسخه بدلها: تا. (۹). مر: کسی. (۱۰). آج، لب: ندارد. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگریست. (۱۲). همه نسخه بدلها: محمد بن اسحق. [.....] (۱۳). مج، وز: تا. صفحه: ۱۵۵ یا آدمی یا «۱» انیسی بیند، از جانب کوه مروه آوازی شنید، از آن جا بدوید و به کوه مروه آمد بنگرید (۲) کس را (۳) ندید. همان (۴) آواز از کوه صفا بشنید، بدوید با کوه صفا آمد، کس را ندید. بار دیگر آواز از کوه مروه شنید (۵)، بدوید با کوه مروه آمد، کس را ندید. آواز از صفا می‌آمد (۶)، همچنین تا هفت بار. به بار هفتم مدهوش و متحیر شد، آواز داد که: ای خداوند اینکه آواز؟ نمی‌دانم تا تو کنی (۷)؟ آوازت می‌شنوم و تو را نمی‌بینم. به خدای بر تو (۸) اگر بنزدیک تو فرجی و فریادرسی هست، فریاد (۹) رس که هلاک ما را (۱۰) دریافت. حق تعالی (۱۱) دویدن و تاختن آن ضعیفه رکنی کرد از ارکان حج، تا هر که به حج آن خانه رود موافقت تاختن [و سعی] (۱۲) هاجر را هفت بار از میان صفا و مروه سعی کند، ابتدا به صفا و ختم به مروه. آنگه آن آواز (۱۳) متتابع می‌بود، و هاجر بر اثر آواز می‌شد تا بنزدیک درخت رسید. آواز خریر (۱۴) آب شنید که بر روی زمین می‌رفت، عجب داشت بدوید و با نزدیک (۱۵) اسماعیل آمد، آب دید. وهب متبه گوید: به بار هفتم که هاجر چون آیسی (۱۶) شد و محنت بغایت رسید، جبریل - علیه السلام - بیامد و پای اسماعیل بگرفت و پاشنه (۱۷) او به (۱۸) زمین بمالید (۱۹)، چشمه‌ای آب پیدا شد. و هر چه ساعت آمد بیشتر بود تا بر روی زمین روان گشت. هاجر از مروه نگاه کرد بیاض و لمعان آب دید، عجب داشت بدوید آبی دید که از زیر پای اسماعیل می‌بردید و بر روی زمین می‌رفت. هاجر بیامد و پاره‌ای ریگ پیرامن آن آب کرد (۲۰)، و چاله‌ای بکرد که آب در او ایستاد، و آنگه قربه از آن آب پر کرد. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنگریست. (۳). دب: هیچ را، آج، لب، فق، مب، مر: هیچ کس را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: هم. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌آمد. (۶). مج، وز با صفا دوید. (۷). دب، آج، لب: کنی، کئی / که ای، که هستی! (۸). مر: به خدایی تو. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بفریاد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرا. (۱۱). مج، وز از. (۱۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر او را، مج، وز: آنگه او را. [.....] (۱۴). آج: جری. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بنزدیک. (۱۶). دب، آج، لب: آیس. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر پای. (۱۸). دب، مر: بر. (۱۹). همه نسخه بدلها: می‌مالید. (۲۰). همه نسخه بدلها، بجز مر: بر کرد. صفحه: ۱۵۶ رسول - علیه السلام - گفت: رحم الله امی هاجر، خدا بر مادر من هاجر رحمت کناد، اگر آن آب را منع نکردی (۱) همه بادیه برفتی (۲) آن آب. هاجر را دل نمی‌داد که از آن آب باز خورد برای اسماعیل، هاتفی آواز داد و گفت: آب باز خور [۱۴۳-ر] و مترس که خدای تعالی اینکه آب را برای شما پیدا کرد، و اینکه (۳) مشرب حجاج خانه او خواهد بود (۴)، و خدای تعالی بر دست

شما اساس و قواعد اینکه خانه پیدا خواهد کردن تا خانه را عمارت کنید» (۵)، و خلاق از اقصای عالم به حج اینکه جا آیند. هاجر دل خوش گشت و ساکن شد و آب باز خورد، و آن آب هر چه روز آمد زیاده و بیشتر شد، و او بند از پیش او برگرفت تا آب روان گشت و بر «۶» زمین برفت و گیاه بسیار پدید آمد، و زمین سبز شد، و آن درختان که آن جا بود تازه شد. اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیله جرهم به بازرگانی «۷» از شام به یمن می‌شدند، و آن جا منزل «۸» نبود و عادت گذشتن و فرود آمدن، چه آن جا آبی و گیاهی نبود. ایشان به منزلی که ایشان را بود فرود آمدند، و از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که آن جا پرواز می‌کردند با یکدیگر گفتند: به هر حال آن جا باید تا آب باشد که مرغ جایی پرواز کند که آب بود- و از جوانب مرغان روی نهاده بودند پیاپی «۹» به وادی مکه فرو می‌شدند- گفتند: علی کل حال، آن جا باید که «۱۰» آب باشد. آنکه دو مرد را اختیار کردند و گفتند: بر اثر اینکه مرغان بروی و بنگری تا کجا می‌روند، که ایشان سر به آب «۱۱» دارند. آن دو مرد بیامدند و پی مرغان گرفتند تا به مکه رسیدند. نگاه کردند، هاجر را و اسماعیل را دیدند- زنی و کودک طفل «۱۲»- تنها بی مردی و انیسی، و آبی دیدند روان و گیاه زاری. عجب داشتند «۱۳»، بیامدند و او را پرسیدند که: تو جتی یا انسی «۱۴»! گفت: من انسم «۱۵». گفتند: اینکه آب از کجا آمد، که

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر از آن آب. (۲). مب: بگرفتی. (۳). همه نسخه

بدلها، بجز مج، وز آب. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خواهد بودن. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب روی، مب: بروی. (۷). مب، مر: به بازرگانی. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: منزلی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیابانی. (۱۰). همه نسخه بدلها: تا. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سر آب. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: طفلی. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز مر و. (۱۴). آج: انیسی، مب، مر: انسی. (۱۵). فق: انیسم. صفحه: ۱۵۷ هرگز کس نگفت که اینکه جا آب بوده است! و اگر کسی خواهد که چاهی کند «۱» سیصد «۲» چهارصد گز بیاورد تا آبی شور بر آید، اینکه چه حال است! هاجر قصه خود با ایشان بگفت و اکرام خدای تعالی ایشان را به آن آب. ایشان گفتند: ما را از اینکه آب شربتی «۳» ده که باز خوریم. ایشان را از آن آب داد تا باز خوردند، آبی عذب خوش بود. گفتند: اینکه آب به ملکیت که راست «۴»! گفت: مرا و فرزند مرا، که خدای تعالی برای ما پیدا کرد. آنکه بر کوه رفتند و بنگریدند «۵» همه زمین گیاه‌زار دیدند و درختان سبز شده «۶»، گفتند: تو را در اینکه آب و گیاه مشارکی یا مخاصمی هست یا مدعی! گفت: حاشا، که اصل ملکیت اینکه مراسم و اینکه فرزند مرا. ایشان برفتند و قوم خود را خبر دادند، و ایشان مردمانی بودند خداوندان چهارپا «۷» از گاو «۸» و گوسفند «۹» و شتر. شادمانه شدند، برخاستند «۱۰» و بار بر نهادند و روی به آن جایگاه [۱۴۳-پ] نهادند و پیرامن آن فرود آمدند، و کس فرستادند به هاجر، و گفتند که: اجازت باشد «۱۱» در جوار و همسایگی تو فرود آییم! که تو نیز اینکه جایگاه تنهایی و انیسی نداری، و کسی نیست که برای تو کاری کند، و تو را و فرزند تو را خدمتی «۱۲» کند. ما اینکه جا فرود آییم و در جوار «۱۳» تو بیاشیم و اینکه فرزند تو را پروریم، و خدمت به واجب کنیم، و تو ما را از اینکه نصیبی کنی و از اینکه گیاه. هاجر گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند، و آن جایگاه به ایشان مأهول شد و نعمت بسیار پدید آمد، و ایشان به راحت افتادند، و خدای تعالی ایشان را برکاتی بداد، و ایشان خدمت به واجب کردند هاجر را و اسماعیل را تا اسماعیل بزرگ شد. و ایشان اصحاب صید بودند، او را صید وحش بیاموختند. مردم خبر یافتند، روی به ----- (۱). مب: اینکه جا چاه بکنند. (۲). فق یا، مر و. (۳).

مج، وز: شربه‌ای. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: کراست / که راست. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر دیدند. [.....] (۷). همه نسخه بدلها: پای. (۸). مج، وز: گاف / گاو، که بر اساس مرجح است. (۹). مج، وز: گوسپند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر، تا: برخاستند. (۱۱). مج تا که اگر تو را شاید که ما، دیگر نسخه بدلها اگر تو را شاید که ما. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدمت کاری. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جار. صفحه: ۱۵۸ آن جا نهادند و هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت آن جا می‌بردند، و اینکه قصه آن است که چگونه «۱» مأمن گشت من حیث الظاهر. اما من حیث الحکم

خلاف کردند. بعضی علما گفتند: مکه حرم بود پیش از آن که ابراهیم - علیه السلام - دعا کرد، و از عهد آدم - علیه السلام - که بیت المعمور (۲) آن جا بنهادند برای او، او محترم و ممیز بود، و پیش از آدم - علیه السلام - در بدایت خلق زمین، که خدای تعالی اول بقعه‌ای که از زمین آفرید بگه (۳) بود جای کعبه، آن را حرمی محترم کرد و به حرمت ممیز کرد از همه زمین، و زمین از زیر آن به در آورد، از اینکه جا مکه را امّ القری خوانند که اصل همه زمین از اوست، و بمشابت متولّدی است از او. و بیان آن که مکه همیشه محترم (۴) بود آن است که در خبر می‌آید که: چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد، خزاعی (۵)، هذلی (۶) را بکشت، پیغامبر - علیه السلام - خطبه‌ای کرد و در آن خطبه گفت: بدان (۷) که خدای تعالی مکه را حرمی محترم (۸) کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید. حلال نباشد کسی را که به خدای و قیامت ایمان دارد که آن جا خون ریزد، یا درخت او ببرد. و خدای تعالی هیچ کس را حلال نکرد اینکه حرم الاّ مرا یک ساعت و پس از آن حرام کرد. الاّ؟ و هر که حاضر است سخن من بشنوی و یادگیری و به غایبان برسانی. و اگر کسی گوید (۹) پیغامبر آن جا خون ریخت، بگوی (۱۰) که: خدای او را حلال کرد یک ساعت، باز حرام کرد تا به روز قیامت. و روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که گفت: چون خانه خدای ببران (۱۱) کردند، چون به اساس ابراهیم - علیه السلام - رسیدند، سنگی بیافتند بر آن جا نقش کرده ----- (۱). همه نسخه بدلها: چون.

(۲). مج بود. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکه. (۴). دب، لب، فق، مب، مر: محترم. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خزاعه. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هذیلی. (۷). بدان / بدانید. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: محترم. (۹). همه نسخه بدلها نه. (۱۰). آج، لب: بگوئید، مب: بگو، دب، فق: بگوید. (۱۱). فق: ویران. صفحه: ۱۵۹ کتابتی [نه] (۱). به لغت عرب. راهبی را بخواندند، و مردی را از اهل یمن تا آن بخواندند (۲)، نبشته (۳) بود: انا الله ذو بکّه حرمتها یوم خلقت السموات و الارض و الشمس و القمر و یوم وضعت هذین الجبلین [۱۴۴-] ر] و حففتها بسبعه املاک حنفاء (۴) لا تزول (۵) حتّی یزول أخشباها مبارک لاهلها فی الماء و اللبن، نبشته (۶) بود: من خداام خداوند بگه (۷) حرام بکردم اینکه شهر را آن روز که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه، و آن روز که اینکه کوهها بنهادم اینکه جا، و هفت فریشته با استقامت را موکل کردم بر او، و اینکه زایل نشود تا کوهها زایل شود (۸)، و برکت کردم اهل اینکه شهر را در آب و در شیر. و نیز استدلال کردند بر آن که همیشه حرم بود بقوله تعالی: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ (۹) وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰). اما امن و وحوش و طیور در حکم شرع پیدا کردیم و اما از روی قهر چنان است که اگر شیر با گاو، و یوز با آهو، و سگ با خرگوش بایستند هیچ یکدیگر را گزند نکنند، و یک از یک ایمن باشند مادام تا در حرم باشند، و کبوتر و دیگر مرغان بر سر و دوش مردم می‌نشینند و کس زهره ندارد که بگیرد. تا در خبر است که آزموده‌اند و روایت کرده که: چند کس از آنان که در حرم بی‌حرمتی کردند و کبوتر حرم بگرفتند و بکشتند (۲)، هنوز آن در شکم ایشان بود (۳) که شکمشان بترکید. و عبد العزیز بن ابی روایت کند که: جماعتی به ذی طوی فرود آمدند، آهو می‌آمد با مردم انس گرفته و احتراز نمی‌کرد. یکی از ایشان پای آهو بگرفت. گفتند: دست بدار. ساعتی می‌داشت (۴) چندان که آهو بول کرد. چون به قیلوله بختند، ماری بیامد و بر شکم آن مرد بخت، چون از خواب در آمدند، او را گفتند [۱۴۵-پ]: بنگر تا به آن بی‌حرمتی (۵) که کردی چه آمد تو را (۶)! چندان که خواستند که آن مار را دور کنند، دور نشد از شکم او تا مرد (۷) حدث کرد از خوف او، آنگاه فرود آمد و برفت. مجاهد روایت کند که: در جاهلیت از پس قصی بن کلاب جماعتی بازرگانان از شام می‌آمدند و به وادی ذی طوی فرود آمدند و آهو می‌گردید و چره می‌کرد. مردی از ایشان گمان برداشت و آهو (۸) را بزد و بیفگند و بکشتند و پوست بکشیدند (۹) و آتش بر کردند تا بپزند. بعضی در دیگ نهادند و بعضی بر آتش. از آن آتش شرری بجست و در آن قوم افتاد و جمله بسوختند، و جامه‌های ایشان و متاع ایشان و رختشان نسوخت. و اما اجابت دعای ابراهیم در ثمرات، آن است که در خبر می‌آید از جبیر بن مطعم و از زهری و از محمّد بن المنکدر (۱۰) که چون ابراهیم - علیه السلام - اینکه دعا کرد، ----- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۲). دب،



آج، لب، فق، مر بخوردند. (۳). آج، لب، فق، مر: بیرون نیامده بود. (۴). مر: نگاه داشت. (۵). بی حرمتی. (۶). دب، آج، لب، فق: چه چیزی پیشت آمد، مر: چه چیز پیشت آمد. (۷). آج، لب، فق: تا او را، دب: تا او از. (۸). آج، فق، مر: آهوئی. (۹). مج: کنند، دیگر نسخه بدلها: بکنند. (۱۰). اساس: المکندر، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۱۶۴ خدای تعالی جبریل را فرستاد تا دهی از دههای شام از جمله آن که بسیار میوه‌تر و نیکو میوه‌تر بود از زمین برکند و بر پر گرفت و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طایف بنهاد تا از آن جا انواع نعمت می‌برند به مکه. و سعید جبر می‌گوید: به دعای ابراهیم بود که اهل مکه را گوشت و آب زیان نمی‌دارد، و الّا هر جای جز مکه که طعام ایشان گوشت و آب باشد درد شکم آرد. عبد الله عیّاس گفت: ابراهیم دعا کرد بر اهل مکه به برکت گوشت و شیر، لا جرم در همه زمین جای «۱» نباشد که گوشت و شیر بیشتر بود از آن که به مکه - و الله ولیّ التیسیر «۲». قوله تعالی: وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، یاد کن ای محمّد چون برداشت قواعد خانه «۳» را ابراهیم و اسماعیل. خلاف کردند در آن که قواعد خانه ابراهیم نهاد، یا خود مانده بود ابراهیم برداشت. مجاهد و عمرو بن دینار گویند: قواعد خانه خود ابراهیم نهاد، و جای خانه پشته‌ای بود از ریگ سرخ به شکل قبه‌ای، و بعضی دگر «۴» مفسران گفتند: خانه، اوّل آدم - علیه السّلام - بنا کرد، به طوفان نوح ببران «۵» شد قواعد او بر جای بماند، ابراهیم - علیه السّلام - بر آن قواعد بنا کرد، و اینکه قول عبد الله عیّاس است و عطا. محمّد بن علی «۶» باقر گوید - علیهما السّلام: با پدرم بودم زین العابدین «۷»، و او طواف خانه می‌کرد. مردی بیامد و دست بر پشت او نهاد و گفت: یا بن بنت رسول الله؟ من می‌خواهم تا مسأله‌ای پرسم. پدرم جواب نداد [۱۴۶-] او را تا که از طواف فارغ شد، و به مقام ابراهیم آمد و نماز کرد. آنگه در حجره آمد و بنشست و گفت: کجا شد اینکه سایل «۸»! مرد برخاست و گفت: یا بن رسول الله؟ سایل منم. گفت: بیار تا چه می‌پرسی! گفت: مرا خبر ده از ابتدای طواف اینکه خانه تا کی بود و چگونه بود و چرا بود! ----- (۱). مر: جایی. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: التوفیق. [.....]. (۳). مر: خوانه. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مب از. (۵). فق: ویران. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مب: محمّد علی. (۷). مر: علیه السّلام. (۸). مر اینکه. صفحه: ۱۶۵ پدرم گفت او را که: تو از کجایی! گفت: از شام. گفت: از کدام شهر! گفت: از بیت المقدّس. گفت: کتابین خوانده‌ای - یعنی توریت و انجیل! گفت: آری. گفت: ای برادر اهل شام؟ اما ابتدای طواف آن بود که چون خدای تعالی فریشتگان را گفت: اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً... ایشان گفتند: اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا «۱» - الایه حق تعالی گفت: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۲». ایشان بترسیدند، گفتند: به نادانی، ما «۳» بر خدای اعتراض کردیم، بیامدند و در «۴» خدای تصرّح کردند و گرد عرش طواف کردن «۵»، خدای تعالی به ایشان نظر کرد و رحمت «۶» فرو فرستاد. آنگاه در زیر عرش خانه‌ای بنهاد بر چهار ستون از زبرجد سبز، و آن را غاشیه‌ای ساخت از یاقوت سرخ، و آن را بیت الضّراح نام نهاد. آنگاه فریشتگان را گفت: طواف عرش رها کنی و گرد اینکه خانه طواف کنی، و آن بیت المعمور است که خدای تعالی آن را یاد کرد در قرآن. هر روز هفتاد «۷» هزار فریشته در آن جا شوند تا به روز قیامت نیز به آن جا نرسند. آنگاه خدای تعالی جماعتی فریشتگان را به زمین فرستاد، گفت: در برابر اینکه خانه در «۸» زمین خانه‌ای کنی به اینکه طول و عرض و ارتفاع، تا چنان که شما «۹» طواف اینکه خانه می‌کنی، اهل زمین طواف آن خانه کنند. مرد گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدای، همچونین بود. و در خبر است که: یک روز جبریل - علیه السّلام - بنزدیک رسول آمد، و عصابه‌ای بر سر بسته، گرد بر آن عصابه نشسته بود. رسول - علیه السّلام - گفت: اینکه گرد چیست! گفت: من به زیارت خانه کعبه بودم، جماعتی فریشتگان با من بودند، زحمت کردند در طواف بر یکدیگر، اینکه گرد پره‌ای «۱۰» ایشان است. ----- (۱-۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۰. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مب: نبادا که ما. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: از. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب گرفتند. (۶). مج، وز به ایشان. (۷). مر: هفت. (۸). دب، آج، لب، فق، مر روی. (۹). مر: اهل سما. [.....]. (۱۰). لب، فق، مر: کرده‌ای. صفحه: ۱۶۶ و لیث بن معاذ روایت کند از رسول - علیه السّلام - که او گفت: اینکه خانه یکی است از پانزده خانه: هفت در آسمانها «۱»، و هفت در زیر زمینها «۲»، یکی از برابر یکی، و هر

یکی را جرمی «۳» هست چند جرم «۴» اینکه خانه اگر بیوفتند، بعضی بر بعضی آید، و هر خانه‌ای را عمارت کننده‌ای هست از زوآر آن «۵» چنان که اینکه خانه را عمارت کننده است از زایران «۶». و در خبر است [۱۴۶- پ] که: چون آدم- علیه السّلام- به زمین آمد، و طول او چندان بود که سر او در ابر می‌سود تا اصلع «۷» شد، دواب زمین از او می‌رمیدند، از خدای درخواست تا قد او با قوام شصت گز آورد، و او پیش از آن آواز فریشتگان شنیدی و با ایشان حدیث کردی، چون بالای او به اینکه مقدار باز آورد خدای تعالی، او «۸» در زمین تنها تنگ دل «۹» شد، در خدای بنالید، خدای تعالی برای او خانه‌ای فرستاد از بهشت از یاقوت صرخ «۱۰» بر طول و عرض کعبه، دو در بر او گشاده از زمرد سبز: یکی بر مشرق و یکی بر مغرب، و او را گفت: گرد اینکه خانه طواف می‌کن، و بنزدیک اینکه خانه نماز می‌کن، چنان که فریشتگان گرد عرش طواف می‌کنند و نماز می‌کنند. و سنگ «۱۱» بفرستاد اعنی حجر اسود «۱۲»، تا چون بگرید «۱۳» اشک به آن بسترده، و آن از درّی سپید بود. چون مشرکان و ناپاکان دست در او مالیدند سیاه شد. و در خبر هست که رسول- صلی الله علیه و آله گفت: حجر اسود، یاقوتی بود از یاقوتهای بهشت، اگر نه آن بود «۱۴» که کافران و مشرکان پلید دست در او مالیدند، هیچ خداوند عاهتی دست به او نبردی الا که شفا یافتی. آدم از زمین هند پیاده به مکه آمد به حج خانه، جبریل در پیش او، او را دلیلی می‌کرد. ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز م: در آسمان نهاد. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: زمین. (۳). همه نسخه بدلها: حرمی. (۴). همه نسخه بدلها: حرم. (۵). همه نسخه بدلها بجز فق، م: خانه، فق: زایران. (۶). آج، لب، مر: زوآران. (۷). آج، لب، فق: اصلاح. (۸). همه نسخه بدلها، بجز م: را. (۹). همه نسخه بدلها، بجز م: دل تنگ. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز م: صرخ. (۱۱). آج، لب، فق، مر: سنگی. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: حجر الاسود. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: تا بنگریست. [.....] (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز دب، م: بودی. صفحه: ۱۶۷ راوی خبر گوید مجاهد را گفتم: چرا پیاده آمد، بر مرکوبی «۱» ننشست! گفت: و کدام چهار پای او را بر گرفتی «۲» که «۳» هر گام که او نهادی سه روزه راه ماست «۴»، هر کجا پای فرو نهاد امروز آبادانی است، و هر چه از میان خطوات او افتاد امروز بیابان است. به مکه آمد و جبریل او را مناسک بیاموخت از خدای، و آدم حج کرد. چون فارغ شد، فریشتگان او را تهنیت کردند، گفتند: بَرَّ حَجَّكَ، حَجَّتْ پذیرفته «۵» باد، ما اینکه خانه را پیش از تو زیارت کرده‌ایم به دو هزار سال. گفت: در طواف چه گفتی «۶»! گفتند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. آدم هم اینکه کلمات می‌گفت، خدای تعالی گفت: تو بیفزای و بگو: لا حول و لا قوه الا بالله «۷»، آدم «۸» می‌گفت. چون به ابراهیم رسید، او را گفتند «۹» بیفزای «۱۰»: العلی العظیم. عبد الله عباس گفت: آدم چهل حج کرد از زمین هند به مکه پیاده. آن خانه «۱۱» همچنان بود تا ایام طوفان نوح. چون ایام طوفان خواست بودن، خدای تعالی فرمود تا با آسمان چهارم بردند، و به یک روایت با آسمان هفتم. و خدای تعالی جبریل را فرستاد تا سنگ سیاه در کوه بوقییس پنهان کرد صیانت آن را از غرق طوفان. چون طوفان کناره شد، جای خانه خالی ماند [۱۴۷- ر] تا به روزگار ابراهیم- علیه السّلام- چون خدای تعالی ابراهیم و اسماعیل را فرمود که خانه مرا به مکه بنا کنی، ابراهیم ندانست که کجا باید کردن «۱۲»، گفت: بار خدایا؟ مرا بنمای تا کجا باید کردن اینکه بنا. حسن بصری روایت کند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که: خدای تعالی بادی بفرستاد نرم نام آن بار سکنه «۱۳» بر صورت ماری دو سر، در پیش ابراهیم ایستاد تا ----- (۱). دب، م: مرکبی. (۲). دب، م: چهار پای او را می‌توانست کشیدن، آج، لب، فق: کدام چهار پای او را می‌تواند کشید. (۳). مج، وز، آج، لب، م: چو، دب، فق: چون. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: ما بودی. (۵). مج، وز: پذیرفته، لب: پذیرفته. (۶). گفتی / گفتید. (۷). همه نسخه بدلها، بجز م: مر العلی العظیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مر اینکه کلمات. (۹). همه نسخه بدلها، بجز م: رسید گفت. (۱۰). مج، وز گفت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: پیاده آمد بدان خانه. (۱۲). م: کجا بنا کند، دب، آج، لب، فق: که کجا بنا باید کردن. (۱۳). م: بود. [.....] صفحه: ۱۶۸ او را به مکه آورد. آنگه بیامد و بر جای خانه کعبه چندان که اساس آن است بخفت چون طوقی، ابراهیم- علیه السّلام- رسم بر زد و بر آن رسم بنا کرد. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی ابری بفرستاد تا با ابراهیم می‌رفت. چون

به مکه رسید بر بالای خانه کعبه بایستاد و سایه افکند، حق تعالی گفت: چندان که «۱» سایه اینکه ابر است بنا کن. و بهری دیگر از مفسران گفتند: حق تعالی بادی «۲» بفرستاد تا اساس خانه بر رفت «۳». قولی دیگر آن است که: جبریل - علیه السّلام - آمد و رقم برزد «۴» تا ابراهیم بر آن «۵» بنا کرد، فذلک قوله: وَاذِ بَوَّأْنَا لِابْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ «۶» وَاذِ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمَاعِيلُ عبد الله عباس گفت: اصوله الّتی کان قبل ذلک علیها، ان بناها که پیش از آن بر آن «۸» بود. کلبی گفت: اساسه واحدها قاعده، قال الکمیت:

انت عوالیها قواعدها مفسران گفتند: آن را از سنگ پنج کوه بنا کرد. طور سینا، و طور زیتا «۹»، و لبنان، و جودی، و حرّی. و اساس و قاعده از کوه حرّی بود. چون به جای سنگ سیاه رسید، هر سنگ که بر وی می‌نهاد جای نمی‌گرفت و می‌افتاد. اسماعیل برفت تا طلب سنگی کند در خور آن جایگاه. تا او برفته بود، جبریل - علیه السّلام - بیامد و -----

(۱). مر به. (۲). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها سخت. (۳). لب، مر: برفت. (۴). مب: ندارد، دب، آج، لب، فق، مر: بزد. (۵). دب، آج، لب، فق، مر رقم. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۶. (۷). آج، لب، فق: بنایی. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: پیش از آن. (۹). لب، فق: طور زیتان. صفحه: ۱۶۹ سنگ در جای خود نشاند. و به یک روایت چون به جای سنگ رسید، گفت «۱»: برو سنگی نیکو بجوی و بیار که اینکه در برابر روی مردمان خواهد بود. برفت و چند سنگ بیآورد، ابراهیم هیچ نپسندید. از کوه ابو قیس آواز آمد که: یا ابراهیم؟ تو را بنزدیک من ودیعتی هست بستان. ابراهیم بیامد و سنگ بر گرفت، وفق «۲» آن جایگاه بود نه کم و نه بیش. بهری دیگر از مفسران گفتند: خدای تعالی هفت فریشته را [۱۴۷-پ] بفرستاد تا ابراهیم را یاری دادند بر بنای خانه. چون فارغ شدند، گفتند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا، و اینکه از جمله آن مواضع است که قول در او حذف کردند، تقدیر اینکه است: یقولان رَبَّنَا، و آن محذوف «۳» در جای حال بود، تقدیر چنین که: و اذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و اسمعیل قائلین رَبَّنَا، و التّقدیر: یا رَبَّنَا، و لکن حرف ندا بیفگند برای آن که کلام بر او دلیل کرد. تَقَبَّلْ مِنَّا، از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار بر او. إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، که تو شنوا و دانایی، سمیع لأقوالنا علیم بافعالنا، قول ما می‌شنوی و فعل ما می‌دانی بدان که سمعی و بصیری. اهل علم در او خلاف کردند. بعضی گفتند: دو صفت زاید است بر سایر صفات، و بعضی گفتند: راجع است با عالمی، یعنی عالم است به مسموعات و مبصرات. و درست مذهب آن است که: مرجع او با حی «۴» است سمیع و بصیر حی «۵» باشد که آفت از او دور بود، و خدای تعالی در ازل سمیع و بصیر بود برای آن که حی بود و بر او آفت روانه، و در لا یزال وصف کنند او را بر آن که سامع و مبصر است برای آن که مرجع اینکه دو لفظ با مدرکی است، و مدرکی «۶» موقوف باشد بر وجود مدرک، و «علیم» مبالغه باشد در عالم. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ، اینکه «۷» هم حکایت دعای ایشان است: بار خدایا؟ ما را مسلم و مستسلم و منقاد فرمان تو کن، یعنی الطافی که ما به آن مقیم شویم ----- (۱). اساس در حاشیه افزوده: اسمعیل را. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: بر وفق. (۳). دب، آج، لب، فق، مر کردند. (۴-۵). مج، وز، لب، فق، مب: حی. (۶). مر: مدرک. [.....]. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: و اینکه. صفحه: ۱۷۰ بر ایمان، و با آن ثبات باشد ما را بر ایمان از ما باز مگیر. ابو القاسم بلخی و ابو مسلم بحر اصفهانی «۱» گفتند: معنی «جعل» در آیت حکم و تسمیت است، یعنی بر ما به اسلام حکم کن و ما را مسلمان نام کن، چنان که گفت: وَاجْعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ اِنَاثًا «۲». وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ، هم اینکه دعا که خود را کردند اما به دوام و به ثبات و اما به زیادت الطاف و اما به حکم و تسمیت برای فرزندان خود بکردند. و «من» تبیین را باشد، و روا بود که تبعیض بود. وَ اَرْنَا مَنَاسِكَنَا، و با ما نمای، یعنی اعلام کن ما را مناسک حج، بیانش: لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاكَ اللَّهُ «۳» اِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي «۴»، ای عبادتی، برای آن که در عبادت غسل گناهان بود تشبیهها بغسل الثوب. براء بن عازب گفت: رسول - علیه السّلام - روز عید اضحی برون آمد و گفت: ----- (۱). دب، آج، لب، فق: اصفهانی. (۲). سوره زخرف (۴۳)

آیه ۱۹. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۲. صفحه: ۱۷۱ اول نسکنا فی یومنا هذا الصلوة ثم الذبح، نماز را و ذبح را نسک خواند، و جمله افعال حج مناسک باشد، قال الله تعالی: فَعِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ (۱). چون ابراهیم - علیه السّلام - اینکه دعا کرد، جبریل آمد - علیه السّلام - و او را مناسک حج باز آموخت. و عبد الله عمر روایت کند از رسول - علیه السّلام - که او گفت: جبریل بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را به منا برد و آن جا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن و بامداد بکرد، آنگاه او را به عرفات آورد، و چون نماز پیشین در آمد، نماز پیشین و دیگر بکرد (۲)، و به موقف بداشت او را تا شب در آمد، و آنگاه او را به مزدلفه آورد و آن جا نماز شام و خفتن بکرد به جمع. و شب آن جا بود، و بامداد او را به مشعر الحرام آورد و نماز بامداد آن جا بکرد و به موقف بایستاد، آنگاه او را به منا آورد و رمی بکرد - اعنی سنگ بینداخت و گوسپند بکشت و بفرمود ابراهیم را تا سر بتراشید. آنگاه از منا بیامد، خدای تعالی وحی کرد به رسولش که: أَنْ اتَّبَعَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا (۳). محمّد بن اسحاق گفت: عبد الله زبیر پرسید از عبید عمیر لثی: که ابراهیم مردم را چگونه به حج خواند! گفت: به بام خانه برآمد و روی به یمن کرد و مردم را با خدا و حج خانه خدا خواند، و جوابش دادند که: لثیک لثیک. آنگه روی به مشرق کرد و همچونین دعوت کرد، جواب شنید که: لثیک لثیک. و روی به مغرب کرد همچونین و بخواند و جواب شنید، و روی به شام کرد و بخواند و جواب یافت. آنگاه اسماعیل را و قبیله جهم را حج فرمود و مناسک بیاموخت و ایشان مصاهران (۴) اسماعیل بودند و اهل حرم بودند، نماز پیشین [۱۴۸-پ] و دیگر و شام (۵) به منا بکرد، و شب به منا مقام کرد. چون روز شد، نماز بامداد بگزارد و روی (۶) به نمره آورد و آن جا مقام کرد و قیلوله کرد، آنگاه به عرفات آمد و نماز پیشین و دیگر آن جا بکرد در مسجد ابراهیم به جمع، آنگاه به موقف آمد و بایستاد تا آفتاب فروشد. آنگاه از آن جا به مزدلفه آمد و جمع کرد از میان نماز شام و خفتن آن جا. آنگاه بامداد به -----

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر به جمع. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۳. (۴). مب: مصاهرون. (۵). همه نسخه بدلها و خفتن. (۶). همه نسخه بدلها عبارت «بگزارد و روی» را: ندارد. صفحه: ۱۷۲ مشعر آمد و به موقف بایستاد. آنگاه به منا آمد و سنگ بینداخت و مناسک تمام کرد و بازگشت و اسماعیل را آن جا رها کرد، و او با شام شد و آن جا وفاتش بود - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ جَمِيعِ انبِيَاءِ اللهُ وَ رَسَلِهِ. آنگه دعا کرد که وَ تَبَّ عَلَيْنَا، بار خدایا توبه ما بپذیر. و بیان کردیم که توبه پیغامبران بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع با خدای بود، و غرض تحصیل ثواب، چه ایشان را گناهی نبود که به توبه ساقط شود. محمّد جریر گفت: اصل توبه رجوع باشد من مکروه الی محبوب (۱)، از اینکه جا بود توبه بنده با خدا از معاصی، و توبه خدای بر بنده (۲) که رجوع کند به او از عذاب با رحمت. و اصم گفت که: ممکن باشد که توبه راجع باشد با ذریت او که ایشان معصوم نبودند، و در آیت ذکر فرزندان رفت وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ، و اینکه وجه قریب است. آنگه ثنای خدای گفتند: إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، تو خداوندی (۳) که قبول توبه بکنی از تائبان و بر ایشان رحمت کنی، و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی متفضل است به قبول توبه برای آن (۴) که رحیم با تواب مقرون بکرد، چه اگر واجب بودی به خلاف اینکه بودی که فاعل واجب را نگویند رحمت می کند به کردن واجب، و نیز در دعا گفتند: رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ، اینکه دعا خاص (۵) است ایشان را به فرستادن رسول ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و اینکه آن است که رسول - علیه السّلام - گفت: انا دعوة ابي ابراهيم و بشرى عيسى. در روایت خالد بن معدان الکلاعی آمد که: جماعتی از صحابه، رسول را گفتند - علیه و اله السّلام: اخبرنا عن نفسك، فقال: انا دعوة ابي ابراهيم و بشرى عيسى. عرباض بن ساریه (۶) السّلمی گفت: از رسول - علیه السّلام - شنیدم که می گفت: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الی المحبوب. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن بود. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خداوندی. [.....]. (۴). مج، وز را. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دعای

خواص (۶). اساس: سابع، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۱۷۳ (۱) (۲) (۳) (۴) اَنِّي عِنْدَ اللهِ لَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ اَنَّ اَدَمَ لِيَتَجَدَّلَ فِي طَيْبَتِهِ وَ سَوْفَ اُتْبِئُكُمْ بِتَاوِيلِ ذَلِكُ اَنَا دَعْوَةُ اَبِي اِبْرَاهِيمَ وَ بَشْرَى عَيْسَى وَ رُؤْيَا اُمِّي [اَنَّهُ] خَرَجَ مِنْهَا نُورُ اَضَاءَتِ بِه

قصور الشّام گفت: من بنزدیک خدای [۱۴۹-] ر] خاتم پیغمبران بودم- علیهم السّلام- و آدم به خاک خلقت خود خاک آلود بود، و شما را خبر دهم به تأویل آن، من به دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم که در خواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام به آن روشن شد. و دلیل بر آن که مراد به اینکه پیغمبر رسول ماست- صلی الله علیه و آله- آن است که: اینکه دعا در مکه رفت، و مراد به «فیهم» عرب است، و به «منهم» همچونین. خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و پیغامبری را بفرستاد از عرب از معروفتر قبیله‌ای، و در میان ایشان زاده و پرورده، که او را شناختند، و نفس و نسبت «۵» او دانستند تا به قبول قول او نزدیکتر باشند «۶». *يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ*، آیات تو بر ایشان خواند، یعنی از قرآن، و ایشان را حکمت آموزد یعنی شریعت و گفته‌اند: تأویل متشابه آموزد ایشان را، و گفته‌اند: مراد به حکمت سنّت است. *إِن زِيدَ كَفَّتْ: عِلْمُ الدِّينِ*، و اینکه اقوال متقارب المعنی است. و *يُزَكِّيهِمْ*، ایشان را تزکیه کند، یعنی استدعا کند ایشان را با کارهایی که به آن مزکی و مطهر شوند، و «۷» معنی آن است که: ایشان را پاکیزه بکند از شرک و گناهان. و گفته‌اند که: چون بر شرایع کار کنند حکم کند «۸» به زکا «۹» و طهارت ایشان، و ایشان را از کی «۱۰» خواند، و اینکه جمله دعاها در حق فرزندان خود می‌کند که از نسل اسماعیل باشند. آنگاه در آخر دعا ثنا گفت بر خدای- عزّ و جل- گفت: *إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*، که تو خداوندی قادر بر آنچه خواهی، ممتنع از هر چه نقص باشد. و ----- (۱). اساس: به صورت «عبد الله» هم خوانده می‌شود، وز: عبد الله. (۲). آج، لمنجدل. (۳).

اساس: در حاشیه افزوده «بشاره»، مج، وز، دب، آج، لب، فق: بشاره. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). مج، وز، دب، مر: نسب. (۶). دب: بود، مر: باشد. (۷). همه نسخه بدلها گفته‌اند. (۸). دب: کنند. (۹). آج: زکات. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مر: زکی، مرا بزرگی. صفحه: ۱۷۴ اصل عزّت در لغت شدت باشد، یقال: تعزّز لحم الثّاقه اذا اشتدّ، و یقال: عزّ علی، ای شق، قال «۱»: اجد اذا ضمّرت تعزّز لحمها

و اذا تشدّ بنسعتها لا تنبس و منه قوله تعالی *فَعَزَّزْنَا بِنَالِثٍ* «۲»، ای قویناهما، و محلّ اینکه افعال من قوله: *يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ*، نصب است لکونها صفات للرسول فی قوله: «رسولا- منهم» و حکیم و عالمی محکم کار و درست کرداری، و بیان اینکه برفت از پیش اینکه- و الله ولی التوفیق. و *مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ*، رغب فیه، ضدّ آن باشد که رغب عنه، رغب فیه، خواست. و رغب عنه، نخواست و دور شد از او می‌گوید: و کیست که رغبت کند از دین «۳» ابراهیم و رد کند آن را و ناخواست؟ *إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ*، *إِلَّا مَنْ جَهَلَ قَدْرَ نَفْسِهِ*، *إِلَّا خَوِشْتَنَ نَشْنَأَسِي* «۴»، و آن کس که قدر خود نشناسد غیر خود را [۱۴۹-پ] چگونه بشناسد؟ اصم گفت: معنی آن است که *الْأَلْمَا كَافِرِي*، برای آن که چون خود را نشناسد خدای را نشناسد، من قوله- علیه السّلام: من عرف نفسه فقد عرف ربه، و قوله: اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه. ابو علی گفت: معنی آن است که آنان که راغب بودند از دین محمّد، راغب بودند از دین ابراهیم، و محمّد- علیه السّلام «۵»- که آمد به عزّ و شرف و اعلاء کلمت و رفع منزلت ایشان آمد، آن کس که از اینکه روی بگرداند و دور شود *إِلَّا سَفِيهِي* نباشد. ابو عبیده گفت: معنی آن است *إِلَّا مَنْ اَهْلَكَ نَفْسَهُ وَ اَوْبَقَهَا*، *إِلَّا أَنْ كَسَ أَنْ كَسَ* که خویشان را هلاک کند «۶». از عبد الله عباس روایت کردند که: *إِلَّا مَنْ خَسِرَ نَفْسَهُ*، *إِلَّا أَنْ كَسَ أَنْ كَسَ* «۷»، و قطرب گفت: معنی آن است که: *إِلَّا مَنْ كَانَتْ سَفِيهِي فِي نَفْسِهِ*، *إِلَّا* ----- (۱). آج الشّاعر. [...]

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۱۴. (۳). مج اسلام. (۴). مب: شناسیمی. (۵). مج: علیهم السّلام. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن که خویشان رها کند به دست خود تا هلاک شود. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۱۷۵ آن که به خویشان در سفیه باشد و لقد اصطفیناه فی الدّنیاء، و ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم بر اهل روزگارش و بر «۱» بسیاری پیغمبران، و او در آخرت از جمله صالحان باشد، یعنی پایه و منزلت صالحان دارد در استحقاق منازل و درجات و غرفات. و گفته‌اند که: اجابت دعای ابراهیم است آن جا که گفت: *رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصّٰلِحِيْنَ* «۲»، گفت: بار خدایا مرا به صالحان در رسان، خدای تعالی گفت: او در

آخرت بنزدیک من از جمله صالحان است تا بداند که دعای او به اجابت مقرون باشد» (۳).

## [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۱]

### [اشاره]

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴) وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹) أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

### [ترجمه]

چون گفت او را خدای او که اسلام آر، گفت: اسلام آوردم خدای جهانیان را. و وصایت کرد به آن ابراهیم پسرانش را و یعقوب ای پسران من خدای بگزید برای شما دین ممیرید (۴) و الا شما مسلمان باشی. [۱۵۰-ر] یا بودی حاضر چون حاضر آمد یعقوب را مرگ، گفت پسرانش را چه پرستی (۵) از پس من! گفتند: پرستیم خدای تو را و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق یک خدای را، و ما او را گردن نهاده‌ایم. آن امتی اند جماعت که بگذشتند (۶)، ایشان راست آنچه کردند، و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند. [۱۵۰-پ] و گفتند: باشی جهود یا ترسا تا راه یابی، بگو: دین -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: روزگار سرور. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۳. (۳). همه نسخه بدلها: شد. (۴). معج، وز، دب: بمیرید، آج، لب: بمیرید. (۵). معج، وز، دب، لب: می پرستی / می پرستید. (۶). دب، آج، لب: بگذاشتند. صفحه: ۱۷۶ ابراهیم مسلمان (۱)، و نبود از انباز گویان. بگوید: ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستادند به ما و آنچه فرستادند به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، و آنچه دادند موسی و عیسی را، و آنچه دادند پیغامبران را از خدای ایشان، جدا نکنیم میان یکی از ایشان، و ما او را مسلمان ایم. اگر ایمان آرند به مانند آن که ایمان آوردی به آن، راه یافتند، و اگر برگردند ایشان در خلاف‌اند. کفایت کند تو را ایشان (۲) خدای، و او شنوا و داناست [۱۵۱-ر]. دین خدا و کیست نکوتر از خدا به دین، و ما او را پرستنده‌ایم. بگو خصومت می کنی با ما در خدا، و او خدای ماست و خدای شما، و ما راست کردار ما، و شما راست کردار شما، و ما او را پرستیم خالص کننده عملها (۳). [۱۵۱-پ] یا می گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او (۴) بودند جهودان و (۵) ترسایان، بگو شما به دانی (۶) یا خدای، و کیست بیدادگرتر از آن که پنهان کند گواهی نزدیک او از خدا، و نیست خدای غافل از آنچه شما می کنی. ----- (۱). اساس کلمه «ضیفا» را به معنی مسلمان آورده است. (۲). معج را. [.....] (۳). معج، وز، دب، آج، لب: عمل. (۴). معج، وز، دب، آج، لب: یعقوب. (۵). معج، وز: یا. (۶). معج، وز: بدانی. صفحه:

۱۷۷ آن جماعتی‌اند که گذشتند، ایشان راست آنچه کردند و شما راست آنچه کردی، و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند. اینکه یازده آیت است «۱»، قدیم - جل - جلاله - در اینکه آیت بیان کرد که سبب آن که ابراهیم «۲» را برگزید «۳» در دنیا و در آخرت از جمله صالحان کرد آن بود که او را گفت: ای ابراهیم؟ اسلام آر و تن بده و گردن بنه. عبد الله عباس گفت: حق تعالی اینکه امر او را آنگاه کرد که از غار بیرون آمد، او در نگرید «۴» ماه و آفتاب و ستاره دید، نظر کرد در او و علمش حاصل شد به حدوث او و احتیاج آن به محدث، گفت: أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، چنان که آن جا گفت: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۵». بعضی دگر گفتند: اینکه امر او را پس از آن کرد که او اسلام آورده بود، و لکن او را گفت: استقامت کن، و بر اینکه که داری بایست و از اینکه بر مگرد. کلبی و ابن کیسان گفتند: مراد آن است که دین خالص کن خدای را به توحید. عطا گفت: معنی آن است که خود را به خدای «۶» تسلیم کن، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که خدای را خاشع باش و منقاد «۷» فرمان او را، و اینکه اختیار ابو علی است، گفت «۸»: گردن نهادم و منقاد شدم خدای جهانیان را. آنگه قدیم - جل - جلاله - باز نمود که: ابراهیم - علیه السلام - تا زنده بود خلق را دعوت کرد «۹». چون وقت وفاتش بود اندرز کرد فرزندان را به آن «۱۰». مفسران خلاف کردند در آن که کنایت با چه راجع است. عبد الله عباس گفت: مراد کلمه اخلاص است لا اله الا الله، و اینکه ضمیر قبل الذکر باشد، چنان که ----- (۱). همه نسخه بدلها: قوله إِذ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ (۲). همه نسخه بدلها: او. (۳). همه نسخه بدلها و. (۴). دب، فق، آج، لب، مب، مر: نگریت. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۹. (۶). آج، لب، فق، مب، مر خالص کن آنگه. (۷). مر شو. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: اینکه اختیار کن ابو علی گفت. (۹). همه نسخه بدلها: می کرد. (۱۰). چاپ شعرانی (۳۳۷/۱) وَ وَصَّى بِهَا [...] صفحه: ۱۷۸ گفت: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ... «۱» حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ «۲»، و قرآن را و آفتاب را [۱۵۲-] در آیات ذکری رفته نیست، و چنان که طرفه گفت: علی مثلها امضی اذا قال صاحبی

الا لیتنی افدیک منها و افتدی [منها] «۳»، ای من الفلأه، و آن را ذکری نیست. اصم گفت: راجع است به آن کلمه که او گفت و هی قوله: أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. ابو عیبده «۴» گفت: کنایت راجع است با ملت، و گفته‌اند راجع است با وصیت، ای وصی بوصیته، و مفضّل گفت: راجع است به اطاعت، و ابن عامر و نافع خوانند: «اوصی» بالالف، و ابو عیبده گفت: در مصحف عثمان به «الف» است. و اوصی و وصی به یک معنی باشد. و گفته‌اند: اوصی یک بار فعل باشد، و وصی تکثیر «۵» فعل را باشد، یعنی اوصی مره بعد آخری، یک بار پس از دیگر وصایت کرد، و افعّل و فعل به یک معنی بسیار است، قال الله تعالی: فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمَهُلَهُمْ رُؤُودًا «۶». بینه، پسرانش را، و آن هشت پسر بودند: اسماعیل و مادرش هاجر بود، و اسحاق و مادرش ساره بود، و مدین و مداین و یقشان «۷» و زمران و یسبوق و شوح «۸»، و مادر اینان جمله قطور بنت یقطن الکنعانیه بود، ابراهیم او را از پس وفات ساره به زنی کرد، و مهین «۹» فرزندان او اسماعیل بود و آنگاه اسحاق، و آنگاه اینان بودند. قوله «۱۰»: «يَعْقُوبُ» و تقدیر اینکه است که «۱۱»: وَصَّى بِهَا يَعْقُوبُ بَنِيهِ، و يعقوب نیز پسران خود را اینکه وصیت کرد. عبد الله عباس گفت: يعقوب را برای آن يعقوب خواندند که ولادت او به عقب ولادت عیص «۱۲» بود برادرش، و اسحاق را اینکه دو فرزند بودند: یکی عیص و یکی يعقوب، و به روایتی آن است که: يعقوب و عیص هم شکم بودند، و مادر اول به ----- (۱). سوره قدر (۹۷) آیه ۱. (۲). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲. (۱۰-۳). اساس: ندارد، از مح افزوده شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عیبده. (۵). وز: تکسر، مر: به کسر، مب: تکسیر. (۶). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۷. (۷). دب: یقیتان، مر: نقشان. (۸). معج: سرح. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهترین. (۱۱). همه نسخه بدلها: و. (۱۲). معج: عمیص. صفحه: ۱۷۹ عیص بار بنهاد و يعقوب بر اثر او، قابضا علی عقبه «۱»، پاشنه او در دست گرفته. و گفتند: يعقوبش برای آن خواندند که عقبش بسیار بود، و او را دوازده پسر بودند «۲»: روبیل و او فرزند مهین «۳» بود، و شمعون و لاوا «۴»، و یهودا، و ریالون، یسجر، و دان، و تقتالی «۵»، و جاد و اشرف، و یوسف و بنیامین. یا بَنِيّ و اینکه جا نیز «قال»

محذوف است، قال یا بنی با «ان» و تقدیر چنان که: ان یا بنی، و در مصحف ابی- و عبد الله مسعود «ان» نوشته است. و گفتند: «ان» مضمّر است فی قوله: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ﴿٦﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ﴿٧﴾، ای انّ لهم مغفرة، قال الشاعر: انّی سآبدی لك فيما أبدی

لی شجنان شجن بنجد

شجن لی ببلاد الهند [۲۵۱-پ] و تقدیر آن است که: انّ لی شجنین. إنّ الله اصطفی، «انّ» برای تقدیر قول است - چنان که بیان کردیم - چه از پس قول «انّ» باشد، و آن کس که به جای «قال»، «ان» تقدیر کند گوید در ندا معنی قول باشد، یعنی فی قوله؟ «یا بنی» برای آن که ندا قول باشد با رفع صوت، ای، اختار. لکم الدین، خدای تعالی برای شما دین مسلمانی اختیار کرد. فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ، در ظاهر نهی «۸» تعلق به مرگ دارد، و مرگ از فعل و اختیار ایشان نباشد، و لکن به معنی نهی از مخالفت اسلام است برای آن که «الّا» اینکه جا برای اثبات است بعد نفی، و «واو» حال راست، یعنی نبادا که مرگ به شما آید و حال و صفات شما جز مسلمانی بود، یعنی مادام باید تا بر مسلمانی باشی تا چون مرگ به شما رسد بر هر حال از احوال شما را بر مسلمانی باید «۹»، و اینکه از جمله کلام فصیح ----- (۱). (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عقیه. (۲). همه نسخه بدلها: بود. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهتر. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: لاوی. (۵). همه نسخه بدلها: یقتالی. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۹. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نفی. (۹). لب، مب: باید. صفحه: ۱۸۰ است. مُسْلِمُونَ، قیل: موحدون، و قیل: مخلصون، و قیل: مفضون، کار خود با خدای افکنده. قوله: أم کنتم شهداء إذ حضر یعقوب الموت، و روایت کرده‌اند که: یعقوب را چون اجل نزدیک رسید، فرزندانش به بالین او حاضر آمدند. یعقوب یوسف را گفت: ای یوسف؟ تو دانی منزلت خود در دل من، و آن که من برای تو چه غم و اندوه دیده‌ام! و خدای تعالی آن غم بر من به سر آورد و به سرور بدل کرد و امروز روز فراق و جدایی من است از تو، و من با جوار رحمت خدای می‌شوم، و روح من با نزدیک ارواح انبیا می‌رود. پسرانت را: افریم «۱» و می‌شما را پیش من آر تا ایشان را اختصاص کنم به فضلی که جز ایشان را نباشد. ایشان را حاضر کرد. یعقوب گفت: من شما را از جمله اسباط کردم، و اسباط فرزندان یعقوب بودند، یعنی من شما را با آن که فرزند زاده‌ای، بمتابیت فرزند کردم، امّیا در منزلت و امّیا در میراث. آنگه گفت: یا «۲» یوسف دستها بیار «۳» و بر پهلوهای من نه و مرا در بر گیر که من با پدرم همچونین کردم، و پدرم اسحاق با پدرش ابراهیم همچونین کرد، یوسف همچنان کرد. آنگه گفت: چون مرا دفن کرده باشی، مرا «۴» هشتاد روز رها کن، آنگه مرا برگیر از اینکه جا و با نزدیک پدرم و جدّم بر، که پدر و جدّم در یک گورند، و مرا نیز در آن جا نه تا از ایشان جدا نباشم. آنگه فرزندان را گفت و خویشان را که: به سلامت بروی، و مرا با یوسف رها کنی تا وصیتی که هست با او بگویم. ایشان برفتند و او یوسف را وصایت کرد به وصایا که خواست «۵»، و گفت: برادران «۶» نکودار اگر چه ایشان با تو زشتی کردند. یوسف - علیه السلام - [۱۵۳-ر] وصیت او بپذیرفت و یعقوب با پیش خدای شد، و یوسف او را دفن کرد. و چون هشتاد روز بر آمد، بفرمود تا او را برگرفتند و با زمین کنعان بردند با نزدیک پدر و جدّش اسحاق و ابراهیم - علیهم الصّلاة و السلام. ----- (۱). (۱). دب، آج، لب، مب: اوریم، فق؟ آور، مر: آوردیم. (۲). مع، وز، مب، مر: با. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیاور. (۴). مع: مراد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به وصیتی که داشت. (۶). همه نسخه بدلها، بجز دب را. صفحه: ۱۸۱ سبب نزول آیت آن بود که: جهودان دعوی کردند که یعقوب آن روز که او را وفات رسید، فرزندان را به جهودی وصایت کرد، حق تعالی رد کرد بر ایشان، گفت: أم کنتم شهداء، شما حاضر بودی که یعقوب را اجل حاضر آمد! کلبی گفت: سبب وصایت یعقوب آن بود که او در مصر شد، اهل مصر بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش پرست، گفت: نبادا «۱» که



فرزندان او به آن میل کنند، نزدیک مرگ ایشان را حاضر کرد و گفت: ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي، عطا گفت: خدای تعالی یعقوب را مخیر بکرد از میان مرگ و زندگانی و با همه پیغامبران همچنان کرد. یعقوب اختیار مرگ کرد و گفت: چندان مهلت می‌خواهم تا وصیت کنم. آنکه بیامد و فرزندان را جمع کرد و گفت: ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي. «ام» بیان کردیم که معادل همزه استفهام بود. اگر گویند: اینکه جا با چه معادله می‌کند جواب آن است که گوئیم: یک وجه آن است که بیان کردیم پیش از اینکه که «میم» صله است، و معنی آن است که: اکتتم شهداء. وجهی دیگر آن است که: معادل استفهامی است در کلام مضمّر و محذوف، و تقدیر آن است که: اقلتم ذلك تخزّصا و افکا ام کنتم شهداء، اینکه دروغی است که می‌گویی؟ یا «۲» حاضر بودی آن جا که یعقوب را مرگ حاضر آمد و وصایت کرد. و «ما» استفهامیه است. مِنْ بَعْدِي، ای من بعد موتی، و بر قول اوّل خطاب با جهودان است، و بر قول دیگر مفسّران خطاب با صحابه رسول است، ایشان جواب دادند که: نَعْبُدُ إِلَهَكَ، ما خدای تو را پرستیم. وَ إِلَهَ آبَائِكَ، و خدای پدران تو را، و اینکه اضافت اختصاص باشد از دو وجه: یکی آن که: خدای که تو را و ایشان را به پیغامبری بفرستاد، پس اینکه وجه اختصاص دارد به ایشان دون دیگران. و وجهی دیگر آن که: خدای که تو و پدران تو او را پرستیدی «۳» و خلقان بر ضلالت و عبادت اصنام و جز آن از طواغیت بودند. ----- (۱). مب: مبادا. (۲). دب، آج، لب،

مب، مر، فق: شما. [.....] (۳). دب، آج، فق، مب، مر: پرستیدندی، لب: پرستیدندی. صفحه: ۱۸۲ آنکه در «۱» تفصیل «۲» پدران ابراهیم را و اسماعیل و اسحاق را برداد، و اسماعیل پدر نبود عم بود، و عرب عم را پدر خواند از آن جا که به حرمت «۳» داشت به جای پدر بود، و از اینکه جا گفت رسول - علیه السّلام - روز بدر عبّاس را: رَدّوْا عَلَيَّ اَبِي، پدر مرا با نزدیک من آرید، یعنی عمّش عبّاس را [۱۵۳-پ]، و نیز خاله «۴» را مادر خوانند، چنان که در قصّه یوسف گفت: وَ رَفَعَ اَبُوْهُ عَلَيَّ الْعَرْشَ «۵»، و اذ قال ابراهيم لأبيه آزر... «۶» إِلَهًا وَاٰحِدًا، نصب او بر حال باشد از «نعبد». وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، ای مخلصون، و در آیت دلیل است بر استحباب و ترغیب در وصایت «۹». و آنکه خدای - جلّ جلاله - بر اینکه پیغامبران ثنا کرد به کار بستن وصیت و خلل ناکردن به او، و از پس ایشان پیغامبران خواستند بودن و کتابها و شرعهای ناسخ با همه روا نداشتند خلل کردن «۱۰» وصیت، رسول ما - صلی الله علیه و آله - که خاتم و آخر پیغامبران بود، و از پس او دگر پیغامبر نخواست بودن کی روا باشد که خلل کند به وصیت! تِلْكَ اُمَّةٌ، عبد الله عبّاس گفت: جماعت و امت بر وجوه مختلف آمد: به معنی امام و مقتدا باشد فی قوله: اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ اُمَّةً «۱۱» اِنَّا وَجَدْنَا اَبَاءَنَا عَلَيَّ اُمَّةً «۱۲» وَ اَذْكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ «۱۳» وَ جَدَّ عَلَيْهِ اُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ «۱۴». ----- (۱). آج، لب، فق، مب: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: تفصیل دارد، مر: تفضّل دادند. (۳). دب، آج، مب، فق، مب، مر پدر. (۴). دب، آج، فق: خواله. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۷۴. (۷). همه نسخه بدلها: پیغامبران/ پیغمبران. (۸). مب، مر تعالی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وصیت. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. (۱۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۱۳). یوسف (۱۲) آیه ۴۵. [.....] (۱۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. صفحه: ۱۸۳ و «امّه»، امّ باشد یعنی مادر، و امت قامت باشد، يقال: فلان حسن الامّه، ای القامه، فی قول الشاعر: و انّ «۱» معاویه الاکرمی

ن حسان الوجوه طوال الامم ای القامات. قَدْ خَلَّتْ، که گذشتند، یعنی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان ایشان. لَهَا ما كَسَبَتْ، ایشان راست آنچه کردند. حق تعالی در اینکه آیت بیان عدل خود کرد و آنچه «۲» او ثواب عمل کسی به کسی دگر ندهد، و به گناه کسی کسی دیگر را نگیرد. گفت: کار ایشان ایشان راست و کار شما شما را، ایشان را از شما نپرسند و شما را از ایشان نپرسند، پس هر کسی «۳» را کرده خود جزا دهند، چنان که گفت: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ «۴» وَ: كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ «۵»، وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى «۶» اَم كُنْتُمْ شُهَدَاءَ. آنگاه گفت: احسب که چنین است شما را از آن چیست، شما را از عمل او نپرسند و او را از عمل شما، و اینکه وجهی نیکوست. وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا، و اینکه حکایت است از جهودان و ترسایان درهم

پیخته چنان که بیانش در آیات مقدم برفت، یعنی جهودان گفتند: جهود باشی، و ترسایان گفتند: ترسا باشی. آنگاه در آیت چنین نهاد که: امّیا اینکه و امّیا آن، یعنی اگر از اینان شنوی مدح ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: فان. (۲). مج، وز: آن که. (۳). مج، وز: بل هر نفسی را، آج، لب، فق، مب، مر: هر نفسی را. (۴). سوره مدثر (۷۴) آیه ۳۸. (۵). سوره طور (۵۲) آیه ۲۱. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴. صفحه: ۱۸۴ جهودی گویند، و اگر از ایشان شنوی مدح ترسایبی گویند، برای اینکه لفظ «او» گفت. و قوله: «تهتدوا»، مجزوم است به جواب امر که کلام متضمن معنی شرط و جزاست، و تقدیر چنین است: فانکم ان تکونوا کذلک تهتدوا. آنگاه حق تعالی مسلمان را پیاموخت که جواب جهودان و ترسایان چگونه دهی: قُلْ بَلْ مَلَّةٌ اِبْرَاهِيمَ، و نصب او بر فعلی مقدر بود، و معنی آن که: بل تتبع مله ابرهیم و نعتقد مله ابرهیم. حنیفاً، نصب او بر حال است، در معنی او خلاف کردند. بعضی اهل لغت گفتند: حنیف مایل باشد، و احنف گویند آن را که انگشتان او به جانب وحشی میل دارد، و معنی آن که: ما مایلیم و عدول کرده از دینی که جز دین مسلمانی است. و بعضی دگر گفتند که: حنیف مستقیم باشد، و از اینکه جا احنف گویند آن را که قدم او راست بود، همه پای او بر زمین نشیند در وقت ایستادن، یعنی ما بر استقامت دین مسلمانی ایم (۱). و ابو علی جمع (۲) کرد میان هر دو قول و گفت: اصل حنف استقامت باشد، و کژی را بر سیل حنف خوانند، چنان که اعمی را بصیر خوانند، و بیابان را که مهلکه باشد مفازه، و مار گزیده را که بیم هلاکش بود سلیم، چنان که شاعر گفت، اعنی طائی در وصف پیری: دَقَّةٌ فِی الْحَيَوَةِ تَدْعِي جَلالاً

مثل ما سَمِيَ اللَّذِيغِ سَلِيمًا عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: مَلَّتْ اِبْرَاهِيمَ فِي نَمَازِ رُؤْيِ بَيْتِ كَعْبَةَ كَرْدَنِ اسْتِ، و در حج طواف خانه و مسح ارکان، و استلام حجر، و وقوف بالموقفین، و رمی الجمار، که ابراهیم و آنان که بر ملت او بودند اینکه کار را بستند. قتاده گفت: حنیفته (۳) تحریم نکاح محرمات باشد و ختنه کردن. مقاتل گفت: حنیفا، ای مخلصا، و مجاهد گفت: حنیفا، ای متبعا. و ما کان مِنَ الْمُشْرِكِينَ، و ابراهیم از جمله مشرکان نبود، و جهودان و ترسایان مشرکند به آن که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که: ----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: مسلمانیم. (۲). اساس: به صورت: «منع» هم خوانده می شود. (۳). مج، وز، دب، آج: حنیفه. صفحه: ۱۸۵. وَ قَالَتْ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (۱) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ (۲). آنگاه گفت: جواب جهودان دهی و بگویی [۱۵۴-پ] که: آمَنَّا بِاللَّهِ، ما به خدای ایمان داریم. و ما أَنْزَلَ إِلَيْنَا، و آنچه به ما آورده اند یعنی قرآن، و ما أَنْزَلَ إِلَيْنَا اِبْرَاهِيمَ، یعنی صحف ابراهیم، و آن ده صحیفه بود که بر ابراهیم - علیه السلام - فرود آمد، و کتاب اسماعیل و اسحاق و یعقوب (۳) همان بود، و اگر چه «واو» ایجاب ترتیب نکند، حق تعالی در آیت ترتیب نگاهداشت اسماعیل را از پس ابراهیم، برای آن تقدیم کرد که او فرزند مهتر بود پس از او اسحاق، پس از او یعقوب را که فرزند اسحاق بود، پس از آن اسباط را که فرزندان یعقوب بودند. محمّد بن اسحاق گوید: یعقوب دختر خال خود را «لِئِذَا» بنت «لِئِذَا» به زنی کرد، و از او شش پسر آورد. چون «لِئِذَا» فرمان یافت، یعقوب خواهر او را حیل را به زنی کرد و از او یوسف و بنیامین آورد، و دو سریت (۴) داشت چهار فرزند از ایشان آورد (۵)، اینکه دوازده سبط بودند. و به روایتی، دیگران هر دو فرزند از مادری بودند - و الله اعلم. و اسباط در بنی یعقوب چنانند که قبایل در بنی اسماعیل، به نام مختلف اند تا فرق و تمییز باشد در میان فرزندان ایشان. و سبط در لغت نواده (۶) بود، اعنی فرزندزاده. از اینکه جا حسن و حسین را سبطا (۷) رسول الله - علیه و علیهما السلام - گویند. و اصل او در لغت درختی بود شاخه‌ها در هم پیچیده، کذا ذکره ابو سعید الضّریر. آنگاه موسی و عیسی را جدا کرد برای آن که دین ایشان و کتاب ایشان و شرع ایشان دگر بود. دگر آن که: جهودان و ترسایان را به ایشان اختصاص بود تا بدانند که مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - به پیغامبر و کتاب ایشان ایمان می دارد، و او را عصیبت (۸) و مکافات بر آن نمی دارد که کفر آرد به ایشان، چون درست شده است که ایشان پیغامبران خدا بودند، و کتابهای ایشان حق بود. ----- (۱). سوره

توبه (۹) آیه ۳۰. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۳). همه نسخه بدلها و اسباط. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: دو سر پوشیده. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: چهار شدند از راحیل. (۶). دب: نوازده، فق: نوازده، مب: نوزده. (۷). دب، آج، مب: سبط. (۸). مر: عصبت. صفحه: ۱۸۶ و اوتی، اعطی من الایتاء و هو الاعطاء، و مراد به آنچه ایشان را دادند، اعنی موسی و عیسی را توریت و انجیل است. و ما اوتی النبیون من ربهم، و آنچه پیغامبران را دادند از خدای ایشان از کتابها و شرایع. لا تُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، ما از میان ایشان فرق نکنیم در باب پیغامبری و راست گویی و حقی آنچه از خدای تعالی آوردند، و مراد نه آن است که تفضیل نهمیم بعضی را بر بعضی، بل مراد آن است که در باب ایمان فرق نکنیم، چنان که شما که جهودانی «۱» کردی و گفتی، تؤمن ببعض و نکفر ببعض. و نحن له مسلمون، و ما او را مستسلم و منقادیم، یعنی خدای را - جل جلاله. و ابو مسلم گفت: روا باشد که ضمیر عاید باشد با جمله آنچه در مقدمه رفت، آنکه ضمیر را برای آن تذکیر کرد که آن خواست، و نحن لذلك. سفیان ثوری را گفتند: مرد، کی مسلمان باشد! گفت: آنکه که چون از او پرسند [۱۵۵-] که به چه ایمان داری! بگوید که: امنت بالله، و ما أنزل إلینا - الی قوله: و نحن له مسلمون، و اینکه آیت برخواند. فإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا، سبب نزول اینکه آیت آن بود که: چون رسول - علیه السلام - آیت مقدم بر جهودان و ترسایان خواند، چون به ذکر عیسی رسید جهودان را خوش نیامد و ترسایان «۲» نیز، گفتند: حکم عیسی دیگر است، او پیغامبری نبود چون دیگر پیغامبران، بل پسر خدا بود - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر جهودان و ترسایان ایمان آرند به مانند آنچه شما ایمان داری، مهدی‌اند و راه راست یافته «۳». عبد الله عباس گفت: «مثل» زیادت است، و در قراءت او چنین است: «فان امنوا بما امنتم به»، گفت: ایمان به خداست، و خدای را مثل نیست. گفت، و مانند اینکه آن است که گفت «۴»: لیس کَمِثْلِهِ شَیْءٌ «۵»، و المعنی: لیس کهو «۶»، و مانند اینکه قول شاعر است: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جهودی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: یافته‌اند، مر: یافتند. (۴). وز: ندارد. (۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱. (۶). مع، وز، دب، آج، لب: کهود. صفحه: ۱۸۷ یا عاذلی دعنی من عدلکا

مثلی لا یقبل من مثلکا ای، انا لا اقبل منک. بعضی دگر گفتند: «بی «۱»» زیادت است، تقدیر اینکه است «۲»: «فان امنوا مثل ما امنتم»، و «ما» مصدری باشد، یعنی مثل «۳» ایمانکم، تشبیه در ایمان شده باشد نه در آن که ایمان بدوست، و اینکه وجه ملیح است. و وجه اول هم نیکوست، و معنی آیت بر یکی از اینکه دو وجه مستقیم شود. و إن تولوا، اگر برگردند و اعراض کنند و ایمان بر اینکه وجه نیارند، فإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ. عبد الله عباس و عطا و اخفش گفتند: فی خلاف، یقال: شاق فلان فلانا مشاقه و شاقا اذا اخذ فی شق خلاف شق صاحبه، دلیل قوله: لا یجر منکم شقاقی «۴»، إلی بشق الأنفس «۵» ذلك بأنهم شاقوا الله «۶» فسیکفیکهم الله، آنکه حق تعالی رسول را - علیه السلام - تسلی داد، گفت: نگر «۷»؟ دل در بند اینان نداری که خدای تعالی تو را کار اینان کفایت بکند، یعنی جهودان و ترسایان. و «سین» استقبال راست که فعل خالص بکند به مستقبل، و «کفی» متعدی به دو -----

----- (۱). بی/با. (۲). مب، مر که. (۳). مع: مثله. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۸۹. [.....] (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۷. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۱۳. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: در نگر. صفحه: ۱۸۸ مفعول باشد: «کاف» مفعول اول است، و «هم» مفعول دوم «۱»، یقال: کفیته المهم و همچونین کرد که گفت. کار جهودان بنی النضیر کفایت کرد به جلا. و نفی، و کار جهودان بنی قریظه کفایت کرد به قتل و سبی، و کار ترسایان نجران کفایت کرد به جزیت و مذلت. و هُوَ السَّمِیعُ «۲» لأقوالهم، العلیم باحوالهم. صَبَغَهُ اللهُ، ابو العالیه گفت: دین الله. مجاهد گفت: اسلام است. عبد الله عباس گفت: ترسایان را چون فرزندی آمدی، روز هفتم، او را به آبی بردندی که آن را عمودیه گفتندی، و او را به آن آب بشستندی و گفتندی: صبغناه به، ما او را به اینکه آب بشستیم تا دینی دگر نگیرد جز ترسایی، و اینکه به جای ختان داشتند. خدای تعالی بر ایشان ردّ کرد به عبارت ایشان، گفت: اینکه

دین که خدای رنگ کرده است بهتر است. بهری دگر از مفسران گفتند: جهودان را عادت بودی که چون ایشان را مولودی بودی «۳» رنگی در او مالیدندی، و ترسایان نیز رنگی به خلاف رنگ جهودان در مولود مالیدندی، و آن چون شعاری بودی ایشان را، حق تعالی گفت: شعار مسلمانی که بر رنگ اصل خلقت باشد خدا «۴» آفرید «۵»، آن بهتر باشد. بهری دیگر از علما گفتند: حق تعالی دین را برای آن صبغت خواند که دین را اثری و علامتی بود، چنان که رنگ را. این کیسان گفت: «صبغهُ اللّٰه»، ای قبله اللّٰه، بعضی دگر گفتند: حَبَّه اللّٰه. زجاج و ابو عبیده گفتند: خلقه اللّٰه، و معنی آن است که: خدای تعالی خلقان را بر فطرت اسلام آفرید، بیانش: فِطْرَتِ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا «۶» فِطْرَتِ اللّٰهِ «۱» صَبْغَةُ اللّٰهِ، کلمتش خواند فی قوله: وَ كَلِمَةً اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا «۲» يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ «۳» صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِي «۴» ذَلِكَ هُدَى اللّٰهِ «۶» يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ «۷» وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ «۸» ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ «۹». عبد اللّٰه عباس روایت کند که، بنی اسرایل از موسی پرسیدند که: اُيَصْبَغُ رَبِّكَ، خدای تو رنگ زرد «۱۰». موسی گفت: اللّٰه اللّٰه «۱۱» ان کنتم مؤمنين، از خدای بترسی اگر مؤمنی. خدای تعالی به موسی وحی کرد که: از تو می پرسند «۱۲» که من رنگ رزم! بگو که: همه رنگها من رزم «۱۳»، برای آن که همه رنگها از من است و در مقدور من است. جهودان بر آن منکر شدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد رد بر ایشان و بر جهودان عصر رسول ما- علیه السّلام. در نصب او خلاف کردند، بعضی گفتند: نصب او بر اغراست، یعنی اتبعوا و الزموا صبغهُ اللّٰه. اخفش گفت: بدل ملة إبراهيم است. وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صَبْغُهُ، ای دینا و خلقا، و نصب او بر تمیز است. وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ، ای مطیعون متذللون «۱۴». ----- (۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۴۰. (۳). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۲. (۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۳. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: هداش / هدایش. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۸۸. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۲. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. (۱۰). آج: رنگ رز است، مر: رنگ رز بود. (۱۱). مر: اتقوا اللّٰه. (۱۲). مر ایصبغ ربك. (۱۳). مج، وز: می رزم، مب: من رنگها ریزم، دب، آج، لب، فق، مر: من ریزم. (۱۴). همه نسخه بدلها: مذللون. صفحه: ۱۹۰ قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللّٰهِ، همزه استفهام راست و معنی تقریب و انکار، و محاجت مجادلت و مخاصمت باشد، مفاعله باشد از حجت، يقال: حاجتته فحججته «۱»، ای غلبته بالحجة. خلاف کردند در آن که اینکه محاجت و مخاصمت با که بود و در چه بود. اصم گفت: با مشرکان بود که ایشان به خدای و صفات خدا مقرر نبودند، و جز خدای را عبادت می کردند. می گوید: با ما در خدای مخاصمت می کنی، و ما و شما مقریم که او آفریدگار و پروردگار ما و شماست؟ بعضی دگر گفتند: خصومت با جهودان بود آن جا که گفتند: ما به حق اولیتیم که خداوند کتابیم، و علم اوایل بنزدیک ماست، نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبَّاءُ «۲» عَزِيزُ ابْنِ اللّٰهِ «۳» الْمَسِيحُ ابْنِ اللّٰهِ «۴». آنکه گفتند: ما اولیتیم به حق، و بلا خلاف آیت رد است بر جمله آنان که خلاف حق گفتند و در حق خلاف کردند. وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، و اینکه عبارت است و خبر از عدل خدای- عز و جل- [۱۵۶-پ] و آن که او جزای عمل کسی به دیگری نهد- چنان که گفته شد. وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ، و ما عمل با اخلاص می کنیم، یعنی در عبادت با او شرک «۵» نمی آریم.

### فصل در اخلاص از کلام علما و مشایخ

حذیفه یمان گفت: از رسول- علیه السّلام- پرسیدم که: اخلاص چه باشد! رسول- علیه السّلام- گفت: من از جبریل پرسیدم، جبریل- علیه السّلام- گفت: من از خدای- عز و جل- پرسیدم، مرا گفت: الاخلاص سرّ من سرّی استودعته قلب من ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مر: بحجته، مر: بحججته. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۳-۴). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۵). مر: شك. [.....] صفحه: ۱۹۱ الله احببته من عبادی، { گفت: اخلاص سرّی از سرهای من است، در دل آن بنده نهم کش دوست دارم. ابو ذر غفاری گفت که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: ان لكل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمل الله، گفت: هر حقی را حقیقتی است، و بنده به حقیقت اخلاص نرسد تا چشم

از آن بینفکند که او را مدح کنند بر کاری که برای خدا کند. سعید جبیر گفت: اخلاص آن باشد که مرد، دین و عمل خویش خدای را خالص کند، در دین با خدای شرک نیارد، و در عمل با خلقان ریا نکند. فضیل عیاض گفت: ترک عمل برای مردمان ریا باشد، و عمل برای مردمان شرک باشد، و اخلاص آن بود که از اینکه هر دو مسلم بود. یحیی معاذ گفت: هو تخلص العمل من العیب و الذم کتمیز<sup>(۱)</sup> اللب من بین الفرث و الدّم، گفت: اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد از عیب و ذمّ چنان که شیر ممیز است از میان سرگین و خون. ابو الحسن بوشنجی گفت: اخلاص آن بود که لا یکتبه الملکان و لا یفسده الشیطان و لا یطلع علیه الانسان و لا یعلمه غیر الرحمن گفت: اخلاص آن باشد که فریشته را به نبشتنش<sup>(۲)</sup> راه نبود، و شیطان را به تباه کردنش، و آدمی را بر او مطلع نباشد، و جز خدای - عزّ و جل - کس نداند. رویم گفت: اخلاص آن بود که آنچه کنی نبینی، و گفته‌اند: ما یراد به الحقّ و یقصد به الصّیّدق و قیل: هو ما لا یشوبه الافات و لا یتبعه رخص التّأویلات، آن بود که آفات آن را مشوب نکند و رخصت تأویل به دنبال آن نباشد. و قیل: هو ما استتر من الخلائق و استصفی من العلائق، آنچه از خلقان پوشیده باشد و از علایق صافی باشد. حذیفه مرعشی گفت: اخلاص آن بود که بنده را سرّ و علانیت یکی بود<sup>(۳)</sup>. ابو یعقوب مکفوف گفت: آن بود که حسنات همچنان پوشیده [۱۵۷-] دارد که سینات. ----- (۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق: کتمیز. (۲).

مب، مر: نوشتنش، فق: به نوشتن. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، مب: راست بود. صفحه: ۱۹۲ ابو سلمان<sup>(۱)</sup> گفت: مرائی را سه علامت بود: در خلوت کسلان بود، و در میان مردم بنشاط بود بر عمل، و چون مدحش کنند در عمل بیفزاید. قوله: أم تقولون، این عامر و حمزه و کسائی و خلف به «تا» خوانند علی الخطاب، و باقی قراء به «یا» علی الخبر عن الغائب. ام یقولون، یا «۲» می گویند، یعنی جهودان و ترسایان، به قراءت آن که به «یا» خوانند. و آن کس که به «تا» خواند، خطاب هم با ایشان است، یا می گویی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا. و همچنان که بیان کردیم خبر از هر دو گروه درهم پیخته<sup>(۳)</sup> است، و تفصیل آن که جهودان گفتند: اینان جهودان بودند، و ترسایان گفتند: ترسا بودند. و «ام» معادل است همزه استفهام را فی قوله: قُلْ أَلْتَحَاوَنُنَا فِي اللَّهِ... أم تقولون، تو جواب ده ای محمّد: قُلْ أَلْتَحَاوَنُنَا فِي اللَّهِ، بگو شما عالمتری<sup>(۴)</sup> به احوال و ادیان ایشان یا خدای؟ و اگر چنان است که قول شما در حق ایشان از حوالت جهودی و ترسایی بر ایشان درست است، خدای چنان دانسته باشد، و اگر بنگوید<sup>(۵)</sup> گواهی<sup>(۶)</sup> پنهان کرده باشد<sup>(۷)</sup> و اگر گواهی<sup>(۸)</sup> که داند پنهان کند از او ظالمتر که باشد! یعنی کس نباشد از او ظالمتر. و «من» استفهامی است، «اظلم» افعال تفضیل است، و در اینکه آیت دلیل است بر آن که قبیح از قدیم تعالی قبیحتر باشد، چون عالمی و استغنا در حق او بلیغتر است، خلاف آن که مجبران گفتند: قبیح از ما قبیح باشد از خدای تعالی قبیح نباشد، برای آن که مورد آیت آن است که: آن کس که گواهی<sup>(۹)</sup> داند و پنهان کند ظالم باشد، و اگر خدای تعالی کند ظالمتر باشد - تعالی عن ذلك علواً کبیراً. و مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ، اینکه «با» در خبر «ما» ی نافی و در خبر لیس شود برای تأکید نفی را، تقول: ما زید بمنطلق، و مرجع غفلت با نفی علم باشد. عَمَّا تَعْمَلُونَ، به ----- (۱). همه نسخه

بدلها: ابو سلیمان. (۲). اساس: آیا، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). فق، مب، مر: بیخته. (۴). مر: دانانتری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگویند. (۶-۹). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: کرده باشید. (۸). مر: و اگر هر که گواهی داند. صفحه: ۱۹۳ «تا» و «یا» خوانده‌اند، بناء علی «یقولون» و «تقولون» در اول آیت. قوله تعالی: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ - الایة، تفسیر اینکه برفت در آیتی که مثل اینکه است لفظاً و معنا. اگر گویند: چرا تکرار کرد اینکه آیت را با قرب عهد به او! گوئیم: مراد به آیت اول انبیانند که ذکر ایشان در آیتی که پیش از اینکه آیت بود برفت، و مراد به اینکه آیت اسلاف جهودانند که اعقاب ایشان گفتند از ایشان که: اینکه پیغامبران جهودان بودند یا ترسایان، و چون مراد مختلف باشد فایده مختلف بود، و چون چنین باشد تکرار نبود، چه هر یک [۱۵۷-پ] مستقل باشد به فایده خود. و وجه دیگر آن است که: مخاطبان مختلف بودند، و چون مخاطبان مختلف باشند تکرار فایده باشد. وجه دیگر آن که: وقت مختلف بود، و آیت وارد مورد وعظ و زجر است، و در اینکه تذکیر باشد

به نعمت خدا و تحذیر بود از عقاب او، و اینکه معنی هر چه بیشتر باشد نفعش عامتر باشد، و فایده‌ایش ظاهرتر - و الله اعلم بمراده من کلامه.

### [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۵]

#### [اشاره]

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَتَن أْتِيَتِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَتَن اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

#### [ترجمه]

گویند سفیهان از مردمان چه «۱» برگردانید ایشان را از قبله‌شان که بودند بر آن،! بگو خدای [راست] «۲» آن جا که آفتاب بر آید و آن جا که فرو شود، راه نماید آن را که خواهد به راه راست. [۱۵۸-ر] و همچنین کردیم ما شما را امتی میانه تا باشید گواهان بر مردمان، و تا باشد پیغامبر بر شما گواه، و نکردیم ما آن قبله که تو بودی بر آن مگر تا بدانیم که کیست که پی گیری «۳» کند رسول را از آن که ----- (۱). دب: چون. (۲). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۳). مع، وز: پیروی، دب، آج، لب: پی گرمی. [.....] صفحه: ۱۹۴ برگردد بر پی خود، و آن بود بزرگ مگر بر آنان که لطف کرد خدای به ایشان، نبود خدای که به ضایع کند ایمان شما «۱»، خدا بر مردمان مهربان و بخشاینده است. [۱۵۸-پ] ما می بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، بگردانیم «۲» تو را با قبله‌ای که تو خواهی، فراز کن رویت به جانب مسجد مکه و هر کجا باشی «۳» فراز کنی «۴» رویتان به جانب او، و ایشان که «۵» دادند ایشان را کتاب دانند که اینکه حق است از خدایشان و نیست خدای بی آگاه از آنچه ایشان می کنند. و اگر بیاری به آنان که ایشان را کتاب دادند به هر دلیلی، پی گیری «۶» نکنند قبله تو را و نه تو پیروی کنی قبله ایشان را، و نه بهری از ایشان پی گیرد قبله بهری را، و اگر تو پی هوای ایشان گیری از پس آن که آمد به تو از علم، تو آنگه از جمله ستمکاران باشی. قوله: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ، وجه اتصال «۷» آیت به آیت مقدم آن است که چون محاجت با جهودان و ترسایان و کافران کناره شد، خدای تعالی رسول را خبر داد که: آنان که با تو خصومت کردند در توحید من و در باب انبیا سخن گفتند، دل عزیز تو بخواهند «۸» رنجانیدن در باب قبله چون من قبله بگردانم، و حق تعالی اینکه برای چند [۱۵۹-ر] وجه گفت: ----- (۱). آج، لب، فق بدرستی که. (۲). آج، لب، فق: بگردانیدیم. (۳). باشی / باشید. (۴). کنی / کنید. (۵). مع، وز، آج، لب، فق: آنان که. (۶). مع، وز، آج، لب، فق: پی گیری. (۷). مع، وز، دب، لب، فق، مب: ایصال. (۸). مع، وز، لب، مر: نخواهند. صفحه: ۱۹۵ یکی برای آن که: تا رسول - علیه السلام - توطین نفس کند و دل بر آن بنهد که ایشان اینکه خواهند گفتن، چون بگویند سختش نیاید بر حد آن که او بی خبر بوده باشد. دگر: تسلیت رسول - علیه السلام - کرد بقوله: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ، گفت: سفیهانند و از سر سغه سخنی خواهند گفتن تا دل از آن خوش داری. وجهی دگر آن که: تا معجزه‌ای باشد رسول را - علیه السلام -

که چون خبر دهد از غیبی که در مستقبل ایام خواهد بودن، و مخبر «۱» وفق خبر آید، اینکه معجز باشد و دلیل صدق او کند در آن که «۲» گوید. و «سفیه» ضدّ حلیم «۳» باشد، و سفه خفت بود، در لغت مرد سبکسار را سفیه گویند. مفسران خلاف کردند در آن که اینکه سفیهان که بودند، عبد الله عباس گفت: مشرکان بودند که چون حق تعالی قبله بگردانید، ایشان گفتند: محمد متردد گشت، گاه روی به بیت المقدس می کند، و گاه روی به کعبه می کند، چون سرگشته‌ای شده است در کار خود، اینکه کافران مکه گفتند، و مانند اینکه روایت است از حسن بصری. قول دیگر آن است که: اینکه سفیهان جهودانند که چون رسول - علیه السلام - روی از بیت المقدس با حرم مکه آورد، طعن زدند و ایشان را خوش نیامد «۴»، گفتند: محمد چرا از اینکه قبله روی برگردانید! و اینکه قبله پیغامبران مقدم است، اگر بر اینکه قبله بماندی همانا آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نعت و صفت او در توریت و انجیل خوانده‌ایم «۵»، و اینکه قول مجاهد و قتاده و سفیان است و یک روایت است از عبد الله عباس. سدی گفت: مراد منافقانند و جهودان که چون رسول - علیه السلام - روی از بیت المقدس با مسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند: اشتقاق «۶» الرجل الی بلده و مولده، محمد را یاسه «۷» مکه می باشد که شهر و مولد اوست، برای آن روی در نماز به او کرد.

----- (۱). مر بر. (۲). همه نسخه بدلها: آنچه. (۳). لب، فق، مب: علیم. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: یافته‌ایم، مر: یافتیم. (۶). دب، لب، فق، مب: اشتیاق. [.....] (۷). دب: یاسه. صفحه: ۱۹۶ و جهودان بر وجه تألم گفتند: که ایشان امید موافقت رسول می داشتند در بعضی چیزها، و گمان ایشان چنان بود که روی به بیت المقدس کردن از طریق مسامحت و مساهلت است، می گفتند: امید است که با دین ما آید که در قبله ما را مخالفت نمی کند. «سیقول»، «سین» استقبال راست، یعنی خواهند گفتن اینکه سفیهان بی خردان سبکساران: ما ولّاهم، چه برگردانید ایشان را؟ «ما» استفهامی است، ای ما صرفهم، یقال «۱»: ولّیته عن کذا فتولّی، ای صرفته فانصرف. حق تعالی گفت: جواب ده و بگو خدای راست مشرق و مغرب، به وفق و حسب مصلحت بندگانش را بفرماید که: روی به جانبی دون جانبی کنی، و راه نماید آن را که خواهد ره راست به الطاف و زیادات «۲» الطاف. و گفته‌اند: اینکه هدایت به معنی تثبیت است، یعنی الطافی کند که به آن الطاف ایشان ثابت کنند بر ره راست. قوله: وَ كَذَلِكَ، اهل علم خلاف کردند [پ ۱۵۹ - پ] در آن که اینکه «کاف» تشبیه به چه تعلق دارد. بیشتر مفسران گفتند: تعلق به چیزی «۳» دارد «۴» که یهدی مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر او دلیل است، و تقدیر اینکه است که: فکما هدیناکم بمحمد الی صراط مستقیم. کَذَلِكَ «۵» وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا «۶» كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ، اینکه وجه متعسف و بعید است. و «جعل» روا بود که به معنی تصییر بود، و تأویل بر الطاف و توفیق توان کردن، یعنی ما کردیم با شما ----- (۱). مب ما. (۲). مر: زیادت.

(۳). آج، مر: جزا، فق: خبری. (۴). دب، لب، فق، مر جزا. (۵). مر: و کذلک. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۰. صفحه: ۱۹۷ الطافی که عند آن امتی وسط شدی، و شاید که «جعل» به معنی حکم باشد و تسمیه باشد چنان که گفت: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا «۱» وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا «۲» «آمه»، ای جماعه وسطا. ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول - علیه السلام - روایت کردند که: «وسطا» ای عدلا، و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده و ربیع و ابن زید است «۳»، و برای آن عدل را وسط خوانند که عدل راست باشد، و آنگه «۴» راست باشد که جای او میانه باشد، و یا ایقاع «۵» او بر وجه میانه باشد، نه اسراف و نه تقصیر، و اینکه از قول عرب است که: نزل فلان وسط الوادی، ای خیر موضع فیه، و موضع فلان من قومه موضع الواسطه من القلاده، و در وصف رسول - علیه السلام - آمده است: هو اوسط قریش نسبا، ای خیرهم و اعدلهم. و مثل از اینکه جاست که: «۶» خیر الأمور اوساطها، و قال زهیر: هم وسط یرضی الأنام بحبهم

اذا نزلت احدی اللیالی بمعظم کلبی گفت: أُمَّةٌ وَسَطًا، ای اهل دین وسط «۷» بین الغلو و التّقصیر برای آن که هر دو مذموم است، هم اسراف و هم تقصیر، آنچه از میان اینکه هر دو باشد پسندیده آن است، نبینی که حق تعالی چگونه گفت رسولش را: وَلَا تَجْعَلْ

يَدَكَ مَغْلُوبَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ (۸) وَلَا تَجْهَرِ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۹)، و قال: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۱۰) «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، وَ أَنْ كِه خدای تعالی به عدالت او حکم کند الا معصوم نباشد، برای آن که قاضی که حاکم وقت باشد به عدالت هیچ کس حکم نکند تا او را ظاهر (۱) عدالت نداند. و اگر او را به باطن طریقی بودی حکم نکردی تا به باطن در عدل نبودی، چون خدای تعالی عالم است به ظاهر و باطن خلق و حکم کند به عدالت کسی لا بدّ باید تا عدل باشد ظاهرا و باطنا، و آن که چنین باشد جز معصوم نبود. دگر آن که گفت: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا، گفت: تا شما گواهان باشی بر مردمان، و رسول- علیه السلام- بر شما گواه باشد. پس آن کس که در برابر رسول گواهی (۲) دهد، اگر به منزلت برابر او نباشد کم از آن نباشد که به عدالت که شرط است در گواهی (۳) برابر او باشد، و اینکه چنین نباشد الا معصوم. دیگر آن که: اگر گواهان حاکم وقت ظاهر عدالت باشند، گواهان خدای- عزّ و جل- که در حکم گاه او گواهی دهند لابدّ باید که معصوم باشند. اگر گویند: اینکه خطاب با جمله امت است، گوئیم: تخصیص کنیم به اینکه ادله و قرائن که در آیت و بیرون آیت هست. دگر آن که: امت به معنی عصب و جماعت در قرآن بسیار است، منها قوله: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ (۴) وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ (۵) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ (۶) مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ (۷) وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا، و شهد علیه نقیض شهد له باشد، و از اینکه عذر خواستند به آن که چون قول ایشان در دین حجت خواهد بودن، به مثبت حکم باشد بر ایشان، همچنان که قول رسول ----- (۴-۲-۱). همه نسخه بدلها: گواهی. (۳).

دب، آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۶). آج، لب، فق، مب، مر تعالی. صفحه: ۲۰۰ - علیه السلام. و لازم است امت را عمل کردن به اجماع چنان که به قول رسول- علیه السلام. پس برای اینکه «علی» گفت فی الموضعین جمیعا، اعنی در حق امت و رسول، و اینکه جمله عند تأمل همه دلیل می کند بر آن که آیت مخصوص است به معصومان، و اجماع برای قول ایشان حجت است. و نیز اینکه خبر که ابی کعب روایت می کند که: یک روز رسول- علیه السلام- نشسته بود. جنازه‌ای بگذرانیدند، گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: نعم الرّجل، و ثنای گفتند (۱) هر یکی. رسول- علیه السلام- گفت: وجبت، واجب شد. دیگری بر آوردند. گفتند: جنازه فلان است. حاضران گفتند: بئس الرّجل، بد مردی بود اینکه. رسول- علیه السلام- گفت: وجبت. ابی کعب گفت: یا رسول الله؟ چه معنی دارد دوبار گفتمی وجبت! چه واجب شد! گفت: قوله تعالی: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ معنی از دو وجه بیرون آید از او: یکی آن که: وجبت الشّهاده و وقعت موقعها، گواهی (۲) به جای خود افتاد، و یکی دگر آن که: وجبت لاحدهما الجنّة و لالاخر النار، یکی را بهشت واجب شد و یکی را دوزخ به گواهی (۳) شما. گفتند: اینکه دلیل است بر آن که گواهی (۴) در دنیا باشد، و روا بود که امیر المؤمنین (۵) و حسن و حسین- علیهم السلام- در آن جمله بوده باشند. و در خبر می آید که یک روز امیر المؤمنین (۶)- علیه السلام- نشسته بود در مسجد کوفه. عبد الله بن قفل التیمی- بگذشت درع طلحه، عبد الله پوشیده. علی- علیه السلام- گفت: هذه درع طلحه اخذتها غلولا يوم البصرة گفت: ای عبد الله؟ اینکه درع طلحه است که روز کارزار (۷) بصره توبه غلول و خیانت [۱۶۱-] بر گرفته‌ای. او منکر شد، گفت: بیا تا به حاکم شویم که تو برای حکومت نصب کرده‌ای یعنی شریح. به حکومت پیش شریح رفتند. امیر المؤمنین دعوی بکرد. عبد الله انکار کرد. حاکم گواه خواست. امیر المؤمنین (۸) حسن علی را بیاورد تا گواهی (۹) داد. شریح گفت: ----- (۱). دب، مب: ثنا می گفتند. [.....] (۹-۴-۳-۲). همه نسخه بدلها: گواهی. (۸-۶-۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۷). دب: کارزار/ کارزار. صفحه: ۲۰۱ به یک گواه حکم نکنم. قنبر را بیاورد تا گواهی (۱) داد. گفت: به گواهی (۲) بنده حکم نکنم. امیر المؤمنین (۳)- علیه السلام- گفت: قبحک الله یا شریح لقد جرت فی حکمک ثلاثا، در اینکه حکم سه بار جور کردی. گفت: چگونه! گفت: ندانی که از امام گواه (۴) نخواهند، که امام در دین خدای مأمون باشد، و قول او در دین حجت باشد، بیشتر از اینکه، دگر گفتمی: به گواهی (۵) حسن حکم نکنم و به قول من، و رسول- علیه السلام- گفت مرا روز خیر که: خدای تعالی هر قرشی را قوت هفت مرد



داد که نه از قریش باشند، و تو را قوت هفت قرشی داد. و روز استرجاع خالد که بر او به فسق گویای «۶» دادم به گویای «۷» من تنها حکم کرد، گفت: گویای «۸» مردی از قریش به گویای «۹» هفت مرد باشد که نه از قریش باشند «۱۰»، و گویای «۱۱» تو ای علی، گویای «۱۲» هفت قرشی است. دگر گفتی: به گویای «۱۳» بنده حکم نکنم «۱۴»، ندانی که تا گویای «۱۵» بنده بشنوند لسیده و لا یقبل علیه، برای او مقبول باشد بر او مقبول نباشد، پس از اینکه نگر تا هیچ حکم نکنی تا مرا خبر ندهی. اینکه خبر باقر- علیه السلام- روایت کرد از پدرانش- علیهم السلام- و ابو زهیر روایت کرد که: رسول- علیه السلام- ما را خطبه کرد به ناوه طایف- و آن جایی است به طایف- در آن جا گفت: نزدیک است که شما اهل بهشت را از اهل دوزخ بشناسی، و نیک را از بد بدانی. گفتند: به چه یا رسول الله! گفت: به ثنای نیکو و ثنای بد، انتم شهداء لله بعضکم علی بعض، شما گواهان خدایی بهری بر بهری. وَ یَكُونُ الرَّسُولُ عَلَیْكُمْ شَهِیداً، و رسول من که محمد است بر شما گواه «۱۶» باشد به آنچه کردی، و شرح آن بیاید فی قوله: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیداً «۱۷»- ان شاء الله. قوله: وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی كُنْتَ عَلَیْهَا، در او چند قول گفتند: محمد بن جریر گفت: معنی آن است «۱۸»: و ما جعلنا تحویل القبلة الی کنت علیها، تقدیر مضافی کرد، یعنی ما نکردیم تحویل آن قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس، -

----- (۱۵-۱۳-۱۲-۱۱-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۱). دب: گواهی. (۲). همه نسخه بدلها:

گواهی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۱۰). همه نسخه بدلها: نه قرشی باشند. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه قدر. (۱۶). همه نسخه بدلها: گواه. (۱۷). سوره نساء (۴) آیه ۴۱. (۱۸). همه نسخه بدلها که. صفحه ۲۰۲ برای آن که رسول- علیه السلام- اول روی به بیت المقدس کرد «۱»، چون منسوخ شد فرض توجه به او به توجه با کعبه روی با کعبه کرد. و بعضی دگر گفتند: «کان» زاید است، و معنی آن است که: و ما جعلنا [پ] القبلة الی انت علیها، یعنی کعبه، که آنگاه که آیت آمد، رسول- علیه السلام- بر آن بود. و معنی «جعل» فرض و بیان باشد، نحو قولهم: جعلت لك كذا، ای فرضت و بینت، یعنی ما نکردیم و نفرمودیم و بیان نکردیم اینکه قبله که تو اکنون بر آنی، یعنی کعبه. و ممکن است تفسیر آیت گفتن بر وجهی که در او حذفی نباشد و زیادتی، و آن چنان بود که در اخبار آورده‌اند که: رسول- صلی الله علیه و اله- چون به مکه بود، روی به کعبه کردی، و اخبار بر اینکه «۲» متظاهر است. بعضی علما گفتند: روی به کعبه کردی از آن جهت که برابر بیت المقدس بود تا رویش هم به کعبه بودی هم به بیت المقدس، و اینکه ممکن باشد به مکه. و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی رسول را- علیه السلام- مخیر بکرده بود در باب قبله تا هر کجا خواستی روی فراز کردی «۳»، و بر او حجری «۴» نبود بقوله تعالی: فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَوَجْهَ اللَّهِ... «۵» إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَی عَقْبَيْهِ، و اینکه وجهی است در غرض خدای تعالی در قبله بگردانیدن، و اینکه وجهی معتمد است، و ظاهر قرآن بر اینکه دلیل می‌کند. بعضی دگر گفتند: جهودان می‌گفتند: محمد به دین ما نزدیک است، نبینی که روی به قبله ما می‌کند، ممکن هست که با دین ما آید. احبار و رؤسا می‌گفتند عوام را، حق تعالی قبله بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد و نیز ایهام نکنند بر عوام. بعضی دگر گفتند: رسول- علیه السلام- در مدینه روی به بیت المقدس می‌کرد، و در دلش آن بود که می‌خواست که روی به کعبه کند که قبله پدرش بود ابراهیم- علیه السلام- برای اینکه گفت قدیم- جل جلاله: فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا «۳» الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «۱» وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ «۲» لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «۳» ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيداً «۴» فَلَمْ تَقْتُلُونِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ «۷» إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ «۱» فَلَمَّا آسَفُونَا «۲» إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ «۳» مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَی مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۴» وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً، «ان» مخففه است از ثقیله، و تقدیر اینکه است: و آنها کانت لکبیره، و اینکه «لام» لازم باشد با اینکه حرف در خبر، تا فرق باشد میان او و میان «ان» نافی. اکنون خلاف کردند در آن که اینکه «تا» ی تانیث راجع با کجاست. بعضی گفتند: راجع با نماز است که به قبله اول کرده بودند، و اینکه قول ابن زید است. و بعضی دگر گفتند: راجع با قبله است، یعنی بیت المقدس، و اینکه قول ابو العالیه است. و بعضی دگر گفتند: راجع با کعبه است. بعضی دگر گفتند: راجع با لفظ «تولیه» «۵» است، من قوله: فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا «۶» وَ إِنْ

كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، و اینکه قبله که كعبه است یا تولیت با اینکه وجوه که گفتیم بزرگ آید و عظیم، یعنی دشخوار آید الا بر آن کس که خدای تعالی با وی الطافی کند که به آن الطاف او ثبات کند بر هدایت و ایمان. شعبی گوید: ما به بصره آمدیم بنزدیک حجاج و جماعتی از قراء مدینه و قراء شام از فرزندان مهاجر و انصار، هر کس (۱) به مرتبه خود بنشستند. حسن بصری در آمد، حجاج بفرمود تا برای او کرسی (۲) بیاوردند و در پهلو سریر او بنهادند و حسن را بر آن جا بنشانند. آنکه روی به او کرد و او را اکرام تمام کرد. آنکه در میانه حدیث امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در آمد. او فریت کردن گرفت، و ما نیز از خوف او مساعدت و تصویب رای او می کردیم مگر حسن بصری که خاموش می بود و هیچ نمی گفت. حجاج روی به او کرد و گفت: یا با سعید: در علی چه گویی! گفت: چه خواهی تا گویم. گفت: رای تو در او چیست! گفت: خدای تعالی می گوید: وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، فعلى ممن هدى الله و من اهل الايمان و هو ابن عم رسول الله و ختنه (۳) علی ابنه و احب الناس اليه و صاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لا تستطيع انت و لا احد من الناس يخطوها (۴) عليه و لا- ان يحول بينها و بينه، چون خدای تعالی امتحان کرد خلق را به تحویل قبله تا، که بر جای ماند و که از جای بشود، او از آنان بود که بر هدایت و ایمان بود، و پسر عم رسول بود و دامادش بود بر دخترش، و دوست ترین خلقان به او، و او را از خدای تعالی سوابقی و نعمتهایی بود که نه تو و نه هیچ کس از مردمان آن را دفع نتواند کردن. قوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ، سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید، جماعتی که (۵) با رسول - علیه السلام - نماز کرده بودند بدان قبله (۶)، ----- (۱). مج: کسی. (۲). همه نسخه بدلها: کرسی. (۳). مج، وز: ختنه. (۴). همه نسخه بدلها: يحظرها. (۵). همه نسخه بدلها بدان قبله. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....] صفحه : ۲۰۷ چون: اسعد بن زراره و البراء بن معرور، و از دنیا رفته بودند، کسهای ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله؟ آن نمازها که ما و ایشان بدان قبله کرده ایم، حکم آن چه باشد، و خدای تعالی قبله بگردانید! خدای تعالی آیت فرستاد: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ، ای صلاتکم الی بیت المقدس، خدای تعالی آن نمازهای شما باطل و ضایع نکند که به بیت المقدس کردی. [۱۶۳- پ] اینکه قول قتاده و عکرمه و ربیع است. بعضی دگر گفتند: برای خود پرسیدند که نمازی که ما کردیم، بعضی دگر گفتند: اینکه جهودان پرسیدند، گفتند: شما امروز کافر می خوانی ما را که روی به بیت المقدس کرده ایم، و شما اند سالها نماز کرده ای به آن قبله، حال آن نمازهای شما چیست! خدای تعالی آیت فرستاد: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ. خلافتی نیست میان مفسران در آنچه (۱) مراد به ایمان نماز است، چنان که رسول - علیه السلام - گفت: الدین النصیحة لعظم موقعها من الدین. عبد الله عباس می گوید: اول نسخه که در قرآن بود حدیث قبله بود، خدای تعالی اینکه حکم منسوخ بکرد، اعنی توجه به بیت المقدس در نماز به توجه به مسجد الحرام. زهری گفت: اول منسوخی در سوره البقره حدیث قبله است. اگر گویند: کدام آیت (۲) منسوخ است به اینکه آیات (۳)! و در قرآن هیچ جای نیست حدیث توجه به بیت المقدس تا گویند اینکه آیات ناسخ آن است، گوئیم: اگر چه مفصّل نیست مجمل هست فی قوله تعالی: وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (۴) إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ در «رءوف» (۱) سه قراءت است: رءوف علی فعول، و اینکه قراءت نافع و ابن عامر و حفص است، و حجت ایشان قول شاعر است: نطیع رسولنا و نطیع ربّا هو الرحمن کان بنا رءوفا و روف علی فعل، و اینکه قراءت ابو جعفر است. و رءوف علی فعل و اینکه قراءت باقی قراء است، و حجت اینان قول شاعر است. تری للمسلمین علیک حقّا کفعل الوالد الرؤف الرحیم [۱۶۴- ر]، و رأفت در لغت بلیغتر باشد از رحمت. قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ، سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان طعنه زدند و گفتند: اگر محمد دین ما را و اسلاف ما را عیب می کند، چرا روی به قبله ما می کند! اگر او را شریعتی جدا بودی (۲)، او را قبله ای جدا بودی. و او را در دل همه آرزوی کعبه و مسجد الحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود، جبریل را گفت: اینکه دشمنان مرا طعنه می زنند، و مراد من آن است که روی به قبله پدرم آرم. جبریل گفت: من بنده ای ام (۳) همچون تو، از خدا بخواه (۴) تا اگر مصلحت داند قبله بگرداند.

رسول - علیه السلام - ادب نگاه داشت، به زبان چیزی «۵» نگفت «۶»، روی در «۷» آسمان می گردانید «۸» و آب در چشم «۹» و حاجت در دل می گردانید «۱۰»، آنگه در نماز ----- (۱). اساس: رءوف. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شریعت بودی جداگونه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من بنده ام. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی در خواه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: هیچ. (۶). دب: به زبان نیاورد. (۷). دب: به، مر: روی سوی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: می کرد. (۹). همه نسخه بدلها می گردانید. [.....] (۱۰). دب، مر: می گذرانید. صفحه: ۲۰۹ ایستاد، و دو رکعت نماز پیشین بکرد. جبریل آمد و آیت آورد: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، و رسول را فرمود «۱» تا روی به کعبه کرد در آن دو رکعت که مانده بود. ای محمّد ما می بینیم گردانیدن روی تو در آسمان، تو روی می گردان که بر متابعت رضای تو قبله می گردانیم. فَلَنُوَلِّيَنَّكَ، ای لَنُوَلِّيَنَّكَ «۲» الی قبله، برگردانیم تو را با قبله ای که تو خواهی و پسندی، اینکه قول مجاهد و ابن زید است. عبد الله عباس و جماعتی دگر گفتند «۳»، جهودان مدینه گفتند: محمّد و اصحاب او قبله نشناختند تا ما هدایت کردیم ایشان را. رسول را - علیه السلام - اینکه سخت آمد، از خدای درخواست تا قبله بگردانید، و لا بد رسول - علیه السلام - اینکه دعا به دستوری کرده باشد، چه او داند که آنچه خدای فرماید صلاح او و صلاح مکلفان در آن باشد، و اگر چه از روی میل طبع او را موافق نباشد. حسن بصری گوید: خدای تعالی پیش از آن رسول را - علیه السلام - وعده داده بود که من قبله بخواهم گردانیدن از بیت المقدّس، و نگفته «۴» که به کدام «۵» جانب. چون جهودان زبان طعن دراز کردند، حق تعالی گفت: اکنون دعا کن تا من اجابت کنم. او گفت: بار خدایا؟ کعبه قبله پدرم است ابراهیم، اگر صلاح دانی «۶». حق تعالی گفت: فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. و اصم گفت: معنی روی در آسمان گردانیدن آن است که خدای وحی کرد به رسول - علیه السلام - و گفت: من توجّه به بیت المقدّس منسوخ کردم، و هنوز وقت نماز نبود، و نگفت روی به کعبه کن. چون وقت نماز در آمد رسول - علیه السلام - روی در آسمان می گردانید انتظارا للوحی، تا وحی آمد که دانست که نماز درست نباشد بی قبله، تا وحی آمد که: فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، [۱۶۴-پ] تا بدانی که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد، عن وقت الحاجة روا نباشد، نگاه کن به قول اصم و حسن بصری، و هر دو معتزلی اند، و -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر که قبله بگردان. (۲). دب، مر: فلنحوّلنک، آج، لب، فق، مب: و لنحوّلنک. (۳). آج، لب، فق که. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: نگفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: از کدام. (۶). دب، آج، لب، فق، مر همان قبله ما باشد. صفحه: ۲۱۰ بنزدیک معتزلیان چنان است که: تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا نبود، و ایشان در تفسیرهای خود چونین «۱» می آرند «۲»، و ایشان از طبقات اولند، و اینکه هر دو قول از ایشان تصریح است به جواز تأخیر بیان از وقت خطاب به وقت حاجت، چنان که قاعده مذهب ماست. بعضی دگر گفتند: معنی روی در آسمان گردانیدن استیذان بود، تا اگر جبریل آید و دستوری دهد «۳» بخواهد و سؤال کند، او سؤال ناکرده جبریل آمد که سؤال کفایت کردند، فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. اما قوله تعالی: قِبْلَةً تَرْضَاهَا مجرّد رضای او نبود، مگر آن که رضای او موافق بود مصلحت را چون رضای او موافق صلاح او و مکلفان بود در تکلیف، حق تعالی اجابت کرد «۴» و تصریح به مراعات رضای او کرد، چه اعتبار مصلحت خود معلوم بود چون «۵» حاجت نداشت به ذکر کردن. بعضی دگر گفتند: رسول - علیه السلام - دانست به اعتبار حال که چون قبله کعبه بود، اهل مکه و عرب به ایمان و اجابت رسول - علیه السلام - نزدیکتر باشند، برای آن میل به کعبه کرد، و اینکه نیز هم به شرط مراعات مصلحت بود. آنگه بیان کرد به وقت حاجت که: فَوَلِّ وَجْهَكَ، روی برگردان به جانب مسجد الحرام، و اگر چه ذکر روی کرد مراد جمله او بود، و لکن روی را در اینکه باب اختصاصی داد که توجّه از وجه است، و چون به جانبی باشد «۶» همه اندام بر سبیل تبع به آن جانب بود. پس تخصیص روی به اینکه سبب کرد. اما «شطر»، عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: ای نحوه، یعنی به جانب مسجد الحرام «۷»، و شطر الشّی، ناحیه و جانبه باشد، قال الشّاعر: فاطن بالقوم شطر الملوک حتی اذا خفق المجدح ای نحوه، و نصب او بر ظرف

است. ----- (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲). دب: می آورند، مب، مر: آورده‌اند. (۳). دب، مر تا. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: گر بود. (۵). مر که، آج، لب، فق، مب: چو، معج، وز: ندارد. (۶). معج: دارد. (۷). مر کن. [.....] صفحه: ۲۱۱ ابو العالیه گفت: تلقاءه، برابرش. و ابو علی گفت: وسطه. روی به میان مسجد آر، گفت برای آن که: شطر الشیء نصفه باشد، شطر نیمه بود و چون یک نیمه با یک جانب گذارد و یک نیمه با یک جانب، روی به میانه باشد، و اگر چه «۱» اینکه در تازی وجهی دارد، اینکه چون حرجی «۲» باشد. و دگر آن که: اتفاق مسلمانان است که اگر روی به جانبی کند از جوانب، و اگر همه طرفی و کناری باشد نمازش درست بود. اکنون بدان که: تعیین قبله مختلف است به اختلاف احوال حاضران. کعبه قبله آن کس است که او در مسجد الحرام باشد، و مسجد قبله آن کس است که بیرون مسجد بود در حرم، و حرم قبله آن کس است که بیرون حرم بود از «۳» چهار جانب. و اهل عراق روی به رکن عراقی کنند، و اهل یمن روی به رکن یمنی کنند، و اهل شام روی به رکن شامی کنند، و اهل غرب [۱۶۵-] روی به رکن غربی کنند، اینکه مذهب ماست. و جمله فقیهان مخالفند ما را. اصحاب شافعی را خلاف است در آن که روی به عین کعبه باید کردن یا به جهت کعبه. بعضی اصحاب او را مذهب آن است که: روی به عین کعبه باید کردن، و بعضی را مذهب آن است که: روی به جهت کعبه باید کردن، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او. و بنزدیک ما اهل عراق را تیسری باید کردن اندک، و هیچ فقیه را اینکه مذهب نیست مگر که ابو یوسف در کتاب الزوال بیاورد که: حماد بن زید را مذهب آن است که اهل بصره را تیسر باید کردن، و قوله: وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ، و هر کجا باشی روی به جانب او کنی. البراء بن عازب گوید: آیت قبله آمد، ما روی به بیت المقدس داشتیم، در رکوع بودیم، رسول- علیه السلام- برگردید، و ما برگردیدیم و روی به کعبه کردیم. و راوی خبر گوید: ما در نماز بودیم، مردی بر «۴» آمد و گفت «۵»: روی به کعبه ----- (۱). مر همه. (۲). معج: جرحی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: حشوی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و حرم قبله آن است که در بیرون بود از حرم از. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر به آواز که. صفحه: ۲۱۲ آری که رسول را- علیه السلام- فرمودند که: روی «۱» به کعبه کن «۲». ما در نماز بگردیدیم «۳» و روی به کعبه کردیم و بنا کردیم بر آن و نماز با سر نگرفتیم «۴». و از آن پس منادی رسول- علیه السلام- در مدینه ندا کرد تا همه اهل مدینه مردان و زنان بشنیدند و روی با کعبه آوردند. آنگه حق تعالی گفت: اینکه حکم مقصور نیست بر مدینه، هر کجا باشی روی به جانب مسجد آری. قوله: وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، سبب نزول اینکه آیت آن بود که جهودان گفتند «۵»: اینکه محمد آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما نعت او در تورات خوانده‌ایم، اگر نه آنستی که بر بیت المقدس بنایستاد «۶»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان می‌دانند که او حق است و از قبل خداست. و در «ها» خلاف کردند فی «آئه» که اینکه ضمیر با که راجع است! بعضی گفتند: با رسول- علیه السلام- جهودان می‌دانند که محمد- صلی الله علیه و اله- حق است و مبعوث است از قبل خدای- جل جلاله. بعضی دگر گفتند «۷»: ایشان می‌دانند که کار قبله حق است و تحویل او، و اینکه امر صادر است از خدای تعالی، و لکن به حسد و حب نشو «۸» و طمع ریاست و حطام دنیا پنهان می‌کنند «۹». آنگه برای تأکید در خبر «لام» آورد، و کوفیان گفتند: جواب قسمی مضمهر ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر از بیت المقدس بر گردانید و روی. (۲). دب: آر، پس، آج، لب، فق، مب، مر: کنید پس. (۳). همه نسخه بدلها: برگردیدیم. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: کردیم و آن نماز را از سر بگرفتیم، معج: با سر بگرفتیم، با سر گرفتیم. (۵). دب، آج، لب، فق اگر. (۶). اساس: بنه ایستاد/ بنایستاد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). دب، آج، لب، مب، مر: حب النشو. (۹). همه نسخه بدلها، بجز معج، وز ما را اعتقاد نباشد که اصحاب رسول- صلی الله علیه و اله- چندین سال در خدمت رسول بودند و آن لطف و حکم او شنیده و ایشان را در راه خدا و رسول و شفقت و امامت و دیانت خوانده و نیک از بد دانسته، و حق از باطل شناخته، و دم به دم به اشارات النبوی- علیه السلام- در امر و نهی مشرف شده در غیبت رسول اینکه صفات پسندیده را

دانستند، و عالم و جاهل را شناختند. به سبب حطام دنیای فانی سعادت جاودانی را بر باد دادند، و دین را به دنیا بفروختند، دنیا بدیشان نمانده و به آخرت و ثواب آن در نرسیده، و لیعلم الذین ظلموا آل محمد خسر الدنیا و الاخرة. [...] صفحه ۲۱۳ است، پس بر سبیل تهدید گفت: خدای تعالی غافل نیست از آنچه ایشان می‌کنند. قوله: وَ لَئِن آتَيْتَ الذِّينَ اَوْ تَوَّا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبْعُوا قِبَلَتِكَ، سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند: اگر محمد آیتی و معجزه‌ای آوردی ما را چنان که پیغامبران مقدم را بوده است، ما بدو ایمان آوردمانی. حق تعالی به اینکه آیت تکذیب ایشان کرد و گفت: [۱۶۵-پ] دروغ می‌گویند که اگر هر آیت که در مقدور هست مثلاً تو به ایشان بری، به تو ایمان نیارند و متابعت قبله تو نکنند. و اگر ایشان از تو توقع می‌کنند که تو بر مسامحت متابعت قبله ایشان کنی، بگو: تا اینکه طمع ندارند که تو نیز اینکه نکنی، و هیچ کس از شما که مسلمانی و از ایشان که اهل کتابند از جهودان و ترسایان، متابعت قبله یکدیگر نکنند، چه «۱» قبله مسلمانان کعبه است، و قبله جهودان بیت المقدس است، و قبله ترسایان مشرق است. وَ لَئِن آتَيْتَ اَهْوَاءَهُمْ، گفتند: سبب نزولش آن بود که جهودان بر سبیل مکر و خدیعت گفتند: اگر محمد در بعضی امور مساعدت ما کردی و با ما بساختی، ما به او ایمان آوردمانی «۲». و رسول- علیه السلام- برای طمع در ایمان ایشان تمنا کرد که کاشک تا خدای دستوری دادی در بعضی مساعدت و ملاینت. حق تعالی آیت فرستاد به تکذیب ایشان، و رسول را خبر داد از خبث سریرت ایشان و آن که ایشان اینکه سخن از سر مکر و خدیعت می‌گویند، گفت: اگر تو متابعت هوای ایشان کنی پس از آن که علم و حجت و بینت و کتاب به تو آمد، و تو حقی «۳» دین خود و بطلان دین و قول ایشان بشناختی، پس تو از جمله ظالمان باشی. بعضی دگر گفتند: خطاب با رسول است و مراد امت، چنان که گفت: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ «۴» و بعضی دگر گفتند: اینکه شرطی است که خدای تعالی دانست که در وجود نیاید، چنان که گفت: لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ «۵» وَ لَئِن آتَيْتَ، وَ لَئِن آتَيْتَ، جواب قسمی ----- (۱). لب، فق، مب، مر: چون. (۲). مج: آوردمی، وز، لب، دب، آج، لب، فق، مب: آوردمی. (۳). دب، فق، مب، مر: حقیقت، آج، لب و. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. صفحه ۲۱۴ مضمراست. و «اذا» جواب و جزا بود، و او را دو حالت بود: حالت اعمال و حالت الغاء، و در اینکه جایگاه ملغی است برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاد «۱». [سوره البقرة (۲): آیات ۱۴۶ تا ۱۵۰] الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه كما یعرفون أبناءهم و إن فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون (۱۴۶) الحق من ربک فلا تکنون من الممترین (۱۴۷) و لکل وجهه هو ولیها فاستبقوا الخیرات این ما تکنونوا یأت بکم الله جمیعاً إن الله علی کل شیء قدیدر (۱۴۸) و من حیث خرجت قول و جهک شطر المسجد الحرام و إن لله للحق من ربک و ما لله بغافل عما تعملون (۱۴۹) و من حیث خرجت قول و جهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم قولوا و جوهکم شطره لئلا یكون للناس علیکم حجة إلا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم و آخسونی و لایتم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون (۱۵۰) [ترجمه] آنان که ما دادیم ایشان را کتاب بشناسند او را چنان که بشناسند پسران خود را، و جماعتی از ایشان پنهان می‌کنند حق را و ایشان می‌دانند. [۱۶۶-ر] حق از خدای تست، مباش از جمله شک کنندگان. و هر کسی را قبله‌ای بود که او روی به آن آرد بشتابید به خیرات هر کجا باشی، بیارد شما را خدای بهم که خدای بر همه چیزی قادر است. و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن «۲» به جانب مسجد الحرام و آن حق است از خدای تو، و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنی. [۱۶۶-پ] و از آن جا که بیرون شوی روی فراز کن «۳» به جانب مسجد الحرام یعنی مسجد مکه، و هر کجا باشی روی فراز کنی به جانب او تا «۴» نباشد مردمان را بر شما حجتی مگر آنان که ستمکار «۵» باشند از ایشان، مترسی از ایشان و بترسی از من و تا تمام کنم نعمتم بر شما و تا مگر شما راه یافته شوی. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: افتاد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). لب: فراز کنی. (۴). آج، لب او. (۵). آج، لب: ستمکاره. صفحه ۲۱۵ قوله: الذین آتیناهم الکتاب، احبار جهودان را خواست و علمای ترسایان را. مفسران خلاف کردند در آن که «ها» ی «یعرفونه»، اینکه ضمیر راجع است با که. قتاده و ربیع و سدی و ابن زید گفتند: راجع با امر قبله یا با مسجد الحرام، یعنی ایشان می‌دانند که مسجد الحرام قبله انبیا بوده است

پیش از اینکه. و دیگر مفسران گفتند: ضمیر راجع است با محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اینکه اختیار اصم است و ابو مسلم بن بحر، کما قال (۱) «تعالی: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (۲) «وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، گروهی از ایشان حق می‌دانند و پنهان می‌کنند، و اینکه جماعتی رؤسای ایشان بودند به طمع ریاست و طعمه‌ای که ایشان را بود از عامه، اینکه پنهان می‌داشتند و جماعتی اندک بودند، چه بر جماعت بسیار روا نبود کتمان آنچه دانند. مفسران در «حق» خلاف کردند که مراد چیست به حق. بعضی گفتند: مراد قبله است، و اینکه قول ربیع است و جماعتی مفسران. و قول دیگر آن است که: محمد است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده. و ابو روق راوی خبر گوید: عبد الله بن ابی بکر الانصاری از صفیه بنت حیی بن اخطب گفت که: پدرم حیی اخطب و عمم ابو یاسر بن اخطب چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به مدینه آمد، حدیث رسول می‌کردند و می‌گفتند: اینکه آن پیغامبر باشد که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، یا نباشد! و رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به قبا فرود آمده بود. گفتند: فردا برویم و ببینیم او را و حدیث او بشنویم و علاماتی که یافته‌ایم در توریت بنگریم. آنگاه بگناه (۱) «بامداد (۲) برخاستند و برفتند. نماز شام باز آمدند دلتنگ و گرفته (۳)». من پیش ایشان (۴) رفتم. با من نگریدند (۵) با آن که مرا بغایت دوست داشتند. آنگاه عمم با پدرم گفت: او هست. پدرم گفت: آری؟ به خدای که توریت بر موسی انزله کرد. عمم گفت: در دل خود چگونه می‌یابی او را! گفت: عداوته ما بقیت، دشمنی او (۶) می‌یابم تا زنده باشم. من بدانستم که حدیث رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - می‌کنند. عبد الله بن قدامه بن صخر روایت کند که: چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - به مدینه آمد، پدرم گفت: بیا تا برویم و اینکه مرد را ببینیم و سخن او بشنویم. بیامدیم او را یافتیم با جماعتی صحابه و نیز جماعتی جهودان حاضر آمده بودند و پدری و پسری بیمار با او بود در جمله جهودان. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و الصَّلوة - روی به آن جهودان ----- (۱). اساس: به صورت «بگناه» هم محتمل است. (۲). همه نسخه بدلها: بامداد بگناه. (۳). مج، مر: کوفته. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: او. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: ننگریستند، مر: ننگریستند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر را. صفحه: ۲۱۷ کرد، گفت: به آن خدای که توریت بر موسی انزله کرد که شما در اینکه توریت نعت و صفت من و نبوت من می‌یابی. آن مرد جهود توریت باز کرد و می‌خواند. آن پسر بیمار که با او بود چون به ذکر محمد رسید، پدر خواست تا پنهان کند. آن پسر گفت: اینکه است صفت و نعت تو که او می‌خواند و پنهان می‌کند، و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله، من گوی (۱) می‌دهم که خدای یکی است و تو رسول اوئی. اینکه بگفت و با پیش خدای شد. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - صحابه را گفت: و لَوَا اِخَاكُم ، تَوَلَّيْ كَار بَرَادِرَتَانِ كُنِي (۲)، یعنی تجهیز و دفن او. آنگاه [۱۶۷-پ] حق تعالی زیادت بیان را بر سبیل زجر و نهی گفت: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، گفت: حق از خدای تو پیدا شد و پدید آمد، نگر تا در او شك نکنی. خطاب با رسول است و مراد رسول و جز رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - و نهی خدای تعالی از منہیات، و اوامر او مأمورات را، متناول است رسول را - عَلَيْهِ السَّلَام - اَوَّلًا آنکه امت را، و نه هر چه نهی کنند کسی را از آن او آن کرده باشد یا خواهد کردن، مانند آن که، وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا (۳) وَ لَا تَتَفَهَّمَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۴) لَئِنْ أَشْرَكَ لَيَجْبُنَنَّ عَمَلُكَ (۵) وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ حَسَنٌ بَصْرِيٌّ، گفت: معنی آن است که لکل امة دین تدین بها، هر امتی را دینی باشد که بر آن دین عبادت کند. و گفت چنان است که در دگر آیت گفت: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَا (۶) هُوَ مُؤَلِّيَهَا، گفتند: مراد به «هو» ----- (۱). همه نسخه بدلها: گواهی. (۲). مر: کار برادران را بسازید. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۷. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۴۸. صفحه: ۲۱۸ خداست - جل جلاله - ای آمر له بتولیه الیها، او فرموده باشد آن کس را که روی به آن قبله کن، چون چنین باشد چرا بر تو عیب می‌کنند و می‌گویند: مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا (۱) ثُمَّ وَكَلْتُمُ مُدَبِّرِينَ (۴) وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ (۶) فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ، ای فبادروا بالطاعات، یعنی بشتابی و یکدیگر را سبق بری به خیرات و طاعات. و تقدیر چنان است (۸): فَاسْتَبَقُوا الی الْخَيْرَاتِ، ای لیسبق بعضکم بعضا الیها، یعنی بعضی بعضی را سبق بری به خیرات و

طاعات، و حرف جرّ بیفگند، چنان که راعی گفت: ثنائی علیکم یابن حرب و من یمل سواکم فائى مهتد غیر مایل ای و من یمل الی سواکم. اَیْنَمَا تَكُونُوا انتم و اهل کتاب، هر کجا باشی شما که مسلمانانی و اهل

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۲. (۲). همه نسخه بدلها: مولی. [.....] (۳). لب، فق، مر الله. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۵. (۵). لب: فصل. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۱۶. (۷). همه نسخه بدلها: عبد الله مسعود. (۸). مج، وز، دب، آج، مر که. صفحه: ۲۱۹ کتاب. یأت بِکُمْ اللهُ جَمِيعاً یوم القیامه، هر کجا باشی در مواضع متفرّق خدای تعالی شما را با هم آورد و جمع کند روز قیامت برای حساب و جزا، که او بر همه چیز قادر است. وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ، «حیث» ظرف مکان بود و مبنی است بر ضم و در شاذّ عبید عمیر خواند: «حیث» به فتح «ثا». کسائی گفت: وجه اینکه لغت و قراءت آن باشد که اصل در مبنی سکون است، چون آخر ساکن بود و یا «ا» ساکن جمع ساکنین بود، علی غیر حدّه، حرف صحیح را متحرّک بگردند به فتح برای آن که او اخف الحركات است، چون: لیت و کیف و این. و حوث لغت است، و اینکه قراءت عبد الله بن عمر است در شاذّ. و گفتند: مردی عبد الله عمر را گفت: نماز کن دست کجا فرو نهد چون سجده کند! گفت: ارم بهما حوث وقعتا، گفت: هر کجا افتد، پس به جای حیث، حوث گفت «۲». وَ حَیْثُ مَا کُنْتُمْ، هر کجا باشی. حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که حکم مسافر، حکم حاضر است در وجوب توجه به قبله چون متمکن باشد، و چون متمکن نباشد تحرّی کند در حال ضیق، و در حال سعت به چهار جانب نماز کند چهار بار، تا کسی گمان نبرد که حال مسافر مخالف است حال حاضر را، چنان که در شرع، بعضی احکام مختلف است مسافر را با حاضر. و «ما» در «حیثما» «۳» کافه «۴» است به خلاف آن که در «اینما» و «متیما» «۵» که آن جا زیادت است، و در «اذما» «۶» کافه «۷» باشد همچونین، و معنی اینکه آن است که: منع کند اینکه «ما» «۸» دو اسم را از آن که اضافه کنند او را الی «۹» ما بعدهما «۱۰» که تا جمله خالص شود به فعلیت و مستعدّ جزم شود، که جزم از خصایص افعال است، و اضافه از خصایص اسماء. اگر اینکه «ما» نباشد «۱۱»، «حیث» و «اذ» جزم نکنند بی «ما» برای اینکه علت که گفتیم. (۱). لب: با. (۲). مب قوله تعالی. (۳). مر: حیث ما. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نافیه. (۵). آج: مهمما. (۶). آج، لب، فق، مب، مر ما. (۷). مر: کافیه. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، اینکه. [.....] (۹). اساس: که، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰). وز و میتما. (۱۱). همه نسخه بدلها و. صفحه: ۲۲۰ و اما «اینکه» و «متی» چون «ما» در او باشد و نباشد جزم کنند، برای آن که «ما» زیادت است [۱۶۸-پ] در آن جا. وَ اِنَّهٗ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ، و آن از خدای حق است و درست، یعنی تحویل قبله. و اینکه را دو معنی باشد: یکی آن که حق است و از خدای صادر است، و عمل کردن بر او واجب است. و دوم آن که: ثابت و مستقر است، منسوخ نخواهد شدن به قبله دیگر چنان که بیت المقدّس به کعبه منسوخ شد. وَ مَا لِلّٰهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، خدای تعالی بی خبر نیست از آنچه شما می کنید، یعنی شما که مسلمانانی. و مورد مورد زجر و وعید است تا مکلفان به طاعت نزدیک باشند و از معصیت دور. ابو عمر تنها به «یا» خواند، یعنی غافل نیست از آن که جهودان می کنند از عناد و کتمان حق. قوله: وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ، اهل علم در تکرار اینکه آیت سخن گفتند. ابو علی می گوید: فایده مختلف است و موضع مختلف، مراد به آیت اول آن است که: هر کجا بیرون شوی به نواحی و اقطار مدینه که وقتها رفته‌ای و روی به بیت المقدّس کرده، اکنون چون آن جای روی، روی به کعبه کن «۱». و مراد به آیت دوم آن است که: چون سفرهای دور کنی که از میان تو و کعبه مسافت بعید باشد، نباید که بعد مسافت مانع بود تو را از آن که روی به کعبه کنی. در هر دو حال و بر هر دو وجه روی به کعبه آر، و چون چنین باشد و فایده و موضع مختلف بود تکرار نباشد. و ابو مسلم می گوید: چون غرض مختلف شد تکرار نباشد، نبینی که در آیت اول بیان فرمود که: روی به اینکه قبله کردن هر کجا باشی حق است و از «۲» فرمان خداست، و در آیت دوم گفت: اینکه حق که در آیت اول مقرر شد هر کجا باشی به جای آر تا کسی را بر تو حجتی نباشد، چون مورد و مقصد فایده مختلف شود تکرار نباشد، و اینکه هر دو وجه نیکوست. و اصم گفت: مراد به آیت اول آن است که، هر کجا باشد از بیرون شهر در (۱). مج، وز، دب، آج: کنی / کنید. (۲). مج، وز: آن. صفحه:

۲۲۱ سفر، و مراد به آیت دوم آن است که: هر کجا باشد در مدینه به هر بقعه‌ای و هر سرای و مسجدی، و اینکه نیز وجهی قریب است. و قوله: لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ، تا مردمان را بر شما حجّتی نباشد، اقتضا اینکه «۱» می‌کند که محاجّتی رفته باشد. حسن بصری گفت: مراد آن است که هر کجا باشی روی به کعبه کن تا کسی «۲» بر تو طعنه «۳» نزند «۴» چنان که مشرکان عرب چون روی به بیت المقدّس داشتی «۵» گفتند: رغب عن قبله ایبه، از قبله ابراهیم پدرش رغبت می‌نماید و بر می‌گردد. چون روی با کعبه کردی «۶» گفتند: پشیمانش «۷» شد، بس بر نیاید که با دین ما آید. قتاده و ربیع گفتند: مراد آن است که جهودان طعنه زدند چون رسول- علیه السّلام- روی از بیت المقدس به کعبه کرد، گفتند: اشتاق الرّجل الی قبله ایبه و الی مولده و مسقط رأسه. و ابو علی می‌گوید: مراد آن است [۱۶۹-ر] که هیچ گونه روی از کعبه متاب تا هیچ کس را از مشرکان و جهودان و منافقان بر تو زبانی «۸» نباشد، نگویند که اینکه نه از فرمان خدا کرد، چه اگر از فرمان خدا بودی بر نگشتی از آن. و قوله: «لَيْلًا» تقدیر آن است که: «لان لا، لام» «کی» «۹» است دخل علی «ان» برای کسره «لام» را «یاء» مفتوحه نوشتند و «نون» در «لام» ادغام کردند، یا قلب کردند با «لام» و پس ادغام کردند. و «حجّه» فعله من الحج و هو القصد یعنی، القصد الی البیان و الايضاح، و از اینکه جا، ره روشن را محجّه خوانند، و محاجّه «۱۰» مجادله را از اینکه جا گویند که هر یکی از متجادلین قصد صاحبش بود «۱۱» به ابطال حجّت او. إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ، علما ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقتضای آن. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۳). مج، وز: طعنی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نرسد. (۵). داشتی / داشتید. (۶). کردی / کردید، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کرد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پشیمان. (۸). دب، مب: زیادتی. (۹). اساس: لی، دب، مب: یکی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد (لام کی یا لام علّت). [.....] (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱). همه نسخه بدلها: کند. صفحه ۲۲۲ : خلاف کردند در نظم آیت و معنی «الّا» و آن که اینکه استثنا چیست، و اینکه ظالمان که‌اند! مجاهد و عطا و قتاده و سدی گفتند: مراد به «ناس» جهودانند، تا جهودان را بر تو حجّت نبود، با «۱» آن که گفتند: اگر هدایت ما نبودى او قبله نشناختی، و امثال اینکه چیزها از آن که ما بگفتیم پیش از اینکه، إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا، مشرکان عربند، یعنی جهودان را بر تو حجّت نماند به آن محالات و طعنه‌ها که زدند مگر مشرکان عرب را که ایشان را حجّت ماند یعنی شبهت، و شبهت را حجّت خواند برای آن که «۲» مشابهت شبهت با حجّت، و خود برای اینش شبهت خوانند که با حجّت ماند به حجّت ملتبس توان کردن، و شبهت عرب اینکه باشد که گفتند: رغب عن قبله ایبه ثم رجع الیها، از قبله ابراهیم بگردید و پس با او آمد، و عن قریب بس «۳» بر نیاید که با دین ما آید. و مشرکان را گفت: «منهم»، از ایشانند، یعنی از جهودان برای آن که کفر به محمّد- صلی الله علیه و اله- قد جمعهم. و قولی دیگر آن است در اینکه وجه که: حجّت به معنی خصومت باشد، چنان که حق تعالی گفت: لا- حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ «۴» فَمَنْ حَاجَّكَ «۵» أ تُحَاجُّوْنَا «۶» لِيُحَاجُّوكُمْ «۷» لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ، یعنی اليهود، تا جهودان را بر تو حجّت نباشد به آن معنی که ایشان در تورت یافتند که پیغامبر آخر زمان را قبله بگردانند از بیت المقدس به کعبه، و اینکه علامت را توقع می‌کردند فیما بینهم. چون رسول- علیه السّلام- مدّتی به بیت المقدس نماز می‌کرد، گفتند: دیدی که نه رسول خداست که قبله او بگردانیدند تا آنکه که آیت تحویل قبله آمد، و خدای تعالی قبله بگردانید ایشان را یقین حاصل آمد «۳». پس از آن جحود و عناد کردند رؤسا و احبار ایشان، حق تعالی- جلّ جلاله- استثنا کرد رؤسای معاند را، و ایشان را ظالم خواند، و اینکه وجهی لطیف است. قولی دیگر ابو عبیده گفت: «الّا» به معنی «او» عطف است، و تقدیر آیت و معنی او چنین بود: لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ اِی لِّلْیَهُودِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ و لا لِلَّذینَ ظَلَمُوا، یعنی کفار قریش، تا نه جهودان را و نه مشرکان عرب را بر تو حجّتی باشد. و گفت: شاهد اینکه قول و حجّت او قول شاعر است، یعنی در «الّا» به معنی «او» عطف. ما بالمدينة دار غیر واحدة دار الخليفة الّا دار مروان یعنی، و دار مروان، و قال اخر: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). اساس: «و موضع» بوده که در حاشیه به خط کاتب اصلی تصحیح شده است. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شد. صفحه ۲۲۴ و کلّ اخ مفارقة أخوه لعمر ابیک الّا الفرقدان ای و الفرقدان، انشدهما المفضل و





لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، و معنی آن است که: و لعلکم تهتدون بهدایتی (۲) «کما ارسلنا، ای کما اهتدیتم بارسالی فیکم رسولا منکم، یعنی تا شما مهتدی شوی به هدایت من، چنان که مهتدی شدی به پیغامبر فرستادن من. قولی دیگر آن است که: تعلق دارد بما بعدها» (۳) من قوله: فَمَاذُكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ، مرا یاد کنی تا شما را یاد کنم، چنان که فرستادم در میان شما رسولی هم از شما، یعنی از» (۴) جمله یاد کرد من شما را به رحمت آن است که رسولی فرستادم به رحمت. محمد بن جریر گفت: ابراهیم - علیه السلام - دو دعا کرد، یکی آن که رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (۵) رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» (۶) وَ لِأَنْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ» (۸) کما ارسلنا فیکم رَسُولًا مِنْكُمْ. ابو مسلم گفت: محمول است علی قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (۹) وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۱) يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، حکمت» (۲) در جای صفت رسول است - علیه السلام - ای رسولا - تالیا علیکم آیاتنا و مزکیا لکم و معلما لکم الکتاب و الحکمة و معلما لکم. ما لم تکونوا تعلمون، اینکه رسول که آمده است چه می کند آیات من که قرآن است و کتاب اوست، بر شما می خواند و شما را تزکیه می کند، یعنی دعوت می کند شما را به اخلاق و افعالی که به آن زکی و پارسا باشی [۱۷۲-]. وجهی دیگر آن است که: گواهی» (۳) می دهد بر زکا و طهارت شما چون تکالیف او به جای آری، و بر شما مدح و ثنا می گوید. و ابو مسلم گفت: شما را جمع می کند و عدد شما به بسیار می کند به دعوت و الف دادن و اظهار معجزات کردن، من زکا الزرع اذا نما، و شما را کتاب و معانی و تفسیر و احکام می آموزد، و نیز حکمت، یعنی سنت و شریعت. و شما را می آموزد چیزی که شما ندانستی» (۴)، برای آن که او در جاهلیت آمد بر فترت پیغامبران، کتابی نبود ایشان را، و ایشان انجیل و شرع عیسی فراموش کرده بودند و متروک بکرده. و آیت وارد مورد منت و تذکیر نعمت است بر عرب و عجم به فرستادن رسولی موصوف به اینکه صفات. و در آیت دلیل است بر بطلان قول ملحدان» (۵) که ایشان گفتند: خدای را به سمع ----- (۱). سوره عنکبوت (۲۶) آیه ۴۸. (۲). مج: بجمله، دیگر نسخه بدلها: جمله. (۳). مج، وز: گواهی، دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نمی دانید. (۵).

همه نسخه بدلها: آنان. صفحه: ۲۲۹ دانند و به قول پیغامبر، برای آن که حق تعالی باز نمود که: من رسول را برای آن فرستادم تا شما را بیاموزد آنچه شما ندانستی، یعنی از شرعیات، که به عقل نشاید دانستن. و ما آنچه در عقل مقرر است و یا به نظر در ادله استخراج توان کردن دانسته‌ایم از بدیهه عقل یا از ره نظر بی تعلیم معلمی. و نیز دلیل است بر بطلان قول مثبتان قیاس که حق تعالی گفت: رسول شما را کتاب و شرایع و سنت آموزد، و به اینکه منت نهاد بر ما، اگر قیاس طریق معرفت شرعیات بودی اینکه منت نبود، چه خود هر قیاس کننده‌ای بدانستی بی تعلیم» (۱) رسول - علیه السلام. فَمَاذُكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ اینکه فعل مجزوم است به جواب امر علی تَضَمَّنْ معنی الشَّرْطِ وَ الْجَزَاءِ. در معنی آیت مفسران و علما بسیار سخن گفتند: عبد الله عباس گفت: اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمعنوی، مرا به طاعت یاد دار تا تو را به معونت یاد دارم، بیانش» (۲): وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۳) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۴) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا، أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» (۵) وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا [۱۷۲- پ] ----- (۱). دب: تعلم. (۲). مج، وز، مب، قوله. (۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه

۶۹. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۲. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۰ و ۳۱. [.....]. (۶). دب، آج، فق، مب، مر: پاداشته، لب: پاداشت. صفحه: ۲۳۰: وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱) لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۲) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۴) فَلَوْ لَا - أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَلْبَثِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۴) آلآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ» (۷). و قيل: اذکرونی بالثناء اذکرکم بالجزاء، اذکرونی بلا- غفله اذکرکم بلا- مهله، اذکرونی بالندم اذکرکم بالکرم، اذکرونی بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة، اذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة، اذکرونی بالتفضيل اذکرکم بالتفضل، اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالاخلاص، اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب، اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان، اذکرونی بالإسلام اذکرکم بالاكرام. عبد الله مبارک گفت: سالی از سالها به حج خانه خدا می شدم، در راه مرا قطع افتاد. از قافله باز ماندم. بر توکل شتر می راندم، کودکی

را دیدم مراهق از کناره بیابان بر آمد تنها، جامه‌ای مختصر پوشیده، نه زادی نه راحله‌ای نه انیسی، تا بر من رسید، گفتم: ای جوان؟ با خویشتن زنه‌ار خورده‌ای اگر چنین آمده‌ای در بادیه، و یا چون من منقطع شده‌ای! گفت: منقطع نشده‌ام، خود چونین آمده‌ام. گفتم: زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست! اشارت سوی آسمان کرد. خواستم تا او را امتحان -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر روی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ننگجد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: السعه. (۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴. (۵). مر: آسودگی. [.....]. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر او را خلاصی ده و. (۷). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۱. صفحه: ۲۳۲ کنم، گفتم: مرا باری تشنه است، اگر شربه‌ای (۱) آب سرد بودی (۲)؟ او دست در هوا دراز کرد و قدحی آب بگرفت از هوا مشعشا بالثلج، برف در او افکنده، و بجنابید و پیش من داشت. من عجب بماندم، گفتم: یا هذا، اینکه پایه از کجا یافتی! گفت: اذکره فی الخلوات یذکرنی فی الفلوات. ربیع انس در اینکه آیت گفت: ان الله ذاکر من ذکره و زائد من شکره و معذب من کفره، گفت: خدای تعالی یاد کند آن را که او را یاد کند، و زیادت کند آن را که شکر او کند، و عذاب کند آن را که کفران نعمت او کند. سفیان عینه گفت: در اخبار چنین خوانده‌ام که، خدای - جل جلاله - گفت: من بندگان خود را آن دادم که اگر جبریل و میکایل را دادمی، حق ایشان را گزارده بودمی، بقولی لهم: فاذکرونی اذکرکم. و به موسی بن عمران وحی کرد که: یا موسی؟ دشمنان مرا بگو تا مرا یاد نکنند که چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را یاد کنم، و یاد کرد من ایشان را به لعنت بود. حق تعالی در اینکه آیت جمع کرد از میان ذکر و شکر. و ذکر او از سه گونه بود: به دل و به زبان و به جوارح (۳). اما ذکر به دل از دو گونه بود: یکی نظر و فکر باشد، و آن سر (۴) و اصل عبادات است که همه را بنا بر آن است، چو سکون نفس (۵) و طمأنینه دل در آن است، قوله تعالی: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (۶) **فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ** (۲) **اذكروا نعمتی** (۳) ... **وَ اذکروا نعمت اللہ علیکم** (۴) **وَ اذکر اسم ربک وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتَلًا** (۵) **فَ اذکرونی اذکرکم**، و قوله: **اذکروا اللہ ذکراً کثیراً** (۶) **وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصِيلاً** (۷) **يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ** (۹) **اذکروا اللہ ذکراً کثیراً** (۱۰) **فَ اذکرونی اذکرکم** ... **وَ فَا بَهِ وَ فَا: وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ** ... (۳) **فَافْسَحُوا لِلَّهِ لَكُمْ** (۴) **اذکرکم**، تا تو را یاد کنم. ذکر خدای بنده را از دو وجه بود: یکی به آن که (۵) مدحش فرماید در کتابهای خود بر زبان پیغامبران، و در آسمانها بر زبان فریشتگان، و در ملاء اعلی، و دوم به ایجاب ثواب ابد و کرامت و رضا [۱۷۴- ر]. حسن بصری گفت: شکر خدای چگونه گزاریم (۶) اگر ما را گفتی: ذکر من کنی در مواضعی مخصوص تا من ذکر شما کنم، آنکه اگر جان و مال بذل بایستی کردن تا آن جا رسند واجب بودی، فکیف که می گوید: بنده من به (۷) هر حال از حالات که باشی **فَ اذکروا اللہ قیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِكُمْ** (۸) **أَرِنِی أَنْظُرَ إِلَیْکَ** (۱) **وَ اشکروا لی**، حد شکر بیان کردیم که اعتراف باشد به نعمت منعم با ضربی تعظیم او، و آن اعتراف همچونین به دل باشد و به زبان و به جوارح. و اصل اعتراف به دل است، برای آن که اگر به زبان و جوارح معترف بود و به دل نبود منافق باشد. و اگر به دل (۶) بود، از زبان و جوارح معجزی باشد. و اما اعتراف به زبان برای نعمت مخلوق باید تا او بداند که شاکر است، و نیز در نعمت خدای تا مردمان اقتدا کنند. اما به جوارح به انواع عبادت باشد، و اینکه غایت شکر بود، و اینکه بر نعمت هیچ منعم نباشد مگر بر نعمت خدای - جل جلاله - که آن اصول نعم باشد: از حیات و قدرت و نفرت و شهوت و کمال عقل، و استقصای کلام در اینکه باب در دگر (۷) آیات بیاید - ان شاء الله. آنکه مؤکد کرد بقوله: **وَ لَا تَکْفُرُونَ**، یعنی در سایر اوقات خالی مباحی از شکر نعمت من، و اظهار آن بر خویشتن و احتراز کردن از پنهان داشتن آن، که در خبر چنین آمده است که: من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره [۱۷۴- پ]. -----

----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. (۲). دب. موسی بن عمران. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گردی. (۴). دب و. (۵). مج، لب، فق، مب، مر: راستگیر، دب، وز، آج: راستگر. (۶). همه نسخه بدلها معترف. (۷). همه نسخه بدلها: ذکر. صفحه: ۲۳۶ قوله: **یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ**، حق تعالی گفت: من (۱) بندگان خود را به ذکر و شکر خود امر کردم (۲)، و وعده دادم (۳) ایشان را (۴) ذکر خود بر ذکری که ایشان مرا کنند (۵) آنچه (۶) عون ایشان باشد بر آن، از ایشان دریغ نداشت، برای آن که

تو را آنچه به فعل طاعت نزدیک بکند لطف باشد، و چون عند آن طاعت کرده بود توفیق باشد، گفت: بر اینکه اوامر که کردم شما را استعانت کنی و یاری خواهی از من، بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ. بعضی مفسران گفتند: اراد به الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ، مراد به صبر روزه است برای قرینه نماز تا نسبت دارد به او، و گفتند: خدای تعالی چند جایگاه روزه را صبر خواند، فی قوله: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» (۷) وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا (۸) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ، که خدای با صابران است به معنی نصرت و معاونت و لطف و توفیق. وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ عبد الله عباس گفت: مراد کشتگان بدانند، و سبب نزول آیت آن بود که مردمان چون ذکر ایشان رفتی، گفتندی: مات فلان و مات فلان. حق تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از اینکه گفتن، گفت: ایشان را مرده مگوی، که ایشان زنده‌اند. و ایشان چهارده تن بودند: شش تن از مهاجر بودند، و هشت تن «۱۰» از انصار. اما مهاجران «۱۱»: عبیده حارث عبد المطلب بود، و عمیر بن اَبی وقاص بود، و ----- (۱). همه نسخه بدلها: چون (۲). همه نسخه بدلها: امر کرد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: وعده داد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر به. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان کنند او را. (۶). دب: آنگه، آج، لب، فق، مب، مر: آنگه آنچه. (۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۴. (۸). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۲. (۹). مج: از. (۱۰). مج، وز، لب، فق: کس. (۱۱). همه نسخه بدلها: مهاجران. صفحه: ۲۳۷ ذو الشمالین بن عمرو بن نضله «۱» و عامر بن بکیر، مهجع بن عبد الله، و صفوان. و از انصار: سعد بن خیمه، و قیس بن عبد المنذر، و زید بن الحارث، و تمیم بن حزام، و رافع بن المعلی، و حارثه بن سراقه، و معوذ «۲» و عوف بن عفره. علما در تفسیر آیت و احوال شهدا خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن بصری گفتند: ایشان زنده‌اند بارواهم و اجسادهم، بامداد و شبانگاه روزی به ایشان می‌رسد، و ایشان خرم‌اند به آنچه خدای به ایشان می‌دهد، چنان که در دگر آیت فرمود من قوله: يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ «۳» النَّارُ يُعْرَضُونَ [۱۷۵-] رَ عَلَيْهَا عُذْوًا وَ عَشِيًّا «۶» بَلْ أَحْيَاءٌ، آن است که «سیحون»، ایشان زنده خواهند شدن به قیامت عند آن که خلقان را حشر کنند. و بعضی دیگر گفتند: مراد به حیات ایشان آن است که، ذکر ایشان و نام ایشان در دنیا بماند، به مثابت آن باشد که زنده باشند «۱». و ظاهر آیت دلیل قول اول می‌کند که حق تعالی می‌گوید: بَلْ أَحْيَاءٌ، و معنی آن است که: بل هم احیاء، و در دگر «۲» آیت تصریح کرد به ذکر آن که: روزی می‌خورند، شادمانه‌اند به آنچه خدای به ایشان می‌دهد، و اینکه لایق نباشد به روح بی‌جسم. در خبر است از رسول- صلی الله علیه و اله- که: خدای تعالی شهید را شش خصلت بدهد عند آن که اول قطره از خون او بر زمین آید: جمله گناهانش عفو بکنند، و جای او در بهشت به او نماید، و جفتی از حور العین به او دهد، و از فرع اکبرش ایمن گردانند «۳»، و از عذاب گور ایمن باشد، و به حلیت ایمانش بیارایند. و در خبری دیگر نه خصلت: و تاج و قار بر سرش نهند، و آن تاجی بود از یاقوت سرخ، و هفتاد و دو جفت او را از حور العین بدهد، و شفاعتش قبول کند «۴» در «۵» هفتاد کس از خویشانش، و راوی خبر عباده صامت است از رسول- علیه السلام. و ابو هریره روایت کند از رسول- صلی الله علیه و اله- که او گفت: زمین از خون شهید خشک «۶» نشده باشد تا دو حوری «۷» از بهشت بشتابند به مانند دو مرغ که بچه ایشان بر زمین افتاده باشد، هر یکی با حله‌ای از حله‌های بهشت، قیمت هر حله‌ای «۸» بیشتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا هست «۹». و هم ابو هریره روایت کند که: مثل مجاهد مثل نماز کن و «۱۰» روزه‌دار است آن ----- (۱). وز، لب: باشد، همه نسخه بدلها چنان که شاعر گفت: ذکر الفتی عمره الثانی و لذته || ما فاته و فضول العیش اشغال (۲). مج، وز: و ذکر آیت. (۳). مج، وز: گردانید. (۴). همه نسخه بدلها، بجز دب: کنند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). مج، وز: تر. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: حور العین. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بهشت که بهای ایشان. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از هر متاعی که در دنیا است. [.....] (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق، مر: ندارد. صفحه: ۲۳۹ که همیشه صایم «۱» قایم بود، و هیچ بنده نبود که او را مجروح [۱۷۵-پ] بکنند «۲» در سبیل خدای و الا فردا قیامت می‌آید خون آلود، رنگ رنگ خون باشد و بوی بوی مشک، و خدای تعالی او را ضمان کرده بود از دو کار یکی: امّا بهشت، یا آن که با خانه خود شود با غنیمت. و اخبار در اینکه معنی بسیار است. قوله: وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِسَيِّئٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ،

خطاب با امت محمد است. خدای تعالی می‌گوید: و ما امتحان کنیم و بیازماییم شما را به چیزی، یعنی به نوعی از ترس و گرسنگی. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی خبر داد که: دنیا سرای بلاست و مکلفان در او مبتلی‌اند. عطا و ربیع انس گفتند: مراد به آیت مهاجرانند بعد هجرت، و مراد با بلا و ابتلا تشدید تکلیف است بر ایشان تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند. و معنی ابتلا پیش از اینکه شرح دادیم. حق تعالی گفت: به پنج چیز امتحان کردم شما را به خوف. عبد الله عباس گفت: ترس از دشمن. و الجوع، یعنی قحط (۳)، و نقص من الأموال، نقصان مال، یعنی زیان در تجارت و هلاک مواشی. و الأنفس، و تنها، یعنی به مرگ اما به قتل. و گفته‌اند: به بیماری، و گفته‌اند: به پیری. و ابو علی گفت: خوف برای آن با خدای نسبت کرد که به جهاد باشد، و آن به امر خدای بود. و بعضی دیگر مفسران تفسیر خوف به حرب کردند، و خوف در کلام ایشان کنایت باشد از حرب، و همچونین روع و فزع، نبینی که شعرای ایشان چندان که یوم الزوع گفتند، یوم الحرب خواستند، قال الشاعر: انا لرخص یوم الزوع انفسنا و لو نسام بها فی الامن اغلینا و قال ایضا: مقادیم وصالون فی الزوع خطوهم بكل رقیق الشفرتین یمان و قال آخر: -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: نکنند. (۳). مب قوله تعالی. صفحه: ۲۴۰ نعدیهن (۱) یوم الزوع عنکم و ان کانت مثله (۲) التصل و اینکه را حدی نیست، مراد حرب است یعنی جهاد کفار. و اینکه خود بر ظاهر خود باشد، به تأویل، حاجت ندارد. شافعی گفت: بشیء من الخوف، یعنی خوف الله. و الجوع، صیام شهر رمضان. گفت: به خوف ترس خدای خواست، و به گرسنگی، روزه ماه رمضان، و به نقصان مال، زکات مال و صدقات، و به نقصان نفس، مرگ و بیماری، و به نقصان ثمرات و میوه‌ها، مرگ فرزندان و فرزندزادگان، برای آن که فرزندان (۳) میوه دل مادر و پدر باشند (۴). عبد الله عباس (۵) گفت از ابو سلمه، از ابو سنان، که او گفت: مرا فرزندی فرمان یافت نام او سنان که مرا به او کنیت می‌کردند. من او را دفن کردم. ابو طلحه الخولانی حاضر بود (۶)، [۱۷۶-ر] گفت: یا با سنان؟ تو را بشارت دهم! گفتم: بلی. گفت: حدثنی الضحاک بن عبد الرحمن عن ابی موسی الاشعری، گفت: مرا ضحاک حدیث کرد از ابو موسی اشعری که، رسول - صلی الله علیه و اله - گفت: چون بنده مؤمن را فرزندی بمیرد، خدای تعالی فریشتگان را گوید: بنده مرا فرزند ازو بستدی، و میوه دل او از او جدا کردی (۷). بنده من عند آن حال چه گفت! گویند: بار خدایا؟ تو را حمد کرد و استرجاع کرد. گوید: برای بنده من در بهشت خانه‌ای بنا کنی، و آن را بیت الحمد نام نهی. برای او در بهشت خانه‌ای بنا کنند، قوله تعالی: وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، بشارت ده صابران را، آنان را که بر اینکه مصایب و بلیات صبر کنند و جزع نکنند. و گفتیم (۸) که: صبر حبس النفس علی ما تکره باشد. الذین إذا أصابتهم مصیبة، آنان را که چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع کنند و با خدای گریزند، گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجعون، ما خدا را بیم به عبودیت، -----

----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بعدیهن، چاپ شعرانی (۱/۳۸۰): بعدهن (۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: مسلمة (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: فرزند (۴). همه نسخه بدلها، بجز دب: باشد. (۵). مج، وز: عبد الله مبارک (۶). همه نسخه بدلها، بجز دب مرا. (۷). همه نسخه بدلها، بجز دب گوید. (۸). همه نسخه بدلها: گفتم. صفحه: ۲۴۱ و إِنَّا إِلَيْهِ راجعون فی الآخرة، امروز (۱) ملک او بیم و فردا رجوع ما در آخرت با اوست. ابو بکر و راق گفت: إِنَّا لِلَّهِ، اقرار له بالملک و إِنَّا إِلَيْهِ راجعون، اقرار علی انفسنا بالهلک، گفت: در اینکه دو کلمه دو اقرار است: یکی اقرار است او را به ملک، و یکی اقرار بر خویشتن به هلک، اقرار می‌دهد که او مالک است و ما هالکیم. نصیر، «نون (۲)» «أنا» اماله کند، و قتیبه «لام» «لله». و باقی قراء به تفخیم خوانند. عکره گفت: شبی رسول را - علیه السلام - چراغی بمرد، گفت: إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ راجعون، گفتند: یا رسول الله؟ اینکه بر (۳) مصیبت باشد، گفت: بلی، هر چه مرد را برنجاند مصیبت باشد. سعید جبیر گفت: هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که اینکه امت را، یعنی کلمات استرجاع، نبینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت: یا أسفی علی یوسف (۴) إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ راجعون عبد الله عباس گفت: چون مؤمن عند آن که او را مصیبتی رسد رضا دهد و تسلیم و استرجاع کند، خدای تعالی او را سه چیز بدهد: صلوات (۱) از قبل او و رحمت و هدایت (۲). ام سلمه گوید از رسول - صلی الله علیه و اله - شنیدم که گفت: هیچ بنده مسلمانی نباشد که او را

مصیبتی رسد، او عند آن مصیبت آنچه خدای تعالی فرموده است بگوید از کلمه استرجاع، یعنی گفتن: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، آنکه گوید: **اللَّهُمَّ احْبِرْنِي** «فی مصیبتی و اخلفنی خیرا منها، و الّا خدای تعالی عوض آن بهتر از آتش باز دهد. آنکه گفت: چون ابو سلمه بمرده، من گفتم: در میان مسلمانان از ابو سلمه بهتر کجا باشد» (۴)! **أَوَّلُ جَمَاعَتِ مَهَاجِرَانَ** است، تا رسول - علیه السّلام - حاطب بن أبی بلتعہ را فرستاد و مرا بخواست. من گفتم: دختری دارم، و من زنی غیورم. گفت: اما دخترش را خدای تعالی کفایت کند، و اما غیرتش من دعا کنم تا برود. و در روایتی دیگر، گفتم: و مرا از اولیاء من هیچ کس حاضر نیست، رسول - علیه السّلام - گفت: هیچ ولی نباشد و الّا به آن رضا دهد که من دامادش باشم. و روایت است از وهب متبّه که گفت: یک روز موسی کلیم - علیه السّلام - در مناجات با خدای تعالی گفت: الهی از منازل بهشت کدام به تو نزدیکتر است به معنی کرامت! گفت: حظیره قدس. گفت: بار خدایا؟ ساکنان حظیره قدس که باشند! گفت: اصحاب مصیبات. موسی گفت: بار خدایا؟ صفت ایشان مرا بگو، گفت: یا موسی؟ آنان باشند که چون ایشان را ابتلا کنم به بلیتی صبر کنند، و چون بر ایشان نعمتی کنم شکر کنند، و چون مصیبتی رسد ایشان را بگویند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، اینان اهل حظیره قدس باشند. مغیره شعبه روایت کند که: دوال نعل رسول - علیه السّلام - بگسست، استرجاع کرد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ما گفتیم: یا رسول الله؟ اینکه نیز مصیبتی باشد! -----

----- (۱). دب، آج، لب، مر او. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر از حق. (۳). دب، وز، فق: أجرنی. (۴). مر او. صفحه ۲۴۳ گفت: بلی، هر مکروهی که به مرد رسد آن مصیبت باشد. و ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السّلام - گفت «۱»: چون دوال نعل یکی از شما بگسلد، باید تا استرجاع کند و از خدای عوضش بخواهد، که اگر [۱۷۷-] ر خدای میسر نکند میسر نشود، آنکه او بی برگ بماند. انس مالک گوید که: رسول - علیه السّلام - زنی را دید که بر کودک «۲» می گریست، او را گفت: اتقی الله و اصبری، از خدای بترس و صبر کن. زن گفت: مصیبت «۳» تو را درد نمی کند، رسول - علیه السّلام - بگذشت. او را گفتند: اینکه را نشناختی همانا، گفت: نه. گفتند: اینکه رسول خداست، بر اثر «۴» بدوید و تضرع کرد و توبه کرد و گفت: یا رسول الله؟ نشناختم تو را، اکنون فرمانبردارم، صبر کنم و احتساب کنم. رسول - علیه السّلام - گفت: الصبر عند الصدمه الاولى، گفت: صبر بنزدیک زخم اول باید کردن، بیان کرد که: هر چه مصیبت سخت تر باشد، صبر کردن بر او مزدتر «۵» باشد. ذو النون مصری گوید: به گورستانی بگذشتم، زنی را دیدم با جمال گوری چند «۶» پیش گرفته می گریست و اینکه بیتهای می خواند. صبرت و کان الصبر خیرا مغنیه و هل جزع یجدی علی فأجزع صبرت علی ما لو تحمّل بعضه جبال شروری اصبحت تتصدع ملک دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع او را گفتم: چه مصیبت رسیده است تو را! گفت: عجبتر مصیبتی دو پسرک داشتم که همه سلوت دل من ایشان بودند، پدرشان روزی گوسپندی بکشت و کارد آن جا رها کرد و او برفت، و من مشغول شده بودم. پسر مهترین کهنترین را گفت: بیا تا من تو را بگویم که پدرم گوسپند «۷» چگونه کشت، آنکه او را دست و پا بیست و بخوابانید و کارد بر گلوی او بمالید و او را بکشت. چون «۸» خبر یافتم و بانگ بر او ----- (۱). همه نسخه بدلها که. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کودکی. (۳). همه نسخه بدلها من. (۴). آج، لب، فق، مب، مر او. [.....] (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مزد بر او بیشتر. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر در. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). دب، آج، لب من. صفحه ۲۴۴ زدم «۱» بگریخت و بر کوه شد. پدر در آمد، گفتم: چنین حالی افتاد. پدر به طلب پسر رفت، بسیار بگردید آخر چون باز یافت او را شیرش دریده بود. پدر ساعتی بر سر او بود، آنگاه بر گرفت او را و باز آورد و تشنگی عظیم در او کار کرده بود، ساعتی در آمد «۲» او نیز با پیش خدا شد. هم آن روز پسرکی دیگر داشتم طفل، و من دیگ می پختم. مشغول شدم به کار اینان، بنزدیک دیگ رفت، دیگ بیفگند و بر او ریخت، و او نیز سوخته شد. اکنون من نشسته‌ام چنین که تو می بینی. گفتم: چگونه صبر می کنی بر اینکه مصیبات و جزع نمی کنی! اندیشه کرده‌ام که اگر صبر و جزع دو مرد بودندی که با یکدیگر بر آویختندی، صبر غالبتر بودی «۳»، آنگاه اینکه بیتهای انشا کرد. الی الله کل الامر فی الخلق کلّه و لیس الی المخلوق شیء من الامر [۷۷۱- پ] تعودت مس

الضَّرَّ حَتَّى الْفَتَّةِ وَ اسلمنى طول العزاء الى الصَّبْرِ وَ وَسَّعَ قَلْبِي لِلأَذَى كَثْرَةَ الأَذَى وَ قد كنت احيانا يضيق به صدرى إذا انا لم اقنع من الدهر كَلِّمَا «۴» تَكَرَّهت منه طال عتبي على الدهر و امير المؤمنين «۵» - عليه السَّلام - گفت: ان صبرت جرت عليك المقادير و انت مأجور و ان جزعت جرت عليك المقادير و انت مأزور، گفت: اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی، و اگر جزع کنی قضا بر تو برود و تو با بزه باشی. انس مالک روایت کند که: مردی از جمله صحابه بود، مادام پیش رسول - علیه السَّلام - بودی. پسرکی داشت فرمان یافت. روزی چند به مسجد نمی آمد. رسول - علیه السَّلام - گفت: فلان چرا به مسجد نمی آید! گفتند: یا رسول الله؟ او پسرکی داشت «۶» فرمان یافته است برای آن نمی آید، گفت: بخوانیدش. او را بخوانند «۷» گفت: یا فلان؟ بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت. تو راضی نباشی که به هر دری که فراز شوی از درهای بهشت او ایستاده باشد، می گوید پدر «۸» بیا که من بی تو در ----- (۱). همه نسخه بدلها: بر آوردم. (۲). معج، وز، لب، فق، مر: بر آمد. (۳). مب: غالب آمدی. (۴). همه نسخه بدلها: کل ما. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۶). معج: داشته است. (۷). معج، وز او را. (۸). معج، وز، مر: پدر را. صفحه: ۲۴۵ بهشت نخواهم رفتن، مرد دل خوش گشت. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ اینکه او راست خاص، یا دیگران را همین حکم است، گفت: لا بل جمله مسلمانان را چون صبر و احتساب کنند. ثابت بنانی گوید: اینکه مرد عثمان مظعون بود «۱»، هم انس روایت کند که: در صحابه رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مردی بود کنیت او ابو طلحه «۲»، پسری داشت سخت نجیب و زنی داشت سخت صالحه و عاقله نام او امّ سلیم. اینکه پسر بیمار بود و ضعیف شد. شبی از شبها ابو طلحه به مسجد رفت به نماز، پسر فرمان یافت. مادر برخاست و کودک را در خانه برد و بنهاد، و برخاست و دیگ پخت و طعام راست کرد. مرد در آمد، گفت: بیمار چون است! گفت: از امشب ساکنتر هیچ شب نبود، آنگه طعام پیش آورد تا نان بخوردند و جامه خواب بیاوردند و بختند، و مرد خلوت ساخت با زن. چون آخر شب بود، و مرد خواست تا بیرون رود، زن گفت: یا با طلحه، نبینی که فلانان عاریه‌ای از کسی بسته‌اند و مدتی بداشته و بدو تمّع کرده، اکنون چون خداوندش باز می خواهد «۳»، خشم می آید ایشان را و اظهار کراهت و جزع می کنند! گفت: بی خرد مردمانند و بی انصاف؟ گفت: اکنون بدان که پسر تو عاریه‌ای بود «۴» از خدای «۵» تعالی، به ما داد مدّتی، اکنون باز ستد. از حق ما آن است که رضا و تسلیم کار بندیم. مرد گفت: نیکو می گویی، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [۱۷۸- ر] و الحمد لله. بامداد چون پیش رسول رفت، رسول - علیه السَّلام - او را گفت: «۶» بَارَكَ اللهُ [لكما] «فِي لَيْلَتِكَمَا، خدای شب دوشین مبارک گرداناد بر شما، خدای تعالی او را پسری دیگر بداد و عقبش از او بماند. روز احد زنی می آمد سه کشته «۷» بر شتری بسته به پیغامبر - علیه السَّلام و الصَّلوة - بگذشت. رسول - علیه السَّلام - گفت: اینان که اند «۸» از تو! گفت: برادرم و پسر و ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر حسن بصری روایت کند که: ثواب صابران نه چندان است که او را وصف توان کرد، قوله تعالی: إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰]. (۲). همه نسخه بدلها: ابو طلحه. [.....] (۳). دب: می خواند، مر: باز می گیرد. (۴). همه نسخه بدلها: عاریت بود. (۵). آج، لب، فق، مب: بود خدای. (۶). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۷). معج، وز: سر کشته، همه نسخه بدلها را. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: چه کس اند. صفحه: ۲۴۶ شوهرم ای رسول الله؟ اگر صبر کنم مرا چه باشد! گفت: اگر صبر کنی بهشت تو را باشد «۱»، گفت: فما ابالی بعد هذا، یعنی پس از اینکه باک ندارم. مردی را پسری فرمان یافت، عبد الله مزاحم به تعزیت او آمد، او را تعزیت داد آنگه گفت: أَنَا نَعَزِّيكَ لَا أَنَا عَلِي طَمَعٍ مِنَ الْحَيوةِ وَ لَكِن سَنَةُ الدِّينِ فَمَا الْمَعزَى بِيَاقٍ بَعْدَ صَاحِبِهِ وَ لَا الْمَعزَى وَ ان عَاشَا الی حِينَ عَمَرَ خَطَّابٍ دَر بَعْضِي رَاهِهَا اِعْرَابِي رَا دِيد، گفت: از کجا می آیی! گفت: از نزدیک و دبعه‌ای که مرا نهاده است در اینکه کوه. گفت: و آن چیست! گفت: پسرکی داشتم که روزگار به تعلل او می گذاشتم، از منش بر بودند. در اینکه کوه دفنش کردم. دو سال است هر روز یک بار بیام «۲» و زیارتش کنم. گفت: در حق او چیزی گفتمی از مرثیه! گفت: بلی. گفت: بیار. گفت: یا غائباً ما يؤوب من سفره عاجله موته علی صغره یا قرّة العین كنت لی انسا فی طول لیلی نعم و فی سحره ما تقع العین کَلِّمَا وَقَعَتْ فِي الْحَيِّ مَنِّي اَلَا عَلِي اَثْرُهُ شَرِبْتُ كَأَسَا اَبُو كَشَارِبَهَا لَا بَدَّ

منها له علی کبره یشربها و الأنام کلهم من کان فی بدوده و فی حضره فالحمد لله لا شریک له فی علمه کان ذا وفی قدره عمر بگریست. حارث بن شریح گفت، قتاده را گفتم: چون است که ما را مصیبتی رسد پنداریم که هرگز دل خوش نخواهیم شدن، آنکه بس (۳) بر نیاید که دل خوش شویم! گفت: بلی چنین به ما رسانیدند که چندان که مرده (۴) در گور می‌ریزد و کهن می‌شود، یاد او بر دل دوستانش کهن می‌شود، آنکه گفت: و کما تبلی وجوه فی الثری فکذا یبلی علیهن الحزن و قال اخر: -----

----- (۱). مرزن. (۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: بیایم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بسی. (۴). معج، وز: مرد. صفحه: ۲۴۷ مقیم الی ان یبعث الله خلقه لقاؤک لا یرجی و انت قریب [۸۷۱-پ] تزیید بلی فی کل یوم و لیله و تنسی کما تبلی و انت حبیب و اخبار و اشعار در اینکه معانی بی‌قیاس است، و اینکه کفایت است اینکه جا. **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ،** ایشان آنانند که بر ایشان صلوات است از خدای ایشان. **عبد الله عباس** گفت: ای مغفره، مراد به صلوات اینکه جا مغفرت است. **ابن کيسان** گفت: صلوات اینکه جا ثناست، دیگران گفتند: صلوات از خدای رحمت باشد، و تکرار برای اختلاف لفظین افتاد، چنان که **حطیبه** گفت: **الا- حیدها هند و ارض بها هند و هند اتی من دونها الثأی و البعد و برای آن صلوات به جمع گفت که صلاتی (۱)** خواست بعد صلاتی و **رحمه (۲)** بخشایشی. **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ،** و ایشان راه یافتگانند، یعنی به رحمت و ثواب. و گفتند: **الی الحق و الصواب،** و گفته‌اند: به کلمه استرجاع. و بعضی از صحابه چون اینکه آیت بخواندی (۳) گفتی (۴): **نعم العذلان و نعمت (۵)** **العلاوة،** گفتی: نیک دو تنگ است، یعنی صلوات و رحمت، و نیک سرباری است، یعنی هدایت برسری. در تفسیر اهل البیت آمد که: اینکه آیات در حق اهل البیت است. از **صادق- علیه السلام-** روایت است که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای - **جل جلاله-** اینکه آیت فرستاد (۶): **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۷) وَ لَبَّوْهُنَّكَم بِشَىءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ. رسول-** **علیه السلام-** علی را بخواند. و اینکه آیت بر او خواند و او را گفت: **هذه کلماتک،** و کلمات ابرهیم هی الشمس و القمر، اینکه کلمات تو است، و کلمات ابرهیم ماه و آفتاب بود، و لقد سبقت اجابته الله مستلتي، و اجابت خدای تعالی سبق برد سؤال مرا، یعنی اینکه کلمات تو است که تو را به اینکه امتحان کرد، چنان که ابرهیم را به آفتاب و ماه، یعنی قوله تعالی: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا (۱) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ (۲) وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (۱۳) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ (۱۴) وَ نَقَصْرَ مِنَ الْأَمْوَالِ،** اراد به البذل و العطاء، بذل و عطا خواست، بیان وفایش (۱) اینکه آمد: **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً (۲) وَ نَقَصْرَ مِنَ الْأَمْوَالِ،** اینکه نقصان مال منع ایشان از فدک است، تا زهرا- **علیها السلام-** می گوید: **۳، ۴، ۵،** بلی کانت لنا فدک من جمیع ما اظللها» **الفلک فسخت»** بها نفوس قوم و **شحت»** بها نفوس قوم آخرین. بعضی دگر گفتند: ترک غنیمت است للاشتغال بالقتال، تا به غنیمت از قتال باز نماند (۶) بر همت او آن کمتر چیز بود، چه همت او جانها و نفوس ابطال بود نه نفایس اموال، و سرهای سران بود نه مالهای گران بود. **ان الاسود اسود الغاب همتها يوم الکریبه فی المسلوب لا الیلب نبینی** که چون عمرو عبد ود را از پای بیفکند و خواست تا سرش بردارد، او گفت: **پسر عم مرا به تو یک حاجت است. گفت: چیست آن! گفت: ان لا تکشف سواه ابن عمک و لا تسلبه حلته،** گفت: آن که کشف عورت من نکنی و سلاح و جامه من نکنی، گفت: **ذاک اهون علی،** گفت: از همه چیز آن کمتر است بر من، تا در مفاخرت بیاورد در آن بیتها که انشا کرد [۱۷۹-پ]: **أ علی تقتم الفوارس هکذا عنی و عنهم اخبروا اصحابی** **اليوم یمنعی الفرار حفیظتی و مصمم فی الهام لیس بنابی فصددت حین ترکتہ متجدلا کالجذع بین دکادک و روابی و عفت عن** **اثوابه و لو اننی کنت المقطر بزنی اثوابی عبد الحجاره فی سفاهه رأیه و عبت رب محمد بصواب لا تحسبن الله خاذل دینه و نبیه یا** **معشر الاحزاب تا عمر خطاب او را گفت: یا علی چرا درع او رها کردی، که در همه عرب کس درع چنان ندارد! گفت: شرم داشتم** **کشف عورت پسر عم خود کردن، و اینکه** ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عطایش. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۳). همه نسخه بدلها: اضله. (۴). همه نسخه بدلها: فشحت. (۵). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: و سحت. (۶). همه نسخه بدلها: نمانند. صفحه: ۲۵۰ برای آن گفت که عمرو عبد ود قرشی بود. بعضی دگر گفتند: مراد



تحریم صدقات است بر ایشان. صادق را- علیه السّلام- پرسیدند از تحریم صدقات بر ایشان، گفت: انّ الله تعالی نَزَّهنا عن غسالةِ اموال النَّاسِ، گفت: خدای تعالی ما را پاک داشت از دست شوره «۱» مالهای مردمان. بعضی از بزرگان در حق ایشان گفت: منعوا الدنیا فلم یسئلوها و اعطوها فلم یقبلوها، گفت: دنیا از ایشان باز داشتند، ایشان بنخواستند «۲»، و چو «۳» بداد نشان قبول نکردند. و الأَنفُسُ، گفتند: مراد خبر است که او را دادند به قتل او پیش وقوع آن، تا بر منبر و بیرون منبر باز می گفت: ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، و به دست اشارت می کرد به محاسن و سر، چه منع می کند آن شقیترین امت را که بیاید و اینکه محاسن سپید را از خون اینکه سر خضاب دهد. وَ الثَّمَرَاتِ، یعنی خیر دادن رسول- علیه السّلام- او را به کشتن حسن به زهر، و حسین به تیغ. حق تعالی ایشان را ثمرات خواند برای آن که میوه دل رسول و قزّت عین «۴» او بودند، تا در خبر است که: یکی را بر اینکه ران نشاندی و یکی را بر آن ران، و گاه بوسه بر اینکه می دادی و گاه بر آن. یکی از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- پرسید که: ما بالنا الثمرة احب الینا من الشجرة، گفت: ما چرا میوه دوست تر از درخت می داریم، یعنی فرزند زاده را چرا دوست تر از فرزند می داریم! جواب داد او را که: فرزندان ما «۵» دشمنان مانند لقوله- عزّ و جل: «۱» من اَزواجکم و اولادکم عدوّاً لکم «۶» وَ بَشَرِ الصّابِرین، الذّین إذا أصابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ- الایة، صادق گفت- علیه السّلام: همه «۱» در حق او آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند از مؤته، او بشنید گفت: اِنَّا لِلّهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ، گفتند: کس نگفته بود پیش «۲» او، حق تعالی گفت: من سنت کردم تا از پس او هر مصیبت زده «۳» به او اقتدا کند در اینکه گفتن. اُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ، اگر آیت بر قول اول حمل کنند که مراد عامه امت اند. حق تعالی می گوید: چو «۴» کسی را مصیبتی رسد، او اینکه کلمه «۵» گوید، صلوات من بر او باد، ای سبحان الله؟ تو در حق او لفظ صلوات روا نداری، در حق خود روا داری، اگر تو به نوعی مصیبت رسیده‌ای، او به انواع مصیبت رسیده است، منها، از آن جمله یکی آن که چو «۶» تو رعیت دارد که آنچه در حق خود از خدا روا داری در حق او «۷» روا نداری «۸»، اگر تو در اینکه معنی مصیبتی او باری به تو مصاب است. و اگر آیت خاص است، خود صلوات خاص است به مستحق و اهلهش، چه مستحق آن لفظ جز او و فرزندان او کس نیست، چه شاعر در حق ایشان می گوید: مطهرون نقیات جیوبهم تجری الصیلة علیهم اینما ذکرُوا من لم یکن علویاً حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر الله لَمّا برا خلقا و انشاء صفاکم و اصطفاکم ایها البشر فانتم الملاء الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور ابیات حسن هانی راست در «۹» علی بن موسی الرضا، چنین ابیات و مانند اینکه در دولت بنی امیه و بنی العباس می گفتند، و کس منکر «۱۰» نبود آن را، و تو منکر باشی، همانا در نصب از ایشان بیشتری «۱۱»؟ وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ، هم اوست بیانش: اِنَّا هِدَیْنَاهُ السَّبِيلَ «۱۲» اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «۱» اِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرُوَّةَ مِنْ شِعَابِ اللّهِ فَمَنْ حَرَجَ الْبیتِ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْرًا فَاِنَّ اللّهِ شَاکِرٌ عَلِیْمٌ «۱۵۸» اِنَّ الذّینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَ الْهُدٰی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُونَ «۱۵۹» اِلَّا الذّینَ تَابُوا وَ اَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَاُولٰئِکَ اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ وَ اَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ «۱۶۰» اِنَّ الذّینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ اُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَ الْمَلَائِکَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِینَ «۱۶۱» خَالِدِینَ فِیْهَا لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعِذابُ وَ لَا- هُمْ یُنظَرُونَ «۱۶۲» «۲» [۱۸۰- پ] [ترجمه] کوه صفا و کوه مروه از نشانهای خداست، هر که حج خانه کند یا عمره کند بزه نیست بر او که طواف کند به ایشان، و هر که بکند کاری نکو خدای هو سپاس «۳» داناست. ایشان که پنهان کنند آنچه ما فرستادیم از حجتها و بیان پس از آن که روشن کردیم مردمان را در توریت، ایشان را لعنت می کند خدای و لعنت می کنند لعنت کنندگان. مگر آنان که توبت کنند و نیک شوند و بیان کنند آنان را توبت پذیرم بر ایشان، و من توبت پذیرنده ام بخشاینده ام. [۱۸۱- ر] آنان که کافر شدند «۴» و بمردند «۵» و آنان کافر باشند آنانند که بر ایشان است لعنت خدای و فریشتگان و مردمان جمله. همیشه باشند در آن جا سبک نکنند بر ایشان عذاب و نه بر ایشان رحمت کنند. اینکه پنج آیت است، قوله: اِنَّ الصِّفَا، صفا جمع صفات باشد، و آن سنگی نرم باشد، قال امرؤ القیس: لها کفل کصفاء المسی ل ابرز عنها جحاف مضر ----- (۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۷. (۲). دب، آج، فق بدرستی که. (۳). مج، وز، دب، آج، فق، خدای سپاس. (۴).

دب، آج، لب، فق: کافر شوند. (۵). مع، وز، دب، آج، لب، فق: و بمیرند. صفحه: ۲۵۳. یقال: صفا و صفا، مثل حصاء و حصی و قطاء و قطا و نواة و نوى. و گفته‌اند: «صفا» واحد است، و ذو «۱» صفوان، کعصا و عصوان، و جمعش اصفاء باشد کرحی و ارحاء، و در جمعش صفی آمده است، کعصا و عصی، قال الزاجز: كأن متنیه من التفی مواقع الطیر علی الصفی و مروه سنگی باشد کوچک و سست، قال ابو ذؤیب: حتی کأئی للحوادث مروه بصفاء المشرق کلّ یوم تفرع و جمعش مروات باشد، و جمع بیشترش مرو باشد، کتمره و تمرات و تمر، و جمره و جمرات و جمر. و خدای - عزّ و جل - آن دو کوه معروف خواست که در مکه است، دلیلش «الف» و «لام» تعریف عهد است. اما «۲» شعائر الله، جمع شعیره، و هی المنسک، و اصله من «۳» الاشعار، و هو الاعلام، و در شرع هر چه علمی از اعلام حج بود از قربان و طواف و سعی، آن را شعایر گویند، قال الکمیت: نقلهم «۴» جیلا فجیلا تراهم شعائر قربان بهم نتقرب «۵» و اشعار الهدی، اعلامه. و اصل او از شعر باشد، و آن علم بود، و تقدیر آیت چنین است که: انّ الطواف بالصفاء و المروه، او السیعی بین الصفاء و المروه من شعائر الله، مضاف [۱۸۱-پ] حذف کرد و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که و سئل القریة «۶» ذلک و من یعظم شعائر الله «۷» انّ الصفاء و المروه من شعائر الله. سدی گفت: سبب نزول آیت آن بود که، در جاهلیت اهل مکه آواز جتیان شنیدندی از میان صفا و مروه. پس کس طواف نکردی آن جا. چو «۶» اسلام آمد، رسول - علیه السلام - سعی می کرد آن جا. گفتند: یا رسول الله؟ ما هرگز سعی نکردمانی اینکه جا که اینکه جای دیوان است، و اینکه عمل بت پرستان «۷». خدای تعالی آیت فرستاد و بیان کرد که: سعی کردن آن جا از جمله عبادت و ارکان حج است. قتاده گفت: اهل تهامه از میان عرب آن جا سعی نکردندی، خدای تعالی آیت فرستاد. مقاتل بن حیان گفت: کس از عرب آن جا طواف نکردی الا حمس، و ایشان ----- (۱). مع الله. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مع، وز: ندارد. [.....] (۳). مب، مر: عبرت. (۴). مر: روزگاری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چنان برده بودند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر است. صفحه: ۲۵۵. قریش بودند و کنانه و خزاعه و عامر و صعصعه، ایشان را برای شدتشان حمس خواندند. ایشان پیامدند و رسول را - علیه السلام - گفتند: یا رسول الله؟ امن شعائر الله هذا، اینکه که ما می کنیم از مناسک هست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. اکنون فقها خلاف کرده‌اند فی السیعی بین الصفاء [۱۸۲-ر] و المروه. مذهب شافعی و مالک و احمد و اسحاق چنان است که: سعی از میان صفا و مروه از فرایض حج است، و حج بی آن درست نباشد اگر کسی رها کند به فدیة از او بر نخیزد جز «۱» که قضا کند همان بعینه، و اگر از مکه بشده باز آید و قضا کند همچنان که طواف خانه. و مذهب ابو حنیفه و سفیان ثوری و ابو یوسف و محمد چنان است که: اگر باز آید و قضا کند نیکو باشد، و اگر نکند و فدیة کند به خونی که بریزد مجزی باشد از او. و انس مالک گفت و عبد الله زبیر و عطا و مجاهد که: سعی از میان صفا و مروه سنت است. اگر کسی نکند بر او هیچ لازم نیاید. و گفتند: در قراءت عبد الله عباس و شهر بن حوشب و عبد الله مسعود چنین است که: فلا جناح علیهما ان لا یطوف بهما. و مذهب اهل البیت چنان است که: سعی صفا و مروه رکنی از ارکان حج است. هر که نکند حجش درست نباشد. و کیفیت اینکه آن است که: هفت بار سعی کند از میان صفا و مروه. ابتدا به صفا کند، و ختم به مروه. و مذهب فقها، همچنین است الا اصحاب ظاهر از داود و اصحاب او و ابن جریر و ابو بکر الصّیری من اصحاب الشّافعی. و گفتند: در سعی اینکه مقدار بس بود که از میان اینکه دو کوه برود، اگر بر کوه نشود باکی نبود، و مذهب فقها همچنین است الا مذهب ابن الوکیل من اصحاب الشّافعی، گویند «۲»: صعود واجب است. دلیل بر صحّت مذهب ما در اینکه مسایل طریقه احتیاط و طریقه براءت ذمت است، و قول رسول - علیه السلام - که او گفت: یا ایها الناس کتب علیکم السیعی فاسعوا، و معنی «کتب»، فرض باشد. ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن. (۲). مع، وز، آج، لب، فق، مب: که او گوید، مر: و گفتند. صفحه: ۲۵۶. دگر خبر جابر، و آن که رسول - علیه السلام - چون حج کرد به صفا و مروه رسید و سعی کرد، گفت: انّ الصفاء و المروه من شعائر الله فابدؤا بما بدأ الله به، آنگه بر صفا شد و در خانه نگرید «۱». و از عبد الله عباس روایت است که: او جماعتی را دید که سعی می کردند، گفت: هذا ما

وَرَّثَكُمْ اُمَّكُمْ اُمَّ اَسْمَعِيلَ، گفت: اینکه آن است که مادر تان به میراث به شما رها کرد- مادر اسماعیل. چون تشنه شد بر کوه صفا دوید، و در وادی نگرید تا کس را ببیند. از آن جا فرود آمد و بدوید و بر مروه شد، بنگرید کس را ندید. تا هفت بار همچونین کرد، خدای تعالی در مناسک حج واجب کرد موافقت او را. چون به بطن الوادی رسد «۲» مستحب آن است که به هروله برود «۳» و گوید: رَبِّ اغْفِرْ و ارحم و تجاوز عَمَّا تَعْلَمُ اَنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ. اهل اشارت گفتند: اشارت در سعی به آن است که سائل محتاج چون به در خانه مخدوم و مقصود رسد، نیارد هجوم کردن و به یک بار فراز شدن، متردد می‌باشد و آمد شد «۴» می‌کند انتظار دستور را. حاج همچونین کند [۱۸۲-پ] پیش از آن که در خانه شود، تا تشبه کرده باشد به سایل محتاج که گرد در سرای پادشاه می‌گردد و طواف می‌کند تا که باشد که بارش دهد «۵». فَمَنْ حَرَجَ الْبَيْتِ، اى قصد الکعبه، هر که او حج خانه کند، یعنی قصد کعبه کند. و حج در لغت قصد باشد، و در شرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود در وقتی مخصوص به جای مخصوص برای ادای مناسکی مخصوص، و اینکه از اسماء مخصوصه باشد «۶»، چون صوم و شاعر گفت: لراهب يحج بيت المقدس ذى برجد و مقلد «۷» و برنس محمّد جریر گفت: حج کثرت اختلاف باشد با جای، كما قال المخبل السّعدی: -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگرست. (۲). دب، آج، مب، مر: رسید. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: بدود. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: شدی. (۵). همه نسخه بدلها: دهند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب از آسمان، مر از اسماء. (۷). معج، وز، دب، فق، مر: منفذ، آج: ففده، لب: منعد. [...] صفحه: ۲۵۷ و اشهد من عوف حلولا كثيرة يحجون سب الزبرقان المزعفرا چون مردم را بسیار با خانه کعبه باید شدن، یک بار برای طواف زیارت، و یک بار برای طواف عمره و یک بار برای طواف النساء و یک بار برای طواف الوداع آن را حج خواند «۱». أو اعتمر، من العمره، و هی الزیارة، قال الشاعر: لقد سما ابن معمر حين اعتمر مغزی بعيدا من بعيد و صبر و اصل عمره در لغت اقامت بود جای برای عمارت، و در شرع بر دو وجه بود: یکی عمره متمتع که اول لثبیک به عمره زند «۲»، چون از آن حلال شود لثبیک به حج زند «۳» و آن فرض آنان باشد که نه از حاضران مسجد الحرام باشند، و حدّش آن بود که از خانه او تا به مکه بیست و هشت «۴» میل بیشتر باشد، و آنان که از حاضری المسجد الحرام باشند فرض ایشان قران یا افراد بود. و دیگر عمره مبتوله، و آن عمره مفرده باشد. و آن همه وقت شاید کردن، و فاضلتر وقتی در ماه «۵» رجب بود. فلا جناح علیه، اى لا حرج علیه و لا اثم، بزه‌ای نباشد او را، و اصله من جنح اذا مال، قال الله تعالى: وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا «۶» اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، و تقدیر چنان است که: يَطَّوَّفَ بِهِمَا، «تا» را «طا» کرده‌اند برای قرب مخرج، و آنگه در «طا» ادغام کرده، و ظاهر اینکه لفظ در اباحت و رخصت استعمال کنند، و اگر چه واجب و ندب «۷» مشارک باشند در اینکه حکم. و از اینکه جا خطا افتاد آنان را که پنداشتند که ندب است، و اینکه خطاست، اعنی ظن ایشان برای آن که اگر بر ظاهر موضوع حمل کنند اباحت فایده دهد، و اینکه محال است در باب عبادات. دگر آن که: واجب و سنت در اینکه باب مشارک‌اند او را، اعنی فی رفع الجناح علیه، ائما حق تعالی به اینکه لفظ فرمود برای آن که قومی اعتقاد کرده بودند که در ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. (۲-۳). مر: زنند. (۴). کذا در اساس و همه نسخه‌ها، در منابع دیگر چهل و هشت میل گفته‌اند. رک: چاپ شعرانی (۱/۳۹۳). (۵). معج، وز: در گاه. (۶). سوره انفال (۸) آیه ۶۱. (۷). همه نسخه بدلها، بجز فق: نذر. صفحه: ۲۵۸ آن جناح و حرج است، برای آن که پنداشتند که اقتدا [۱۸۳-ر] به جاهلیان «۱» و بت پرستان است، چنان که در سبب نزول گفته شد، و خلاف آنان که در وجوب سعی خلاف کردند منقرض شد. اکنون اجماع است بر وجوبش، خلاف در آن است که رکن است یا رکن نیست، و شرط هست در صحّت حج یا نیست. و دلیل دیگر بر وجوبش خبر ابو موسی که گفت: در آمدم و رسول را در بطحای مکه یافتم. مرا گفت: چه لثبیک زدی! گفتم: بر وفق لثبیک تو زدم. گفت: نیک کردی، آنگه گفت: «۲» طف بالبيت «و الصّفا و المروء ثم احل»، اکنون طواف خانه بکن و سعی از میان صفا و مروه، و آنگه حلال شو «۳». ظاهر امر رسول- علیه السلام- بر وجوب باشد. و قوله: وَ مَنْ «۴» اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، از قلب و ادغام. و مفسران در معنی او خلاف کردند، ائیا مجاهد و ابن زید و عطا- که

مذهب ایشان ندب است - ایشان تمسک کرده‌اند به اینکه آیت - و جواب از او برفت. و آنان که وجوب گویند، گویند: اینکه متفصل (۵) است از سعی. حسن بصری گفت: مراد آن است که، هر که نفلی و سنتی کند از سایر ابواب شرعیات از نماز و روزه و جز آن. مقاتل و کلبی گفتند: فمن زاد علی الواجب فی الطواف، یعنی هر که طواف سنت کند. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که هر که عمره سنت کند. فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ خدای تعالی سعی او مشکور کند. و مراد به شکر از خدای تعالی مجازات و مکافات و مقابله به خیر باشد، و انما شکر خواند آن را تا لطيفتر لفظی گفته باشد تا مکلف راغب شود به طاعات، و داناست به آنچه تو کنی تا بر او ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز دب: جاهلان. (۲). چاپ شعرانی (۱/۳۹۴) واسع بین. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: شود. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: فمن، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: منفصل. صفحه: ۲۵۹ هیچ اندک و بسیار و پنهان و آشکارا پوشیده نماند تا بدانند مکلف که رنج او در آنچه می‌کند پوشیده نیست. و گفتند: معنی شاکر در خدای تعالی آن باشد که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر، آن که اندک پذیرد و بسیار بدهد، من قول العرب: دَائِيَةٌ شَكُورٌ، چو «۱» فربهی او بیشتر از علف خوردنش باشد. و «علیم»، یعنی عالم است به اخلاص مخلصان و نفاق منافقان و ریای مرائیان. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ، آنان که پنهان می‌کنند یعنی رؤسا و احبار جهودان آنچه ما فرستادیم از توریت و احکام حلال و حرام او و حدود فرایض او. وَالْهَيْدَى، و نبوت رسول ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. کلبی گفت از عبد الله عباس که: آیت در کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوريا آمد که ایشان احکام توریت پنهان کردند [۱۸۳-پ] طمع حطام دنیا را. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: سعد معاذ و معاذ جبل جماعتی احبار را گفتند: شما هیچ ذکر محمد در توریت یافتی! گفتند: نه، خدای تعالی اینکه آیت در حق ایشان فرستاد. و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد. و اگر درست شود که آیت در حق بعضی آمد، منع نکند که حکم او متعدی باشد به دیگری، و لکن به دلیل. عطا گوید، ابو هریره گفت: لولا ایه فی کتاب الله لما اخبرتکم بشیء ابدا. و در بعضی روایت: لولا آیه فی کتاب الله فی سورة البقره لما حدتکم بشیء ابدا، گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای در سورة البقره، من هیچ حدیث نکردمی شما را. گفتند: و آن آیت کدام است! و اینکه آیت بر خواند. و عروه روایت کرد از حمران (۲) که او گفت که: یکی از معروفان صحابه وضو نماز باز کرد، آنگه گفت: اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای، من حدیث نکردمی شما را به خبری از اخبار رسول - علیه السلام. رسول - علیه السلام - گفت: هر که او وضوی نیکو باز کند و نماز بکند و به دیگر نماز رسد همچین کند خدای تعالی آن گناه که او کند از آن نماز تا اینکه نماز بیامزد. گفتند: آیت کدام است! اینکه آیت بر خواند. ----- (۱). مج، وز، و، آج، مب: چه، مر: چون. (۲). آج، لب: حمان، فق: حسان، مر: حسان. صفحه: ۲۶۰ و چند صحابی روایت کردند اینکه اخبار، چون انس و ابو هریره و جابر و عبد الله مسعود که، رسول - علیه السلام - گفت: من سئل عن علم یعلمه فکتمه العجم یوم القیامه بلجام من نار، و به دگر روایت: جیء به یوم القیامه ملجما بلجام من نار، و به دگر روایت: لقی الله یوم القیامه ملجما بلجام من نار، و بر جمله معنی آن که: هر کس که او علمی داند و او را «۱» از آن پرسند پنهان کند، فردای قیامت لگامی بیارند از آتش بر دهن او کرده. و عبد الله عباس روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: علمای اینکه ائمت دو مرداند: یکی آن که خدای - جل جلاله - او را علمی داده باشد، او بر مردمان بذل کند و بخل نکند به آن و بر آن طمعی نستاند و به بهای اندک بفروشد، او آن باشد که برای او ماهیان دریا و مرغان هوا و دواب زمین استغفار کنند، و کرام الکاتبین همچونین، و با پیش خدای شود سید و شریف. و دیگر مردی باشد که: خدای تعالی او را علمی دهد و به آن علم بخل کند بر بندگان خدای، و بر آن طمعی بستاند و آن به بهای بفروشد، فردای قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر سر او کرده بر مجمع قیامت، و فریشته‌ای بر او [۱۸۴-ر] ندا می‌کند «۲»: اینکه فلان است پسر فلان، خدای او را علمی داد در دنیا و بر بندگان خدای بخل کرد و بر آن طمع گرفت و به بها بفروخت، او را همچونین معذب می‌دارند تا خدای تعالی از حساب خلقتان بپردازد. اینکه اخبار جمله دلیل می‌کند که آیت بر عموم است، و هر کسی که چیزی از علم دین پنهان کند

داخل است تحت اینکه آیت، و آیاتی که مثل اینکه است در اینکه سورت و سورت آل عمران، و «کتمان»، ترک اظهار چیزی باشد با حاجت به آن، قوله. «البینات» در عموم او داخل باشد، هر چه خدای تعالی فرستاد از کتابها و وحی به پیغامبران بیرون کتاب. و قوله: وَ الْهُدَى، جمله ادله و بیان از ادله عقلی و شرعی داخل باشد در آن، و اینکه از جمله فروض بر کفایت است، اعنی «۳» اینکه بیان کردن و تمهید و تقریر اینکه ادله ----- (۱). مع، وز: ورا. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. صفحه: ۲۶۱ کردن به حسب حاجت، چون بعضی به آن قیام کنند از باقی بیوفتند «۱». مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، پس از آن که ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب، یعنی پس از آن که ما بیان کردیم کس را حلال نباشد که پنهان کند، چه آن خود در مکنون علم ما پوشیده بود «۲»، برای آن در کتابها بیان کردیم تا پوشیده نباشد و مردمان به آن منتفع شوند. چون حال چنین باشد، کتمانش حرام بود هر که چنین کند. أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ، آنان باشند که خدای بر ایشان لعنت کند و لعنت کنندگان. و اصل «لعن»، طرد و ابعاد باشد- چنان که بیان کردیم- و من قول الشاعر، و هو الشماخ و قد وصف ماء ورده: ذعرت به القطا و نفيت عنه مقام الذئب كالرجل اللعين ای المطرود المبعد. و در شرع مراد به او ابعاد باشد از رحمت و ثواب. و قوله: وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ، قتاده گفت: فریشتگان را خواست و پیغامبران را و مؤمنان را. عطا گفت: جن و انس اند. مجاهد گفت: هوام زمین است حتی العقارب و الخنافس. عبد الله عیاس گفت: همه جانورانند مگر جن و انس. ضحاک گفت: چون کافر را در گور نهند، فریشتگان سؤال بیابند او را گویند: من ربك و من نبيك و ما دينك، خدایت کیست و پیغامبرت کیست و دینت چیست! گوید: ندانم. مطرقة‌ای از آتش به دست دارد، او را زخمی زند به آن که همه خلائق بشنوند مگر جن و انس «۳»، هیچ چیز نباشد که آن آواز بشنود و الا او را لعنت کند، فذلک قوله: أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. منکر و نکیر او را گویند: لا دریت کذلک کنت فی الدنیا، مداناش «۴» که در دنیا همچونین نادان بودی. عبد الله مسعود گفت: [۱۸۴-پ] هر آن دو کس که بر یکدیگر لعنت کنند، لعنت بر آسمان شود، و پس فرود آید آن را که لعنت کرده باشد، مستحق نیابد با آن گردد که لعنت کرده باشد، او را نیز مستحق نیابد، با جهودان گردد، فذلک قوله: ----- (۱). لب، فق، مب، مر: بیفتد. (۲). مع: نبود، دیگر نسخه بدلها: نباشد. (۳). فق، مب را. (۴). آج: مدانادی. صفحه: ۲۶۲ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. مجاهد گفت: بهایم اند که عصاة بنی آدم را لعنت کنند، چون قحطی پدید آید گویند: به شوم «۱» گناه شماست که باران از ما باز گرفتند. و قوله: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، مگر آنان را که «۲» توبه کنند. حق تعالی چون وعید به غایت رسانید، پوشندگان و پنهان کنندگان را خواست تا یکبارگی نومی نشوند و بدانند که ایشان را طریقی هست به خلاص خود متمکن اند در سرای تکلیف از آن که خویشان برهانند، گفت: اینکه همه هست مگر آنان را که توبه کنند از گناه مقدم، یعنی کتمان صفت رسول- علیه السلام. و حملش کردن بر عموم از کفر و جمله گناهان اولیتر باشد. و بیان کردیم که: «توبه» پشیمانی باشد بر گذشته و عزم در آینده بر آن که مثل آن نکند «۳». وَ أَصْلَحُوا، و عمل خویش سره باز کنند فیما بینهم و بین ربهم، کاری که از میان ایشان و خدای باشد با صلاح آرند. اصم گفت: آن خواست که اصلاح کنند به علم آنچه افساد کرده باشند به جهل. وَ بَيَّنُّوا، و بیان کنند آنچه کتمان کرده باشند از صفت رسول- علیه السلام- و آیت رجم. محمّد جریر گفت: «بینوا»، یعنی توبه اظهار کنند به اخلاص عمل تا آنان که ایشان را بر «۴» کفر و عمل باطل دیده باشند، ایشان را بر ایمان و عمل صالح ببینند «۵». فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ، من توبه ایشان قبول کنم، يقال: تاب العبد الى الله و تاب الله على العبد. وَ أَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ، بیان اینکه کرده شد پیش از اینکه. آنگاه حکم آنان گفت که اصرار کنند و توبه نکنند: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَّأ وَ هُمْ كُفَّارٌ، «واو» اول عطف است، و دوم «۶» حال، گفت: آنان که بر کفر مقام کنند تا بمیرند، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، ایشان آنان باشند که لعنت خدای بر ایشان باشد، و لعنت فریشتگان و لعنت مردمان جمله. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: شومی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر ایمان آورند و. (۳). همه نسخه بدلها: نکنند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مع، وز: ندارد. (۵). اساس: نه بینند/ نبینند. (۶). مب: دویم. صفحه: ۲۶۳ قتاده و ربیع گفتند: به «ناس» «۱»

مؤمنان خواست. ابو العالیه گفت: اینکه روز قیامت باشد که کافر (۲) را بدارند اول خدایش لعنت کند و پس فریشتگان و آنکه مؤمنان. سدی گفت: هیچ دو متلاعن (۳) نباشند که یکدیگر را لعنت کنند و الا لعنت ایشان با کافران گردد لقوله تعالی: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴)** و **إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي (۵)** **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۶)** خالِدین فیها، نصب او بر حال بود، ای مقیمین (۸)، آن جا مؤبد محلمد باشند به بقا. خدای تعالی (۹) تخفیف عذاب نکند ایشان را. و در «فیها» خلاف کردند. بعضی گفتند: ضمیر عاید است با لعنت، و بعضی گفتند: با دوزخ، نه ایشان به در آیند و نه عذاب بر ایشان به سر آید و نه بمیرند تا باز رهند، و نه عذابشان را نقصانی و فتوری باشد. و لا هم يُنظرون، بعضی گفتند: از نظر است، و نظر رحمت باشد اینکه جا، یعنی و نه بر ایشان رحمت کند خدای- عز و جل. و بعضی گفتند: از انظار است، و آن امهال باشد، و نه ایشان را مهلت دهند و باز گذارند تا توبه‌ای کنند و اصلاحی کنند. و بیشتر مفسران بر آنند که: از «انظار» است به معنی امهال. و در آیت دلیل است بر آن که به قیامت تکلیف نباشد و توبه نباشد، خلاف آن که بخار گفت: و ایمان سود ندارد، و توبه قبول نکنند، برای آن که بر وجه مأمور به واقع نبود، و خلایق آن جا ملجأ باشند به دو وجه: یکی به مضرتی عظیم عاجل، و یکی به منفعتی عظیم عاجل. پس

— (۱). همه نسخه بدلها: بیان، چاپ شعرانی (۱/۳۹۷): به. (۲). همه نسخه بدلها: کافران. [.....]. (۳). مع: ملاعن. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۱۸. (۵-۶). سوره ص (۳۸) آیه ۷۸. (۷). مر قوله تعالی. (۸). همه نسخه بدلها: مقیم بر. (۹). مب به. صفحه: ۲۶۴ ایمان و توبه را وقوع (۱) قبول نباشد برای الجا. [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷] **وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳)** **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴)** **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)** **إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶)** **وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)** [ترجمه] خدای شما یکی (۲) خداست، نیست خدای مگر او بخشاینده بخشایشگر (۳). [۱۸۵-پ] در آفریدن آسمانها و زمین و آمد شد (۴) شب و روز و کشتیها که می رود در دریا به آنچه سود کند مردمان را و آنچه بفرستاد خدای از آسمان از آبی زنده به آن باز کرد (۵) زمین را پس مرگش، و بپراگند در او از هر جانوری، و گردانیدن بادها و ابر فرمان بردار کرده میان آسمان و زمین آیاتی هست خردمندان را (۶). [۱۸۶-ر] و از مردمان کس هست که می گیرد بجز خدای همتایانی، دوست می دارند آنان را چون دوستی خدای، و آنان که ایمان دارند سخت تر دوست دارند خدای را، و اگر داندی ظالمان چون بینند عذاب (۷) که قوت خدای را باشد همه، و خدای سخت عذاب است. (۸) چون بیزار شوند ایشان که پس روی کرده باشند ایشان را از ایشان (۹) که پس روی کنند و بینند عذاب و بریده شود (۱۰) به ایشان رسنهایی (۱۱). — (۱). همه نسخه بدلها و. (۲). مع، وز، دب، آج، لب، فق: و خدای شما یک. (۳). دب، فق: مهربان. (۴). مع در. (۵). مع، وز، آج، دب: زنده باز کردن به آن، لب، فق: زنده باز کرد به آن. (۶). مع: مردمانی خردمند را، وز، دب، آج، لب: مردمان خردمند را. (۷). فق را. (۸). فق: تبرأ. [.....]. (۹). دب: آنان. (۱۰). دب، آج، لب، فق: شوند. (۱۱). مع، وز، دب، آج، لب، فق: رسنها. صفحه: ۲۶۵ و گویند آنان که پسر و باشند، اگر هیچ ما را بازگشتی بود ما (۱) تبرأ کنیم از ایشان چنان که ایشان کردند از ما، همچنین باز نماید به ایشان خدای کردارشان اندوههایی بر ایشان نیستند ایشان بیرون آینده (۲) از دوزخ. قوله: **وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا**، اسماء بنت برید (۳) روایت کند از رسول- صلی الله علیه و اله- که گفت: نام بزرگترین خدای در سوره البقره است فی قوله: **وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا**، و در فاتحه [و] (۴) آل عمران. و مغیره بن سبیع العجلی روایت کند که: هر کس که او ده آیت [۱۸۶-پ] از سوره البقره بخواند، چون بخواهد خفتن هرگز قرآن فراموش نکند، چهار آیت از اول سورت و دو آیت من قوله: **وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا**، و ایة الكرسی، و سه آیت از آخر

سورت. حق تعالی در اینکه دو آیت ذکر و تقریر وحدانیت خود کرد، در آیت اول توحید خود گفت، و در آیت دوم ادله آن گفت. قوله: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، «اله»، فعال باشد به معنی مفعول، کالکتاب و الحساب، یعنی معبود شما، یعنی مستحق عبادت از شما، چه لفظ «اله» مشتق از الاهت است، و آن عبادت بود- چنان که بیان کردیم فی آیه التسمیه. و خطاب به اینکه آیت با جمله مکلفان است. حق تعالی گفت: معبود شما و خدای شما که استحقاق عبادت دارد به خلق اصول نعم از: حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل یک خداست، چه «۵» هیچ ذات با او مشارکت ندارد در قدرت بر اینکه، پس در اینکه منفرد است و انباز ندارد. و معنی آن که ما گوییم: خدای یکی است، بر چهار وجه بود: یکی آن که مثلی و نظیری و کفوی ندارد، چنان که گویند: فلان فرید عصره ----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: تا. (۲). دب: برانید، آج، لب، فق: بیرانیده. (۳).

کذا در اساس و تب، دیگر نسخه بدلها: یزید. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. صفحه: ۲۶۶ و واحد دهره، کسی را که در فن خود بی نظیر باشد. دوم «۱» آن که منفرد بود به الهیت و استحقاق عبادت. سوم «۲» آن که تجزی و تبعیض بر او روا نباشد. چهارم آن که در صفات ذات منفرد است از قدیمی و دیگر صفات. و اینکه جمله را چون تحقیق کنند مرجع با یک معنی بود، و اینکه آن است که منفرد است به صفت ذات، و آن صفتی است که هیچ ذات از ذوات او را مشارکت نکرده‌اند در آن، و آن ما هو علیه فی ذاته است که مؤثر است در مخالفت او سایر ذوات را، و هم او اثر کردی در مماثلت اگر مثلی بودی او را مماثلت هم به آن کردی- تعالی علوا کبیرا. و هم چونین مضادت، اگر ضدی بودی او را به اینکه صفت «۳» کردی. پس آن هر سه قسمت داخل است در اینکه. و تحقیق در توحید آن است که: او ذاتی است که در صفت ذات و الهیت به اینکه معنی که گفتیم مشارک ندارد. پس در اینکه دو فایده بود: یکی اثبات او، و دگر نفی امثال و اشکال «۴» او، تا آیت دلیل بود بر بطلان قول ملحدان و ثنویان و ترسایان و طبایعان «۵» و مشبهیان «۶». لا- إلهَ إِلَّا هُوَ، [لا] «۷» نفی جنس راست، برای آن اسم را بنا کرد «۸» با او بر فتح. معنی آن است که، هر چه اثبات کردند از باب معبودان «۹» همه منفی «۱۰» است و صلاحیت الهیت ندارند «۱۱» و استحقاق عبادت، مگر خدای- جل جلاله- که موصوف است به اینکه صفت [۱۸۷-۱]. اینکه کلمت کلمت اخلاص است، و سبب خلاص است، و متمسک به اینکه کلمت تمسک به عروه وثقی کرده باشد، قوله تعالی: -----

----- (۱). مب: دویم. (۲). دب، آج، لب: سیوم، مج، وز: سهام، مب، فق، مر: سیم. (۳). آج، لب: او رای مماثله هم به اینکه صفتها. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). مج، وز: طبایعان، آج: صابنان، دب، لب: طایعیان. (۶). آج، لب: مشبهان. [.....]. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). مر: بنا کردند. (۹). آج، فق: آن. (۱۰). مر: متنفی. (۱۱). مر: ندارد. صفحه: ۲۶۷ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنْفِصَامِ لَهَا «۱» وَ أَلَزَمَهُم كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ «۳» هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، و پیش از اینکه «۷» برفت در آیت تسمیه. قدیم- جل جلاله- چون ذکر وحدانیت خود بکرد، مشرکان گفتند: کیف یسع الناس اله واحد، اینکه همه مردمان را یک خدای چگونه بس باشد! حق تعالی اینکه آیت فرستاد که: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، گفت: در خلق آسمان و زمین و آنچه از پس اینکه است [۱۸۷-پ] ایشان را آیاتی هست روشنتر و نافعتر از کوه صفا که زر کنم. اگر گویند: ایشان از او دلیل نخواستند بر وحدانیت خدا، دلیل خواستند بر صحت نبوت او، اینکه جواب مطابق سؤال نیست؟ جواب آن است که گوییم: رسول- علیه السلام- ایشان را دعوت می کرد با «۱» معرفت و عبادت خدای که قادر باشد بر اینکه جمله، و اینکه فعل او باشد، و چون ایشان نظر کنند و بدانند که اینکه جمله از فعل خداست و کس بر اینکه قادر نیست مگر او- تعالی- ایشان را علم به صدق او حاصل آید. چون علم به صدق او حاصل شد، علم به نبوت او حاصل باشد. قوله: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای- جل جلاله- در اینکه آیت هفت دلیل ذکر کرد بر وحدانیت خود: اول خلق آسمان و زمین، دوم «۲» اختلاف شب و روز، سوم «۳» کشتی دریا بر «۴»، چهارم باران زمین زنده کننده، پنجم انواع جانوران زمین، ششم گردانیدن بادهای، هفتم ابر مسخر از میان آسمان و زمین. در هر یکی دلیلی، بل دلیلهاست بر وجود و وحدانیت قدیم- جل جلاله- و در هر یکی نعمتی بل نعمتهاست از

خدای تعالی بر تو. اما خلق آسمان و زمین، نعمت به او آن است که خدای تعالی زمین به بساط و فراش و بستر و قرارگاه و خفتنگاه و مسکن و آمد و شد ما کرد، چنان که گفت: ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مع، وز: تا. [.....] (۲). مب، مر: دویم. (۳). مب، مر: سیم، مع، وز، دب، آج، لب: سهام. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دریا. صفحه: ۲۶۹ جَعَلِ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا (۱) جَعَلِ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۲) جَعَلِ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا... (۴) أَلَمْ نَجْعَلِ (۵) بما تعالی یوم تعالی. آنگه آسمان را سقف ما کرد و آن را به ماه و آفتاب و ستارگان بیاراست، آفتابی که جرمش از ما دور است و الا ما را بسوختی به فرط حرارت، و شعاعش نزدیک است تا به ضیاء و حرارت او بر وجه انتفاع منتفع می‌باشیم. و ماه را بر وجهی نهاد که ما بدان عدد سال و ماه می‌دانیم برای منافع دینی و دنیاوی، و ستارگانی سیاره هفت در دوازده (۷) به حسابی مقدر برای اعتبار و انتفاع، و آن دیگران برای زینت، چنان که گفت: إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۸) وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ (۹) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا به کار رفته، و شاید هم که مراد نقل اینکه آیه بوده است. (۵). اساس: و جعل لكم، با توجه به نسخه مع و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر برج. (۸). سوره صافات (۳۷) آیه ۶. (۹). سوره ملک (۶۷) آیه ۵. صفحه: ۲۷۰ آنگه در زمین از معادن و جبال و انهار و اشجار و ثمار چندان که فهم و وهم به آن نرسد از ماکول و مشروب و ملبوس و ادویه و اغذیه و عقاقیر و نبات مختلف اللون و الطعم و الریح و الطبع، بعضی نافع و بعضی مضر، بهری همه منفعت بهری همه مضرت، بهری هم مضرت هم منفعت چنان که خواست و مصلحت شناخت و دانست که صلاح خلقان است بیافرید. [و] (۱۰) را به جَعَلِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً (۳) را ...، ای کل واحد منهما یخلف صاحبه، هر یکی از ایشان خلیفه و قائم مقام صاحبش است، چون او برود خلف او اینکه در آید به منزلت خلیفه او باشد، و اینکه قول بیشتر مفسران است. عطا و ابن کيسان گفتند: مراد به اختلاف شب و روز، مخالفت ایشان است یکدیگر را در ضیاء و ظلام و طول و قصر. و «لیل»، جمع لیله باشد کتمر و تمره، و اینکه جمع جنس باشد. و لیالی جمع لیل است. و «نهار» واحد است بر قول بعضی و جمعش نهر باشد من قول الشاعر: لولا الثريدان هلكنا بالضم ثريد لیل و ثريد بالنهر و بر قول درست «لیل» و «نهار» اسم جنس است. در لیل یکی را لیله گویند، و نهار را واحدی از لفظ او نیاید، لفظی که به جای لیله باشد یوم بود. و تقدیم شب به روز برای آن کرد که حق تعالی شب پیش از روز آفرید، بل روز از شب آفرید فی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ (۴) بِيَعٍ وَ صَيَلَمَاتٍ وَ مَسَاجِدُ (۱) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا، وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۳) وَ الْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ، واحد و جمع در او یکسان باشد، آن جا که واحد خواست در وصفش مذکر گفت فی قوله: إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلُوكِ الْمَشْحُونِ (۴) الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ، و تأنیث برای جمع است. و اصل بحر از سعت بود، و فلان متبحر فی العلم اذا كان متسعاً فيه. و «بحر» که شق بود از اینکه جاست که شکافته به شق فراخ شود. بما ينفع الناس، به آنچه مردمان را سود کند در تجارات و مکاسب و انواع مطالب، و اینکه از انواع نعمت که مرا بر بندگان هست نوعی است برای آن که تألیف آب از لطافت چنان ساختم که کشتی بر او برود، و تألیف چوب چنان ساختم که اگر چه وزنش گران بود به آب فرو نشود، به خلاف سنگ و آهن. و مرجع اینکه به اختلاف تألیف است. وَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، آنگه نعمت به باران نه چندان است که تفصیل توان دادن، چه حق تعالی خود مبالغت تمام فرمود چون گفت که: زمین مرده به آن زنده کنم. و آنچه خدای تعالی فرود آرد آب از آسمان. بعضی گفتند: مراد سحاب است لأنه يظلك، بر بالای ماست که ما را سایه می‌کند. و اولیتر است که بر آسمان حمل کنند (۶) تا ----- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۴۰. (۲). آج، مر: کلیسا. (۳). سوره نبا (۷۸) آیه ۱۰ و ۱۱. (۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۰. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن جا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. صفحه: ۲۷۲ حقیقت باشد. و خدای- جل جلاله- آب سبب حیات همه چیزها ساخته است، قال الله تعالی: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (۱) وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ، ضمیر راجع است با زمین، و پیراگند در زمین جانوران را از هر جنسی. و «دَابَّةً»، در لغت هر چیزی باشد که بر زمین برود، بهری مرکوب و بهری ماکول، بهری برای زینت بهری برای منفعت و بهری را (۱۱) ظاهر مضرت و معنی منفعت، تا بهری طعام تو باشد و



بهری ادا م (۱۲) تو باشد، و به بهری تجارت کنی و به بهری صید کنی و به بهری سفر کنی، قوله تعالی: وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً (۱۳) وَ تَصْرِيفِ الرِّيحِ، و گردانیدن بادها، گاهی شمال و گاهی جنوب (۱۴)، گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نکبا، برای آن تصریف فرمود گفتن گاهی نسیم باشد و گاهی عقیم باشد و گاهی لواقح (۱۵) گاهی ابر (۱۶) آرد و گاهی ببرد، و گاهی باران آرد و ----- (۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۰. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو آرد. (۳). مج، وز، دب، مر: با. (۴). مج، وز: او. (۵). همه نسخه بدلها: ابری. (۶). بیران / ویران. [.....]. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیرون آید. (۸). مب همه. (۹-۱۰). مر و. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برای. (۱۲). وز، آج، لب: آرام. (۱۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۸. (۱۴). مب، مر: گاهی شمالی و گاهی جنوبی. (۱۵). مج، وز بود، دب، آج باشد. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب: بر، مر: به بر. صفحه ۲۷۳: گاهی ببرد، گاهی درخت باردار کند (۱) و گاهی برگ از او فرود آرد (۲)، گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود. در خبر می آید که: یک روز موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت: الهی ارنی من سرائر حکمتک، بار خدایا از اسرار حکمت چیزی به من نمای. گفت: از اینکه کوه فرو شوی، بر راه دیهی است آن جا در شو، و در آن جا چهار در سرای بینی برابر یکدیگر، آن درها بزن و از ایشان پرس که: ایشان که اند، و چه صنعت کنند، و چه می باید کار ایشان را! موسی - علیه السلام - از آن جا فرود آمد، و چون به در آن دیه (۳) رسید در رفت، و آن سراهها دید برابر یکدیگر. به در سرائی فراز شد و در بزد و گفت: ای مردمان اینک سرای؟ شما چه مردمانی! و کار و پیشه شما چیست! و حاجت شما به خدای چیست! ایشان گفتند: ما مردمانی دهقانیم، و کار ما کشت و برز کردن (۴) است و حاجت ما به خدای باران است. اگر امسال باران (۱۸۹-پ) بسیار آید ما غنی شویم که تخم بسیار کشته ایم (۵). از آن جا برفت به در سرای دیگر شد و پرسید. گفتند: ما مردمانیم پیشه ما (۶) گلینه کردن است و سفال کردن (۷) و بسیار بکرده ایم، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی شویم. به در دیگر فراز شد (۸)، گفت: چه مردمانی شما! گفتند: ما مردمانیم که دخلها خرد (۹) کرده ایم و بر خرمن نهاده (۱۰)، اگر امسال باد بسیار باشد (۱۱) ما غله ها پاک کنیم و ما را خیری (۱۲) تمام باشد. ----- (۱). مج: بار آرد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برگ او ببرد. (۳). همه نسخه بدلها: ده. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: برزگری، مر: برزگیری. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاشته ایم. [.....]. (۶). دب. پیشه ور. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: دیگر رفت. (۹). دب: دخلهای خود، آج، لب، فق، مب، مر: خورد. (۱۰). مب: نهاده ایم. (۱۱). مب: باد آید. (۱۲). همه نسخه بدلها: خیرهای. صفحه ۲۷۴: از آن جا بیامد، به دری دیگر آمد، گفت: شما چه مردمانی! گفتند: ما خداوندان رزان و درختستانیم، و درختان ما میوه بسیار دارد، اگر امسال باد نبود یا کم بود که آن میوه ما نیفشاند و تباہ نکند (۱)، ما غنی شویم. موسی - علیه السلام - از آن جا برگشت متعجب، گفت: بار خدایا؟ یکی باران می خواهد و یکی آفتاب می خواهد، و یکی باد می خواهد و یکی هوای ساکن، و حاجات و مرادات ایشان مختلف است، و بر احوال ایشان تو مطلعی، هر یکی را بر وفق مصلحت خشنود کنی و روزی برسانی. حمزه و کسائی و خلف «ریح» خوانند بر واحد، و باقی قراء بر جمع خوانند: ریح. عبد الله عباس گفت: در رحمت ریح گویند، و در عذاب ریح، نبینی که حق تعالی چگونه گفت: أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (۲) إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ، مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْأَرْمِمْ (۳) وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ، و ابر مدلل فرمانبردار از میان آسمان و زمین برای آن سحابش خواند که خود را در هوا می کشد، و اشتقاق او از سحب باشد، و آن کشیدن بود مسخر و مدلل و فرمانبردار از میان آسمان و زمین. ای عجب! اگر در حدوث آسمان شک (۵) است تو را در آن که به یک ساعت از ابر آسمانی بسازد، در حدوث آن نیز شاکتی؟ شک مکن، که با اینکه همه دلالات نه جای شک است. لآیات، دلالاتی و علاماتی هست، لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، آنان را که عاقل باشند، یعنی آنان را که عقل کار بندند و تأمل و تفکر کنند در آن آیات، و بدانند که آن را فاعلی هست قادر و عالم، چه اینکه همه افعال محکم و متقن است، دلیل عالمی و ----- (۱). مج، وز: که آن میوه ها بیفشاند و تباہ کند. (۲). سوره فرقان

(۲۵) آیه ۴۸. (۳). سوره زاریات (۵۱) آیه ۴۱ و ۴۳. (۴). همه نسخه بدلها: نباشد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شکی. صفحه: ۲۷۵ قدری کند، و عالمی و قادری دلیل حی و موجودی کند، و وقوع اینکه افعال بر اینکه وجوه دون دیگر وجوه، دلیل مریدی و کارهی کند و آن که او حی است، [۱۹۰-ر] و آفات بر او روا نیست، و اینکه اشیا مدرک است دلیل مدرکی کند، و آن که اینکه افعالی است که قادر به قدرت بتواند کردن (۱)، چه اجسام و الوان و طعوم و ارائیح است (۲)، دلیل آن کند که فاعلش مخالف اشیاء است، حاصل است بر صفت الهیت که بدان مخالف است ذوات را، پس علم به ذات و صفات او به نظر در اینکه آیت گشاید، و رسول- علیه السلام- گفت: ۳ «وَلِئَلَّامِن قُرْأَن هَذِهِ الْاِيَةُ فَمَجَّ بِهَا، وای بر آن کس که اینکه آیت بخواند و بیندازد آن را، یعنی تفکر نکند در او و معتبر نگردد بدو. قوله: وَمِن النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اُنْدَادًا، وجه اِتِّصَال آیت به آیت متقدم آن است که: حق تعالی چون ذکر توحید و ادله او بکرد و باز نمود که در اینکه آیاتی و دلالاتی هست آن را که عقل کار بندد، بگفت که: در مردمان کسهانند که عقل کار نبندند و با خدای تعالی انداد و امثال فرود آورند (۴). و «انداد» جمع «ند» بود، و «ند» هم مثل بود و هم ضد- چنان که بیان کردیم پیش از اینکه. قتاده و مجاهد و ربیع و ابن زید گفتند: بتانند که ایشان بدون خدای می پرستیدند، و سدی گفت: مراد سادات و کبرای ایشانند. يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ، ای یطیعونهم فی معصیه الله كطاعة الله، طاعت ایشان می دارند در معصیت خدای، چنان که طاعت خدا دارند، و مراد نه آن است که چنان که طاعت خدا دارند ایشان، که ایشان کافرند طاعت خدا ندارند، مراد آن است که: یحییونهم کحب المؤمنین الله (۵)، و فاعل را حذف کرده است و اضافت مصدر کرده با مفعول، چنان که گویند: بعث غلامی کبیع غلامک، ای کبیعک غلامک، و کما قال تعالی: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ (۶) وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (۲) وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (۳) لِيُقَرَّبُونَآ اِلَى اللَّهِ زُلْفَى (۴) هُوَ اِلَّا شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (۵) وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، و اگر ایشان خدای را دوست نداشتندی، خدای نگفتی که مؤمنان خدای را دوست تر دارند، که اینکه لفظ جایی گویند که در اصل اشتراکی (۷) بود، آنگه یک جای مزیتی بود، قوله: وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، عبد الله عباس گفت: اثبت و ادم، گفت: برای آن که مشرکان چون بتی پرستیدندی، مدتی پس از آن (۸) یکی دیگر نکوتر بدیدندی، آن را رها کردند و اینکه را پرستیدندی. مؤمنان خدای را پرستند و بر خدای بدل نگیرند، از اینکه کار گفت: اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، یعنی دایمتر و ثابت تر. قتاده گفت: برای آن که چون کافر را بلایی رسد روی از معبود خود برتابد، و تضرع در خدای کند، و فزع با درگاه او کند، چه داند به بدیهه عقل که از آن معبود چیزی نیاید. و مؤمن نه چنین باشد، بل که در وقت (۹) بلا بر عبادت خدای مقلتر بود، بیانش: اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَاِلَيْهِ تَجَرَّوْنَ (۱۰) وَ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِى الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُوْنَ اِلَّا اِيَّاهُ (۱۱) لِيُقَرَّبُونَآ اِلَى اللَّهِ زُلْفَى (۲) اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. بعضی دگر گفتند: برای آن گفت که دوستی کافر مقسم (۳) بود بر سیصد و شست (۴) بت، و دوستی مؤمن خالص خدای را بود پس (۵) آن که (۶) یک قسمت باشد بر آن حد نبود که بر سیصد و شست (۷) قسمت باشد. سعید جبیر گفت: فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران را جمع کنند. آنگه کافران را گوید. شما در دنیا دعوی دوستی اینکه بتان کردی، و اینان دعوی دوستی من کردند. شما بر دوستی معبودان خود در اینکه آتش توانی شدن، ایشان اختیار نکنند. مؤمنان گویند: بار خدایا! اگر ما را فرمایی به دوستی تو به آتش در شویم، منادی ندا کند: وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. و گفته اند: برای آن که (۸) دوستی کافران ایشان را هوایی باشد، و دوستی مؤمنان خدای را عقلی باشد. و گفته اند: برای آن که دوستی کافر بت را به تقلید بود، و دوستی مؤمن خدای را به دلیل (۹). و گفته اند: [۱۹۱-ر] برای آن که ایشان بتان را مصنوع دانستند، و اینان بتان (۱۰) را صانع. و گفته اند: برای آن که ایشان از بتان مقابله در محبت ندیدند، و اینان از خدای به مقابله محبت خود از او محبت دیدند فی قولهم: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۱۱) يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا (۱۳) وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا نَافِعَ وَ ابْنِ كَثِيرٍ وَ ابْنِ عَامِرٍ بِه «تا» خواندند علی الخطاب، و باقی به «یا» علی الخیر من الغائب. و آن که به «تا» خواند، خطاب رسول را بود- علیه السلام. و آن که به «یا» خواند، فعل مسند با ظالمان بود. و ابن عامر خواند: اذ يرون العذاب، و معنی آن که: چون عذاب با ایشان نمایند، و باقی قراء به فتح «یا» خواند، و معنی آن که: چون ایشان عذاب بینند.

و بر هر دو قراءت اعنی «تا» و «یا»، جواب «لو» محذوف بود، و جواب «لو» بسیار حذف کنند، چون در کلام دلیل بود بر او، نحو قوله تعالی: وَ لَوْ أَن قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ ﴿۹﴾ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، لرأوا امرا عظیما، او لعلمو ما صاروا ﴿۱﴾ الیه او لعلمو ﴿۲﴾، أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، چنان که تقدیر آیت دیگر چنین است: وَ لَوْ أَن قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ، أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ، أَوْ كَلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى ﴿۳﴾، أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، بدانی که همه قوت و قدرت بر ایشان خدای ﴿۵﴾ راست، و آن معبودان ایشان از ایشان هیچ غنایی ﴿۶﴾ و دفعی نتوانند کردن. و بر قراءت آن کس که به «یا» خواند، معنی آن باشد که: اگر بینند ظالمان آنکه که عذاب بینند- یعنی روز قیامت. و معنی رؤیت اول علم باشد، و رؤیت دوم به معنی وجدان و وصول بود. اگر بدانند ظالمان وقت رسیدن ایشان به عذاب خدای که همه قوت و قدرت خدای راست بر ایشان، و ایشان را و معبودان ایشان را هیچ قوت و منعت ﴿۷﴾ نیست، لرأوا امرا منکرا، او لعلمو ﴿۸﴾ علما یقینا لا یعتبره ﴿۹﴾ شک و لا- یعتبره شبهه، کاری منکر بینند آن روز یا علمی ضروری حاصل آید ایشان را، و اینکه جواب «لو» است که گفتیم محذوف است. و یعقوب و ابو جعفر، و در شاذ حسن و قتاده و شبیه و سلام خوانند: أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، و «ان الله»، به کسر «الف» فی الموضعین جمیعا. و باقی قراء به فتح ----- (۱). همه نسخه بدلها: اصاروا. (۲). وز: لعلمون، دیگر نسخه بدلها: یعلموا. (۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱. (۴). لب، مر: تا آنکه. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر تو. [.....] (۶). دب، لب، فق، عنایبی، مب، مر: عنادی. (۷). مر: منفعت. (۸). مج، وز: او یعلو، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او یعلمون. (۹). مج: به. صفحه: ۲۸۰ «الف» خوانند. آنان که «ان» خوانند به کسر، گویند تقدیر کلام چنین است که: و لو ترى الذین ظلموا اذ یرون العذاب لقلت ان القوه، او ﴿۱﴾ لقالوا ان القوه علی قراءه من قرأ بالیاء، و جمله فرق آن است که آن که آنکه ﴿۲﴾ در جواب «لو» که محذوف است علم تقدیر کردی، اکنون قول تقدیر باید کردن که با علم «ان» آید و با قول «ان»، عرب گوید: علمت ان زیدا منطلق، و قلت ان زیدا منطلق. عطا گفت معنی آیت آن است که: اگر ظالمان بینند روز قیامت آن جا که دوزخ از پانصد ساله راه به استقبال ایشان آید و ایشان را همچنان برچیند که مرغ دانه را، بدانند که قدرت قوت و ملکوت و جبروت خدای راست، و عذاب خدای سخت است. قوله: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، و یاد کن ای محمّد آن روز که متبوعان از تابعان [۱۹۲- ر] تبرّأ کنند [و] ﴿۳﴾ بیزار شوند، مراد به متبوعان رؤسای ضلالت‌اند، و به تابعان عوام و سفله‌اند. مجاهد بر عکس خواند: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، آن روز که تابعان از متبوعان تبرّأ کنند و بیزاری نمایند، اینکه قراءت شاذ است. پس از آن که طول عمر تولّما کرده باشند و هوا خواهی و فرمانبرداری نموده باشند بر تقلید و عمیا، چون کشف حجاب کنند و پرده از روی کار بردارند و پیدا شود که ایشان را غرض فاسد بوده است، و برای ریاست و حطام دنیا استخدام ایشان کرده‌اند تبرّأ کنند و بیزاری نمایند، گویند: یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً ﴿۴﴾، یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین ﴿۵﴾، إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، اینکه قول عبد الله عباس و قتاده و عطاست. سدّی گفت: مراد شیاطین‌اند که فردا تبرّأ کنند از آنان که ایشان را پسروی کرده باشند و به غرور ایشان مغرور شده، فردا بیایند گویند: شما ما را گمراه کردی، امروز از عهده بیرون آیی، ایشان گویند: ما از شما بیزاریم. حق تعالی معنی اینکه هر دو ﴿۱﴾ از هر دو گروه حکایت کرد. اما حدیث رؤسا فی قوله: یرجع بعضهم إلى بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا- أنتم لکننا مؤمنین ﴿۲﴾، وَ أَسِرُّوا النَّدَامَةَ لِمَا رَأَوْا الْعَذَابَ ﴿۳﴾ وَ یَوْمَ الْقِيَامَةِ یُکَفِّرُونَ بِشِرْکِکُمْ ﴿۴﴾ یَوْمَ الْقِيَامَةِ یُکَفِّرُ بَعْضُکُمْ بَعْضًا وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضًا ﴿۵﴾، کَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾ وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لِمَا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ﴿۷﴾، إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ﴿۸﴾ وَ رَأَوْا الْعَذَابَ، حق تعالی بیان کرد که چون عذاب بینند و مفرّ ﴿۹﴾ و ملجائی نیابند و اسباب و وصلات منقطع شود و یأس حاصل آید بعضی از بعضی تبرّأ کنند، پس از آن که تولّما کرده باشند. بلی چنین باشد، چون تولا بر تبرّأ مقدم باشد بر عاقبت ----- (۱). همه نسخه بدلها قراءت.

(۲). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱. (۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۴. (۴). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۴. (۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۵. (۶). سوره

حشر (۵۹) آیه ۱۶. (۷). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. (۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. [.....]. (۹). وز، مب: مقر. صفحه: ۲۸۳ تبرا بار آرد، تبرا باید بر توّلما مقدّم بود چنان که موحدان را فرمودند در کلمه توحید تا اول از هر چه از دون اوست تبرا نکردند به «لا اله» (۱)، «أَلَا اللَّهُ» از ایشان درست نیامد (۲)، چون از آن همه علایق خود را ببریدند، پیوند ایشان به عبادت او درست شد، ایشان به پیوندهای ناستوار تمسّک کردند تا لا جرم به وقت مساس حاجت بریده گشت که: «وَتَقَطَّعَتْ [۱۹۳-] بِهِمُ الْأَسْبَابُ عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسٌ» (۳) و قتاده و مجاهد گفتند: مراد اسباب مودّت (۴) است. کلبی گفت: اسباب مواصلت است، و به روایت دیگر قتاده گفت: مراد اسباب ندامت است که روز قیامت منقطع شود. ربیع گفت: مراد منازل و مراتب شرف است که ایشان را بوده باشد از مخدومان خود. ابن جریر گفت: مراد رحم و خویشی است. سدّی گفت: مراد عمل عمّال است در دنیا، یعنی عمل سلطان، اینکه وزیر است و آن عمید است و آن مستوفی و آن مشرف، و اینکه امیر، فردا امیر را از امارت امارت (۵) خذلان حاصل بود، و وزیر بی موازر و معاون ماند، و عمید بی عمده، و مستوفی مستوفی الحقوق شود، و مشرف مشرف شود (۶) بر هلاک، هر دست آویزی و متمسکی که در دنیا به دست آورده باشند، فردا از دست ایشان برود، و دست ایشان از آن گسسته شود، فذلک قوله: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» و اصل «سبب» پاره رسن بود که در سر رسن (۷) بندند تا به آب رسد، آنکه هر چیزی را که بدو به چیزی رسند آن را سبب خوانند، زهیر گفت: و من هاب اسباب المنايا ينلنه و لو نال اسباب السماء بسلم و اسباب آسمان درهای آسمان بود که از در به او رسند (۸)، آنکه چون اتباع از متبوعان تبرا بینند، تمنای رجوع با دنیا کنند تا آن را مقابله‌ای کنند، گویند: لو أن لنا كَرَّةً، اگر هیچ ما را رجعتی بودی با دنیا، فَنَتَبَّرَأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا، تا ما نیز از ایشان تبرا کنیم چنان که ایشان از ما تبرا کردند. اگر گویند: به جواب «لو» «لام» بایست که آید نه «فا»، و آنکه نصب فعل ----- (۱). همه نسخه بدلها تولّای. (۲). مج، دب، مب، مر: نیاید. (۳). مج گفت، با توجه به وز، و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). وز: مرّوت. (۵). همه نسخه بدلها حرمان و. (۶). همه نسخه بدلها: بود. (۷). مج: در سرش، لب: در رسن. (۸). وز، مج، دب، فق، مر: دریا و رسند. صفحه: ۲۸۴ از پس «فا» برای چه کرده است! جواب آن است که گوییم: در لفظ اگر چه «لو» آورد، مراد «لیت» است، برای آن که کلام متضمّن معنی تمنّاست. آنکه «فا» به جواب «۱» لیت آورد، و «فا» در جواب شش چیز عمل نصب کند: امر و نهی و استفهام و جحد و عرض و تمنّی. و چون «لو» و «لیت» متقارب المعنی اند، «لو» به جای «لیت» نهاد، و روا بود که جواب «لو» محذوف بود چون کلام را در او معنی تمنّی هست «فا» بیاورد، و آنکه تمام کلام و فایده در تقدیر جواب «لو» بود چنان که: لو أن لنا كَرَّةً فَنَتَبَّرَأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا، لکان امرا جتیدا. آنکه حق تعالی باز نمود که من روزگار ایشان و رنج ایشان را به حسرت ایشان چگونه کنم، کذلک یربهم الله، چنین باز نماید خدای - عزّ و جل - اعمال ایشان بر ایشان (۲) حسرت شده. بعضی مفسّران گفتند: مراد اعمال صالح (۳) است که ایشان [۱۹۳- پ] ضایع کرده باشند، یعنی عمل ناکرده که چرا نکردند بر ایشان حسرت شود. سدّی گفت: مراد آن است که روز قیامت درجات و منازل ایشان در بهشت به ایشان نمایند، و گویند: اینکه منازل و مساکن شما (۴) خواست بودن اگر ایمان می‌داشتید و عمل صالح می‌کردید، ایشان نزد (۵) آن حسرت خورند. ربیع گفت: مراد اعمال قبیح ایشان است که بر آن حسرت خورند که چرا کردند و بدل آن طاعت نکردند. ابن کیسان گفت: مراد آن امید است که ایشان در معبودان خود بسته باشند (۶) به شفاعت که: هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (۷) «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (۱) «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ، و ایشان از دوزخ به در نیایند چنان که در دار دنیا بر کفر اصرار کردند و از کفر به در نیامدند. [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۶] یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۱۶۸) «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱۶۹) «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۱۷۰) «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱۷۱) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (۱۷۲) «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ

اضْطَرَّ غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶) [ترجمه] ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاک، و پسر وی مکنید گامهای دیو (۲) را که او شما را دشمنی است آشکارا [۱۹۴- ر.]. (۳) می‌فرماید شما را بدی و زشتی، و آن که گوید بر خدای تعالی آنچه ندانید. و چون گویند ایشان را پسر وی کنید آن را که فرستاد خدای تعالی گویند: پسر وی کنیم آن را که یافتیم بر آن پدران خود را، چه اگر پدران ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند. مثل «۴» آنان که کافر شدند، چون «۵» مثل کسی است که بانگ زند به آنچه نشنود مگر خواندن و آواز کرانند «۶» گنگانند «۷» کورانند، ندانند ایشان. [۱۹۴- پ] ای آنان که ایمان آوردید خورید «۸» از پاکهای آنچه روزی دادیم شما را، و شکر کنی خدای را اگر شما او را می‌پرستی. ----- (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

(۲). مج، آج، لب: ابلیس. (۳). وز، مج، آج، لب جز اینکه نیست که. (۴). وز، مج: و مثل. (۵). مج: چو. (۶-۷). وز، مج، آج، لب و. (۸). وز، مج، آج، لب: بخورید. صفحه: ۲۸۶ حرام کرد بر شما مردار «۱» و خون و گوشت خوک و آنچه آواز کرده باشند به آن جز خدای را، هر که را به ضرورت آرند نه بغی کننده و نه ظلم کننده نیست بزه‌ای بر او، بدرستی که خدای آمرزنده و بخشاینده است. [۱۹۵- ر] ایشان «۲» که پنهان دارند آنچه فرستاد خدای از کتاب و بدل کنند به آن بهای اندک، ایشان نخورند در شکم‌هایشان، مگر آتش، سخن نگوید با ایشان خدای روز قیامت و نه پاک کند ایشان را و ایشان را عذابی بود دردناک. ایشان آنانند که بخیرند گمراهی «۳» به ره راست، و عذاب به آمرزش، چه صابرانند «۴» ایشان بر دوزخ. آن به آن است که خدای بفرستاد کتاب برستی «۵» و آنان که خلاف کردند در کتاب در خلائی دوراند. مفسران گفتند: اینکه آیت در شأن قبیله ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مدلیج «۶» آمد چون بعضی حرث و انعام بر خویشان به حرام کردند و بحیره و سایبه و وصیله و حام، حق تعالی رد بر ایشان گفت: كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا. خطاب «۷» به یا أَيُّهَا النَّاسُ عام است، و اولیتر حمل آیت باشد بر عموم. و «من» تبعیض راست برای آن ----- (۱). آج، لب، فق: مرده. (۲). وز، مج، آج، لب: آنان. (۳). فق را.

[.....] (۴). اساس: و صابرند، با توجه به استعمال مجدد همین کلمه در قسمت تفسیر و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد، وز، فق: چه صابرانند. (۵). مج، وز، آج، لب: بالحق. (۶). اساس: ضبط کلمه به صورت «مدلیج» ۷. مب: و خطاب. صفحه: ۲۸۷ که آنچه در زمین است [۱۹۵- پ] یا صلاحیت خوردن ندارد «۱» یا حرام است «۲»، پس از آن، آنچه حلال پاک است، حق تعالی اطلاق کرد، و نصب «حلالا طیباً» بر حال است از مفعول به. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، شبیه و نافع و عاصم و حمزه و اعمش خواندند: «خطوات» در همه قرآن به تسکین «۳» «طا»، و کسائی و ابن عامر و ابو جعفر خوانند به ضم «خا» و «طا» و همزه از پس «طا» و چون به همزه خوانند خطاه فعله باشد من الخطاء و الخطیئه. و آن کس که «خطوه» به «واو» خواند من «خطوه» اسم باشد، و «خطوة» فرجه ما بین القدمین باشد. و خطوه مصدر باشد من خطوت یعنی از پس خطاهای شیطان مروی، بر قراءت آن کس که به همزه خواند، یا «۴» بر پی گامهای شیطان مروی. عبد الله عباس گفت: مراد به «خطوات» اعمال اوست، یعنی اقتدا به شیطان مکنی. مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: خطیئات شیطان خواست. سدی و کلبی گفتند: مراد طاعت شیطان است. مؤرج گفت: مراد آثار شیطان است. عبد الله عباس گفت: سوگند و نذر در حال خشم از جمله خطوات شیطان است. إِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مبین، که او شما را دشمنی آشکار است، و دشمنی شیطان با آدمی قدیم است و موروث «۵» از عهد آدم: وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ «۶» إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا «۷» أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مبین «۸» إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ، «انما» برای اثبات خبر «۱» باشد و نفی ما سواه، برای آن که «إِنَّ» تأکید کلام را بود، و «ما» چون حرف باشد اصل او نفی بود، و اینکه «ما» را اینکه جا کافه خوانند. یأْمُرُكُمْ، می‌فرماید شما را یعنی شیطان بالشوء، ای بالاثم. و اصل «سوء» هر چه دژم بکند کسی را، يقال: ساءه يسوؤه سوءا و مساءة اذا احزنه،

و سؤته فسیء ای حزنته فحزن، قال الشاعر: ان یک هذا الذهر قد ساءنی فطال ما قد سرنی الذهر الامر عندی فیهما واحد لذاک صبر و لذا شکر و الفحشاء، قيل: هو الزنا، گفته‌اند: زناست، و اینکه قول سدی است. و گفته‌اند: هر معصیت که عظیم و فاحش باشد آن فحشاست، و گفته‌اند: «سوء» آن گناه است که از او حدّ، واجب نیاید [۱۹۶-ر]، و «فحشاء» آن است که بدو حدّ واجب باشد. و روا بود که مصدر بود، کالبأساء و اللأواء» (۲) و گفته‌اند: فعلانی (۳) است که آن را افعال (۴) نیست، کالعدراء و الحسناء، قال متمم بن نویره: لا یضم الفحشاء تحت ثیابه حلو شمائله عقیف المیزر مقاتل گفت: هر کجا در قرآن «فحشا» است، مراد به آن زناست الا فی قوله تعالی: الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء (۵) و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون، و آن که بر خدای آن گویی که ندانی در دعوت (۶) باطل از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه (۷). و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله، عبد الله عبّاس و ضحاک گفتند: مراد مشرکان عرب‌اند، چون گویند ایشان را که متابعت آن کنی که خدای فرو فرستاد، گویند: لا بل متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از عبادت اصنام. بعضی ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

[.....] (۲). دب، آج، لب: البلوا. (۳). اساس: فعلان، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج، وز، مر: فعل. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸. (۶). همه نسخه بدلها: از دعوی. (۷). مر صائبه و وصیله و حام. صفحه: ۲۸۹ دگر گفتند: مراد آن است که خدای تعالی گفت: متابعت فرمان خدا کنی در باب حلال و حرام، ایشان گفتند: ما متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه. و بهری دگر گفتند: مراد جهودانند، و «لهم» کنایت باشد عن غیر المذكورین، و کسائی «لام» «هل» و «بل» ادغام کند (۱) در هشت حرف: در «تا» فی قوله یل توثرون (۲) هیل توب (۳) یل سولت (۴) یل زین (۵) بل ضلوا عنهم (۶) بل ظننتم (۷) ... یل طبع الله (۸) ... یل تتبع (۹) انهم الفوا آباءهم ضالین (۱۰) ا و لو کان آباؤهم، «الف» استفهام است به معنی تقریع، و «واو» عطف است، و معنی آن است که: (ا) یتبعون آباءهم و ان کانوا جهالاً، متابعت (۱۱) پدران خواهند کردن و اگر چه ایشان جاهل بودند! لا یعقلون شیئاً من التوحید و العدل، از باب توحید و عدل که اصول معقول است چیزی ندانستند. و لا یهتدون (۱۲) کمثل الذی ینعق بما لا یسمع، و اینکه تشبیهی صائب است برای آن که گوسپند آواز شنود [۱۹۶-پ] و معنی نداند، همچونین کافر (۱) آواز می شنود (۲) و چون تأمیل و تفکر نمی کند (۳) مضمون حدیث نمی داند (۴) و بدان منتفع نمی شود (۵). و اما حذف مضاف و اقامت مضاف الیه به جای او در کلام عرب شایع و معروف است، کقوله تعالی: و سئل القریة (۶) جاء ربک (۷) سربیل تقیکم الحرّ (۳) تقیکم الحرّ و البرد، و لکن اکتفا کرد به ذکر «حرّ» از ذکر «برد»، قال ابو ذؤیب: عصیت (۴) الیها القلب انی لأمرها مطیع فما ادری ارشد طلابها و معنی آن که: ارشد طلابها ام غی، و لکن اکتفا کرد (۵) به ذکر رشد از ذکر غی [یعنی مثل تو ای محمّد یا مثل ما که دعوت می کنیم کافران را به ایشان، چون کسی است که آواز بر گوسپند می زند در آن که نداند (۶) و منتفع نشود] (۷). و جواب چهارم از او آن است که: مثل کافران در دعاشان و عبادتشان اصنام را [۱۹۷-ر] چون ناعق غمی (۸) است که هیچ نداند و جواب نهد و غنا نکند مر ناعق و داعی خود را. و بر اینکه جواب «الا» صله بود، چنان که شاعر گفت: هم القوم الا حیث سلوا سیوفهم و ضحوا بلحم من محلّ و محرم المعنی هم القوم حیث سلوا سیوفهم. و «دعاء» و «نداء» منصوب بود به آن که مفعول «یسمع» باشد، و التقدیر: ینعق بما لا یسمع دعاء و نداء ای لا یقبل. و «یسمع»، به معنی یجیب بود، چنان که: سمع الله لمن حمده، ای اجاب ----- (۱). مج، وز، آج، لب: سهام، مر: سیم. [.....] (۲). مر: دویم.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها و مجمع البیان ج ۱/ ۲۵۵، چاپ شعرانی (۶/۲) دعانی. (۵). مج، وز: کردند. (۶). مج، بدانند، با توجه نسخه وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: غم. صفحه: ۲۹۲، الله، و نعق بالغنم اذا صاح بها. «نعیق» آواز شبان باشد که بر گوسپند (۱) زند خاص. و بعضی دگر گفتند: عام است همه بهایم را، و قول اول ظاهرتر است، قال الاخطل: فانعق بضأنک یا جریر فانما متتک نفسک فی الخلاء ضلالاً و «نعیق» آواز کلاغ بود بی آن که گردن بکشد، و چون گردن بکشد آن را «نعیب» گویند. آنکه حق تعالی

بر سبیل مذمت کفار را گفت: صُمْ بُكُمْ عُمَى ای هم کذلک کرانند، یعنی نمی‌شنوند آنچه ایشان را سود دارد، و اگر می‌شنوند اجابت نمی‌کنند و فهم نمی‌کنند و کار نمی‌بندند. و چون چنین است، همان انگار که نمی‌شنوند، چنان که شاعر گفت: صَمْ عَمَّا ساءه سمیع می‌گوید (۲): کر است از آنچه او را دل تنگ بکند و او شنواست، چنان که گویند: القاضی لا یسمع ما یکره، لالاند (۳) از گفت خیر، چیزی نمی‌گویند که ایشان را در آن خیر بود. «عمی»، کوراند یعنی از هدی و ره راست نمی‌بینند و اگر می‌بینند متابعت نمی‌کنند همان انگار که نمی‌بیند چون منتفع نه‌اند به آن. فَهْمٌ لَّا یَعْلُونَ، و ایشان خود عاقل نه‌اند، یعنی استعمال عقل نمی‌کنند و خرد کار نمی‌بندند، و اینکه همچنان است که حق تعالی ایشان را یک بار تشبیه کرد به چهار پافی قوله: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ (۴) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى (۵) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، اینکه لفظ امر است ----- (۱). فقی: گوسپند، دیگر نسخه بدلها: گوسفند. (۲). همه نسخه بدلها: می‌گویند. (۳). مج، وز: لالانید. (۴).

سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۰. صفحه: ۲۹۳ [۱۹۷-پ] و مراد اباحت. قدیم - جل جلاله - رخصت می‌دهد مؤمنان را و اباحت می‌کند ایشان را که بخوری (۱) از خوشیها و چیزهای لذیذ که من شما را روزی کرده‌ام. و گفته‌اند: مراد به «طیبات» حلال است، و قول اول بهتر است برای آن که مطابق لفظ است، و دوم اگر بر حلال حمل کنند در کلام تکرار بود برای آن که لفظ رزق مستغنی بکند (۲) از قید زدن به حلال، چه روزی نباشد الا حلال. ابو هریره روایت کند که: رسول - علیه السلام - گفت: ان الله طيب لا يقبل الا الطيب وان الله امر المؤمنين بما امر به المرسلين، فقال: يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ (۳) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، گفت: خدای تعالی پاک است الا پاک قبول نکند، و مؤمنان را هم اینکه (۴) فرمود که پیغامبران را، یعنی به خوردن حلال. آنکه گفت (۵): مردی بود که سفرهای دراز کند و اشعث و اغبر و گردناک شود، و دست بر آسمان دارد و «یا رب یا رب» گویان باشد، و طعام و شراب و لباس او از حرام بود، چگونه دعای او را اجابت کند خدای تعالی؟ و سعد بن ابی وقاص (۶) روایت کند از رسول - علیه السلام - گفت: خدای پاک است پاک دوست دارد، و کریم است کرم دوست دارد، جواد است جود دوست دارد و پیرامن (۷) خود پاکیزه داری و چنان مکنی که جهودان، که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفکنند (۸) پس از آن که در سرای جمع کرده باشند. و اشکروا لله ان کنتم إیاه تعبدون، و شکر خدای کنی اگر او را خواهی پرستیدن. در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت که خدای - جل جلاله - گفت: مرا با جن - و انس کاری عظیم افتاد، اخلق و یبعد گیری و ارزق و یشکر گیری، من آفرینم جز مرا پرستند، و من روزی دهم و شکر جز مرا کنند؟ آنکه چون خلقان را تحریص کرد بر طلب حلال، ذکر محرمات بکرد تا ایشان ----- (۱). بخوری / بخورید. (۲).

اساس: نکند، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۵۱. (۴). همه نسخه بدلها: آن. (۵). مر که. (۶). مج: سعد ابو قاصد. (۷). مر: پیراهن. (۸). مج: بیفگند. صفحه: ۲۹۴ از آن اجتناب کنند، گفت: إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ، در شاذ خواندند که: إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَّ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ، چنان که مرفوع بود (۱) به فاعلیت. و ابو جعفر خواند: إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ، بر فعل مجهول و ما لم یسم فاعله، یعنی به حرام کردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک. و ابراهیم بن ابی عبده چنان خواند که «ما» موصوله بود نه (۲) کافه، و معنی آن بود که: ان المذی حرمه الله علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر، بر اینکه وجه که «ما» [۱۹۸-ر] موصوله باشد، به معنی به صورت مفصولة باید نوشتن. و ابو جعفر «میتة» خواند به تشدید «یا»، و اینکه دو لغت باشد، یقال: میت و میت، کسید و سید، و هین و هین و لین و لین، قال الشاعر و جمع بین اللغتين: لیس من مات فاستراح بمیت (۳) إِنَّمَا الْمَيْتُ مِيتَ الْإِحْيَاءِ و مراد به «میتة» هر جانوری است که آن را بشاید کشتن، آنکه بنه کشند (۴) تا بمیرد، خوردن و تصرف کردن و سایر وجوه انتفاع به او حرام است، پس به دو نوع مردار شود: یکی آن که: به مرگ خود بمیرد، دوم آن که: به وجهی از وجوه مرده شود از فعل آدمی، چنان کش بکشد (۵) نه بر وجه مشروع، از آن که گلویش فرو گیرد، یا در خانه‌ای کند آب و علف ندهد تا بمیرد، یا به چوب و سنگ و مانند اینکه بکشد. اینکه جمله مردار باشد، و اینکه حکم شامل است جمله حیوان را مگر ماهی را که

اخراج او از آب تذکیتش باشد، اگر در آب بمیرد یا آب از او باز شود پس بمیرد مردار باشد، و حلال نبود آلا که زنده از آب به در آرند، پس بمیرد و مذهب مالک آن است که: باید کشتن و سرش ببریدن تا حلال باشد، و اگر در آبی سرد یا گرم شود از سردی یا گرمی آب بمیرد نشاید خوردن. و مذهب ابو حنیفه همچونین است. و از حیوان آب جز ماهی حلال نیست، و نیز مذهب ابو حنیفه همچونین است، و مذهب شافعی خلاف اینکه است و مذهب ابن ابی لیلی. ----- (۱).

مج: بودند. (۲). مر ما. (۳). اساس: بموت، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج: آنگاه بنکستند. (۵). آج: بکشند. صفحه: ۲۹۵ و در طافی خلاف نیست فقها را، و آن آن بود که در آب بمیرد و بر سر آب آید، و اگر دام در دریا افکند یک شبانروز و آنگه بر آرد» (۱)، بعضی مرده باشند و بعضی زنده، اگر تمیز تواند کردن بیاید کردن، و اگر طریق نباشد به تمیز آن همه حلال بود. اما جنین شتر و گاو (۲) و گوسبند چون تمام خلق باشد و موی بر آورده بود، چون شکم مادر بشکافد او را مرده یابد روا بود، که کشتن مادر کشتن اوست، و اینکه مذهب جمله فقهاست مگر ابو حنیفه که او گوید: باید که از شکم مادر زنده بیرون آید، آنگه بکشند (۳) او را تا حلال باشد. و از فقها کس اعتبار تمام خلقی نکرد مگر مالک که در اینکه مسأله موافق ماست. اما انتفاع به روغن مرده به هیچ حال (۴) نشاید، و حرام است. و از رسول - علیه السلام - پرسیدند که: در کشتی شاید مالیدن! نهی کرد و گفت: نشاید. امّا پوست مردار بنزدیک ما حرام بود و پلید باشد و به دباغه پاک نشود، و بنزدیک فقها به دباغه پاک شود، و آنچه [۱۹۸-پ] از مردار پاک بود و حلال باشد انتفاع به او پشم است و موی و پر (۵)، چون بیزند (۶) و بنه کنند (۷) و استخوان (۸) است و دندان و سم و سرو و هرشه و شیر و خایه چون پوست بالاین پوشیده باشد، و چون نباشد نشاید. و بنزدیک ابو حنیفه پوست خوک به دباغه پاک نشود و بنزدیک شافعی پوست سگ و خوک. و بنزدیک مالک انتفاع و تصرف در چنین پوستها روا باشد مگر نماز که نشاید کردن بر او. و مذهب لیث آن است که: پیش از دباغت بشاید فروختن چون بگوید که مردار است. و مالک گفت: استخوان (۹) مرده پاک نباشد و انتفاع به او روا نباشد، و به موی و پشم روا باشد. و مذهب لیث سرو و سم پاک است و باقی نه، و شافعی استخوان (۱۰) و ----- (۱). مج: دب: بردارد. (۲). مج: وز، آج، لب، فق، مب، مر:

گاف / گاو. (۳). همه نسخه بدلها: بکشد. [.....]. (۴). مر: وجه. (۵). مب: موی و وبر (کرک)، دیگر نسخه بدلها موی وبر. (۶). مج: وز: نیرند. (۷). بنه کنند / بنکنند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیفگنند. (۸-۹). وز، مج، دب، آج، لب، فق، مب: استخوان. (۱۰). وز، آج، لب، فق، مب: استخوان. صفحه: ۲۹۶ موی و پشم مرده روا ندارد انتفاع و پاک نگوید، و ابو حنیفه شیر و هرشه حلال گوید، و سفیان ثوری و ابو یوسف و محمّد، شیر مردار مکروه گویند برای آن که ظرفش پلید است، و نیز در هرشه همین گویند اگر مایع باشد (۱) اگر جامد باشد روا دارند. و مالک و شافعی شیر روا ندارند (۲)، و لیث خایه روا ندارد. امّا موش اگر (۳) در جایی میرد اگر جامد باشد پیرامن آن بیاید افگندن چندان که مماسّتش باشد به او و باقی پاک بود، و اگر مایع بود پلید بود و باید ریختن. و اگر روغن بود در زیر سقف نشاید در چراغ کردن (۴)، و بنزدیک ابو حنیفه بیعش روا باشد، و بنزدیک شافعی روا نباشد. و اگر مرداری در دیگری افتد سواء اگر در حال غلیان باشد یا در حال سکون، آنچه در او باشد از مایعات باید ریختن، و گوشت به آب بشستن (۵) تا پاک شود، و اصحاب ابو حنیفه همچونین گفتند و اوزاعی (۶). لیث گفت: اند (۷) بار باید شستن و پس بر آتش بجوشانیدن، و ابو حنیفه فرق کرد از میان آن که در غلیان باشد یا ساکن. اگر ساکن باشد، گوشت روا بود بخوردن پس از آن که به آب شسته باشند (۸)، و اگر در حال جوشیدن بود هم (۹) باید ریختن. امّا محرّم دوم در آیت خون است به ظاهر آیت جو (۱۰) «لام» استغراق جنس را بود، همه خونها حرام و پلید بود جز که اینکه آیت مخصوص است بقوله تعالی: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا (۱۱) «سَلَّمَ ما (۹) است اگر تر ----- (۱).

همه نسخه بدلها، بجز مر: چون. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). همه نسخه بدلها چون. (۴). مر: درهمی. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: گفتن. (۶). مر: سیم. (۷). همه نسخه بدلها: گفت. (۸). مج: حذر، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حرز. (۹). همه نسخه بدلها آن. صفحه



۲۹۸ به جامه باز آید بیاید شستن، و اگر خشک باشد آب بر او باید زدن. و موش و وزغ و روباه و خرگوش را حکم اینکه است بنزدیک ما، و اختلاف فقها در دگر جا گفته شود. اما محرم چهارم آن است که: ذبیحه‌ای که کشته «۱» باشند نه به نام خدای. و اهل ای صیت «۲». و «اهلال» رفع صوت بود، و هلال از اینکه جاست برای آن که عند رؤیت او آواز بردارند به تکبیر و دعا، و منه اهلال الصبی و استهلاله، و الاهلال بالحج رفع الصوت بالتلیئه، و قال ابن احمر [۱۹۹-پ]: یهل بالفرقد رکبانها کما یهل الزاکب المعتمر عبد الله عباس گفت: آن ذبیح باشد که برای اصنام کشند، و در روایتی دیگر هم از آن باشد که مشرکان کشند، پس عند ذبح «۳» نام خدای نبرند، نام طواغیت برند، و هو قوله تعالی: وَ مَا ذُبِحَ عَلَی النَّصَبِ «۴» وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ «۲» وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ. و ذبیحه‌ای که ترسا «۴» بر آن نام مسیح گفته باشد، جماعتی حلال می‌دارند، و آن مذهب عطاست و مکحول و حسن بصری و شعبی و سعید بن المسيب و اوزاعی و لیث بن سعد. آنگه حق تعالی چون بیان حلال و حرام بکرد و محرمات بر شمرد، اکنون رخصت می‌فرماید تا حجر نکرده باشد «۵» و تخفیف کرده باشد «۶» در تکلیف، به فضل و کرم می‌گوید: فَمَنْ اضْطُرَّ. عاصم و حمزه و یعقوب و ابو عمرو خوانند: فَمَنْ اضْطُرَّ، به کسر «نون»، و همچونین در اخوات او: أَنْ اَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ «۷» غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ، نصب «غیر» بر حال باشد، و روا بود که بر استثنا بود. اصل «بغی» در لغت طلب باشد، و در لغت «۱» مخصوص شده است به طلب و قصد فساد، یقال: بغی الجرح اذا ترامی الی الفساد. و زنا را از اینکه جا بغاء گویند، قال الله تعالی: وَ لَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَی الْبِغَاءِ «۲» وَ مَا كَانَتْ أُمُكُ بَغِيًّا «۳» وَ لَا عَادٍ، اصل «عدوان» ظلم بود و مجاوزة الحد، یقال: عدا يعدو عدوا و عدواً و عداً و عدوانا اذا ظلم و تعدى الحد. مفسران در معنی خلاف کردند. مجاهد و سعید جبر و ضحاک و یمان گفتند: غَيْرِ بَاغٍ، ای قاطع للطریق «۴»، خارج علی امام المسلمین، نه به راه زدن بیرون آمده باشد یا نه بر امام مسلمانان خروج کرده باشد. عاد ظالم «۵» هارب من غریم، او عبد ابق من سیده، او مفسد فی الارض، مردی نباشد که از وامیار «۶» بگریخته باشد. یا بنده‌ای که از خداوند گریخته باشد، یا به طلب فسادی رود در زمین، یا سفرش معصیت بود. به هر وجه که باشد اینان را حلال نباشد اندک و بسیار تناول کردن، ----- (۱). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: عرف که بر متن مرجح می‌نماید. (۲). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸. (۴). دب، آج، لب، فق، مب: قاطع الطریق. (۵). دب، آج، لب، فق، مب: طالح. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او امیار. صفحه: ۳۰۱ و اینکه مذهب اهل البیت است و مذهب شافعی. و بعضی دگر از مفسران گفتند [۲۰۰-پ]: معنی آن است غَيْرِ بَاغٍ، یعنی نه آن که طلب اینکه محرمات کند بقصد. وَ لَا عَادٍ، تعدی نکنند از سد رمق به حد شیع، و اینکه قول حسن و قتاده است و ربیع و مذهب ابو حنیفه است. چون چنین باشد، فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ، بر او حرج نباشد در خوردنش. إِنَّ «۱» إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ، عبد الله عباس گفت که: اینکه آیت در کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الصیف و حی و یاسر ابناء اخطب آمد. و سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول - علیه السّلام - اینان گفتندی عوام و سفله را که: نزدیک است که خدای تعالی پیغامبری بفرستد در مکه که «۵» او از شرب خمر و زنا و ربا نهی کند، نام او محمّد. چون خدای تعالی رسول را - علیه السّلام - بفرستاد، ایشان گفتند رؤسای خود را که: همانا که آن پیغامبر است که شما گفتی. ایشان گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است، و وقت بعثت «۶» او در نیامد «۷» هنوز، و او مردی باشد کوتاه، ازرق چشم، اشقر، و صفات رسول - علیه السّلام - بگردانیدند، و به خلاف راستی به عوام نمودند طمع در حطام دنیا. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که آنان که پنهان کنند آنچه خدای فرستاده است از نعت و صفت رسول خود محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ----- (۱). همه نسخه بدلها: ان. (۲). اساس: کرده / کردی / کرده‌ای. (۳). مر را. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و بر بنده. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: بعثت. [.....]. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیامده. صفحه: ۳۰۲ مِنَ الْكِتَابِ، از توریت، وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، و بدل کنند به آن بهای اندک، برای آن که «اشتراء» که «۱» خریدن است در او معنی معاوضه هست که مشتری بها می‌دهد و متاع می‌ستاند، برای آن «۲» گفت: وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا. و اگر تفسیر نه

چنین دهند معنی کلام مستقیم نبود، برای آن که کسی بها نخرد متاع خزند، و لکن معنی آن است که بها «۳» عوض متاع می دهند، یعنی کتاب خدا و آنچه در اوست از بیان و نعت و صفت رسول- علیه السلام- که پنهان می کنند به طمع حطامی اندک فانی، به آن ماند که آن می دهند و بها می ستانند. پس با کسی مانند که مبیعت [۲۰۱- ر] و مشارات کند «۴»، چه اگر اینکه نکنند آن نستانند، چنان که مشتری که اگر بها ندهد متاع نستانند. و برای آن «قلیل» خواند آن را که به اضافه با ثواب خدای قلیل باشد، اگر چه به صورت بسیار باشد و خود «۵» روا بود که از پست همّتی و دونی به هر بهایی «۶» و به هر اندکی طمع کردند تا به همه انواع «۷» اندک باشد، جزای ایشان چه بود؟ *أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ*، ایشان آنانند که فردا قیامت به عقوبت آنچه امروز خورده اند از اینکه طعمه جز آتش دوزخ نخورند، اینکه قولی است. معنی دگر آن است که: ایشان به اینکه که می خورند جز چیزی نمی خورند که ایشان را به دوزخ برد، چون مآل و عاقبت اینکه با آتش خواهد رسانید «۸»، هم آن «۹» انگار که ایشان آتش می خورند، و بر قول اول فعل مستقبل باشد، و بر قول دوم فعل حال باشد. و لفظ «يَأْكُلُونَ» مضارع است، صالح بود حال و استقبال را. آنگه هم از روی تهدید و وعید گفت: فردای قیامت خدای با ایشان سخن نگوید، و اینکه را سه معنی باشد: یکی آن که ایشان را پایه و منزلت آن نهد «۱۰» که با ایشان سخن گوید تا اینکه عبارت باشد از خساست قدر ایشان و وضع منزلت ایشان. -----

(۱). همه نسخه بدلها به معنی. (۲). آج که. (۳). همه نسخه بدلها به. (۴). همه نسخه بدلها: کنند. (۵). همه نسخه بدلها: باشد خود. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که باشد. (۷). مج: به هر نوع، دیگر نسخه بدلها: به همه نوع. (۸). همه نسخه بدلها: رسانیدن. (۹). همه نسخه بدلها: همانا. (۱۰). مج، وز: نهند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندهد. صفحه: ۳۰۳ معنی دیگر آن که: سخن نگوید با ایشان سخنی که ایشان را در آن خیری «۱» و مسرت باشد چنان که با اولیای خود گوید. معنی سؤم «۲» آن است که: با ایشان لم «۳» و کیف و تقریر و حساب نکند، بل بفرماید تا ایشان را راست به دوزخ برند. و قولی دیگر که چهارم است آن است که: اینکه کنایت بود از سخط و غضب، چنان که یکی از ما چون بر غلام و زیر دست خود خشم گیرد با او سخن نگوید. *وَلَا يُزَكِّيهِمْ*، ایشان را تزکیه نکند، یعنی بر ایشان ثنا نیکو نگوید، و ایشان را وصف نگوید «۴» به آن که ایشان نه اهل زکات و طهارت اند. و ابو مسلم گفت: معنی آن است که ایشان را مطهر بنه کنند «۵» از گناه، به معنی آن که ایشان را عفو بنه کنند «۶» قولی دیگر آن است که ایشان را پاک بنکند یعنی بنه رهند از دوزخ، و ایشان را عذابی الیم باشد یعنی مولم، فعل به معنی مفعول است- چنان که بیان کرده شد. *أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَامَةَ بِالْهُدَى*، ای استبدلوا، ایشان آنانند که گمراهی بدل کرده اند به راه راست، یعنی هدی بداده اند و ضلالت بسته، و معنی آن که اینکه رها کرده اند و آن اختیار کرده، یعنی مسلمانی رها کرده اند و جهودی اختیار کرده، و اینکه قول عبد الله عباس است. و ابو مسلم گفت: ره بهشت رها کرده اند و ره دوزخ گرفته، و قول اول بهتر است تا چو مکرری نباشد، با «۷» اینکه که: *وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ*، چه او هم اینکه معنی دارد [۲۰۱- پ]. آنگه بر سیل تعجب فرمود «۸»: *فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ*، و اینکه «ما» ی تعجب بود، چه صابراند ایشان بر دوزخ. و تحقیق اینکه «ما» هر کجا امثال اینکه باشد که آن را «ما» ی تعجب خوانند، آن «۹» است که: شیء اصبرهم علی النار، چنان که ما احسن زیدا، معنی آن است که: شیء احسن زیدا، چیزی است که زید را نیکو کرده است ----- (۱). مر: چیزی از. (۲). مج، وز: سهام. (۳). مج، وز: کم. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: نکند. (۵-۶). همه نسخه بدلها: بنکند. (۷). مج، دب: و تا، وز: و با. (۸). دب که. (۹). همه نسخه بدلها: اینکه. صفحه: ۳۰۴ منکر که آن چیز را نمی دانند که چنین به اینکه بدیعی از کار «۱» او باشد، تا اینکه عبارت بود از غایت حسن او و مبالغت در اینکه معنی، همچنین آیت چیزی است که ایشان را صابر کرده است بر آتش دوزخ که نمی توان دانستن که آن چیست از بدیعی که آن «۲» کار هست، و اینکه قول منبی است از آن که ایشان می دانند و جحد می کنند و دل بر آتش دوزخ بنهاده اند. قولی دیگر در «ما» آن است که: «ما» استفهامی است، یعنی چیست که ایشان را چنین صابر بکرده است بر آتش دوزخ! و معنی همان باشد که ایشان دل بر اینکه نهاده اند. بعضی دگر از مفسران گفتند معنی آن است که: ما

اجراهم علی عمل اهل النار، چه دلیرند ایشان بر عمل اهل دوزخ، اینکه قول حسن و قتاده و ربیع است. فَرَأَ كَفْتُ: اینکه لغت «۳» اهل یمن «۴» است. آنچه گفت از کسائی شنیدم که «۵»: نزدیک قاضی یمن حاضر بودم و او یکی را سوگند عرضه می کرد و خصم او می گفت: ما اصبرك علی الله، من گفتم: چه می گوید! گفتند می گوید: ما اجرأك علی الله، چه دلیری تو بر خدای؟ قطرب گفت: ما اصبرهم علی عمل اهل النار، ای ما ادمهم علیه، یعنی مصراوند اینان بر معصیت. و «صبر» را معنی ثبات و حبس نفس باشد، و اینکه قول بهتر است از قول فَرَأَ. مجاهد گفت: ما اعملهم باعمال اهل النار، چه نیک بر دست دارند «۶» عمل دوزخیان. بهری دگر گفتند: ما ابقاهم علی النار، چه باقی و پبای «۷» اند بر دوزخ، چنان که گویند: ما اصبر فلانا علی البلیا و الحبس و الضرب، و اینکه جاری مجرای مثل است، چنان که ما گوئیم: جان سگان دارد، یعنی سخت جان است.

----- (۱). مج، وز: انکار. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب: اینکه، مر: در اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قول. (۴). مج: بهشت، وز: یمین، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها گفت. (۶). وز که. (۷). کذا: در اساس، مج: پبای، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنای. صفحه ۳۰۵: ذلک بَانَ اللهُ، ای ذلک العذاب، اینکه عذاب بر ایشان برای آن است که من، کتاب، یعنی توریت به حق فرو فرستادم، ایشان اختلاف کردند در آن. آنگاه اینکه اختلاف که گفتیم بیفگند برای آن که ذکر اختلاف خواست آمدن در عقب او که: وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ. و بعضی دگر گفتند: ذلک، اینکه عذاب برای آن است که «۱» فرستادم یعنی توریت و انجیل، ایشان پنهان باز کردند و لکن اینکه لفظ «فکتموه» بیفگند اعتماد بر آن که از پیش گفته بود: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ «۲» ذلک بَانَ اللهُ نَزَلَ الْكِتَابِ، ای اخبر «۳» فی الکتاب بَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و يموتون علی کفرهم، اینکه به آن است که خدای خبر داد که ایشان ایمان نیارند، و خبر «۴» خدای از «۵» علم بود، و علم تبع معلوم باشد علی ما هو به «۶»، و اینکه نیز وجهی لطیف است. آنچه گفت: آنان که در کتاب یعنی در توریت خلاف می کنند، لَفِي شِقَاقٍ بعضی گفتند: لفي فرقه، ایشان در فرقتی و جدایی اند دور، یعنی عظیم. و گفته اند: لفي اختلاف، ایشان در اختلاف اقوال و اهواء اند. و گفته اند: مراد به «کتاب» قرآن است، و آنان که مخالفان آنند در اختلافی اند و اقوالی متباین، یکی می گوید: سحر است، و یکی می گوید: شعر است، و یکی می گوید: کهانت است، و یکی می گوید: اعجمی «۷» می آموزد او را، یکی می گوید: اساطیر اولینان «۸» است. ابو مسلم گفت: إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ، ای اختلافوه، یعنی توارثوه خلفا عن سلف، آنان که توریت «۹» به میراث برگرفته اند خلف از سلف، کما قال تعالی: ----- (۱). همه نسخه بدلها من کتاب. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹. [.....]. (۳). وز:

اخبرنی. (۴). مج، وز: جز. (۵). مج: در. (۶). آج، مر: هو به، دیگر نسخه بدلها: هو به. (۷). همه نسخه بدلها: اعجمی. (۸). مر: پیشینان. (۹). مج، وز، مر: بورته. صفحه ۳۰۶: إِنَّ فِي اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ «۱» إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا، جهودان و ترسایانند. فِي الْكِتَابِ، ای فی التوریه و الانجیل، ای خالف کل واحد منهما صاحبه فی کتابه، هر یکی از ایشان در کتاب صاحبش را خلاف کردند. جهودان گفتند: انجیل چیزی نیست، و ترسایان گفتند: توریت چیزی نیست، کما قال تعالی: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ «۲» لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عَفَى لَه مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْوٍ فَالَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱۷۸» وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ يَدَّلْهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱۸۱» فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۸۲» [۲۰۲-پ] [ترجمه] نیست نیکوی آن که فرو کنی رویتان به

جانب آفتاب بر آمدن و آفتاب فرو شدن «۶»، و لکن نیکوی آن است که بگردد «۷» به خدای و روز باز پسین و فریشتگان و قرآن و پیغامبران و بدهد خواسته بر دوستی او به خویشان «۸» و بی‌پدران و درویشان و رهگذریان و خواهندگان و در گردن‌ها، و به «۹» پای دارد نماز «۱۰» و بدهد زکات و وفا کنندگان به پیمان‌شان چون پیمان کنند شکیبایان «۱۱» در سختی درویشی و وقت کالزار «۱۲»، ایشانند که راست گفتند و ایشانند که پرهیز گاراندند. ----- (۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۶. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۳. (۳). همه نسخه بدلها، بجز وز، مر: که معنی که آن است. (۴). مج، وز: تو، چاپ شعرانی (۱۷/۲): قالوا. (۵). مر بمراده، دب، فق، مب، مر قوله تعالی. (۶). مج، وز، آج، لب: فروشدنگاه. (۷). مج، وز: بگروی. [.....]. (۸). مج، وز نزدیک. (۹). مج، مب، مر: بر. (۱۰). مج، وز، آج، لب را. (۱۱). مج، وز، آج، لب، فق: و شکیبان. (۱۲). مج، وز، فق: کارزار. صفحه ۳۰۷ [۲۰۳-ر] ای آنان که بگرویدی نوشتند بر شما باز کشتن در کشتگان، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، و زن به زن، هر که را عفو بکنند «۱» از برادرش «۲» چیزی پسروی به نیکویی و دادن به او به نیکوی، آن سبک باری است از خدای شما و بخشایشی هر که «۳» از اندازه در گذرد پس از آن، او را عذابی بود دردناک. شما را در قصاص زندگانی است ای خداوندان خرده‌ها تا همانا شما پرهیزگار شوی. نوشتند بر شما چون حاضر آید یکی از شما را مرگ، اگر بگذارد مالی اندرز برای مادر و پدر و نزدیکان به نیکوی، واجب بر پرهیز گاران [۲۰۳-پ]. هر که بدل کند آن را پس از آن که شنید، بزه آن بر آنان باشد که بدل کنند آن را، که خدای شنوا و داناست. هر که ترسد از اندرزکننده‌ای کژی «۴» یا بزه‌ای به اصلاح آرد میان ایشان، بزه‌ای نیست بر او که خدای آمرزنده و بخشاینده است. اهل تأویل در سبب نزول آیت خلاف کردند. حسن بصری و قتاده و ربیع گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، جهودان در نماز روی به مغرب کردند و ترسایان به مشرق، و گفتند: بَرّ و نیکوی «۵» اینکه است که ما بر آنیم، خدای تعالی ----- (۱). مج، وز: کند. (۲). مج: برادرانش. (۳). مج، وز، آج، لب او. (۴). آج، لب: گولی. (۵). همه نسخه بدلها: نیکویی. صفحه ۳۰۸ تکذیب ایشان را اینکه آیت فرستاد و باز نمود که: اینکه بر نیست، برای آن که اینکه منسوخ است به توجه به کعبه. قتاده و عبد الله عباس گفتند: آیت پیش از ایجاب فرایض آمد و تحدید «۱» حدود شرع از نماز و زکات «۲»، و در بدایت اسلام مرد به اینکه قدر بارّ بودی که به خدای و رسول ایمان آوردی، چون خدای تعالی حدود و احکام شرع بنهاد، گفت: بَرّ اینکه بس نیست که جهودان و ترسایان بر آنند «۳» تا حدود و احکام شرع به جای نیارند از آنچه در آیت شرح داد تا صادق و متقی و بارّ باشند. حمزه و حفص خوانند: لیس البرّ، به نصب «بَرّ» بر آن که خبر «لیس» باشد. و آن تُولُوا، اسم لیس باشد. و باقی قراء خوانند: لیس البرّ، به رفع «را» بر آن که او اسم باشد، و آن تُولُوا، به جای خبر و مانند قراءت حمزه «۴»، قوله تعالی: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۵» فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا «۶» فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ «۸» لَيْسَ الْبِرُّ «۹» وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. و اگر گویند: «بَرّ» من اسماء المعانی است، و «من» از اسماء اشخاص است، چگونه روا باشد که اینکه را به خیر آن کند! و مبتدا و خبر هر دو یکی باید! گوئیم از اینکه چند جواب گفته‌اند: یکی آن که اسم را بر طریقه فعل رانده است، چنان که گویند: أَنَّمَا الْبِرُّ الَّذِي يَصِلُ رَحْمَهُ، و معنی آن است که «۲»: إِنَّمَا الْبِرُّ صِلَةُ الرَّحْمِ، و اینکه قول قراء و مفضل سلمه است، و انشد القراء. لعمرک ما الفتیان أن تنبت اللّٰحی و لکنما الفتیان «۳» کلّ فتی ند «۴» معنی آن است که: ما الفتوة نبات اللّٰحی. و قول دوم آن است که: مضاف از کلام بیفگند «۵» و مضاف الیه به جای آن بنهاد «۶»، و تقدیر اینکه است: و لکن البرّ بَرّ من آمن بالله، چنان که گفت: وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ «۷» وَ جَاءَ رَبُّكَ «۸» مَا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً «۹» مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ نِيكَوْكَارَ أَنْ كَسَ بُوَدَ كَهَ ائِمَانٍ دَارِدُ «۴» به خدای و صفات او، و در لفظ ایمان داخل باشد، ایمان به خدای تعالی و پیغامبران و قیامت و بعث و نشور و کتابها و فرشتگان. و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که گویند: عمل از جمله ایمان است، برای آن که حق تعالی ایمان از عمل جدا کرد. اول ایمان به آنچه واجب است که تصدیق کنند آن را بگفت، من قوله: بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ. آنگه ذکر عمل صالح کرد به «او» عطف و چیزی «۵» بر نفس خود عطف نکنند، باید که معطوف دگر باشد و معطوف علیه دگر، دگر

آن که «۶» اگر چنان بودی که ایشان گفتند «۷»، به منزلت آن بودی که گفتم: من امن بالله، و: امن بالله و: امن -----  
 ----- (۱). مع اسم فعل بر فاعل نهند چنان که گویند: رجل صوم و عدل، با توجه به وز و اتفاق نسخه بدلها،  
 زاید می‌نماید. (۲). مر شاعر. (۳). مع: بار ترعت، دب: ندارد، با توجه و ضبط وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). همه نسخه  
 بدلها: آرد. (۵). وز، مر: خبر، دیگر نسخه بدلها: چیز. (۶). مع: آنگه. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: گفتندی. صفحه: ۳۱۱ بالله، چون  
 هر یکی از نماز و زکات و صدقات و اعمال صالحه هر یکی ایمان باشند، و بهری بر بهری «۱» معطوف، به هر یکی یک بار تکرار  
 ایمان باشد، و اینکه ظاهر الفساد است، و اخباری که در اینکه باب روایت کردند محمول بود بر کمال ایمان و فضیلت ایمان. آنگه  
 حق تعالی «۲» پس از ایمان به خود گفت که: ایمان دارد به قیامت از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب، برای آن که  
 اینکه همه الطاف بود که او را به طاعت نزدیک کند و از معصیت دور کند. وَالْمَلَأْتُكُمُ الْإِيمَانَ «لام» استغراق جنس است، به جمله  
 فریشتگان ایمان دارد که ایشان بندگان خداوند - بندگان گرامی - چنان که گفت: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ «۳» وَالْكِتَابِ، گفته‌اند: «لام» «۵»  
 جنس است تا جمله کتابها در تحت او شود. و گفته‌اند: تعریف عهد است، و مراد قرآن است که ناسخ است جمله کتابها را، و  
 کتابها به او منسوخ است. وَالنَّبِيِّينَ، «لام» تعریف جنس است به جمله پیغامبران. آنگه ذکر عمل صالح کرد و عبادت ابدان و اموال  
 بگفت: وَآتَى الْمَالَ، و مال بدهد، عَلِي حُبَّهُ، بر دوستی او. خلاف کردند در آن که ضمیر راجع با کی است، بعضی گفتند: راجع با  
 مال است، و «علی» به معنی «مع» است، چنان که گویند: فلان علی صغر سنّه يقول الشعر، ای مع صغر سنّه. مال بدهد با آن که مال  
 دوست دارد. و قولی دیگر آن است که: ضمیر راجع است [۲۰۵-ر] با نام خدای تعالی، ای علی حب الله، و اینکه هر دو وجه  
 گفته‌اند فی قوله: وَيَطْعُمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ «۶» عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى، ای علی حب المعطى ذوی القربى، و معنی آیت آن بود که:  
 مال بدهد برای محبت ایشان تا آیت منبی بودهم از عطا دادن «۲»، هم از «۳» صلت رحم. و بر اینکه وجه ذوی القربى مفعول «حب»  
 باشد، مفعول «ایتناء» نباشد، و قولهای اول قریبتر است. و وجهی دگر آن است: علی حب الایتناء، مال دهد با آن که دادن دوست  
 دارد. و قول بیشتر مفسران از عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ربیع و سدّی آن است که: راجع است با مال، و بیان آن که عبد  
 الله مسعود روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: چون او را پرسیدند که: ای الصّدقة افضل! قال: ان تعطى و انت  
 صحیح شحیح تأمل الغنى، و پروی «۴»: «۵» تأمل العیش و تخشى الفقر فلا تمهل حتى اذا بلغت الحلقوم «قلت لفلان كذا و لفلان كذا،  
 یکی پرسید که: یا «۶» رسول الله؟ کدام صدقه فاضلتر است! گفت: آن که بدهی و توتن درست باشی و بخیل امید زندگانی داری  
 و از درویشی ترسی رها نکنی تا جان به گلو «۷» رسد، آنگه گویی «۸»: اینکه فلان را و آن فلان را، چه در حال یأس آن رونق ندارد  
 که در حال سعت «۹» و اختیار با تردّد «۱۰» دواعی. ابو الدرداء روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: مثل آن کس که به در  
 مرگ صدقه دهد، مثل کسی بود که چیزی به هدیه دهد پس از آن که سیر شده باشد. حق تعالی شش کس را ذکر «۱۱» کرد که  
 مال به ایشان بدهد: اول خویشان را، چه صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صلت رحم، چنان که گفت «۱۲» - علیه السلام: الصّدقة  
 علی القرباء صدقة و صلة. ----- (۱). مر علی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۳).  
 دب، آج، لب، فق، مب، مر: به. (۴). مب و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و. (۶). وز: ای. (۷). مر: گلوا. (۸). دب، آج، لب، فق، مر  
 که. (۹). دب، مر: سعت صحت، آج، لب، فق، مب: صحت. (۱۰). لب و. (۱۱). مر: یاد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر رسول.  
 [.....] صفحه: ۳۱۳ و زینب زن عبد الله مسعود مالی داشت بر خویشان خود خرج می‌کرد. از رسول - علیه السلام - پرسید که: مرا در  
 اینکه «۱» چیست! گفت: لك اجران اجر القرباء و اجر الصّدقة، گفت: تو را دو مزد است، مزد خویشی و مزد صدقه. و فاطمه بنت  
 قیس بیامد و گفت: یا رسول الله؟ هفتاد دینار زر دارم، کجا خرج کنم! گفت: «۲» اجعلها فی قرابتک، بر خویشان خود صرف کن.  
 وَ الْيَتَامَى، و نصیبی به یتیمان ده «۳»، و یتیم آن باشد که در خردی پدرش بمیرد، و اگر چه در ظاهر آیت آن است که مال به یتیمان  
 دهد، معنی آن است که به ولی «۴» ایشان دهد، و به آن کس که به کار ایشان قیام کند الا آنگه که «۵» مراهق بود و در او رشدی

باشد و بعضی الصّلاح بشناسد. و رسول- علیه السّلام- گفت: خیر بیوتکم بیت فیہ یتیم یحسن الیه و شرّ بیوتکم بیت فیہ یتیم یساء الیه ، گفت: بهترین [۲۰۵- پ] خانه‌های شما خانه‌هایی «۶» بود که در او یتیمی بود که «۷» با او احسان کنند، و بترین خانه‌های شما خانه‌ای است که در او یتیمی باشد که با او اساءت و بدی کنند در آن جا. آنکه گفت: انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنّة- و أشار باصبعیه ، من و تکفل کننده یتیم در بهشت همچنین باشیم، و به دو انگشت اشارت کرد- به سبابه و وسطی. ابو مالک روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: من ضمّ یتیمای طعامه و شرابه حتّی یتغنی عنه و جبت له الجنّة، گفت: هر که یتیمی را با خود گیرد به طعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی شود، بهشت او را واجب شود. یعقوب را گفتند: در مصر مردی است که مسکین را طعام دهد و یتیم را اکرام کند، گفت: باید که از اهل البیت ما باشد، چون بدیدند یوسف بود- علیه السّلام. و الْمَسَاکِینَ، جمع مسکین و هو مفعیل من السّکون. و مسکین آن بود که از فقیر به بود، او را ضعیف «۸» حال باشد او را بلغه‌ای «۹» بود از عیش و کفایتش نبود. و ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر ثواب. (۲). همه نسخه بدلها گفت. (۳). همه نسخه بدلها: دهد. (۴). مع، وز: تولى. (۵). همه نسخه بدلها: آن که. (۶). همه نسخه بدلها: خانه‌ای. (۷). همه نسخه بدلها در آن جا. (۸). همه نسخه بدلها: ضعف. (۹). مر: بلغت. صفحه: ۳۱۴ گفته‌اند: مسکین آن باشد که اگر چه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد، و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: لیس المسکین بالطّواف و لا- بالذی یرده الثّمرة و الثّمرة ان و اللّقمه و اللّقمات انما المسکین الضّعیف الذی لا یسأل النّاس و لا یفطن له فیتصدّق علیه، گفت: مسکین نه اینکه درویش گردنده باشد که او را باز گرداند یک خرما یا دو «۱» و یک لقمه یا دو «۲» و لکن «۳» مسکین ضعیفی باشد که از مردم «۴» چیزی نخواهد و نداند خواستن، مردم او را نشناسند تا بر او صدقه کنند. آنکه گفت: اگر خواهی اینکه آیت بخوانی: یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ لَا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا «۵» و ابن السّیّیل، مفسران در آن خلاف کردند. عبد الله عبّاس و قتاده گفتند: مهمان است. عبد الله عبّاس گفت: او سه روز مهمان باشد، چه حق ضیافت سه روز است، آنچه بالای آن بود از باب معروف است، و هر معروفی صدقه بود. و رسول- علیه السّلام- گفت: من کان یؤمن باللّهِ و الیوم الاخر فلیکرّم ضیفه. و رسول- علیه السّلام- گفت: مهمان چون در آید «۱» با روزی خود آید، و چون برود گناه صاحبش با خود «۲» ببرد، یعنی خدای تعالی آن طعام که او را داده باشد کفارت گناه میزبانش کند. مجاهد و ربیع گفتند: مراد رهگذری است مرد مسافر، و برای آنش «ابن السّیّیل «۳» خواند که ملازم راه بود و بر «۴» سر راه بود، چنان که مرغ آبی را «ابن الماء» خوانند، و مرد معمر را «ابن الدّینیا «۵»»، و قال ذو الرّمیة: وردت اعتسافا و الثّریا کأنّها علی قَمِیة الرّأس ابن ماء محلّق و گفته‌اند: منقطع به را می‌خواهد که راه زده باشند بر او و مالش برده. و السّائِلِینَ، خواهند گان، درویشانی که به جای «۶» سؤال باشند. رسول- علیه السّلام- گفت: للسّائل حقّ و ان جاء علی فرس، سائل را حقّ است و اگر چه بر اسب آید. و در خبر است که: سائلی یک روز سؤال می‌کرد، حسین بن علی- علیهما السّلام- گفت: دانی تا چه می‌گوید! گفتند: نه، یا بن رسول الله. گفت، می‌گوید: من رسول ترازوی «۷» شمام اگرم خیری «۸» بدهید از شما برگیرم و آن جا برم، و الّا دست تهی آن جا روم. و رسول- علیه السّلام- گفت: «۹» لا- تردّوا السّائل و لو بظلف محزّق» ، گفت: سائل «۱۰» را رد مکنید «۱۱» و اگر به سم گوسپندی سوخته باشد. و رسول ----- (۱). مع، وز: دارند.

(۲). فق: صاحب خانه را. (۳). دب: و ابن السّیّیل. (۴). مع: در. [.....]. (۵). همه نسخه بدلها گویند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: به حال. (۷). دب: رسول قرارگاه، آج، لب: رسول تراز، مب: رسول، مر: رسول فرا. (۸). همه نسخه بدلها: چیزی. (۹). آج، لب، فق، مر: محرقا. (۱۰). مع: سائلی. (۱۱). مر: محروم مکنید. صفحه: ۳۱۶ - علیه السّلام- گفت: «۱» «۲» لولا انّ السّؤال یکذبون ما قدّس من ردّهم»، اگر نه آنستی که سائلان دروغ می‌گویند، توفیق ندادندی آن «۳» را که ایشان را رد کردی، و اگر سائل را هیچ حقّی نیست جز آن که «۴» کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت است «۵». در خبر است که: یک روز اعرابی آمد تا بر امیر المؤمنین «۶»- علیه السّلام- سؤال کند. امیر المؤمنین گفت: یا اعرابی؟ چیزی دانی «۷» نوشتن! گفت:

آری. گفت: اکتب حاجتک علی الارض لئلا یری ذلّ السّؤال فی وجهک، حاجت خود بر زمین بنویس به چیزی و سؤال مکن تا مرا ذلّ سؤال در روی تو نباید دیدن، و هر عطا «۸» که از پس سؤال بود به بهای آبروی سائل بر نیاید، چنان که شاعر گوید: ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله عوضا و لو نال الغنی بسؤال و اذا السّؤال مع الثّوال و زنته [۶۰۲-پ] رجح السّؤال و خفّ کلّ نوال و اذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا- فابذله للمتکرم المفضل انّ الکریم اذا جباک بموعده اعطا که سلسا بغیر مطال و فی الرّقاب، مفسّران خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد بندگانند که در رنج و سختی باشند «۹» کسی ایشان را بخرد و آزاد کند، و اینکه قول سعید جبر و قتاده است. و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او بنده‌ای آزاد کند خدای تعالی به هر عضوی از او عضوی از اینک «۱۰» از آتش دوزخ آزاد کند. و قول بیشتر مفسّران بر آن است که: مراد مکاتبانند که خویشان را باز «۱۱» خریده باشند و بها نداده یا تمام نداده، ایشان را یاری باید دادن بر فکاک گردنشان «۱۲» از بند بندگی، و از زکات نیز نصیبی به ایشان باید دادن چنان که در آیت زکات هست. ----- (۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). همه نسخه بدلها

گفت. (۳). دب: او. (۴). میج، وز: چنان که. (۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۶). آج، فق، مر علی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانی. [.....] (۸). فق: و نیز عطائی، دیگر نسخه بدلها: و نیز عطا. (۹). وز: باشد. (۱۰). دب، آج، فق، مر: از تن او، مب: از آن مولای. (۱۱). میج، وز: به آن. (۱۲). مر: خلاص گردنشان. صفحه: ۳۱۷ عبد الرحمن بن سهیل بن حنیف «۱» روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که او مکاتبی را یاری دهد بر آن که گردن خود آزاد کند، یا غازی را در آلتش «۲»، یا مجاهدی را در سیبل خدای تعالی، حق تعالی سایه کند او را در سایه‌یش آن روز که سایه نباشد الا سایه او. براء بن عازب روایت کند که: اعرابی بنزدیک رسول آمد «۳»، گفت: یا رسول الله؟ مرا عملی «۴» آموز که مرا به بهشت «۵» رساند. رسول- علیه السلام- گفت: خطبه کوتاه کردی، و لکن سؤال پهن «۶» کردی، گفت: اعتق النّسمه و فکک الرّقبة، عتق نسمة و فکاک رقبه کار بند. گفت: یا رسول الله؟ نه هر دو یکی باشد! گفت: عتق نسمة آن بود که بنده «۷» آزاد کنی، و فکاک رقبه آن بود که یاری کنی کسی را تا گردن خود آزاد کند از بندگی. اکنون خلاف کردند که مال به اینان دادن که در آیت فرمود، زکات است یا بیرون زکات. سدّی و شعبی گفتند: بیرون زکات است، برای آن که ذکر زکات هم در اینکه آیت هست، فی قوله «۸»: وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ، اگر اینکه بر زکات حمل کنند تکرار باشد، و اینکه وجهی نیک است، اما بر آن وجه که جماعتی گفتند که: اینکه بیرون زکات است، و اینکه هم واجب است، خلاف اجماع باشد، و در آیت بیش از اینکه نیست که: وَ لَکِنَ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، الی قوله وَ آتَى الْمَالَ عَلٰی حُبِّهِ، اینکه «ایتاء» مال از جمله «بَرّ» شمرد، و «بَرّ» هم «۹» بر واجب آید و هم بر سنّت، و حملش بر سنّت کردن اولیتر بود. و حسن بصری گفت: مراد به اینکه زکات فریضه است، برای آن که بعضی از اینکه مذکوران مستحق «۱۰» زکاتند [۲۰۷-ر] فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ «۱۱» وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ، «لام» جنس است، مشتمل بود بر «۸» واجب «۹» و مندوب «۱۰». و اسم «صلاة» شامل «۱۱» بود و متناول هم «۱۲» فریضه را و هم سنّت را. اما زکات اگر چه ----- (۱).

میج: نیست. (۲). فق، مر: قال. (۳). وز، لب، فق، مب، مر: آنکه. (۴). آج، لب، فق، مب: سیحه، آج در حاشیه و به خط مرحوم بهار آمده است: در حدیث مبارک که اینکه دو کلمه «و سیحه سمینها» کویا غلط است و معنی ندارد و از قرار ترجمه حدیث شاید چنین باشد که: و سمحه لبها. حرّره ملک الشعراء غفر له. (۵). میج: کشف، آج، آبستی، لب، فق، مب، مر: کشتن، با توجه به نسخه وز، تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: بدهد. (۷). میج، وز: با تکرار «زکات». (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن که. (۹-۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر بود. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: واجب. (۱۲). وز: ندارد. صفحه: ۳۱۹ «لام» در او تعریف جنس راست، بر حدّ آن که در صلوات هست، و لکن اسم زکات در شرع جز بر فریضه نیفتد «۱»- و در تفسیر اینکه در جای خود برفت. آنکه حق تعالی گفت: وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ، مدح کرد آنان را که به عهد وفا کنند. و «واو» عطف است علی قوله: مَنْ آمَنَ، و اگر چه «امن» مؤخّر است، لفظ «من» صالح است واحد و جمع را، یک بار از او کنایت بر واحد کنند و یک بار به جمع چنان که قدیم

تعالی گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ<sup>(۲)</sup> أَوْفُوا بِالْعُقُودِ<sup>(۴)</sup> وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ<sup>(۵)</sup> يُوفُونَ بِالنَّذْرِ<sup>(۶)</sup> الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ<sup>(۸)</sup> وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ<sup>(۹)</sup> وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ<sup>(۱۰)</sup> إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا<sup>(۱۲)</sup> وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ<sup>(۱)</sup> أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ<sup>(۳)</sup> رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ<sup>(۴)</sup> وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ<sup>(۵)</sup> وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى<sup>(۶)</sup> يُوفُونَ بِالنَّذْرِ<sup>(۷)</sup> بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى<sup>(۸)</sup> وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا... مدح کرد در اینکه آیت آنان را که به عهد وفا کنند، اگر عهد با خدای کنند و اگر با یکدیگر، و چون وعده دهند<sup>(۹)</sup> انجام کنند<sup>(۱۰)</sup>، و چون سوگند خورند به راست کنند، و چون نذر کنند به جای آرند، و چون گویند راست گویند، و چون امانت به ایشان دهند ادا کنند و خیانت نکنند. و انس روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: لا ایمان لمن لا امانة له، گفت: ایمان نباشد آن را که امانت نباشد<sup>(۱۱)</sup>. و لا دین لمن لا عهد له، و دین نباشد او را که عهد نباشد. ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱. (۲). دب، آج، لب، فق، مر من. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. [.....]. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. (۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۳۷. (۷). سوره دهر (۷۶) آیه ۷. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۶. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وعده کنند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: آنچه را آرند. (۱۱). مر: نداشته باشد. (۱۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نباشد آن را که او را، مب، مر: نباشد آن را که. صفحه: ۳۲۱ و ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای - جل - جلاله - گفت: سه کس آیند<sup>(۱)</sup> که من خصم ایشانم، و هر کس را که<sup>(۲)</sup> خصم او باشم مقهور بود: مردی که با من عهدی کند پس غدر کند به آن عهد، و مردی که آزادی را بفروشد و بهای او بخورد، و مردی که مزدوری را به مزد بستاند و مزدش ندهد نزدیک<sup>(۳)</sup> فراغ او از عمل. و الصّیبرین، «واو» عطف است [۲۰۸-] ر]، و در نصب او چند وجه گفتند: بیشتر نحویان گفتند: نصب بر مدح است، و تحقیق او آن بود که نصب او به اضممار فعلی باشد، کأنه<sup>(۴)</sup> قال اعنی بما قلت و ما وصفت<sup>(۵)</sup> الصّابرين. اینکه ابیات ابو عیبه آورد در اینکه باب: لا یبعدن قومی الذین هم سم العداة<sup>(۶)</sup> و افة الجزر التّازلین بکل - معترک و الطّیین معاقد الأزر و عرب چنان که نصب بر مدح کنند، نصب بر ذمّ کنند، كما قال<sup>(۷)</sup> تعالی: ملعونین - اینما تُقِفُوا<sup>(۸)</sup> و امرأته حَمَالَةَ الحَطَبِ<sup>(۹)</sup> و آتی المال، «واو» عطف است گفت بر ذوی القربی، کأنه قال: و آتی المال هؤلاء المذکورین و الصّابرين، و اینکه وجه نیک نیست<sup>(۱)</sup> برای آن که آیت در مدح دهندگان آمد، نه در مدح ستانندگان<sup>(۲)</sup>. آنکه<sup>(۳)</sup> حق تعالی صبر بر شداید را بر سه نوع بنهاد، گفت: آنان که صبر کنند فی البأساء، ای فی الفقر و الجوع و سوء الحال، یعنی بر درویشی و تنگدستی و گرسنگی، و الصّراء، یعنی، المرض و انواع السّقم و البلیات، بر بیماری<sup>(۴)</sup> و انواع ابتلا - به بلا - و حین البأس، یعنی وقت الحرب، اینکه دو نوع صبر ضروری<sup>(۵)</sup> است و آن یکی اختیاری، آن که بر آن دو گانه صبر نکنند دست او جز به جزع نرسد<sup>(۶)</sup>، سود ندارد<sup>(۷)</sup>، و آن که بر اینکه صبر نکند آن باشد که ثابت نکند و بگریزد. عبد الله عبّاس گفت: فی البأساء، فی الشّدة، و الصّراء، الزّمانه. گفت: «بأساء» و «بؤس» شدت است، و «صّراء» زمانت است، یعنی بر جای مانده باشد از بی پای. اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است: جهاد بر نفس و جهاد با شیطان. اما نفس او را مطالبت کند به شهوات، و اما شیطان امر کند او را به غوایات، چون دست بر هر دو فشاند جهاد کرده باشد. در حکایات الصّالحین هست که: فتح موصلی شبی در خانه آمد، در خانه او نه نان بود نه آب بود نه چراغ بود. نماز بکرد و سر بر زمین نهاد در سجده شکر<sup>(۸)</sup> گریستن گرفت<sup>(۹)</sup> و می گفت: بار خدایا! مرا به بی طعامی ابتلا - کردی، و در تاریکی بی چراغ نشانیدی. بار خدایا! من اینکه درجه به کدام عمل یافتم! و من خویشتن را اینکه پایه نمی دانم، که شاید که تو با من اینکه کنی که اینکه پایه اولیاست، و من اینکه پایه ندارم. اینکه همانا از آداب امیر المؤمنین - علی - علیه السلام - گرفته باشد که او روزی بگذشت، جماعتی را دید تن درست جوان در گوشه [۲۰۸- پ] مسجدی نشسته و هر ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: است. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: استانندگان. (۳). مج: آنک. (۴). مج، وز، دب، لب، فق، مر: شماری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ضرورتی. (۶). همه نسخه بدلها و جزع. (۷). همه نسخه بدلها او را. (۸). مب: و به



سجده و شکر کرد. (۹). مب: گریه می‌کرد. [.....] صفحه: ۳۲۳ یکی پوستین «۱» مسلمانی پیش گرفته، ایشان را گفت: شما چه مردمانید! گفتند: نحن المتوكله «۲»، گفتند: ما فرقی متوكلانیم. گفت: «۳» لا بل انتم المتاكله «۳»، شما جماعتی بسیار خوارانید «۴». پس اگر شما متوكلید، حقیقت توكل شما تا کجا رسید! ایشان گفتند: اذا وجدنا اكلنا و اذا فقدنا صبرنا، چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم. گفت: هكذا تفعل الكلاب عندنا «۵»، سگان محلت ما هم چنین کنند. گفتند «۶»: چون باید کردن! گفت: چنان که ما کنیم. گفتند «۷»: چگونه کنی! گفت: اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا، چون یابیم بدهیم و چون نیابیم شکر کنیم. عبد الله عباس روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: فردا قیامت که خلائق را در صعيد سیاست بدارند، منادیی از قبل رب العزة ندا کند که: کجا اند درویشان! آن گدیان متجمل [و آن درویشان متحمل] «۸» جواب دهند. حق تعالی گوید: اینان را نزدیک در آرید «۹». ایشان را بیارند «۱۰» تا به حجابی آرند که در آن حجاب الا مقربان نروند. آنگه حق تعالی به خودی خود با ایشان خطاب کند، گوید: بندگان من؟ در «۱۱» دنیا دنیا را از شما منع کردم «۱۲». صبر کردید. گویند: بار خدایا؟ تو عالمتری، چنین بود. آنگه چون کسی که از کسی عذر خواهد از ایشان عذر خواهد، گوید: بندگان من؟ برای کرامت شما کردم، نه هوان شما. امروز بروید، به صفهای قیامت روید، و هر «۱۳» که شما را لقمه‌ای «۱۴» داد یا شربه‌ای «۱۵» داد، دست او بگیرید، او را با خود به بهشت برید که شفاعت شما در حق او «۱۶» مقبول است. ایشان بیایند و خلقی عظیم را ----- (۱). مر: هر یک پوستانی. (۲). دب، لب، فق، مر: المتوكل. (۳). اساس: به صورت «المتكله» هم خوانده می‌شود. (۴). همه نسخه بدلها: خورانید. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۶). مر پس. (۷). مر شما. (۸). اساس: که به صورت نو نویسی است ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). دب: نزدیکتر آرید، مب: نزدیک من آرید، مر: نزدیکتر آید. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز وز: بیاورند. (۱۱). مر دار. (۱۲). مر: کردند. (۱۳). همه نسخه بدلها کس. (۱۴). مب نانی. [.....] (۱۵). فق، مب: شربت آبی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان. صفحه: ۳۲۴ دست گیرند و به بهشت برند. و در خبر است که: «۱» اذا رأيت الغني مقبلا- عليك فقل ذنب «عجلت عقوبته و اذا رأيت الفقر مقبلا عليك فقل مرحبا بشعار الصالحين، چون توانگری بینی که روی به تو نهد، بگو گناهی کرده‌ام که عقوبت آن تعجیل کردند، و چون درویشی بینی که روی به تو دارد بگو مرحبا به شعار صالحان. و شعرا بسیار گفته‌اند در تفضیل درویشی بر توانگری «۳»، منها قول الشاعر: دليلك ان الفقر خير من الغنى و ان قليل المال خير من الوفر لقاءك «۴» مخلوقا «۵» عصى الله للغنى «۶» و لم تر انسانا عصى الله في الفقر و لابي العتاهية: تسل فان الفقر يرجي له الغنى و ان الغنى يخشى عليه من الفقر لم تر ان البحر ينضب ماؤه و يأتي على حيتانه نوب الدهر «۷» و لست بنظر الى جانب الغنى اذا كانت العلياء في جانب الفقر و ائى لصبار على ما ينوبنى و حسبك ان الله اثنى على الصبر ترى الدهر مغتالا «۸» و لم أر ثروة من المال تنبى الناس عنى و عن امرى [۹۰۲-ر] و ائى على فقري لأحمل همية لها مسلك بين المجرة و النسر در خبر است که یک روز امیر المؤمنین و خضر - علیهما السلام - به هم رسیدند. امیر المؤمنین او را گفت: کلمتی حکمت بگو تا از تو یاد گیرم. خضر - علیه السلام - گفت: ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء قربة الى الله، چه نیکوست تواضع توانگران «۹» درویشان را تقرب به خدای را. امیر المؤمنین گفت: خواهی که «۱۰» از اینکه نیکوتر بشنوی! گفت: بیار [گفت] «۱۱»: «۱۲» و احسن من ذلك تيه الفقراء «على الاغنياء ثقة بالله، از اینکه نیکوتر تکبر درویشان بود بر توانگران استواری به خدای. ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز وز: ذنبا. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: الفقير. (۳). همه نسخه بدلها: فی تفضیل الفقر على الغنى. (۴). اساس: لقاء، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: انسانا. (۶). همه نسخه بدلها: فی الغنى. (۷). همه نسخه بدلها و لآخر. (۸). همه نسخه بدلها: مغتالی. (۹). مع من، وز بر، دب مر. (۱۰). همه نسخه بدلها: تا. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الفقر. [.....] صفحه: ۳۲۵ توانگری «۱» و درویشی در اندکی و بسیاری مال بسته نیست، توانگری توانگری دل است. رسول گوید - علیه السلام - ليس الغنى من كثرة العرض انما الغنى غنى النفس، مرد به فناعت توانگر

باشد، و به عزت نفس و علو همت شریف باشد، چنان که در سلف بوده‌اند و از ایشان باز گفته‌اند، و ایشان نیز «۲» از خود گفته‌اند، و لقد احسن من قال فی هذا المعنی: قنعت بالقوت من زمانی و سنت نفسی عن الهوان مخافة ان يقول قوم فضل فلان علی فلان فلن ترانی امدا کفی الی لئیم و لا- هجان و لا اجوب الفلا لرزق حسبی من الرزق ما کفانی من کنت عن ماله غتیا رأیته کالمدی یرانی ابزه ان اراد بزى و اقطع البر ان جفانی کم کربه قد غشیت «۳» فیها فانکشفست لی علی المکان و کم امور حذرت منها فکنت من ذاک فی امان فلو رأیت المنون حلت باکثر الخلق ما عنانی یا جاهلا بالزمان غزا «۴» انظر «۵» الی الدور و المغانی فأنها و هی صامتات ابلیغ من کل ذی لسانی الم تکن معدن الغوانی و البیض و الخرد الحسانی و کل نهذ اقب طرف و صارم مرهف یمان ولوا و باد «۶» الجمیع منهم و اختر متهم «۷» ید الزمان و اینکه بیتها اگر چه همه نه در اینکه معنی است، و لکن چون نیکو بود جمله نوشته شد، چه جمله زهد و حکمت است، [و محمود و راق گوید: للناس مال و لی مالان مالهما اذا تحارس اهل المال حراس -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: توانگران. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). مع، وز، دب: عشیت، آج: غیت، لب، فق: غشت، دب: عنت. (۴). وز، آج، لب، فق، دب، مر: عزّا. (۵). مع، وز: افطر، دب، لب، دب، مر: افطر، فق: افیطر. (۶). مع، وز: اردنا، دب، لب، فق، دب: مر: و لو ادنا، آج: و لو ادبا. (۷). آج، لب، فق: و اخر متهم، دب: و اخیر منهم. صفحه ۳۲۶ ما لی الرضا بالذی اصیحت املکه و ما لی الیأس ممّا یملک الناس «۱» و ابو عبد الله «۲» الازدی گوید: ابا هانی لا تسئل «۳» الناس و التمس بکفک فضل الله فالله اوسع و لو «۴» تسئل الناس التراب لأوشکوا اذا قیل هاتوا ان یملوا فیمنعوا و از اینکه معنی بسیار است. قوله: وَ الصّراء، اراد به الصّبر و السّیقم. در خبر است که: فردای قیامت که اصحاب بلایا و اسقام را در قیامت آرند و «۵» آن اعواض بی اندازه بینند که برای ایشان معدّ کرده باشند، گویند: کاشکی ما در دنیا «۶» ساعتی تن درست نبودمانی «۷». و در خبر است که: ایوب - علیه السّلام - خدای تعالی او را امتحان کرد به رنجهای عظیم «۸» و بیماریهای نامنفر، مردم «۹» از [۲۰۹- پ] اقصای عالم - خداوندان امراض و اسقام - می آمدند و از او دعا می خواستند. او دعا می کرد و خدای تعالی عافیه «۱۰» می داد، و او را گفتند: چرا برای خود دعا نکنی «۱۱»! گفت: شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت صحت بودم که مرا سری به درد نیامد، امروز چون مرا به بلا ابتلا کرد تا چهل سال بر نیاید من دعا نکنم. تا چهل سال نگذشت و کار به غایت رسید و رنج به نهایت نکشید دعا نکرد. چون به غایت رسید گفتند «۱۲». اگر تو نیز دعا نکنی، ما خود رحمت فرستیم. که کار چون به غایت رسید وقت زوال باشد، اگر نعمت بود و اگر شدت. اگر شدت است گو به غایت رس تا برسی، اشتدّی از مه تنفرّجی «۱۳»، و در اینکه معنی شاعر گوید: اذا الحادثات بلغن المدی و کادت لهنّ تذوب المهج و جلّ البلاء «۱۴» و قلّ العزاء فعند التّهای یکون الفرج -----

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، آج، لب، فق: دب، مر: ابو عبید الله. (۳). دب، لب، فق، دب، مر: لا قتل، آج: لا ینل. (۴). همه نسخه بدلها: فلو. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). دب، آج، لب، فق، دب، مر: زمانی و یک. (۷). دب، آج، لب، فق: نبودمی، دب، مر: نبودی. [.....] (۸). همه نسخه بدلها از دردها. (۹). دب، آج، لب، فق، دب، مر: بیماریها تا مردم. (۱۰). همه نسخه بدلها: عافیت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، دب، مر: نمی کنی. (۱۲). آج، لب: خدای تعالی گفت. (۱۳). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: تنفرّجی. (۱۴). کذا: در اساس، مع، وز، دب، آج، لب، فق، دب، مر: و حلّ السّلاء. صفحه ۳۲۷: قوله: وَ حین البأس، ای وقت الحرب. البأس و البوس، کنایتان عن الحرب، یعنی بر جهاد کردن با کافران صابر باشند، بر اینکه همه صبر کنند، و نیز در وقت کارزار کزار باشند «۱» فرار نباشند «۲»، در حقّ آن که ثبات کند و بر جای بایستد اینست که: وَ الصّابِرین فی البأسِ وَ الصّراءِ وَ حین البأس، تشبیه ثباتش «۳» به اینکه است که: کَأَنَّهُمْ بُنِیانٌ مَرصُوصٌ «۴» أُولَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ «۷» وَ مَنْ یُؤَلِّمُ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّراً إِلی فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ما واه جَهَنَّمَ وَ بئسَ المَصیرُ «۸» أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا، اینان راستیگرانند «۳»، ای فی ایمانهم و ایقانهم و اتقانهم و مقالهم و مجالهم «۴» و اقوالهم و اعمالهم و عهودهم و عقودهم، تا مصداق آن آیت بود که: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ «۵» اسْجُدُوا لِلادَمِ... «۱۵» إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى

آدم (۱۶) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ «۱» وَأَوْلَيْتَكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، ای عقاب الله باتقائهم معاصی الله، ایشان آنانند که خود را در حمایت تقوا آوردند از عذاب خدای به عصمتی که خدای ایشان را کرد از معاصی او، اگر چه جمله امت به اینکه مکلفند، و لکن همانا اندکی ملترم شدند اینکه الزام را و متکلف آمدند اینکه تکلیف را «۵»، آنانند که: أَوْلَيْتَكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا «۶» أَوْلَيْتَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا، به هر حال شکر کردن [۲۱۰-پ] از صبر کردن آسانتر است اگر شاکران کم می‌بر آیند که: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ «۷» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ، مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیت. شعبی و کلبی و قتاده و مقاتل گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی در جاهلیت پیش از اسلام به روزگاری اندک از میان ایشان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان از هر دو گروه پدید آمدند. چون رسول - علیه السلام - آمد، به حکومت پیش او آمدند تا چه باید کرد! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که دو قبیله بودند: یکی اوس و یکی خزرج، از میان ایشان قتالی افتاد و یکی از یکی قویتر بود، اقویا ضعفا را گفتند: ما به هر بنده‌ای آزادی را بکشیم، و به هر زنی مردی را، و به هر مردی دو مرد را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد قوله: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳.

(۲). آج: برسد، فق، مب، مر: پرسید. (۳). وز: بحین، مج، دب: بحث، آج: بحن که در بالای کلمه به صورت «خط» نوشته شده است، لب: بچین، فق: بحین، مب: بچین، مر: بجنب. (۴). همه نسخه بدلها: نرسد. (۵). مج، وز و آن. [.....] (۶). سوره انفال (۸) آیه ۴. (۷). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. صفحه: ۳۳۰ خلافتی نیست میان مفسران در آن که مراد به «کتب» فرض است خصوصاً به قرینه «علیکم» که اینکه منبی «۱» بود از وجوب، و برای اینکه نمازهای فریضه را مکتوب «۲» خوانند. بهری مفسران گفتند مراد «۳» آن است که: کتب فی اللوح المحفوظ. عبد الله عباس گفت: فرض علیکم فی التوریه، در توریت بر شما فریضه کردم. حسن بصری گفت: کتب علیکم فی حکم الله الّذی حکم علیکم، خدای تعالی به واجب کرد بر شما در آن حکم که بر شما کرد. اگر گویند: وجوب چگونه ممکن بود! و از واجب عدول نشاید کردن، و ولی خون را باشد که عفو کند یا دیت خواهد و قصاص نکند، پس چگونه شاید گفتن که قصاص به واجب کرد خدای! گوئیم، از اینکه چند جواب است: یکی آن که: خدای تعالی قصاص به واجب کرد مر قاتل عمد را به شرایطش شرعاً چون ولی دم طالب قصاص باشد بر پیغامبر و امام و نایب او از ولات و حکام «۴» واجب است دست او قوی داشتن تا «۵» او قصاص کند، نبینی که حق تعالی گفت: فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا «۶» وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَىٰ «۱» وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه «۳» وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَفْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً «۴» سَلَّمَ مَا «۸» او را در آتش افگند. اما بجز اینکه قصاص واجب نبود، از غرق و هدم و از جای «۹» بیفگندن و مانند اینکه، و حسن بصری و شعبی و نخعی همین گفتند، و در عمود و آتش خلاف کردند ابو حنیفه را، قصاص واجب نکردند. و مذهب اهل البیت - علیهم السلام - و مالک و ابن ابی لیلی و شافعی و ابو یوسف و محمد آن است که: به هر چه در غالب عادت به آن قتل حاصل آید، قود و قصاص واجب بود، دلیل بر صحّت مذهب صحیح، قوله تعالی: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا «۱۰» وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ «۸» الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأَنْثَىٰ، آزاد را به آزاد، و بنده را به بنده، و زن را به زن یعنی قصاص کنند. مذهب بعضی فقها چنان است که قصاص جز بر اینکه وجه نشاید کردن، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، و زن به زن، تا بنده را به آزاد و مرد را به زن، و زن را به مرد قصاص روا ندارند [۲۱۲-ر] و بنای اینکه بر دلیل الخطاب کرده است، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. قتل الحرّ بالحرّ خلافی نیست در او، و قتل العبد بالحرّ هم خلافی نیست که روا بود، و قتل الحرّ بالعبد روا نبود سواء اگر بنده او بود و اگر بنده دیگری. اگر مردی بنده خود را بکشد مستحق تأدیب و تعزیر بود از امام، و اگر بنده کسی دیگر را بکشد بهایش لازم آید بر او، مادام تا بهایش به بالای دیت مرد مسلمان آزاد نرسد از هزار دینار تا ده هزار درم، و نیز تعزیرش کنند با آن. و مذهب شافعی و نخعی هم چنین است. و مذهب ابو حنیفه آن است که: به بنده خود باز نکشند او را، و به بنده دیگرانش باز کشند. دلیل بر صحّت مذهب درست قوله تعالی: الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ، و ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مب: بکشد. (۲). مب: باشند. (۳). مب:

طعامی و شرابی. (۴). مب: نداده باشند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). دب، آج، لب، فق: و گر نه. (۷). همه نسخه بدلها بجز وز ما و. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. صفحه: ۳۳۴. هذا حرّ قتل بالعبد. و همچنین قول رسول- علیه السّلام: لا یقتل حرّ بعبد، اینکه بر عموم است. و مذهب شافعی آن است که: دیت بنده بهایش بود بالغاً ما بلغ، [و مذهب ابو حنیفه و محدّد موافق مذهب ماست] (۱). و بنده چون جنایتی کند ارش آن جنایت بر گردن بنده بود، خواجه‌یش (۲) مخیر بود. از میان دو کار: خواهد برده را تسلیم کند به ایشان، و خواهد ارش جنایت بدهد به فدای بنده. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، دوم آن است که: فدیة کند به اقلّ الامرین از قیمت و جنایت. اگر بنده‌ای ده بنده را بکشد بر خواجه جز آن نیست که یابنده را به ایشان دهد، یا قیمت جمله بدهد بلا خلاف. اگر به ده بنده بنده‌ای را بکشند (۳)، خواجه او را (۴) بود که هر ده را باز کشد، هر گاه که فضل قیمت با خداوندان دهد. و شافعی گفت: او را بود که همه را به قصاص بنده خود باز کشد و چیزی بدهد، و بنای اینکه مسأله بر مسأله آزاد بود، و آن آن است که: ده مرد یا بیشتر مردی را بکشند، همه را باز باید کشتن یا نه! مذهب ما آن است که: همه را باز شاید کشتن به سه شرط: یکی آن که هر یکی از اینکه قاتلان موازی و مکافی او باشند در خون اگر تنها بودی، و معنی آن است که باید که در آن میان مسلمانی نباشد مشارک با کافران در قتل کافر، و یا آزادی نباشد مشارک با بندگان در قتل بنده، و یا پدر نبود مشارک با اجنبیان در قتل [فرزند] (۵). دوم شرط آن است که: جنایت هر یکی چنان باشد که اگر تنها همان بودی قتل حاصل آمدی. سیم آن است که: اولیای اینکه مقتول نه دیت باز پس دهند، و اینکه مذهب علی- علیه السّلام- است و عمر و مغیره و شعبه و عبد الله عباس از جمله صحابه، و در تابعین سعید مسیب و حسن بصری و عطاء، و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). خواجه‌یش / خواجه‌اش. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: بکشد. (۴). معج: او روا. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها فحوای عبارت افزوده شد. صفحه: ۳۳۵ اصحابش، و شافعی و احمد و اسحاق، جز که اینان نگویند [۲۱۲-پ] که چیزی با پس باید دادن، و اگر ولی مقتول خواهد یکی را باز کشد به کشته خود. و تسعة اعشار دیت بر اینکه نه گانه (۱) قسمت کنند و به اولیای مقتول دوم دهند، و فقها همچنین گفتند، جز که اعتبار دیت بستن نکردند. و در اینکه (۲) مسأله از فقها، ربیع و داود و اصحاب ظاهر موافقت کردند، دلیل بر صحّت مذهب صحیح عموم قوله: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ (۳) النَّفْسُ بِالنَّفْسِ (۴) وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ، خلاف نیست که زن را به زن باز کشند چون مکافی او باشد، و زن را به مرد باز کشند و چیزی نباید دادن، و مرد را به زن باز کشند (۷) چون اولیای مقتول نیمه دیت مرد باز پس دهند. و مسائل قصاص بسیار است، و اختلاف فقها در آن در کتابهای فقه مذکور است، و اینکه جا طرفی گفته شد. ----- (۱). معج، وز: نه کافر. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه دو. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۴۵. (۵). مب: مادر مادر. (۶). معج: همانا. (۷). همه نسخه بدلها: باز کشتن. صفحه: ۳۳۶ قوله (۱): فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، بدان که از جمله آن که خون به آن ساقط شود یکی عفو است، چه طلب قصاص در قتل عمد و دیت در قتل خطابه اولیای مقتول است، و حق ایشان است اگر جمله جمع شوند و اتفاق کنند بر عفو، سواء اگر قتل عمد باشد و اگر خطا قصاص یا (۲) دیت ساقط شود، و اگر بهری (۳) عفو کنند و بهری (۴) نکنند حکم آن است که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود و نصیب دیگران بماند. و مفسران و اهل معنی در معنی آیت خلاف کردند. قول بیشتر مفسران اینکه است که: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، ای ترک، و اصل «عفو» ترک باشد، و منه قوله- علیه السّلام: احفوا السّوارب و اعفوا اللّحی، و يقال: عفا الثّبت اذا كثر، هم از اینکه جا [۲۱۳-ر] باشد، برای آن که چون رها کنند از آن که خوردند و دروند بسیار شود، و عفا الرّسم اذا درس، هم از اینکه جا باشد، برای آن که تا متروک نبود مندرس نشود. مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، از برادرش. گفته‌اند: از برادر مقتول، و آن که معفو است قاتل است که مطالب است به قصاص یا به دیت، پس معنی آن است که: هر که را عفو کنند از جمله قاتلان از خون برادر مقتولش یا برادر ولی خون، به آن که او را قصاص واجب بود از او به دیت قناعت کند و راضی شود. فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ، او که طالب است و

آخذ دیت طلب به معروف کند، یعنی بر وجه و به قاعده بی تشدید و تحکم و «۵» بی زیادت. و آداء إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ، اینکه امر است آن را که دیت می‌دهد که اینکه نیز اداء به احسان کند او را می‌فرماید که در سندن «۶» بسازد، و اینکه را می‌فرماید که آنچه خواهد دادن به قاعده و نیکو دهد، و اینکه قول حسن و مجاهد و قتاده و شعبی و ربیع و عطاست. آنگه خلاف کردند در آن که ولی مقتول را باشد که دیت خواهد در قتل عمد بی رضای قاتل. مذهب ما و مذهب ابو حنیفه و مالک آن است که: نباشد او را که در -----

(۱). مج، وز: قولهم. (۲). همه نسخه بدلها: با. (۳-۴). همه نسخه بدلها: بعضی. (۵). همه نسخه بدلها: او. [.....]. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در رسیدن. صفحه: ۳۳۷ قتل عمد جز قصاص خواهد، و دیت موقوف باشد بر رضای قاتل. و مذهب شافعی آن است که: ولی دم مخیر است از میان سه چیز: قصاص و دیت و عفو. دلیل بر صحت مذهب درست، قوله: فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ، بر قول اینکه مفسران، چون عفو آن خواهد که از قصاص یا «۱» دیت عدول کند به طریق عفو، اگر مخیر بودی لفظ عفو نیکو نبود «۲». آنگه اگر بر دیت قرار افتد «۳»، در خالص مال او باشد در قتل عمد، و بر عاقله چیزی نباشد لقوله- علیه السّلام: لا يعقل العاقله عمدا ولا عبدا ولا اعترافا ولا صلحا. و قوله: مِنْ أَخِيهِ «۴» فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ، ضمیر در «له» راجع باشد با ولی خون. و مِنْ أَخِيهِ، ضمیرش راجع است با «من» و برادر قاتل است. و معنی «عفو» آن است در اینکه قول که: جاءه «۸» الامر عفو صفا، یعنی من صار الیه من اخیه دیه مقتول له عفو «۹» من غیر مشقّه و لا کد فلیتبعه بمعروف، یعنی هر کس را که چیزی [پ-۲۱۳] به او رسد از دیت مقتولی عفو صفا بی رنجی باید تا حکم بکند «۱۰» و آن دهنده نیز به قاعده بدهد، و در اینکه وجه تعسّفی هست برای آن که از ظاهر آیت، اینکه دشخوار «۱۱» معلوم شود. و وجهی دگر آن است که: آن جا که دیت واجب شود هم مغلظه است و هم «۱۲» مخفّفه- چنان که بیان کرده شد- آن را که دیت مغلظه رسد با مخفّفه کند عفو کرده -----

(۱). لب، فق: با (بی نقطه). (۲). مج: بودی. (۳). همه نسخه بدلها دیت. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر شیء. (۵). فق، مب، مر: بشنود. (۶). همه نسخه بدلها: باشد. (۷). همه نسخه بدلها: آتی. (۸). همه نسخه بدلها: جاء. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز صفوایی. (۱۰). همه نسخه بدلها: تحکم نکند. (۱۱). مب: دشوار. (۱۲). همه نسخه بدلها: است یا. صفحه: ۳۳۸ باشد، و قوله: فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ، یعنی تشدید نکند و به مسامحت و مساهلت بستاند، و مهلت دهد و تعجیل نکند و مانند اینکه، و دهنده را فرمود که او نیز به احسان دهد تعلل نکند و عشوّه ندهد، و دعوی عدم و اعسار نکند و ستاننده زیادت نخواهد، بیانش حدیث رسول- علیه السّلام- که گفت: «۱» من زاد بعیرا فی ابل الدّیات و فرائضها فمن امر «الجاهلیّه»، گفت: هر که یک شتر بیفزاید در دیات و فرائض او از جمله کار جاهلیان باشد. آنگه گفت: ذلک، و آن اشارت است به جمله آنچه رفت از بیان قصاص و حدیث عفو و آداب دهنده و ستاننده، اینکه جمله از خدای تعالی تخفیف و رحمت است، تخفیف تکلیف و نظر رحمت در حق بندگانش. عبد الله عبّاس می‌گوید: برای آن چنین گفت که اهل توریت را قصاص بود و دیت و عفو نبود، و اهل انجیل را عفو بود و دیت و قود نبود، حق تعالی اینکه امت را تخصیص کرد «۲» و تفضیل داد به اینکه سه چیز، و از هر سه عفو نکوتر باشد، ای عجب اگر عفو از مخلوق نکو باشد از خدای نکوتر باشد. انس روایت کند که: در عهد رسول- علیه السّلام- مردی مردی را بکشت. او را پیش رسول آوردند. رسول- علیه السّلام- او را به ولی مقتول داد، آنگه گفت: هیچ ممکن باشد «۳» که عفو کنی! گفت: از دلم بر نیاید. گفت: دیت بستانی! گفت: نه، جز که قصاص کنم. رسول- علیه السّلام- گفت: پس تو مثل او باشی مرد گفت: یا رسول الله عفو کردم. و اهل علم اینکه را تأویل کردند بر دو وجه، اعنی آن که تو مثل او باشی. یکی آن که: تو نیز چون او قاتل باشی نه آن که چون او مأثوم باشی، چه قصاص حق او بود. وجهی دگر آن که: چون قصاص کنی، تو را بر او فضلی نبود، پس در نفی فضل و مردمی «۴» نو چون او باشی. ----- (۱). مج، وز: امن. [.....]

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه آیت فرستاد. (۳). دب، آج، لب، فق، مر: نباشد، مب: هست. (۴). فق، مب: مردی. صفحه: ۳۳۹ قوله: فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكُمْ، هر که تعدی کند پس از اینکه، یعنی بیشتر از «۱» قاتل را کشد یا «۲» دیت زیادت خواهد، یا بعد

از عفو با سر مطالبت شود، و اینکه جمله وجوه محتمل است و داخل «۳» در لفظ «اعتدی» [۲۱۴-ر]. حسن بصری گفت: سبب آن بود که در جاهلیت چون کسی کسی را بکشتی به حمایت قبیله، منیع شدی، ایشان دیت بدادندی یا مصالحت کردند، اینان امان دادندی بعد قبول دیت، چون او ایمن شدی از آن جا بیامدندی و او را بکشتندی و دیت بینداختندی، خدای تعالی بر آن تهدید کرد. قولی دگر ابو مسلم بن بحر گفت: مراد آن است که هر که او توبه نکند پس از آن که خدای او را برهانیده باشد از قتل، اما به عفو اولیای مقتول و اما به قبول دیت، و پس از آن نیز با سر قتل شود، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ او را عذابی سخت بود، و اینکه هم وجهی نیکوست. و در «عذاب الیم» خلاف کردند که در دنیا بود یا در آخرت! عامه مفسران بر آنند که در آخرت او را عذابی بود مؤلم، موجه. سعید جبیر گفت: مراد آن است که هر «۴» که پس از عفو یا قبول دیت قاتل را باز کشد، او را باز باید کشتن «۵» بر وجهی که او را عفو نشاید کردن، و اینکه وجهی قریب است. و حسن بصری روایت کند که، رسول- علیه السلام- گفت: عفو نکنم آن را که پس از اخذ دیت قتل کند. آنکه حق تعالی باز نمود که در قصاص چه مصلحت شرعی «۶» و منفعت دینی است، گفت: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ «۷» یا أُولَى الْأَلْبَابِ، ای خداوندان خردها؟ اینکه برای «۴» تخصیص کرد از میان دیگر نامها که عاقلان باشند که کارها به اندیشه کنند و از عواقب امور قتل و جراح بترسند، تا منع کند ایشان را از قتل و جرح، به خلاف آنان که عقل ندارند و عواقب نیندیشند. لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، عبد الله عباس گفت و حسن بصری: تا پرخیزی «۵» از قتل خوف قصاص را، و دیگر مفسران گفتند: عام است در همه معاصی، و اینکه اولیتر است [۲۱۴-پ] برای آن که اتقاء معاصی لطف باشد در بسیاری کارها از ادای واجبات و اجتناب مقبحات، و در شاذ ابو الجوزاء خواند: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ، یعنی فی القرآن. و اینکه آیت از آیات مشار الیه است در فصاحت برای آن که تضمین اینکه معانی در الفاظی چنین موجز عذب بر وجه کنایت چنان که ظاهر بر عکس نماید از مراد بابی باشد جامع انواع فصاحت را. و آن که بر هر وجه که اینک معنی گفتند، حکما بر طریق مثل من قولهم: القتل اولی للقتل، و القتل انفی للقتل، و قتل البعض احياء للجمع و اكثروا القتل ليقول القتل، با آن که حروف بیش از آن است که لفظ قرآن را، آن عذوبت و طراوت ندارد که: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ. دگر آن که: قصاص منبئ باشد از «۷» قتلی حق به واجب که ظلم نباشد، و آن الفاظ را ظلم و عدل در او داخل است. ----- (۱). همه نسخه بدلها: داخل. (۲). مع، وز: دلیل.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مع را. [.....] (۴). همه نسخه بدلها اینک. (۵). همه نسخه بدلها: پرهیزی. (۶). وز، مب، مر: رافی القصاص. (۷). مع، وز: بر. صفحه: ۳۴۱ دگر آن که در آن جا تکرار لفظ قتل است و نیز اثبات «۱» قتل است، و در آیت نظر از روی معنی به نفی قتل است، و نیز در ظاهر لفظ، برای آن که معنی آیت اینک است که: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ وَ فِي الْعِلْمِ بِهِ وَ التَّأَمُّلِ فِيهِ، و اینکه جا قتلی حاصل نباشد من كلا الجانبين «۲»- و الله تعالی اعلم و احکم بما أتى به فی کتابه من الالفاظ الفصيحة و المعانی البديعة. قوله: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ، جماعتی تمسک کردند به اینکه آیت در وجوب وصیت، و گفتند: وصیت واجب است برای لفظ «کتب» چنان که صیام و قصاص واجب است برای لفظ «کتب». و نزدیک ما چنان است که وصیت سنتی مؤکد است مندوب الیه مرغب فیها. فاما جواب از لفظ «کتب»، و لفظ «حقاً» که گفتند دلیل وجوب کند، آن است که معنی «کتب» در لغت فرض نباشد، و حمل اینک لفظ بر اینک معنی به دلیلی شرعی شاید کردن، و آن جا که در صیام و قصاص حکم کردیم به وجوب به ادله شرعی کردیم و اینک جا ادله شرعی از اجماع اهل البیت و اخبار ایشان و اجماع فرقه محقه «۳»- که قول معصوم با ایشان است- دلیل می کند که اینک لفظ اینک جا به معنی ندب و استحباب است، و كذلك القول فی قوله: حَقًّا، برای آن که معنی «حق» درست باشد در برابر باطل که نادرست باشد، و الدلیل علیه قوله: لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ «۴» الوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ «۵» إِذَا حَضَرَ «۳» إِنْ تَرَكَ خَيْرًا، ای مالا، لقوله «۷» تعالی: وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ «۸» إِنْ أَرَأَيْتُمْ بِخَيْرٍ «۹» رَبِّ إِنْ نَزَّلَتْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَفَقِيرٌ «۱۰» إِنْ تَرَكَ خَيْرًا، او بس خیری «۱۲» رها نکرد. و اخبار بسیار آمد در باب وصیت و ترغیب و حث بر او و از رسول- علیه السلام- روایت است که گفت: من مات بغير وصيته مات ميتة جاهلية، گفت: هر «۱۳» که او بی وصیت بمیرد، مردن او مردن

جاهلیان (۱۴) باشد، و هم از رسول - علیه السّلام - روایت ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵-۴-۲). آج، لب، فق، مب: گفتم. (۳). همه نسخه بدلها: بهری. [.....] (۶). معج، وز: سیک/ سه یک. (۷). همه نسخه بدلها: گفت ثلث هم. (۸). معج، وز، فق هنونکه، دیگر نسخه بدلها هنوز که. (۹). همه نسخه بدلها: مردمان. (۱۰). همه نسخه بدلها از. (۱۱). همه نسخه بدلها علیه السّلام. (۱۲). همه نسخه بدلها: پس خیر. (۱۳). همه نسخه بدلها کس. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان. صفحه: ۳۴۴ است که گفت: «۱ لا یتین» احدکم الّا و وصیته تحت رأسه، نباید که هیچ کس از شما بخسپد (۲) الّا وصیت او در زیر سرش باشد. و صادق - علیه السّلام - گفت: الوصیة حقّ علی کلّ مسلم. و رسول - علیه السّلام - گفت: الوصیة تمام ما نقص من الزّکوة، وصیت جبران (۳) باشد که از زکات فائت شده باشد. و صادق - علیه السّلام - گفت: هیچ بیمار نباشد که به در مرگ رسد و الّا خدای تعالی عقل و سمع و بصر با او دهد در در مرگ برای وصیت، و آن را مردمان راحت مرگ گویند، و هم او گوید: هر که بمرد و وصیت نکرد (۴)، «۵» فقد ختم عمله «بمعصیة». و رسول - علیه السّلام - گفت: من لم یحسن وصیته عند الموت کان ذلک نقصا فی مروءته و عقله، هر که او بتزدیک مرگ وصیت نیکو نکند نقصان بود در مروّت و عقلش. و اصل «وصیت» من وصی یصی باشد اذا وصل، و وصی و أوصی اذا اوصل الخیر الیه. لوالدین، یقال: اوصیت لفلان الی فلان، موصی الیه وصی باشد، و موصی له آن باشد که در حقّ او وصیت کرده باشد. بهری مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که ایشان وصیت کردند [۲۱۶-ر] در حقّ بیگانگان برای نام را، و اقربا را محروم کردند، حق تعالی اینکه آیت فرستاد تا ایشان آن عادت رها کنند. بهری دگر گفتند: خدای تعالی اینکه آیت آنکه فرستاد که مادر و پدر را و بهری خویشان را نصیبی مفروض نبود. چون آیت موارث آمد اینکه متروک شد، و اینکه قول آن کس است که گوید «۶» آیت منسوخ است به آیت موارث، و ما بیان کردیم که آیت محکم است و منسوخ نیست، و جمع از میان اینکه آیت و آیت موارث ممکن است و عمل کردن بر هر دو. و اگر منسوخ بودی، جمع از میان ایشان درست نبودی. -----

----- (۱). آج: لا- یتین. (۲). معج، وز، آج، لب، فق: نخسبد. (۳). وز، دب: خیران، لب: خیر آن، فق: خیر آن، مب: تمام آن، مر: خیران. (۴). همه نسخه بدلها: بمیرد و وصیت نکند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علیه. [.....] (۶). معج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گفت. صفحه: ۳۴۵ و مذهب بیشتر فقها آن است که آیت منسوخ است به آیت موارث، و اینکه روایت کردند از عکرمه از عبد الله عباس، و حکایت کردند از قتاده و مجاهد که ایشان گفتند: آیت سورة النساء، آیت سورة البقره را منسوخ بکرد (۱)، یعنی قوله تعالی: لِلرّجالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرًا نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۲) حَقًّا، نصب (۱) بر مصدر بود از فعلی محذوف، و روا بود که نصب او بر حال بود. و قوله: عَلی الْمُتَّقِینَ، منع نکند از آن که جز متّقیان در آیت داخل باشند، و لکن ایشان را به ذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بود به اینکه، چنان که گفت در حقّ قرآن: هُدًیً لِلْمُتَّقِینَ (۲) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ، هر که بدل کند آن را بعد (۴) از آن که شنیده باشد. «ها» راجع است با وصیت - و تذکیر او برای آن کرد - و اگر چه وصیت مؤنث است - که حمل کلام بر معنی کرد - و هو الإیضاء - که اینکه مصدر باشد، و وصیت اسم. و گفته‌اند: معنی «وصیت» قول باشد، و قول مذکر است، مثال اینکه قوله تعالی: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ (۵) فَإِنَّمَا إِثْمُهُ، بزه آن، یعنی بزه «تبدیل». و «ها» راجع است با تبدیل. و جریر گفت: «ها» راجع است فی قوله: فَمَنْ بَدَّلَهُ، با فعل موصی. و «تبدیل» تغییر چیزی باشد از راستی او، و «بدل» چیزی بود که قایم تواند بودن به مقام چیزی دگر. و بزه و حرج بر آن کس باشد که تبدیل وصیت کند و مزد (۸) وصیت کننده بر جای خود بود بتزدیک خدای تعالی، جز آن که (۹) وصیت کننده (۱۰) به خلاف شرع وصیتی کرده باشد ----- (۱). آج، لب، فق، مب او. (۲). سورة بقره (۲) آیه ۲. (۳). مب: خواه. (۴). همه

نسخه بدلها: پس. [.....] (۵). سورة بقره (۲) آیه ۲۷۵. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آج: بگفت. (۷). معج، وز: یا غضبنی، دب: تا عصو، لب، فق، مر: تا عصر، مب: تا عصری. (۸). اساس: به نزد، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). معج، وز: آنچه که، مب:

چون که، وز به صورت: «جز آنکه گر» هم خوانده می‌شود. (۱۰). وز: کنند. صفحه: ۳۴۷ که آنکه روا بود وصی را که آن بگرداند- چنان که در آیت دیگر بیاید. و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی به گناه کسی دیگری را نگیرد. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای سمیع لقول الموصی، خدای شنواست، بشنود قول وصیت کننده اگر به عدل کند و اگر به حیف، داناست به آنچه وصی کند از تبدیل و خلاف تبدیل، از وصیت به جای آوردن و قول موصی کار بستن. و در آیت زجر است و تهدید از تبدیل و تغییر وصیت، و نیز قوله: سَمِيعٌ عَلِيمٌ وارد است مورد تهدید و وعید تا مکلف را داعی بود به فعل واجب، و صارف بود از فعل قبیح. قوله: فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ (۱) فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، بر او حرجی و بزه نباشد در برابر آن که گفت: فَإِنَّمَا إِثْمُهُ، و اینکه به مثبت تخصیص عمومی است یا «۵» اخراج بعضی از جمله، برای آن که تقدیر چنان است که: فَإِنَّمَا إِثْمُهُ، یعنی اثم التبدیل علی الذین یبدلونہ الا من بدل جنفا، او شیئا علی [۲۱۷-ر] سبیل الاصلاح، فانه لا اثم علیه. اگر گویند چگونه گفت: خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا، و خوف «۶» به ماضی تعلق ندارد «۷» و آنچه موصی کرده باشد گذشته بود! گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که: «خوف» «۸» اینکه جا به معنی «ظن» باشد، چه اصل و مرجع او با ظن است، چنان که إلیما أن یخافا ألیما یقیموا حُدُودَ اللَّهِ «۹» إلیما أن یخافا «۲» جَنَفًا، جورا و میلا عن الحق، قال الشعاع: هم المولی و ان جنفوا علينا و أنا من لقاہم لزور «۴» و منه قوله: غَیْرَ مُتَجَانِفٍ «۵» فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، و اینکه در جای رخصت و فتوا گویند، نه در جای فعل واجب از امر معروف و نهی منکر، اگر چنین بودی بایستی که «۱» گفتی: فله من الاجر کذا و کذا بدل قوله: فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ. پس اینکه قرینه لایق آن حال است که او قول موصی رها کرده باشد، به ظاهر چنان که «۲» نماید که داخل است در آیت اول حق تعالی باز نمود که نه چنین است. و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که خواند: «حیفا» «۳» بالحاء و الیاء، و معنی همان باشد. ای ظلما و نقصانا لحق الغیر. اما قوله: فَأَصْلَحَ بَیْنَهُمْ، گفته‌اند: کنایت راجع است الی الوالدین و الاقربین، و اینکه مرجعی باشد که در کلام نیامده است. و فراء می‌گوید: راجع است با موصی لهم و آنان که با ایشان منازعت کنند از ورثه، و حذف کرد آن را از کلام لدلالة المعنی علیه، و مثال اینکه چنان است که مسکین دارمی گوید: اعمی اذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارنی الخدر [۷۱۲-پ] و یصمّ عما کان بینهما سمعی و مابی «۴» غیره وقر «۵» «بینهما»، یعنی از میان او و شوهرش، و در بیت اول ذکر شوهر نیست، و آن که شاعر نیز گفت مثال اینکه است: و ما ادری اذا یمت وجها ارید الخیر أیہما یلینی الخیر الذی أنا ابتغیه أم الشر الذی هو یتغینی در بیت اول «۶»: «أیہما»، و در بیت جز ذکر خیر «۷» نیست، و لکن چون او خیر و شر خواست از کلام بیفکنند که معنی بر او دلیل می‌کرد، آنکه در بیت دوم گزارش داد، و قوله: فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، ضمیر راجع «۸» است با وصی بر قول حسن بصری و بر قول

نسخه بدلها: ندارد. (۳). مج و. (۴). مج، وز، آج، مب: مالی، فق، لب، مر: مانی. [.....]. (۵). مج: وقس. (۶). همه نسخه بدلها گفت. (۷). مج، وز در، دب، آج، لب، فق، مب، مر در او. (۸). مج: واجب. صفحه: ۳۵۰ دیگران راجع با «من» که در اول آیت گفت: فَمَنْ خَافَ، و اینکه بهتر است. و مفسران گفتند: «حیف» «۱» در وصیت آن باشد که بیشتر ثلث وصیت کند، و بهری دگر گفتند: آن باشد که به معصیت وصیت کند. اما آن که برای فرزندزاده وصیت کند و او را فرزندان باشند «۲»، یا برای خویشان دور و او را «۳» خویشان نزدیک باشند، بنزدیک ما وصیت او مقبول بود و صحیح و رد نکنند «۴»، و حسن بصری و طاووس در اینکه خلاف کردند. اما قوله: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینکه جا برای آن آورد تا بدانند که او آمرزنده معصیت است، آنچه معصیت نباشد اولیتر که بیامزد. وجهی دگر آن است که: چون در آیت اول ذکر «اثم» بود، و اینکه جا نفی «اثم» «۵» باز نمود که من اینکه حکم از رحمت و کرم خود بیان کردم تا ملتبس نماند بر مکلفان، و اینکه از من رحمتی باشد «۶» مکلفان را «۷» - و الله ولی التوفیق قوله تعالی: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ تَمَّ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ «۸» [۲۱۸-ر]. (۱). همه نسخه بدلها: جنف. (۲). د، آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۳). مج، وز، دب، فق، مب، مر: دور را و. (۴). مج، وز: کنند. (۵). مج: اثم نفی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). مج تَمَّ المجلدَةُ الثانیة و یتلوه فی الثالثه قوله: یا أیُّها الذین آمنوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ الاية - ان شاء الله



تعالی و به الثَّقه. کتبه الفقیر غلام علی فی ۱۰ محرم الحرام سنه ۱۰۰۷ بلده لا- هور، کتبه الحسن بن علی بن ابی الفضل العمیدی، المکتبی بابی الیمین، حامدا مصلیا. هذا صورته ما كان فی اخر هذا الجزء من نسخه الاصل المنقول عنها، وز، آج، لب، فق: عبارت «تم» المجلده مطابق نسخه مج تا «... به الثَّقه» آورده است. (۷). همه نسخه بدلها عبارت «مکلفان را» ندارد. (۸). اساس در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده: فی نسخه تم المجلد الثانی و يتلوه فی الثالثه قوله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ- (۸). اساس در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده: فی نسخه تم المجلد الثانی و يتلوه فی الثالثه قوله تعالی: یا أَيُّهَا الَّذِينَ-

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

